ترجمه

روضه کافی



بهشت کافی

مترجم: حمید رضا آژیر




مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بهشت کافی (ترجمه روضه‌الکافی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ق.
عنوان قراردادی : الکافی. روضة. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور : بهشت کافی (ترجمه روضه‌الکافی)/ ثقه‌الاسلام کلینی؛ ترجمه حمیدرضا آژیر.
مشخصات نشر : قم: سرور، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۴۴۸ص.
شابک : ۱۵۰۰۰۰ریال: 978-964-6314-17-7
وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ پنجم).
یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۱(فیپا).
یادداشت : چاپ دوم:۱۳۸۳.
یادداشت : چاپ پنجم.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : ترجمه روضه‌الکافی.
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.
شناسه افزوده : آژیر، حمید رضا، ۱۳۳۷ - ، مترجم
رده بندی کنگره : BP۱۲۹/ک۸ک ۴۱ ۲۴۰ ۱۳۹۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۳۹۸۸

[1] از اسماعیل بن جابر رسیده است که امام صادق علیه السّلام این نامه را به اصحاب خود نوشت و به آنها دستور داد این نامه را به یک دیگر بیاموزند و در آن درنگ کنند و آن را بررسی کرده به کارش بندند، آنها هم هر یک نسخه‌ای از آن را در نماز خانه منزل خویش نهاده بودند و هر گاه نمازشان به پایان می‌رسید در آن می‌نگریستند.
اسماعیل بن مخلّد سرّاج گفته است: این نامه از سوی امام صادق علیه السّلام به اصحابش فرستاده شد:
به نام خداوند بخشاینده مهربان، از پروردگارتان عافیت بطلبید و در صدد یافتن آرامش، وقار و سکینه باشید. شرم و حیا را در پیش رو گیرید و از آنچه نیکوکاران پیشین شما کناره بگیرید، با اهل باطل مدارا کنید و ستم آنان را بر خویش تاب آورید. مبادا با آنها درافتید و ستیزه کنید، و در مجالست و آمیزش و گفتگو با آنها میان خود و خدا دیندار باشید، و به هنگام همنشینی و آمیزش و گفتگوی با ایشان که گریزی از آن نیست تقیّه در پیش گیرید که خداوند به شما دستور داده آن را در پیوند با آنها به کارش بندید. هر گاه به همنشینی با آنها مجبور شدید بی‌گمان شما را خواهند آزرد و در چهره آنها زشتی خواهید یافت، و اگر خداوند شرّ آنها را از شما دفع نکند به شما یورش می‌آورند.
دشمنی و بدبینی که در سینه خود نسبت به شما دارند بیش از آن است که آشکار می‌کنند.
مجالس شما و آنها یکی است ولی جان شما و آنها از یک دیگر جداست و با هم أنس نمی‌گیرد. شما هرگز دوستشان نخواهید داشت و آنها نیز شما را دوست ندارند ولی
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 30
خداوند شما را با نمودن راه حق گرامی داشته و نسبت بدان آگاهیتان بخشیده است ولی آنان را شایسته حق قرار نداده است. با آنها مدارا کنید و نسبت بدیشان صبر در پیش گیرید، و این در حالی است که آنان با شما سر سازش و شکیبایی ندارند. نیرنگ آنها اندیشه‌های شیطانی است که از یک دیگر می‌گیرند و به یک دیگر می‌دهند.
همانا دشمنان خدا اگر بتوانند شما را از حق باز می‌دارند ولی خدا شما را از آنان حفظ می‌کند، پس تقوای خدا در پیش گیرید و زبانتان را جز به خبر مگشایید.
بپرهیزید از اینکه زبان به گفتار دروغ و بهتان و گناه و دشمنی بیالایید، زیرا اگر زبان خود را از آنچه خدا نمی‌پسندد و شما را از آن بازداشته حفظ

کنید، نزد پروردگارتان برایتان بهتر خواهد بود تا آنکه زبان آلوده کنید، زیرا آلودن زبان به آنچه خدا را ناخوش آید و از آن باز داشته نزد خدای برای بنده هلاکت بار خواهد بود و مورد دشمنی خدا و کری و کوری و گنگی در روز رستخیز است و چنانچه خداوند در باره منافقان فرموده: صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ «1»، و وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ «2».

بپرهیزید از اینکه دست به کاری بیالایید که خداوند از آن بازداشته است.

خموشی در پیش گیرید مگر در آنچه پیرامون آخرت خدای بزرگ سودتان رساند و پاداشتان دهد.

تهلیل و تقدیس و تسبیح و ستایش خدا بسیار کنید و به درگاهش زاری کنید و به آنچه نزد اوست گرایش یابید از خیری که هیچ کس نمی‌تواند آن را ارزیابی کند و به کنهش رسد.

زبان خود را از آنچه خدا بازداشته بر حذر بدارید و سخنان باطل مگویید که گوینده‌اش در آتش، جاودان خواهد بود، و ایشان همان کسانی هستند که بر این گونه سخنان بمیرند و به سوی خدا توبه نکنند و از آن دست نشویند.

بر شما باد دعا، چه مسلمانان در رسیدن به نیازهایشان نزد پروردگار وسیله‌ای بهتر از دعا و گرایش به سوی خدا و زاری به درگاه او در اختیار ندارند. به هر آنچه خدا تشویقتان کرده گرایش یابید و در آنچه خدایتان به سوی آن خوانده پاسخش گویید تا رستگاری

---

(1) «کرند، لالند، کورند، بنا بر این به راه نمی‌آیند» (سوره بقره/ آیه 18).

(2) «و رخصت نمی‌یابند تا پوزش خواهند» (سوره مرسلات/ آیه 36).

یابید و از عذاب خدا نجات پیدا کنید. مبادا خود را شیفته چیزی کنید که خدا آن را بر شما حرام ساخته، پس هر آن کس که پرده حرمت الهی را در دنیا بدرد خداوند میان او و بهشت و نعمتها و لذّتهای بهشتی و کرامت پیوسته و جاودان بهشتیان، مانع گردد.

بدانید چه بد می‌اندیشد کسی که به نافرمانی خدا و ارتکاب گناه فکر می‌کند و در پی لذّتهای دنیوی است که از صاحبانش گسسته می‌گردد و ترجیح می‌دهد پرده حرمت الهی را بدرد و آن را بر نعمتهای جاودان بهشتی و لذّات و ارجمندی بهشتیان رجحان می‌دهد.

وای به حال آنها که چه تیره روز و بخت برگشته و بد حالند نزد خدایشان در روز رستخیز.

بخدا پناه برید از اینکه خداوند شما را برای ابد حفظ کند از آنکه نظیر آنها گردید و از اینکه شما را همچون ایشان بیازماید و برای ما و شما جز در پرتو او نیرویی نیست.

ای گروه رهیافته! تقوای خدا در پیش گیرید. اگر خدا نعمتی را که به شما

داده كامل كند آن را به پايان نبرد مگر آنكه به شما همان رساند كه به صالحان پيش از شما رسانده است.
شما را در جان و مالتان بيازمايد، تا آنكه از دشمنان خدا آزار فراوان بشنويد و صبر در پيش گيريد و به خود هموار كنيد، و تا جايى كه خوارتان كنند و دشمنتان دارند و بر شما ستم ورزند و شما تحمّل كنيد و در اين راه خشنودى خدا و آخرت را جوييد، تا جايى كه در آزار دشمنان خدا خشم فرو خوريد، و شما را در باره عقيده به حق دروغگو شمارند و دشمن دارند و با شما بر سر آن كينه‌توزند و بايد بر همه اينها شكيب ورزيد، و مصداق اين همه همان است كه جبرئيل در كتاب خدا بر پيامبر شما نازل كرد آنجا كه فرمود:
فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ «1» و وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا «2».
هر آينه دروغگو شمردند رسولان را پيش از تو و آنان بر آن تكذيب و آزار، صبر

---

(1) «پس همان گونه كه پيامبران نستوه، صبر كردند، صبر كن، و براى آنان شتابزدگى به خرج مده» (سوره احقاف/ آيه 35).
(2) «و پيش از تو نيز پيامبرانى تكذيب شدند، ولى بر آنچه تكذيب شدند و آزار ديدند شكيبايى كردند» (سوره انعام/ آيه 34).

كردند. به راستى پيغمبر خدا و رسولان پيش از وى تكذيب شدند و آزار كشيدند، و اگر شما را خوش آيد فرمان خدا در باره آنها همان فرمانى است كه در اصل آفرينش بدانها داد. آرى اصل آفرينش در برابر كفرى است كه براى ديگران در علم خدا گذشته است و آنها را براى آن آفريده و در برابر آنهائى كه در قرآن خود از آنها نام برده و فرموده:
وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ «1». پس در اين تدبّر كنيد و آن را بپذيريد و ندانسته نگيريد، زيرا هر كس اين مطلب و نظاير آن را كه خداوند در كتابش فرض كرده- اعم از امر الهى و نهى او در ترك دين خدا و ارتكاب گناهان كه مستوجب خشم الهى است- ناديده بگيرد، در آتش جهنم به روى افتد.
و فرمود: اى گروه رحمت شده و رستگار! همانا خداوند خيرى را كه به شما داده به كمال رسانده است، و بدانيد كه در علم خدا و فرمانش چنين نيست كه يكى از خلقش حكم دين را به هوس و سليقه يا به نظر و قياس دريافت كند. خدا قرآن فرود فرستاده و همه امور را در آن بيان داشته، و براى قرآن و آموختن آن گروهى مشخص ساخته، و براى آنان كه خدا علم قرآن را به آنان سپرده روا نيست كه به خواست و رأى و قياس مفهوم، آن

را تفسیر کنند زیرا خداوند آنها را در پرتو عملی که بدیشان سپرده و ویژه آنها ساخته بی‌نیازشان کرده و به آنان ارجمندی بخشیده است و اینها نیز همان اهل ذکر می‌باشند که خدا به امّت فرمان داده از آنها پرسش کنند، و هم ایشانند که هر که از آنها پرسد با ملاحظه اینکه در علم خدا گذشته است که باید آنها را تصدیق کند و از آنها پیروی کند، او را بدرستی ره نمایند و از دانش قرآن به او بدهند آنقدر که به سوی خدا و همه راههای حق ره یابد، و هم ایشانند که نباید از آنها و از پرسش از ایشان و علمی که خدا آنها را بدان گرامی داشته و نزد آنها سپرده روگردانند، مگر کسی که در علم خدا نگون بخت رقم خورده باشد، و ایشانند که از پرسش از اهل ذکر و از آنها که علم قرآن بدیشان بخشیده شده و نزد آنها نهاده شده و سؤال از ایشان واجب گشته روی‌گردانند. اینان همانهایی

---

(1) «و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم» (سوره قصص/ آیه 41).

هستند که به دلخواه و سلیقه و رأی و قیاس عمل کنند تا آنکه شیطان به درون آنها راه می‌یابد، چه آنان اهل ایمان در علم قرآن را نزد خدا، کافر قلمداد کرده‌اند و گمراهان در علم قرآن را نزد خدا، مؤمن تلقّی کرده‌اند و بسیاری از امور حلال را حرام و بسیاری از امور حرام را حلال گردانیده‌اند.

این است اصل میوه هوی و هوس ایشان و حال آنکه رسول خدا پیش از مرگش به آنها سفارش کرده بود و آنها در برابر گفتند: پس از آنکه خداوند عزّ و جلّ رسول خدا را از ما ستاند بر ما رواست که بدان چه مردم خواهند عمل کنیم و اینک خداوند، پیامبر را از ما گرفته، پیامبری که به ما سفارش کرده و فرمانمان داده، اگر چه خواست مردم مخالف نظر خدا و رسولش باشد.

و هیچ کس بر خدا جسورتر و گمراهی او آشکارتر نیست از کسی که این روش را در پیش رو بگیرد و پیش خود چنین پندارد که این کار برای او رواست. بخدا سوگند حق خداست بر مردم که او را در زمان زندگی محمّد صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم و پس از مرگ او فرمانش برند و پیروی‌اش کنند. آیا کسی از این دشمنان خدا که با محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اسلام آورده می‌تواند گمان کند که پیامبر به قول و رأی و قیاس خود عمل می‌کرد؟ اگر بگوید آری بر خدا دروغ بسته و در گمراهی ژرف افتاده است، و اگر بگوید نه هیچ کس نباید به رأی و دلخواه و قیاس خود عمل کند و چنین کسی علیه خود اعتراف کرده و او از کسانی است که گمان می‌کند خداوند پس از مرگ رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خدا اطاعت و پیروی نمی‌شود و حال آنکه خداوند می‌فرماید: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ

خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ «1». این از آن روست که بدانید خداوند در زمان حیات و ممات محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم اطاعت و پیروی می‌شود، و همان گونه که هیچ کس از مردم در زمان حیات محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نمی‌توانسته به هوس و رأی و قیاس مخالف با محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم عمل کند، در زمان مرگ او نیز

---

(1) «و محمّد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هیچ زیانی بخدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند، سپاسگزاران را پاداش می‌دهد» (سوره آل عمران/ آیه 144).

حق ندارد به هوس و رأی و قیاس خود عمل کند. و می‌فرماید: دستهای خود را در نماز برای تکبیرة الاحرام بیش از یک بار بلند نکنید، زیرا مردم شما را بدان شناخته‌اند و حول و قوه‌ای نیست جز بخدا. و فرمود: به درگاه خدا بسیار دعا کنید، زیرا خدا آن بنده مؤمن را دوست دارد که به درگاهش دعا کند و خدا به بندگان مؤمن خود وعده اجابت داده است و خدا دعای مؤمنان را، به روز رستخیز بخشی از عملشان سازد و در بهشت بدان بیفزاید، پس بسیار یاد خدا کنید تا آنجا که توانید، در هر ساعتی از ساعات شب یا روز، زیرا خدا فرمان داده است او را یاد کنند و خدا هم به یاد مؤمنی است که در یاد اوست و بدانید که خدا بندگان مؤمن خویش را یاد نکند، مگر کسی را که به خیر او را یاد کند، پس خود را به کوشش در عبادتش وادارید، زیرا هر چیزی از سوی خدا به کوشش در طاعتش فراهم آید و نیز به اجتناب از آنچه در ظاهر و باطن قرآن حرام کرده. خداوند می‌فرماید:

وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ «1». و بدانید که هر آنچه خدا دستور به اجتناب از آن داده حرامش نموده.

و از آثار و فرمانهای پیامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و روش او پیروی کنید و بدان عمل نمایید و از پسند و رأی خود پیروی نکنید تا گمراه شوید، زیرا گمراه‌ترین مردم در نزد خدا کسی است که پیرو پسند و رأی خود باشد آن هم بی‌هیچ هدایتی از سوی خدا. و تا توانید به خویش نیکی کنید، زیرا اگر نیکی کنید به خود کرده‌اید و اگر بدی کنید در حق خویش روا داشته‌اید. و با مردم به مدارا برخیزید و آنها را بر خویش مسلّط نسازید تا این چنین خدا را هم فرمان برده باشید. بپرهیزید از اینکه به دشمنان خدا دشنام دهید آن هنگام که دشنام می‌شنوید که آنها نیز بدون آگاهی بخدا

دشنام خواهند داد، و شما را زیبنده است که بدانید حدّ دشنام بخدا کدام است، همانا هر که به اولیاء خدا دشنام دهد بخدا دشنام داده است، و چه کسی پیش خدا ستمگرتر است از کسی که وسیله دشنام بخدا و اولیاء خدا را فراهم سازد، پس آرام آرام از او امر الهی پیروی کنید و حول و قوّه‌ای نیست مگر بخدا.

____
(1) «و گناه آشکار و پنهان را رها کنید» (سوره انعام/ آیه 120).

نیز می‌فرماید: ای گروهی که خداوند نگاهبان امور آنهاست! روی آورید به آثار پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و روش آن حضرت و آثار امامان هدایتگر از خاندان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پس از ایشان، چه هر که بدان عمل کند مسلما هدایت شده، و هر که آن را وانهد و از آن روی برتابد گمراه گردد. زیرا آنها همان کسانی هستند که خداوند فرمان به اطاعت و دوستی آنان داده است. پدر ما پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: پی‌گیری عمل در پیروی آثار و سنن است و اگر چه اندک باشد نزد او پسندیده‌تر و سودمندتر خواهد بود از سخت کوشی فراوان در بدعت‌گذاری و پیروی از پسند دل. همانا پیروی از هوی و از بدعتها آنهم بدون هدایت الهی گمراهی است، و هر گمراهی بدعت است، و هر بدعت در آتش است. و هرگز به چیزی نزد خدا نتوان رسید جز به فرمانبری از او و شکیبایی و خشنودی، که شکیبایی و خشنودی نیز فرمان خدا است.

بدانید هیچ بنده‌ای از بندگان خدا ایمان ندارد مگر خشنود باشد بدان چه خدا بدو بخشیده، حال آن را خوش دارد یا نه. و هرگز خدا به کسی که شکیب و خشنودی در پیش گیرد آن نکند جز آنچه شایسته اوست و برای او نیکوست، حال آن را خوش بدارد یا نه. بر شما بار مراقبت از نمازها به ویژه نماز ظهر [یا مغرب]، زیرا خدا همه مؤمنان پیش از شما و شما را در قرآن بدان فرمان داده است. بر شما باد مهرورزی به مسلمانان، زیرا هر که ایشان را خوار شمارد و بر آنها گردن فرازد به تحقیق از کیش خدا به در رفته و خدا خوارکننده و بدخواه او خواهد بود. پدر ما پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: پروردگارم به من دستور داده به مستمندان مسلمان مهر ورزم، و بدانید هر که مسلمانی را خوار شمرد خدا از جانب خویش بر وی بد خواهی و زبونی برفکند تا جایی که مردم نیز بدخواه او خواهند گشت و خدا برای او بدخواه‌تر خواهد بود.

تقوای الهی در پیش گیرید نسبت به برادران مسکین مسلمانتان، پس آنان بر شما این حق را دارند که دوستشان بدارید، همانا خدا به پیامبرش دستور داده آنان را دوست بدارد، و هر که کسی را که خدا به دوستیش

دستور داده دوست نداشته باشد پروردگار و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را عصیان کرده است، و هر که خدا و رسولش را عصیان کند و بر این حال

بمیرد در گمراهی مرده است.

بر حذر باشید از بزرگ منشی و تکبّر زیرا تکبّر جامه خداوند سبحان است، و هر که در تصاحب این جامه با خدا به چالش برخیزد خدا پشت او شکند و در روز رستخیز خوار و زبونش سازد. مبادا به یک دیگر ستم و دست اندازی کنید، زیرا آن از سرشت نیکوکاران نیست. همانا هر که ستم و تعدّی کند خدا ستمش را به خودش برگرداند و یاری خدا از آن ستمکش است، و هر که را خدا یاری کند پیروز گردد و به چیرگی الهی دست یابد. مبادا علیه مسلمان ستم کشیده‌ای اقدامی کنید تا به درگاه خدا نفرینتان کند و خدا او را در باره شما اجابت نماید. همان پدر ما پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: همانا دعای مسلمان ستمدیده مستجاب می‌گردد. باید به یک دیگر کمک رسانید، زیرا پدر ما پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: همانا مزد یاری به مسلمانان از روزه یک ماهه همراه با اعتکاف در مسجد الحرام بیشتر است.

مبادا برادر مسلمان بدهکار خویش را در حالی به دشواری افکنید که در تنگدستی به سر می‌برد. همانا پدر ما پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: نباید مسلمانی مسلمان دیگر را به سختی افکند و هر که تنگدستی را مهلت دهد خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایه او نخواهد بود او را در سایه خویش جای دهد.

ای گروه رحمت شده که بر دیگران برتری دارید! مبادا حقوق خدا را که بر عهده شماست روزی تا روز دیگر و ساعتی تا ساعت دیگر پس اندازید، زیرا هر که در پرداخت حقوق خدا که بر ذمّه دارد شتاب کند خداوند در شتاب کردن و چند برابر نمودن خیر او در دنیا و آخرت تواناتر است، هر کس در پرداخت حقوق الهی که نزد اوست تأخیر کند خدا به حبس روزی مقرر او تواناتر است، و هر که خدا بدو روزی ندهد نخواهد توانست روزی خویش را فراهم آورد. حق آنچه را خدا روزی شما کرده بپردازید تا خداوند باقیمانده آن را برای شما پاک سازد و پیمان خود را در چند برابر کردن آن برآورد، و آن را چندان زیاد سازد که هیچ کس جز خدای جهانیان شمار و کنه برتری آن را نداند.

نیز می‌فرماید: ای مردمان! خدا را در نظر داشته باشید و اگر توانید امام را به تنگنا

نیندازید و کار را بر او دشوار مکنید، همانا هر که امام را به دشواری افکند

همان کسی است که از پیروان صالح امام بدگویی می‌کند؛ کسانی که به فضل امام معترفند و بر ادای حقّش شکیبا و به حرمتش آشنا. بدانید هر که بدین جایگاه نزد امام فرود آید امام را به دشواری افکنده است و اما در این هنگام پیروان صالح و کسانی را که به فضل او اعتراف دارند و بر ادای حقّش شکیبایند و بر حرمتش آشنا به سبب ایجاد دشواری برای امام، نفرینشان کند، و نفرین او از سوی خدا به رحمت بدل گردد، و لعنت خدا و فرشتگان و رسولان بر ایشان فرود آید. آگاه باشید ای مردمان که دستور خدا در باره نیکان از پیش صادر شده است و فرمود: هر که دوست دارد خدا را در حالی ملاقات کند که مؤمن حقیقی است باید خدا و رسول و مؤمنان را دوست بدارد و نزد خدا از دشمنانشان تبرّی جوید و هر چه از فضل آنها به وی رسد بپذیرد، زیرا هیچ فرشته مقرّب و پیامبری و نه موجودات پائین‌تر از ایشان به کنه فضل آنها نرسد.

آیا نشنیده‌اید که خدا در برتری پیروان مؤمن امامان هدایتگر فرموده است: فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً «1».

این بخشی از برتری پیروان امامان بود دیگر چه رسد به خود امامان و برتری‌شان! هر که شاد می‌شود از اینکه خدا ایمانش را کامل گرداند تا مؤمنی گردد حقیقی باید تقوای خدا را با همان شرایطی که برای مؤمنان قرار داده در پیش گیرد. همانا خدا همراه با دوست داشتن او و پیامبر و پیشوایان مؤمنان، برپا کردن نماز و پرداخت زکات و دادن قرض الحسنه و دوری از کارهای زشت- خواه آشکار یا پنهان- را شرط کرده است، و نکته‌ای از محرّمات خدا نیست مگر آنکه تفسیر شده و در سخن الهی آمده است. هر کس میان خود و خدا به درگاه الهی مخلصانه دینداری می‌کند و به خود اجازه ندهد دستوری از این

---

(1) «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند، و آنان چه نیکو همدمانند» (سوره نساء/ آیه 69).

دستورات را نادیده گیرد، در حزب پیروز خداوندی قرار دارد و از مؤمنان حقیقی به شمار است، بپرهیزید از اینکه در انجام محرّمات ظاهر و باطن الهی که در قرآن بیان شده پا فشاری کنید، چه، خداوند می‌فرماید: وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ «1» [تا این جا روایت قاسم بن ربیع است].

یعنی مؤمنان پیشین هنگامی که از روی فراموشی گناهی مرتکب می‌شدند در می‌یافتند که در فرو گذاشتن دستور الهی خدا را عصیان کرده‌اند و از

همین رو از او طلب آمرزش می‌نمودند و دیگر بدان باز نمی‌گشتند، و این است مقصود خداوند تبارک از آیه مذکور.
آگاه باشید که خدا از این روی فرمان داده و بر حذر داشته تا در آنچه فرمان داده فرمانش برند و از آنچه بازداشته دست شویند، پس هر که از فرمان او پیروی کند مطیع او بوده است و همه خیر او را دریافت کند و هر که خداوند او را از چیزی باز دارد و او از آن دست نشوید بتحقیق خدا را عصیان کرده است و هر که با عصیان الهی عمرش به سر رسد خداوند او را به رو در آتش افکند.
و بدانید که میان خدا و احدی از مخلوقاتش اعم از فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل یا هر موجودی پایین‌تر از آنها پیوندی نیست مگر فرمانبری آنها از خدا، پس در فرمانبری از خدا بکوشید اگر می‌خواهید مؤمنان حقیقی باشید و نیرویی نیست مگر بخدا. و نیز می‌فرماید: بر شما باد فرمانبری از خدایتان تا جایی که توان دارید، چه اللّٰه خدای شماست.
بدانید که اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان اسلام، پس هر که تسلیم شد بتحقیق مسلمان است، و هر که تسلیم نشد اسلامی ندارد. و هر که خواهد به خویش نیکی رساند باید خدا را فرمان برد، چه، هر که خدا را فرمان برد به خویش نیکی رسانده است.
مبادا مرتکب معاصی خدا شوید، زیرا هر که مرتکب معاصی خدا شود در نهایت بدی را متوجّه خویش ساخته است، و میان نیکی و بدی جایگاهی وجود ندارد، زیرا برای

---

(1) «و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند [که گناه است]، پافشاری نمی‌کنند» (سوره آل عمران/ آیه 135).

نیکوکاران نزد خدا بهشت و برای بدکاران نزد خدا آتش است، پس به اطاعت خدا برخیزید و از گناهان او دوری کنید.
و بدانید که هیچ یک از خلایق الهی اعم از فرشته مقرّب و نه پیامبر مرسل و نه هیچ موجود دیگری شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند. هر که می‌خواهد نزد خدا شفاعت شافعان بدو سود بخشد باید از خدا بخواهد که از او خشنود گردد، و بدانید که هیچ کس به خشنودی خدا نرسد مگر به فرمانبری از او و پیامبرش و والیان امر او از خاندان محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و سرکشی از آنها سرکشی از خداست اگر چه فضل آنها را چه کم چه زیاد منکر نشود، بدانید که منکران همان مکذّبانند و مکذّبان همان منافقان، و خداوند سبحان بحق در باره منافقان فرموده است: إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً «1» نباید هیچ کدام از شما که دل به فرمان خدا دارد و از او ترسان است، از هیچ فردی که خدایش از

صفت حق و درستی بیرونش کرده و او را اهل آن نساخته بترسد، زیرا هر کس را که خدا اهل حق قرار نداده هم ایشان شیاطین انس و جن باشند، و بدرستی که شیاطین انس از مکر و فریب برخوردارند که به هم وسوسه کنند و می‌خواهند در صورت توان اهل حق را از لطفی که خدا در باره آنها کرده و ایشان را متوجه به دین خود نموده برگردانند، دینی که خداوند شیاطین انس را از اهل آن قرار نداده است تا بدین ترتیب دشمنان خدا و اهل حق، در شک و انکار و تکذیب شریک یک دیگر نشوند و با یک دیگر برابر نگردند چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً «2». سپس خداوند آنها را که اهل یاری حق بودند باز داشته از اینکه از دشمنان خدا برای خود دوست و یاوری بگیرند.

---

(1) «آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت» (سوره نساء/ آیه 145).
(2) «همان گونه که خودشان کافر شده‌اند، آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید، تا با هم برابر باشید».
(سوره نساء/ آیه 89).

نباید نیرنگ شیاطین انس و حیله‌شان در کار شما، به هراستان افکند و از یاری حق که پروردگار شما را بدان مخصوصتان کرده بازتان دارد و شما بدی را با آنچه بهتر از آن است میان خود و آنها برانید و با این کار خشنودی خدایتان را با طاعت از او بطلبید، و حال آنکه خیری در میان این شیاطین نیست.

بر شما روا نیست اصول دین خدا را برای آنها آشکار سازید، زیرا اگر آنها در باره آن نکته‌ای از شما دریابند دشمنتان گردند و بر علیه شما به کار گیرند و در راه نابودیتان بکوشند و به هر آنچه بد می‌دارید با شما روبرو شوند و در دولت فاجران هیچ انصاف و حقّی به شما ندهند. شما جایگاه خویش را میان خود و اهل باطل بشناسید، زیرا برای اهل حق شایسته نیست که خود را به منزله اهل باطل درآورند، چه خدا نزد خود به اهل حق چونان اهل باطل ننگرد. آیا آنها چگونگی این سخن خدا را در قرآن درنیافته‌اند؟

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ «1».

شأن خود را والاتر از اهل باطل بدانید و خدا و امام و دینتان را در معرض اهل باطل قرار ندهید که با این کار خدا را بر خود خشمگین می‌سازید و نابود می‌شوید. پس ای اهل صلاح! امر الهی و امر کسانی را که به طاعت او دستور می‌دهند وانهید، که خداوند نعمت شما را دگرگون سازد.

برای خدا هر که ویژگی شما را دارد دوست بدارید و در راه او مخالفان خود را دشمن شمارید، و برای همردیفان خود دوستی و خیرخواهی خویش را ارمغان کنید و آن را از دیگران که با شما دشمنی می‌ورزند و به شما تجاوز می‌کنند دریغ بدارید. این رسم ماست که خداوند آن را به ما آموخته، پس آن را بستانید و درکش کنید و خرد خویش را در آن به کار زنید و آن را نادیده نگیرید. آنچه با هدایت شما همسویی دارد بگیرید و آنچه با هوی و هوستان موافق است وانهید.

---

(1) (یا [مگر] کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، چون مفسدان در زمین می‌گردانیم، یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم؟» (سوره ص/ آیه 28).

نباید هیچ بنده‌ای بخدا بزرگی فروشد، و بدانید که اگر بنده‌ای بخدا بزرگی کند به دین خدا بزرگی فروخته است. پس در راه خدا مستقیم بروید و به عقب باز نگردید تا زیان کار باشید. خدا ما و شما را از بزرگی فروختن بدو پناه بخشد و توان و نیرویی نیست مگر بخدا.

نیز می‌فرماید: همانا اگر بنده‌ای در اصل آفرینش مؤمن خلق شده باشد نمیرد تا آنکه خداوند شرّ را در نظرش بد نماید و او را از آن دور سازد، و هر که خدا بدی را برای او ناخوش ساخت و وی را از آن دور کرد، از تکبّر عافیتش بخشیده و راه نرمش در پیش گیرد و خوش رفتار گردد و چهره گشاده و وقار و آرامش و پاکدامنی در او پدیدار شود، و از آنچه موجب خشم الهی است کناره گیرد و خداوند دوستی مردم و مدارا با آنها و حسن معاشرت و ترک خصومت با مردم را به وی روزی سازد، و دیگر به هیچ وجه پیرامون آن نگردد، و هر گاه خدا بنده‌ای را در اصل آفرینش کافر خلق کرد، او نمیرد تا خدا شرّ را برای او محبوب گرداند و او را بدان نزدیک سازد، و چون شرّ را دوست بدارد گرفتار تکبّر و خود محوری گردد و دلش سخت شود و بد اخلاق گردد و هرزگی او نمودار شود، و شرمش اندک باشد و خدا سرّ او را هویدا سازد و مرتکب محرّمات شود و از آنها دست نشوید و معاصی خدا در پیش گیرد و به طاعت الهی و اهل آن بغض ورزد، و چه دور است وضع میان مؤمن و کافر! از خدا عافیت طلبید و آن را از درگاه او بجویید و قوّت و نیرویی نیست مگر بخدا، و خود را برای تحمّل بلا در دنیا شکیبا سازید، زیرا بلای پیوسته و سختی کشیدن در دنیا در راه طاعت خدا و دوستی او و کسانی که خدا دستور دوستی آنان را داده است، انجام بهتری دارد و در دیگر سرای از ملک دنیا، اگر چه نعمت‌ها و خرّمی و شکوفایی آن، در نافرمانی از خدا و دوستی کسانی که خدا دوستی آنها را ممنوع کرده پیوسته و پیاپی باشد، چه خداوند به دوستی

امامانی دستور داده که در قرآنش از ایشان نام برده: وَ جَعَلْناهُمْ

أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا «1». و آنان همان کسانی هستند که خدا به ولایت و فرمانبری از ایشان دستور داده است. و آنها که خدا از ولایت و طاعتشان نهی فرموده همان پیشوایان گمراهی هستند که خدا در دنیا مقدّر فرموده بر امامان از خاندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و اولیاء اللَّه حکومت یابند، و در حکومتشان خدا و رسولش را معصیت کنند تا فرمان عذاب بر آنها محقق شود.

و تا عذاب بر آنان محقق شود، شما با محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و پیامبران پیش از او باشید. پس تدبّر کنید در آنچه خدا در قرآن خود حکایت کرده است از گرفتاری پیامبرانش و پیروان مؤمن آنها، و سپس از خدا بخواهید که به شما در خوشی و ناخوشی و شدّت و راحتی، همان صبری را بخشد که بدیشان بخشیده است.

مبادا با اهل باطل درافتید و ستیزه جویید، و بر شما باد هدایت صالحان، و وقار و آرامش و حلم و خشوع و ورع آنها از محرّمات خدا، و وفاداری و کوشش آنان در جلب رضایت خدا با عمل به طاعت او، زیرا اگر چنین نکنید نزد خدا به مقام نیکان پیش از خود دست نیازید.

بدانید که اگر خدا برای بنده‌ای خیر بخواهد سینه‌اش را برای پذیرش اسلام بگشاید، و چون این نعمت را بدو بخشید زبانش به حق گویا گردد و بدان دل دهد و عمل کند، و هر گاه خدا این همه را برای او گرد آورد اسلامش به کمال رسد، و اگر بر این حال بمیرد، مرده است چونان مسلمانی حقیقی. و اگر خدا به بنده‌اش خیری نخواهد او را به خود واگذارد و دلتنگ و پریشان باشد، و اگر هم حق را بر زبان او راند دل بدان نبندد، و از آنجا که دل بدان نبسته است خدا توفیق عمل بدو ندهد، و چون این وضع برای او پدید آید تا جایی که بمیرد نزد خدا منافق خواهد بود، و همان اعتراف زبان او به حق با آنکه خدایش توفیق دل دادن بدان و عمل کردن به آن به وی نداده، بر او حجّت گردد.

تقوای خدا در پیش گیرید و از او بخواهید سینه شما را برای پذیرش اسلام بگشاید و زبانتان را حقگو گرداند، تا وقتی که شما را می‌میراند در حالی که شما بر حق قرار

---
(1) «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند» (سوره انبیاء/ آیه 73).

دارید، و بازگشت شما را چون بازگشت نیکان قبل از خود قرار دهد، و نیرو و قوّتی نیست مگر بخدا.

هر كه دوست دارد كه بداند خدا او را دوست دارد بايد كمر به طاعت الهى بندد و از ما پيروى نمايد، آيا نشنيده‌ايد كه خداوند به پيامبرش فرمود: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «1».

بخدا سوگند بنده‌اى از خدا فرمان نبرده است مگر آنكه خداوند در فرمانبرى خود پيروى از ما را نيز داخل كرده است، و بخدا سوگند هرگز بنده‌اى از ما پيروى نكرده است مگر آنكه خداوند او را دوست دارد، و بخدا سوگند هيچ كس پيروى از ما را كنار ننهاده مگر آنكه ما را دشمن داشته است، و بخدا سوگند هيچ كس ما را دشمن نداشته است مگر آنكه خدا را عصيان نموده، و هر كه با عصيان الهى جان خود از كف دهد، خداوند او را خوار گرداند و به رو در آتشش افكند. و ستايش از آن خداوند جهانيان است.

[2] محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد بن عیسی؛ و علی بن ابراهیم از پدرش؛ همه از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه روایت کرده‌اند از ابو حمزه که گفت: نشنیدم کسی از علی بن الحسین علیه السّلام زاهدتر باشد جز آنچه در باره زهد علیّ بن ابی طالب به من رسیده است. ابو حمزه می‌گوید: چون امام علی بن الحسین علیه السّلام پیرامون زهد سخن می‌گفت و پند می‌داد هر که را در حضورش بود می‌گریاند.
ابو حمزه می‌گوید: دفتری خواندم که در آن گفتاری پیرامون زهد از قول علی بن الحسین علیه السّلام وارد شده بود و من آنچه را در آن بود نوشتم و خدمت امام علیه السّلام رسیدم و آنچه را در آن بود به ایشان عرضه کردم، امام علیه السّلام آن را شناخت و درست دانست و در آن چنین آمده است:

---

(1) «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است» (سوره آل عمران/ آیه 31).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 44

به نام خداوند بخشاینده مهربان، خداوند در نیرنگ ستمکاران و تجاوز حسودان و یورش زورگویان برای ما و شما کافی است. ای مؤمنان! طاغوت‌ها و پیروان دنیا مدار و دنیا طلب ایشان که پیوسته بر کالای پوسیده و پست و زودگذر آن دل بسته‌اند شما را نفریبند.
از آنچه خدایتان بر حذر داشته بر حذر باشید و از آنچه بر کنارتان داشته بر کنار، و به این دنیا چونان سرای ماندنی و وطنی پیوسته روی می‌آورید، بخدا سوگند از خود این جهان برای شما آگاهی و رهنمودی است درگذشت روزگاران و دگرگون شدن آن و دریده خویی آن و به بازی گرفته شدن دنیامداران از سوی دنیا.
این جهان است که گمنام را بلندی بخشد و سروران را فرو مایگی دهد و اقوامی را فردا روز به آتش کشاند، پس در این پندی است، و آزمونی و هشداردهندای برای هر هشیاری.
اموری که در شبانه روز به شما می‌رسد و بدعت‌های تازه و روش‌های بناحق، ناگواریهای روزگار و هراس از سلاطین و وسوسه‌های شیطانی، دلها را از آگاهی و از وجود هدایت و شناخت رهبران حق غافل می‌سازد، مگر اندکی از آنها که خدا نگاهشان داشته است.
هیچ کس گردش روزگاران و زیر و رو شدن اوضاع آن و بالاخره زیان

فریفته شدن بدان را نمی‌شناسد مگر کسی که خدایش او را حفظ کرده است و به راه رشد گام نهاده است و راه معتدل را پیموده است و در این راه از زهد یاری جسته است، و بارها اندیشیده و با صبر پند گرفته است و خویش را باز داشته است و از خرّمی گذرای دنیا چشم پوشیده است و از لذّات آن کنار گرفته است و به نعمت‌های ماندگار آخرت دل سپرده است و در راه به دست آوردن آن کوشیده و مراقب رسیدن مرگ بوده است و زندگی با مردم ستمگر را ناگوار یافته است. او بر آنچه در این دنیاست با نگاه روشن تیز می‌نگرد و به فتنه‌های تازه و بدعت‌های گمراهی و ستم سلاطین ستمگر چشم دارد.

بجان خودم سوگند شما در روزگاران گذشته آنقدر فتنه و هرج و مرج را پشت سر

نهاده‌اید که بتوانید در پرتو آن به دوری کردن از گمراهان و بدعت‌گذاران و متجاوزان و فاسدان زمین ره بجویید، پس از خدا یاری طلبید و به طاعت خدا و طاعت کسانی که به طاعت سزاوارترند از طاعت کسی که پیروی او شده، پس از او اطاعت شده است، باز گردید.

پرهیز پرهیز پیش از پشیمانی و حسرت و حضور در درگاه الهی، بخدا سوگند هرگز مردمی از منزلگاه گناه و نافرمانی بیرون نروند مگر به سوی عذاب الهی، و هرگز مردمی دنیا را بر آخرت برنگزیدند، جز آنکه سرنوشتی وخیم یافتند.

خداشناسی و کردار نیک دو یار همراهند، هر که خدا را شناسد از او بهراسد و ترسش او را به فرمانبری از خدا وادارد، و همانا دانشمندان و پیروان ایشان کسانی هستند که خدا را شناختند و برای او کار کردند و به سوی او رحمت یافتند، و خداوند می‌فرماید: إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ «1». پس چیزی را در این دنیا با معصیت خدا نخواهید و در آن به طاعت الهی بپردازید و روزهای آن را غنیمت شمرید و به سوی آن بکوشید که فردا شما را از عذاب الهی نجات بخشد، چه، این شیوه مؤاخذه کمتری دارد و به عذر خواهی نزدیکتر و برای نجات امید بخش‌تر است. پس دستور الهی و فرمانبری از کسانی را که خداوند طاعت از ایشان را واجب کرده بر همه چیز پیش بدارید، و اموری را که از سوی سرکشان به سبب دنیای خرّم آنها به شما می‌رسد بر طاعت خدا و صاحب الامر خود مقدم مدارید.

بدانید که شما بندگان خدایید و ما نیز به همراه شما، و بر ما و شما اربابی حکم می‌راند که حاکم فرداست و او شما را بازداشت می‌کند و از شما باز می‌پرسد، و باید آماده پاسخ شوید پیش از بازداشت و پرسش و عرضه بر پروردگار جهانیان در روزی که جز به اذن او کسی دم نتواند زد. و بدانید که خداوند در آن هنگام نه کاذبی را تصدیق کند و نه صادقی را تکذیب، و

پوزش انسان سزاوار را رد ننماید و عذر شخص غیر معذور را نپذیرد. او با

(1) «از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند» (سوره فاطر/ آیه 28).

پیامبران و اوصیاء پس از ایشان بر همه خلایقش حجّت دارد، پس ای بندگان خدا تقوای خدا در پیش گیرید و به بهبود خویش کمر بندید و از کسانی فرمان برید که در طاعت الهی با او دوست شده‌اید. شاید انسانی، پشیمانی کشد از آنچه دیروز در باره خدا کوتاهی کرده، و حقوق خدا را ضایع ساخته است، و از خدا آمرزش بطلبید و بدو باز گردید، چه، اوست که توبه را می‌پذیرد و از گناه درمی‌گذرد و می‌داند شما چه می‌کنید.

مبادا با گناهکاران همنشینی کنید و به ستمگران یاری رسانید و با تبهکاران همسایه گردید. از فتنه و فریب آنان بر حذر باشید و از عرصه ایشان به دور. و بدانید هر که با اولیاء خدا مخالفت ورزد و جز دین خدا آیینی پذیرد و خودکامی ورزد در برابر فرمان امام بر حق، در آتش سوزانی باشد که پیکرهای بی‌جان را می‌بلعد، پیکرهایی که بدبختی بر آنان چیره شده. پس آنان مردگانی باشند که سوزش آتش را نیابند، و اگر زنده بودند دردناکی سوز آن را احساس می‌کردند.

ای دیده‌وران! پند گیرید و خدا را سپاس نهید به سبب هدایت کردن شما، و بدانید که شما از قدرت الهی به قدرتی دیگر منتقل نمی‌شوید، و بتحقیق که خدا و رسولش اعمال شما را می‌بینند و به سوی آنها برانگیخته می‌شوید، پس از پند سود گیرید و به آداب نیکان ادب پذیرید.

چند سفارش از امام کاظم علیه السّلام به یاران خود

[3] احمد بن محمد بن احمد کوفی (عاصمی)، از عبد الواحد بن الصواف، از محمّد بن اسماعیل همدانی روایت کرده است که امام کاظم علیه السّلام می‌فرماید: امیر المؤمنین علیه السّلام به یاران خود چنین سفارش می‌فرمود: شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم که موجب غبطه جوینده امیدوار، و اعتماد گریزنده پناهنده است، و تقوی را شعار درونی خویش قرار دهید و خدا را خالصانه یاد آورید که بدین ترتیب بهترین زندگی را خواهید داشت، و طریق رستگاری را خواهید پیمود. به دنیا همچون زاهدی بنگرید که از آن جدا خواهد شد، زیرا دنیا جایگزین ساکن را از خود خواهد راند و مسرف در امن را به درد

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 47

خواهد آورد.

آنچه از دنیا روی گرداند و پشت کرد و رفت، دیگر امیدی در برگشت آن نیست و کسی نمی‌داند که آنچه از آن آید چیست تا انتظار آن را بکشد. در پی آسایش آن بلا، و ماندگاری آن فنا است. شادمانی آن به حزن آمیخته است و ماندگاری در آن با ضعف و سستی، همراه. دنیا چونان باغی است که چراگاهش سرسبز و آباد است، و هر کس آن را ببیند در شگفت آید، آبش خوشگوار است و خاکش پاک، ریشه درخت و گل و گیاهش نم و رطوبت را به خود کشیده تا هر گاه گیاه به پختگی دست یازید و شاخه‌های آن اعتدال یافت ناگاه طوفانی بوزد و برگهایش را پرپر کند و بر زمین ریزد و هر چه به رشته زیبایی درآورده از هم بپاشاند چنان که خداوند می‌فرماید: هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِراً «1».

پس دنیا را چنان بنگرید که شما را بسیار شگفت زده می‌کند اما اندک سودی به شما رساند.

[4] جابر بن يزيد مى‌گويد: بر ابو جعفر عليه السّلام وارد شدم و عرض كردم: اى فرزند پيامبر! اختلاف شيعه در مذاهب گوناگون مرا گداخته است. پس حضرت فرمود: اى جابر! آيا تو را به مفهوم اختلاف آنها و خاستگاه اين اختلاف و جهت پراكندگى مسلمانان آگاه نسازم؟
عرض كردم: آرى اى فرزند پيامبر. فرمود: اى جابر! اگر آنها به راه جدايى و اختلاف رفتند تو راه اختلاف مپوى. اى جابر! منكر امام زمان عليه السّلام همچون منكر پيامبر است در زمان حياتش. اى جابر! گوش كن و در ياد نگهدار. عرض كردم: اگر بخواهيد چنين كنم.
فرمود: گوش دار و در ياد نگهدار، و تا آنجا كه مركبت مى‌رود آن را به ديگران برسان. همانا امير المؤمنين عليه السّلام هفت روز پس از رحلت پيامبر، پس از فراغت از گردآورى و تأليف

---

(1) بادها پراكنده‌اش كردند، و خداست كه همواره بر هر چيزى تواناست. (سوره كهف/ آيه 45).

قرآن براى مردم مدينه چنين خطبه خواند: سپاس خداى را كه اوهام را در بند كرد كه به هر چيزى رسند مگر وجود او، و همه خردها را در پرده نگهداشت از اينكه ذات او را در خيال آورد، زيرا او از تشابه و هم شكلى به دور است، بلكه اوست همان كه تفاوت در ذاتش ره نيابد و در صفات كمالش به تجزيه عدد، پاره پاره نگردد. از همه چيز جداست امّا نه با مسافت، و در همه چيز اندر است امّا نه با آميزش و ممازجت. دانش او به ابزار نيست و علمش به خود ذات است، و ميان او و معلومش علم ديگرى قرار ندارد كه به وسيله آن دانا به معلوم خود باشد. اگر گفته شود بوده است به اين معناست كه وجودش ازلى است، و اگر گفته شود هميشه هست به اين معناست كه نابودى در او راه ندارد. پس منزّه و بزرگ است خدا از سخن آنكه جز او را پرستد و معبود ديگرى جز او گيرد. او را سپاس مى‌نهيم به سپاسى كه از خلقش براى خودش مى‌پسندد و پذيرش آن را بر خود واجب گردانيده است و گواهى مى‌دهم كه جز اللّه الهى نيست، يكى است و انبازى ندارد، و گواهى مى‌دهم كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بنده و پيامبر اوست، و اين دو شهادت هستند كه سخن را بالا مى‌برند و عمل را چندين برابر مى‌گردانند. سبک باشد ترازوى عملى كه اين دو شهادت را از آن بردارند، سنگين باشد ترازوى عملى كه اين دو شهادت را در آن نهند. بسته به اين دو شهادت است، كاميابى به بهشت و نجات از

دوزخ و گذشت از صراط. شما در پرتو این دو شهادت به بهشت در می‌آیید و با نماز به رحمت دست می‌یابید. بر پیامبرتان درود بسیار فرستید:
«همانا خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آوردید به او درود فرستید و سلام فراوان». «1» ای مردم! همانا شرفی برتر از اسلام نیست و کرامتی عزیزتر از تقوی و قلعه‌ای مصون‌تر از ورع و پارسایی و شفیعی موفّق‌تر از توبه و جامه‌ای زیباتر از تندرستی و نگاهبانی منیع‌تر از سلامت، و نه مالی نیاز برآورنده‌تر از دل دادن به قناعت و نه گنجی پر ثروت‌تر از قناعت، وجود دارد. هر که به کفایت گذران زندگی بسنده کند آسایش خود را

---

(1) سوره احزاب/ آیه 56.

پا بر جا کرده و در مهد آرامش آرمیده است. گرایش به دنیا کلید رنج است و جمع دنیا مرکب ناراحتی. حسد، آفت دین است و آزمندی سبب افتادن در پرتگاه گناهان و موجب محرومیّت. ستم به سوی مرگ می‌راند، و آز گرد آورنده کاستی‌های معایب است. چه بسا آزی که نقش بر آب گردد و امیدی که تحقق نیابد و آرزویی که به محرومیت منجر شود و تجارتی که به زیان انجامد. آگاه باشید هر که خود را چشم بسته در کاری اندازد، در معرض ناگواریهای رسواکننده است، و چه بد گردنبندی است گردنبند گناه برای مؤمن.
ای مردم! همانا گنجی سودمندتر از دانش و عزّتی بالاتر از بردباری و حسبی رساتر از ادب و نسبی زبون‌تر از خشم و جمالی زیبنده‌تر از خرد نیست. هیچ زشتی بدتر از دروغ نیست و هیچ نگاهبانی نگاهدارنده‌تر از خاموشی، و هیچ غائبی نزدیک‌تر از مرگ نیست.
ای مردم! هر که در عیب خود نگرد از عیب دیگران بگذرد، و هر که به روزی خدا خشنود باشد به آنچه دیگران دارند افسوس نخورد. هر که تیغ ستم از نیام برآورد بدان کشته گردد، و هر که برای برادرش چاهی کند خویش در آن گرفتار آید، و هر که پرده دیگری بدرد زشتی خودش هویدا گردد، و هر که لغزش خویش را فراموش کند لغزش دیگران را بزرگ شمرد. هر که اندیشه خویش را خوش داشت گمراه شد، و هر که با عقل خود بی‌نیازی جست، لغزید. هر که بر مردم کبر فروخت خوار شد، و هر که نسبت به مردم سبکسری کرد دشنام خورد، و هر که با اوباش درآمیخت کوچک شد، و هر که باری بر دوش گرفت که تاب تحمّل آن را نداشت، درماند.
ای مردم! ثروتی سودمندتر از خرد و فقری سخت‌تر از نادانی و پند دهنده‌ای رساتر از اندرز و عقلی چونان تدبیر و عبادتی همچون تفکّر و

پشتیبانی استوارتر از رایزنی و وحشتی سخت‌تر از خود محوری و ورعی چونان دست شستن از محرّمات و حلمی چونان صبر و سکوت، نیست.

ای مردم! ده سرشت آدمی از زبانش برخیزد: 1- گواهی که از درون گزارش دهد 2- حاکمی که میان مردم داوری کند 3- سخنگویی که به پاسخ پردازد 4- شفاعت‌کننده‌ای که حاجت بدو روا شود 5- توصیف‌کننده‌ای که هر چیز را معرفی کند 6- فرمانده‌ای که به

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 50

کار خوب فرمان دهد 7- پند گویی که از زشت باز دارد 8- تسلیت گویی که غمها بدو آرام گردد 9- حاضری که کینه بدو برطرف شود 10- دلربایی که گوشها از آن لذّت بردند.

ای مردم! همانا دم بستن از حکمت خیری به همراه ندارد و سخن ناآگاهانه گفتن نیز از خوبی به دور است.

ای مردم! هر که زبان خویش را نگاه ندارد پشیمان شود، و هر که نداند به نادانی افتد، و هر که خویش را به بردباری واندارد بردبار نشود، و هر که مهار خود را نکشد خردمند نیست، و هر که خردمند نیست خوار گردد، و هر که خوار شود احترام نگردد، و هر که احترام نگردد مورد سرزنش قرار گیرد، و هر که مالی را به ناحق بدست آورد بیجا خرجش کند، و هر که به گونه‌ای نیکو دست از بدی نکشد بر آن وادار گردد و با نکوهش و بیچارگی دست از آن بشوید، و هر که نشسته عطا نکند در حالی که ایستاده است چیزی بدو ندهند، و هر که عزّت را به ناحق طلبد خوار گردد، و هر که با ستم چیره شود بدو چیرگی یابند، و هر که با حق به دشمنی برخیزد زبونی را ملتزم گردد، و هر که تدبّر کند با وقار باشد، و هر که تکبّر ورزد کوچک شود، و هر که احسان نکند او را نستایند.

ای مردم! شگفت‌ترین عضو انسان قلب اوست که موادّی از حکمت و اضدادی خلاف آن را در خود جای داده است، اگر امیدی برایش پیش آید طمع خوارش می‌سازد، و اگر شعله طمعش برافروخته گردد حرصش او را بکشد، و اگر نومیدی گریبانش بگیرد افسوس او را از پای درآورد، و اگر خشمگین شود غیظ او سخت گردد، و اگر با رضایت نیکبخت گردد مصلحت بینی را فراموش کند، و اگر بیمی بدو رسد پرهیز او را مشغول دارد، و اگر بسی آسوده گردد غریب و غرور او را دریابد، و اگر نعمتی نو برایش پدید آید عزّت وجود او را در برگیرد، و اگر مالی بدو رسد بی‌نیازی او را به طغیان کشد، و اگر به فقر گرفتار آید بلا مشغولش گرداند، و اگر مصیبتی بدو رسد ناله او را به رسوایی کشد، و اگر گرسنگی او را بفرساید سستی او را در جایش نشاند، و اگر در سیری زیاده‌روی کند شکم پیچه او را در فشار قرار دهد، پس هر کوتاهی برای او زیانمند و هر افراطی برای او تباهی‌زاست.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 51
ای مردم! هر که کندی کند خوار گردد، و هر که ببخشد آقا شود، و هر که مالش زیاد گردد سرور شود، و هر که حلمش زیاد شود شرافت یابد، و هر که در ذات خدا بسیار اندیشد زندیق گردد، و هر که زیاد کاری را انجام رساند بدان شناخته شود، و هر که شوخی بسیار کند سبک گردد، و هر که خنده‌اش زیاد شود هیبتش از میان برود. آبروی خانوادگی کسی که ادب ندارد به تباهی گراید. بهترین کار نیک نگهداشتن آبروست با ثروت. کسی که با نادان همنشینی کند خردمند نیست و هر که با او نشست و برخاست کند باید آماده قیل و قال و جنجال باشد. هرگز ثروتمندی با ثروتش و تهیدستی با کم‌توشگی‌اش از مرگ نرهد. اگر مرگ خریدنی بود هم انسان کریم درخشان چهره، آن را می‌خرید و هم انسان فرومایه نپخته.
ای مردم! برای دلها گواهانی است که نفوس زنده برای تیز هوشی و پند پذیری از روش تقصیرکاران در این دو، به خود اعلام خطر کنند و بر حذر باشند. دلها هوی و هوس بسیار دارند ولی خردها از آن باز می‌دارند و در هر آزمونی دانشی نوین نهفته است. پند پذیری به راه راست می‌رساند، و برای ادب تو همین بس که همان را برای خویش ناخوش بداری که برای دیگری، و برای برادر مؤمنت همان کنی که برای خودت. هر که با رأی خود بی‌نیاز شد در خطر افتاد، و تدبیر پیش از اقدام باید به کار بست تا ترا از پشیمانی برهاند. هر که نقطه نظرهای مختلف را ارزیابی کند مواضع خطا را بشناسد و هر که از سخن زیاد خویشتن داری ورزد خردها رأی او را عادل شمرند. هر که شهوتش را مهار کرد قدر خود را نگه داشت. هر که زبانش را لگام نهاد مردم از او آسایش یافتند و به حاجت خود رسید.
در دگرگونی شرایط گوهره مردان شناخته می‌شود و روزگار رازهای نهفته را بر تو هویدا سازد، و کسی که در تاریکی است از آذرخش بهره‌های نبرد، و هر که حکیم شناخته شود به دیده وقار و هیبت نگریسته شود، و بهترین بی‌نیازی چشمپوشی از آرزوهاست و شکیبایی سپری است در برابر کم‌توشه‌گی، و حرص نشانه فقر و بخل جامه مسکنت و دوستی خویشاوندیی است که از آن بهره برده می‌شود. نادار با ترحّم بهتر از توانگر جفا پیشه است و پند پناه کسی است که آن را بپذیرد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 52
هر که نگاهش را رها کند و به هر جا چشم اندازد افسوس خورد. روزگار شکر خود را بر آنکه به درخواستش رسیده واجب گردانیده. زبان در انتشار دادن زشت و زیبا کمتر انصاف را رعایت کند. هر که بد اخلاق باشد خانواده‌اش از او دلتنگ خواهند بود، و هر که به چیزی رسید گردنکشی کرد. آرزو کمتر به تو راست می‌گوید. تواضع بر هیبت تو بیفزاید. در خوش اخلاقی گنج‌های رزق و روزی نهفته است. چه بسا کسی که در پایان عمر

نیز همچنان ملازم گناه خود باشد. هر که جامه آزرم بر تن کرد عیبش بر مردم پوشیده ماند.
گفتار را اندازه نگهدار، زیرا هر که اعتدال در پیش گرفت رنج و هزینه‌اش کاهش یافت، و ره یافتن تو در گرو مخالفت توست با نفس خویش. هر که روزگار را شناخت، از آمادگی غافل نماند. آگاه باشید با هر نوشیدنی گلوگیری است، و با هر لقمه فرو دادنی خفگی‌ای. نعمتی به دست نمی‌آید مگر با از دست رفتن نعمتی دیگر. هر جانداری قوتی دارد و هر دانه‌ای خورنده‌ای و تو قوت مرگی. بدانید هر که بر زمین راه می‌رود سرانجام در دل زمین جای گیرد و شب و روز در نابود کردن عمرها با یک دیگر در ستیزند.
ای مردم! ناسپاسی نعمت، پستی است، و همراهی با نادان، نگون بختی. نرمش در سخن از کرامت است و آشکار کردن سلام از عبادت. مبادا خدعه کنی. که آن از اخلاق پست مردمان است. هر جوینده‌ای یابنده نباشد و هر غایبی باز نگردد. دل به کسی مبند که ترا نمی‌خواهد. چه بسا دوری که از نزدیک، نزدیکتر است. پیش از آنکه راه جویی رفیق سفر را بجو و پیش از تهیه خانه در باره همسایه آن تحقیق کن. هر که در رفتن شتاب کند خستگی وجود او را در بر گیرد. عیب برادرت را بپوش آن گونه که آن عیب را در خویش سراغ داری. از لغزش دوستت چشم بپوش، به حساب آن روز که دشمنت بر سر کار آید.
هر که بر کسی خشم گیرد که او بر زبان این فرد قدرتی ندارد، اندوهش به درازا کشد و خود را عذاب کند. ترس از خدا، موجب می‌شود آدمی از ستمش جلو گیرد. هر که در گفتارش به ناحق نگراید افتخار خود را بنماید. هر که خوب را از بد تشخیص ندهد چونان حیوانی باشد. از میان بردن توشه از تباهی است. مصیبت دنیا با در نظر گرفتن عظمت
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 53
تهیدستی در فردا چه ناچیز است. هیهات، هیهات، بی‌اعتمادی و ناآشنایی شما با یک دیگر به سبب گناهانی است که در آن به سر می‌برید. چقدر نزدیک است راحتی به رنج، و نعمت به سختی و تنگدستی. هیچ بدی که در پی آن بهشت آید بدی نیست، و هیچ خوبی که دوزخ در پی داشته باشد خوبی نیست. هر نعمتی در برابر بهشت، ناچیز است. و هر بلایی در برابر دوزخ، عافیت به شمار می‌آید. هنگام درست و پاک کردن درون، گناهان بزرگ خودنمایی می‌کنند. پاکسازی عمل سخت‌تر است از خود عمل و پاک کردن نیّت از فساد، برای عاملان سخت‌تر است از سخت کوشی طولانی. هان اگر تقوی نبود من زیرک‌ترین فرد عرب بودم.! ای مردم! همانا خداوند به پیامبرش محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وعده وسیله داده است و وعده او حق است و خلف وعده نمی‌کند. همانا وسیله، پلکان بهشت است

و سر گیسوان تقرّب بخدا، و نهایت بزرگترین آرزوها. آن هزار پلّه دارد که از هر پلّه تا دیگری به اندازه یک صد سال دویدن اسب تندرو است. و آن از یک پلّه درّ آغاز می‌شود تا برسد به پلّه‌ای از گوهر، و در پی آن به پلّه‌ای از زبرجد، و در پس آن پلّه‌ای از لؤلؤ، و در پی آن پلّه‌ای از یاقوت، و بدنبال آن پله‌ای از زمرّد تا برسد به پلّه‌ای از مرجان و سپس پلّه‌ای از کافور و سپس پلّه‌ای از عنبر، و در پی آن پلّه‌ای از یلنجوج [چوب عود]، و در پی آن پلّه‌ای از طلا، و در پی آن پلّه‌ای از ابر، و در پی آن پلّه‌ای از هوا، و بالأخره پلّه‌ای از نور. این پلکان از همه بهشت‌ها فرازتر است. در آن روز پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر آن نشسته و دو جامه لطیف در بر دارد: یکی از رحمت خدا و یکی از نور خدا، و تاج نبوّت بر سر دارد که اکلیل رسالت بر آن است. از نورش همه عرصه قیامت، تابان است، و من در آن روز بر پلّه بلندی باشم فروتر از پلّه او و دو جامه لطیف در بر دارم: جامه‌ای از ارجوان نور و جامه‌ای از کافور.

و رسولان و پیامبران بر دیگر پلّه‌ها ایستاده‌اند و پرچم‌های زمانها و حجّت‌های تاریخ روزگار، بر سمت راست ما افراشته شده است، که با حلّه‌های نور و کرامت تزیین شده‌اند، و هیچ فرشته مقرّب و پیغمبر مرسلی ما را ننگرد، جز اینکه از انوار ما خیره شود و از تابش و جلالت ما، به شگفت آید. و در سمت راست منبر وسیله، که سمت راست پیامبر است،

ابری قرار دارد که تا چشم‌رس گسترانیده شده است، و از آن ندا برمی‌آید که: ای حاضران موقف! خوشا به حال آنکه وصی را دوست دارد و به پیغمبر امّی عرب گرویده، و هر که کافر باشد وعده‌گاهش دوزخ است.

و از سمت چپ منبر وسیله، که سمت چپ پیامبر قرار دارد، ندا می‌رسد که: ای اهل موقف! خوشا به حال آنکه وصی را دوست دارد و به پیامبر أمّی که ملک علی دارد گرویده. هیچ کس کامیاب نگردد و به آسایش بهشت نرسد مگر کسی که خالق خود را با اخلاص نسبت به آن دو [پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و علی علیه السّلام] ملاقات کند و به اختران این دو [فرزندان امام ایشان] اقتدا کند. ای اهل ولایت خدا! یقین داشته باشید به رو سفیدی خود، و شرافت جایگاه و کرامت سرانجام خویش و اینکه آن روز بر تخت‌ها در برابر یک دیگر قرار می‌گیرید.

ای اهل انحراف و سرکشی از خداوند والایاد و رسول و راه او و پرچم‌های امامت در هر زمانی! یقین کنید به روسیاهی خود و خشم پروردگارتان بر شما، نسبت بدان چه انجام داده‌اید. هیچ پیامبری نگذشته است جز اینکه به رسول پس از خود خبر داده و به پیامبر خاتم مژده بخشیده است، و به قومش سفارش کرده که او را پیروی کنند، و صفات او را برای قومش بیان کرده تا او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند، و تا آنکه پس از

وی گمراه نشوند، و هلاکت و گمراهی هر که هلاک و گمراه شد، پس از رفع عذر و بیم دادن باشد، با وجود بیان و تعیین حجّت. امّت‌ها پیوسته به امید رسولان و رسیدن پیامبران بوده‌اند.

و اگر چه پیغمبران را با بزرگی مصیبت و داغ از دست داده‌اند ولی همچنان این امید دامنه‌دار را در دل داشته‌اند. مصیبتی بزرگتر و فاجعه‌ای کلانتر از مصیبت رحلت رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نبود، زیرا خداوند به وجود او نبوّت را پایان بخشید و بهانه عذر و بگو مگو را گسست، و همو بود که وسیله عذر خدا، میان خلقش شد و او را مدخل میان خود و خلقش قرار داد، و بر آنها سرپرستش ساخت؛ کسی که جز بدو عملی پذیرفته نیابد و جز به اطاعت او کسی به درگاهش تقرّب نجوید، چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: مَنْ يُطِعِ

الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً «1».

پس طاعت خود را به طاعت او و معصیت خود را به معصیت او قرین ساخت، و این دلیل است بر آنچه بدو تفویض شده و گواه است بر هر که از او پیروی نموده یا نافرمانیش کرده است، و این حقیقت را در چند آیه از قرآن بزرگ بیان نموده است. خداوند در مقام تشویق در پیروی از او و ترغیب و تصدیق به قبول دعایش می‌فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ «2». بنا بر این پیروی از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم دوستی با خدا است و خشنودی او و موجب آمرزش گناهان و کمال کامیابی و وجوب بهشت است، و رو گردانیدن از او موجب کشمکش با خدا و خشم و قهر خداوندی و دوری از اوست، که سرانجام در دوزخش جای دهد، و این سخن خداوند است که می‌فرماید: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ «3». مقصود از آن انکار و نافرمانی است.

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بنده‌های خود را آزموده و مخالفانش را به دست من از پای درآورده و منکرانش را با تیغ من نابود ساخته است، و مرا وسیله قرب و شادمانی مؤمنان نموده است، و مرا کانون مرگ زورگویان و جبّاران نموده است، و منم شمشیر او علیه مجرمان، و به وسیله من پشت پیامبرش را استوار گردانیده، و مرا به یاری رساندن به پیامبر گرامی داشته، و به دانش او شرفم بخشیده، و به احکام او عطایم داده، و به وصیت او ویژه‌ام گردانیده است، و برای جانشینی‌اش در میان امّت انتخابم کرده، و در همایش انبوه مهاجران و انصار در باره من فرمود: ای مردم! همانا علی برای من همچون هارون است برای موسی جز آنکه پس از من پیامبری نیست. و مؤمنان در پرتو عنایت

---

(1) «هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده؛ و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم» (سوره نساء/ آیه 80).
(2) «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید» (سوره آل عمران/ آیه 31).
(3) «و هر کس از گروههای [مخالف] به آن کفر ورزد آتش وعده‌گاه اوست» (سوره هود/ آیه 17).

الهی گفتار پیامبر را فهمیدند، زیرا می‌دانستند که من برادر تنی او نیستم چنانچه هارون برادر تنی موسی بود، و پیامبر نیستم تا درخواست پیامبری کنم، لیکن مقصودش چنین بود که مرا جانشین و خلیفه خود سازد چنان که موسی هارون را خلیفه و جانشین خود کرد آنجا که می‌گوید: اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ «1». و گفتار آن حضرت هنگامی که مردم گفتند: ماییم موالی پیامبر، و این چنین بود که پیامبر در حجة الوداع بیرون شد و از غدیر خم گذر کرد و دستور داد برای او شبه منبری بپا کنند و سپس بر منبر شد و بازوی مرا برآورد تا سپیدی زیر دو بغلم دیده شد، و صدای خویش را در این انجمن چنین بلند فرمود: هر که را من سرور اویم علی سرور اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد.
پس معیار دوستی خدا دوستی من شد، و معیار دشمنی خدا دشمنی با من.
و خداوند در همان روز این آیه را فرو فرستاد: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً «2». پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار والایاد، گردید، و خداوند تبارک و تعالی به ویژه برای من و تعظیم و تفضیل رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم این آیه را فرو فرستاد: ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِینَ «3» در باره من منقبتهایی است که اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی پیش آید، و گوش سپردن بدان زمانی دراز می‌طلبد، و اگر در برابر من آن دو بدبخت آن را پیراهن خود کردند، در حالی که بدان حقّی نداشتند و بر سر آن با من بستیزیدند، و به گمراهی مرتکب آن گردیدند و به نادانی آن را از آن خود دانستند. بتحقیق به سرانجام وخیمی گرفتار آمدند، و چه بد بود، آنچه برای خود در خانه خویش گستراندند. آنها در برزخ و آخرت یک دیگر

---

(1) «در میان قوم من جانشینم باش، و [کار آنان را] اصلاح کن، و راه فسادگران را پیروی مکن» (سوره اعراف/ آیه 142).
(2) «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام

گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم» (سوره مائده/ آیه 3).
(3) «آنگاه به سوی خداوند- مولای بحقّشان- برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست، و او سریعترین حسابرسان است» (سوره انعام/ آیه 62).

را لعنت کنند و هر کدام از یار خود بیزار باشد، و چون به همراه خود رسد، گوید: ای کاش میان من و تو دوری از مشرق تا مغرب بود، چه بد همنشینی بودی و آن بخت برگشته دیگری، با افسردگی پاسخش دهد: ای کاش من هم ترا دوست نگرفته بودم، هر آینه مرا از رهنمودی که برایم آمده بود گمراه ساختی، و شیطان است که خوارکننده آدمی است.
منم آن رهنمودی که از آن گمراه شد، و راهی که از آن کناره گرفت، و ایمانی که بدان کفر ورزید و قرآنی که از آن روی برتافت، و دینی که دروغش شمرد، و پلی که از آن سرنگون شد، و اگر چه آن دو در متاع بی‌بهای فناپذیر همراه با غرور چریدند، و در آن بر پرتگاه دوزخ به سر بردند، ولی به هر روی انجام بدی خواهند داشت همراه با آمدنی آکنده از نومیدی و لعنت. با لعنت بر یک دیگر فریاد کشند و با افسوس هماغوش گردند، و برای آنها راحتی و از عذاب چاره و گریزشان نباشد. همانا این مردم هماره بت می‌پرستیدند، و در خدمت بت‌ها برای آنها مراسم پرستش برپا می‌کردند و برای آنها نذر می‌گذرانیدند، و برای بت‌ها نذرهایی بنام بحیره و وصیله و سائبه و حام، قربانی می‌کردند و با ازلام، استخاره می‌نمودند. از خداوند عزّ و جلّ بی‌خبر بودند و از راه راست سرگردان، سرافکندگان دیار غربت بودند، و شیطان بر آنان سیطره داشت، و تیرگی دوران جاهلیّت آنها را سر تا پا در کام خود بلعیده بود، و نادانی را با شیر از پستان مادر می‌مکیدند، و به گمراهی از شیر باز گرفته می‌شدند.
خداوند ما را از برای مهر و رحمت خود به سوی آنها فرستاد و به دلسوزی بر آنها بازرس و سرپرست قرار داد، و پرده تیره نادانی را به وسیله ما به یک سو زد، تا نور باشد برای هر آنکه از آن برگیرد، و فضیلتی باشد برای هر آن کس که دنبال آن رود، و تأیید باشد برای هر آن کس که آن را باور دارد. پس از خواری به مسند عزّت نشستند، و با اینکه اندک بودند بسیار گشتند، و قلبها و دیدگان از ایشان هیبت پذیرفتند، و جبّاران و مردم ایشان، گردن به فرمان آنها نهادند، و صاحبان نعمتهای پر آوازه و کرامت، فراوان شدند، و پس از ترس، آسودگی و پس از تفرقه و پریشانی، اتحاد و همبستگی یافتند، و مفاخر معد بن عدنان به وسیله ما تابنده و درخشان گشت، و ما آنها را به باب هدایت درآوردیم،

و به خانه صلح و سلامت بردیم، و بر پیکر آنها جامه ایمان پوشاندیم، و بر اهل جهان به سبب ما پیروز و کامیاب گشتند، و روزگار پیامبر، آثار نیکوکاران اعم از حمایت‌کننده مجاهد و نمازگزار خداپرست و معتکف زهد پیشه را بر آنها هویدا ساخت.
آنها امانت پرداز شدند و اقدام‌کننده به کار ثواب، تا اینکه خداوند عزّ و جل پیامبرش را نزد خود خواند، و به درگاه خویش برآورد. پس از او به اندازه چشم به هم زدنی یا درخشش برقی دوباره عقب گرد کردند، و به ارتجاع گراییدند و به خونخواهی برخاستند و جنگها کردند، و در خانه پیامبر را خاک ریز کردند، و خانه‌ها را ویران نمودند و آثار رسول خدا را دگرگون ساختند و از احکامش روی برتافتند و از انوارش دور شدند، و به جای جانشین او دیگری را برگماشتند و او را پیشوا گرفتند. آنها ستمکار بودند و پیش خود اندیشیدند انتخاب از خاندان ابو قحافه برای مقام پیامبر شایسته‌تر است از آنکه پیامبر خود کسی را برای مقامش برگزیند. و پیش خود پنداشتند مهاجر آل ابی قحافه بهتر است از آن مرد مهاجر و انصاری ربّانی، که گنجینه هاشم بن عبد مناف است.
همانا نخستین گواهی دروغ و ناحق که در اسلام داده شد، گواهی آنان بود در اینکه رفیق آنها از طرف رسول خدا به خلافت برگزیده شده است، و چون کار سعد بن عباده چنان شد که شد، از این گفته بر گشتند و گفتند رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم درگذشت و به جای خود کسی را خلیفه و جانشین نکرد. و رسول خدا که پاک و مبارک بود، نخستین کسی به شمار می‌آید که علیه او به ناحق گواهی داده شد، و به زودی دریابند سرانجام آنچه را که اوّلین گروه آنها بنیاد نهادند، اگر چه در وسعت نشستند و در بهبودی برای عمر مقدّر، و در گشایش فرا رسیدن اجل، و بازگشت بسوی خدا، در حال غفلت ناشی از غرور، و آرامش وضع و آرزو، بسر می‌بردند.
آنها باید بدانند که خداوند عزّ و جلّ شدّاد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور را مهلت داد و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر آنها ارمغان کرد، و با اموال و عمرهای طولانی بدیشان یاری رساند، و زمین، برکات خود را بر آنها ارزانی داشت، تا مگر یادآور نعمت‌های خدایی گردند، و فرمان ایست او را بفهمند و به درگاه او بازگردند، و از بزرگی

و استکبار دست شویند، و چون مدت آنها به سر رسید، و لقمه روزی آنها پایان پذیرفت، خداوند سبحان آنها را گرفت و ریشه‌کنشان ساخت. بر سر برخی از آنها سنگ بارید، و جمعی را صیحه آسمانی در برگرفت و هلاک کرد، و گروهی دیگر در آتش سوختند، و برخی را زمین لرزه نابود کرد، و جمعی را زمین در خود بلعید، و خدا بدانها ستم نکرد، بلکه این خود ایشان

بودند که به خویش ستم روا داشتند. همانا هر مدّتی ثبت است، و چون برگ ثبت به سر رسید، اگر برای تو هویدا گردد، که ستمکاران در چه مهلکه‌ای فرو افتند و زیان‌کاران را چه بسر می‌آید، از آنچه آنان در آن بسر می‌برند و بدان گرفتار می‌آیند، به درگاه خداوند عزّ و جل خواهی گریخت.
همانا من در میان شما مانند هارونم در میان آل فرعون، و همچون باب حطّه در بنی اسرائیل و چونان کشتی نوح در قوم نوح. منم نبأ عظیم، و صدّیق اکبر، و در کوتاه مدّت، خواهید دانست آنچه را که به شما وعده شده است، و آیا این حکومت شما جز مانند یک دم لیسیدن و مزه‌چشی نوشنده است، و چیزی جز چرت زدنی است که در پی آن هلاکت‌ها دامن گیر آنهاست، تا در دنیا رسوا باشند و در روز رستخیز به سخت‌ترین عذاب گرفتار آیند، و خدا از آنچه می‌کنند غفلت ندارد.
چه سزایی دارد کسی که راه و روش خود را وارونه کرده، و حجّت و دلیل خویش را منکر شده و با رهبرانش مخالفت نموده، و از روشنی پیش پایش روی برتافته، و خود را به تاریکی افکنده و سراب را آب پنداشته، و نعمت را با عذاب، و کامیابی را با بدبختی، و خوشی را با سختی، و وسعت حال را با تنگی، با یک دیگر در هم آمیزد مگر جزای گناهکاری و بدی خلاف کاری. پس باید یقین کنند به حقیقت وعده الهی و آنچه او وعده داده است:
یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ* إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیتُ وَ إِلَیْنَا الْمَصِیرُ* یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً ... «1».

---

(1) «روزی که فریاد [رستاخیز] را به حق می‌شنوند، آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است. ماییم که خود، زندگی می‌بخشیم و به مرگ می‌رسانیم و برگشت به سوی ماست، روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می‌شود» (سوره ق/ آیه 42 تا 44).

خطبه دیگری از امیر المؤمنین علیه السّلام

[5] ابو الهیثم بن التیهان می‌گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام در مدینه چنین خطبه خواند:
سپاس از آن خدایی است که خدایی جز او نیست، زنده‌ای که چگونگی ندارد، و پدید نیامده است، و برای هستی او چگونه بودنی نیست، و مکانی ندارد، و در چیزی نباشد، و بر فراز چیزی قرار نگرفته باشد، و برای خود مکانی نیافریده باشد، و پس از اینکه چیزی را آفرید از او نیروی تازه‌ای نگرفت، و پیش از آنکه چیزی را پدید آورد ناتوان نبوده است، و پیش از آفرینش چیزی هراس نداشته، و از تنهایی خود نگران نبوده. به چیزی نماند، و پیش از آفرینش خود بی‌سلطنت نبوده، و پس از آنکه هر آنچه آفریده از میان برود باز هم بی‌سلطنت نشود. معبودی بوده زنده امّا نه به زندگی عرضی، و مالک بوده پیش از آنکه چیزی را بیافریند، و مالک است پس از آفرینش هستی. برای خداوند نیست چگونگی مکان، و نه اندازه‌ای که شناخته شود، و نه چیزی که بدو مانند باشد.
پایندگی طولانی او پیرش نسازد، و از وحشتی ناتوانی نگیرد. او آنچنان که مخلوقاتش رایزنی و یاری و گرفتن آگاهی از دیگری بر او لازم نیست، و هر چه را از خلق خود خواهد از دیگری نپرسد و کسب تکلیف نکند. دیدگان، او را در نیابند و او دیدگان را درمی‌یابد و اوست لطیف و خبیر. من گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز اللَّه، یکی است و شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بنده و پیامبر اوست که خداوند او را با هدایت و دین حق فرستاده است، تا او را بر همه دین آشکار سازد، اگر چه مشرکان را ناخوش آید، و او رسالت خود را رساند و راه هدایت را نمود.
ای امّتی که فریبش دادند و فریب خورد، و فریب فریبکار خود را فهمید و دانسته بر پذیرش این فریب پافشاری کرد، و از هوی و هوس خویش پیروی نمود، و خود را به تاریکی گمراهی افکند، و با اینکه حق و راستی برایش هویدا و آشکار بود، از آن روی برتافت و به راه روشن پشت کرد، و از آن به کژراهه رفت! سوگند به آنکه دانه را شکافت،
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 61
و جان‌دار را آفرید، اگر شما دانش را از معدنش کسب می‌کردید، و آب را گوارا و شیرین نوش می‌نمودید، و خوبی را از جایگاهش ذخیره می‌گرفتید و راه را از آنجا که روشن است می‌پیمودید، و به روش درست می‌رفتید، راهها در برابر شما همواره بود، و نشانه‌ها برای شما پدیدار، و اسلام برای شما می‌درخشید، و خوش و فراوان می‌خوردید، و دیگر در میان شما کسی

یافت نمی‌شد که گرسنه باشد، و دیگر بر مسلمان یا هم کیش شما ستم روا نمی‌شد، ولی شما راه تاریکی پیمودید، و دنیا با همه گستردگی بر شما تیره و تار شد، و درهای علم و دانش بر شما بسته گردید. شما با هوای نفس سخن گفتید، و در دین اختلاف کردید، و ندانسته به احکام دین فتوی دادید، و در پی گمراهان به راه افتادید تا شما را گمراه کردند، و امامان بر حق را رها کردید، و آنها نیز شما را وانهادند و به وضعی افتادید که به دلخواه خود داوری کنید، نه به حق.
هر گاه مسأله‌ای پیش می‌آمد از اهل ذکر می‌پرسیدید، و چون نظری برای شما می‌دادند سخن ایشان را همان دانش تلقّی می‌کردید، پس چگونه شد که آنها را رها نمودید، و پشت سر نهادید و با ایشان به مخالفت برخاستید.
آرام باشید که به زودی آنچه را کشتید خواهید دروید، و سرانجام جرم‌های خود را، و هر آنچه را به سوی خود جلب کردید، خواهید دید.
سوگند به آنکه دانه را شکافت و سبز کرد، و جاندار را آفرید و بدان روح بخشید، هر آینه می‌دانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما، و کسی که باید از او فرمان برید و پیرویش کنید، و منم دانشمند و عالم شما، در آنچه شما را اصلاح کند، و آنکه به وسیله دانشش شما را نجات تواند بخشید.
منم وصیّ پیامبر شما و برگزیده پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا به مصلحت شما، و پس از اندک مدّتی آرام آرام بر شما فرود خواهد آمد، آنچه را وعده داده شدید، و آنچه به امّت‌های پیش از شما نازل شده است، و بتحقیق خدا شما را در باره امامانتان بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و فردا به درگاه خداوند عزّ و جل خواهید رفت.
بخدا سوگند اگر به شماره یاران طالوت، یا شماره یاران بدر، یاور داشتم هر آینه با تیغ

شما را می‌زدم تا به حق برگردید، و به راستی گرایید، و این کار برای پیوند شکاف و نرمش بهتر بود. خدایا میان ما به حق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.
راوی می‌گوید: امام علیه السّلام سپس از مسجد بیرون رفت و به آغلی رسید که در آن حدود سی گوسفند بود. امام علیه السّلام فرمود: بخدا اگر برای من مردانی بودند به شماره این گوسفندان که برای خداوند عزّ و جل و رسولش خیرخواه بودند پسر زن مگس خوار را از سلطنتش برمی‌داشتم.
راوی می‌گوید: چون شب شد سیصد و شصت کس با وی بیعت کردند تا دم مرگ، پس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به هنگام بامداد در محلّ احجار الزیت گرد آیید، و برای نشانی همه سرها را بتراشید، و خود امیر المؤمنین هم سرش را تراشید، و از آن جمع سر تراشیده در وعده‌گاه

حاضر نشدند مگر ابو ذر و مقداد و حذیفة بن یمان و عمار بن یاسر، و سلمان هم در آخر آنان رسید، و آن حضرت دست بر آسمان برداشت و فرمود: خدایا! این مردم مرا خوار شمردند، چونان که بنی اسرائیل هارون را. بار خدایا! تو می‌دانی آنچه را نهان و عیان می‌داریم، و هیچ چیز در زمین و آسمان بر تو پنهان نیست، مرا مسلمان از دنیا بر و به نیکان برسان. سوگند بخانه کعبه و آنکه دست به کعبه ساید، و هم سوگند بمزدلفه و گام‌هایی که برای رمی جمره بردارند، اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر امّی به من کرده است، من همه مخالفان را به درّه مرگ می‌افکندم، و بر آنها آذرخش مرگ می‌باراندم، و به همین زودی خواهید دانست.

[6] محمد بن سلیمان به نقل از پدرش می‌گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که ابو بصیر نفس زنان بر ایشان وارد شد، و چون در جای خود نشست امام صادق علیه السّلام به ایشان فرمود: ای ابا محمّد! چرا به این تندی نفس می‌زنی؟ او در پاسخ گفت: قربانت گردم ای فرزند پیامبر، پیر شدم و استخوانم پوک شده است و مرگم نزدیک است و نمی‌دانم در آخرت چه وضعی خواهم داشت. امام صادق علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! تو هم از این

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 63

سخنان می‌گویی؟ ابا محمّد گفت: قربانت گردم چگونه چنین نگویم؟ حضرت علیه السّلام فرمود:

ای ابا محمّد! نمی‌دانی که خداوند متعال جوانان شما شیعه را گرامی می‌دارد و از سالخورده‌های شما شرم دارد؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم چگونه جوانان را گرامی می‌دارد و از سالخورده‌ها شرم دارد؟ فرمود: جوانان را گرامی می‌دارد از اینکه عذابشان کند، و از سالخوردگان شرم دارد از اینکه حسابشان کشد.

ابو محمّد گفت: قربانت گردم این مخصوص به ماست یا همه اهل توحید؟ فرمود: نه بخدا سوگند که مخصوص شماست نه همه مردم. ابو محمّد گفت: قربانت گردم همانا به ما لکّه‌ای زده‌اند که پشت ما را شکسته، و از آن دل ما مرده، و والیان و فرمانداران به سبب آن خون ما را روا شمرده‌اند، و آن حدیثی است که فقهای ایشان برای آنها نقل نموده‌اند. امام صادق علیه السّلام فرمود: مقصودت رافضی بودن است؟ ابو محمّد گفت: آری. حضرت علیه السّلام فرمود: نه بخدا سوگند آنها شما را چنین نناميدند و خدا شما را بدین نام نامیده است. آیا نمی‌دانی که هفتاد مرد از بنی اسرائیل، چون گمراهی فرعون و قومش بر آنها آشکار شد آنها را ترک نمودند و به موسی پیوستند، زیرا که برای آنها آشکار شده بود که او در راه هدایت است و در میان لشکریان موسی آنها را رافضی می‌نامیدند، زیرا فرعون را رفض کرده بودند، و در میان لشکر از همه بیشتر عبادت می‌کردند، و از همه بیشتر موسی و هارون و فرزندان ایشان را دوست می‌داشتند، و خدا به موسی علیه السّلام وحی کرد که: این نام را در تورات برای آنان ثبت کن، زیرا من آنها را بدین نام نامیدم، و این نام را بدیشان بخشیدم. موسی این نام را برای آنها ثبت کرد، و خداوند عزّ و جلّ آن نام را اندوخت تا به شما بخشید.

ای ابا محمّد! آنان خیر را رفض کردند، و شما شرّ را رفض کردید. مردم به

گروهها و شاخه‌هایی تقسیم شدند، و شما به گروه خاندان پیامبر درآمدید و به مذهبی گراییدید که آنها گراییدند، و آن برگزیدید که خدا برای شما برگزیده است، و آن را خواستید که خدا خواسته پس بشارتتان باد و مژده. بخدا سوگند که شما مشمول رحمتید، و از نیکوکار شما هر عملی پذیرفته است، و از بدکارتان گذشت می‌شود. هر کس به عقیده‌ای که شما دارید

در قیامت حاضر نشود خداوند عزّ و جل از او هیچ حسنه‌ای را نپذیرد، و از گناه او در نگذرد.

ای ابا محمّد: آیا تو را شاد کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادی من بیفزای.

فرمود: ای ابو محمّد همانا خداوند عزّ و جل فرشتگانی دارد که گناهان را از گردن شیعیان ما فرو ریزند چنان که باد، برگ درخت را در فصل خزان، و این است که خداوند می‌فرماید: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا «1».

امام علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! همانا خداوند در کتابش شما را یاد کرده فرموده است:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا «2». همانا شما به آنچه خدا در باره دوستی و ولایت ما، از شما پیمان گرفته وفا کردید و شمایید که دیگری را به جای ما نگرفتید، و اگر وفا نکرده بودید، خدا شما را هم نکوهش می‌کرد چنانچه آنها را نکوهش کرد، آنجا که می‌فرماید: وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ «3». ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟

ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزایی. امام علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! دوستان در آن روز با همدیگر دشمن باشند، جز پرهیزکاران. بخدا سوگند که خداوند در این آیه جز شما را مراد نکرده است. ای ابا محمّد! آیا ترا شاد کردم؟ ابو محمّد گفت: بر شادیم بیفزای.

حضرت علیه السّلام فرمود: همانا ما و شیعیان ما و دشمنان‌مان را، خداوند در آیه‌ای از قرآن یاد

---

(1) «کسانی که عرش [خدا] را حمل می‌کنند، و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آموزش می‌کنند» (سوره مؤمن/ آیه 7).

(2) «از میان مؤمنان مردانی‌اند که با آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند» (سوره احزاب/ آیه 23).

(3) «و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم و بیشترشان را جدّا نافرمان

یافتیم» (سوره اعراف/ آیه 102).

کرده و فرموده است: إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ «1». و ماییم که می‌دانیم و دشمنان ما نمی‌دانند و شیعیان ما نمی‌دانند. ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزای. حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! خداوند عزّ و جلّ، احدی از پیامبران و پیروان آنان را استثنا نکرده، جز امیر المؤمنین علیه السّلام و شیعیانش را، آنجا که می‌فرماید: الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ «2». حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزای. امام علیه السّلام فرمود: شما هستید آنانی که خداوند در کتابش از آنها یاد کرده و فرموده است: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ «3».
و بخدا سوگند خداوند در این آیه مقصودی جز شما ندارد. ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزایی. حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! خداوند شما را در کتابش یاد کرده فرموده است: إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ «4». بخدا سوگند خداوند در این آیه قصد نکرده مگر امامان علیهم السّلام و شیعیان ایشان را. ای ابا محمّد! آیا شادت نکردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزای. حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! خداوند شما را در کتابش یاد کرده فرموده است: یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ «5».
ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزای.
حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! خدایتان شما را در قرآن یاد کرده هنگامی که حکایت می‌کند، بودن دشمنان شما را در آتش، و می‌فرماید: إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ

---

(1) «برادرانه بر تختهایی روبروی یک دیگر نشسته‌اند» (سوره حجر/ آیه 47).
(2) «در آن روز، یاران- جز پرهیزگاران- بعضی‌شان دشمن بعضی دیگرند» (سوره زخرف/ آیه 67).
(3) «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند» (سوره زمر/ آیه 9).
(4) «مگر کسی را که خدا رحمت کرده است» (سوره دخان/ آیه 42).
(5) «ای بندگان من- که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید- از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود

آمرزنده مهربان است» (سوره زمر/ آیه 53).

سُلْطانٌ «1».
و بخدا سوگند در این آیه جز شما مقصود نیستید، و شما در این جهان بدان، انسان شمرده می‌شوید در حالی که بخدا در بهشت ارجمندید، و دشمنان‌تان را در دوزخ جویند.
ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزای.
حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! آیه‌ای نازل نشده است که به بهشت رهنمون شود و یادآور نشوند اهل آن، جز به خوبی، مگر اینکه در باره ما و شیعیان ماست، و آیه‌ای نیست که به دوزخ براند، و اهل آن به بدی یادآور شوند مگر اینکه در باره دشمنان ماست و آنکه با ما مخالفت می‌ورزد. ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ ابو محمّد گفت: قربانت گردم بر شادیم بیفزای. حضرت علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! کسی جز ما و شیعه ما، بر کیش ابراهیم نباشد، و مردم دیگر از آن به دور و بیزارند. ای ابا محمّد! آیا شادت کردم؟ در روایتی دیگر آمده است که ابو محمّد گفت: دیگر بس است.

حدیث امام صادق علیه السّلام با منصور در کاروان او و آگاهی از وضع اجتماعی و تباهی مسلمانان هنگام ظهور حضرت حجت علیه السّلام

[7] حمران می‌گوید: در نزد امام صادق علیه السّلام سخن از خلفای جور رفت، و اینکه نسبت به شیعه نظر بدی دارند. حضرت علیه السّلام فرمود: من با ابو جعفر منصور حرکت می‌کردم، و او در کاروان پادشاهی خود بود و بر اسبی سوار، جلوی او چند اسب سوار، و پشت سرش چند اسب سوار دیگر، در حرکت بودند و من هم در کنار او بر الاغی سوار بودم. او به من رو کرد و گفت: ای ابا عبد اللّٰه! کار شد، [یعنی ما بر امر خلافت مسلّط شدیم] و شایسته است که تو هم شاد باشی بدان چه خداوند از توانایی به ما داده است، و در عزّت بر ما گشاده است، و به مردم نگو که تو و خاندانت در امر خلافت از ما شایسته‌تر هستند، تا ما را نسبت به خودت و آنها عصبانی کنی. امام علیه السّلام فرمود: من گفتم کسی که برای تو از جانب من این

(1) «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» (سوره حجر/ آیه 42).

گزارش را فرستاده دروغ گفته است. او به من گفت: آیا بدان چه گفته‌ای سوگند می‌خوری؟

من گفتم: همانا مردم افسونگرانند- یعنی دوست دارند دل تو را از من چرکین کنند- تو به سخن آنان گوش مده زیرا ما به تو نیازمندتریم از تو به ما.

او به من گفت: آیا یادت می‌آید که یک روز از تو پرسیدم: آیا برای ما سلطنتی هست؟

و تو پاسخ دادی، آری سلطنتی طولانی و پهناور، که پیوسته در کار خود مهلت خواهید داشت، و در دنیایتان وسعت، تا اینکه خون ناحقّی از ما را در ماه حرام و شهر حرام [مکه] بریزید. من دانستم که حدیث را حفظ کرده است پس گفتم: شاید خداوند عزّ و جلّ تو را کفایت کند، یعنی تو را حفظ کند از اینکه مرتکب چنین امری شوی، زیرا من شخص خاص تو را در نظر نداشتم، و آن حدیثی بوده است که من آن را روایت کردم، شاید فرد دیگری از خاندانت مرتکب چنین کاری شود. در این هنگام منصور خاموش شد، و چون به خانه‌ام آمدم یکی از دوستان و شیعیان ما نزد من آمد و گفت: قربانت گردم، بخدا سوگند من تو را در موکب ابو جعفر دیدم که بر الاغی سوار بودی، و او بر اسبی سوار و چنان با شما سخن می‌گفت که گویی شما زیر دست او هستید، و پیش خود گفتم: این حجّت خدا بر خلق، و

صاحب الامر است كه بايد از او پيروى شود، و آن ديگرى كار بر خلاف مى‌كند و اولاد پيامبران را مى‌كشد، و بر زمين آن گونه كه خدا دوست ندارد خون مى‌ريزد، و امام در موكب اوست و سوار بر الاغى، و اين چنين ترديد به دلم راه يافت، تا آنكه بر خودم و دينم ترسيدم. او گفت امام به من فرمود: اگر تو فرشتگانى را مى‌ديدى كه در جلو و عقب و سمت راست و چپ من بودند هر آينه او را خوار مى‌شمردى، و آنچه را هم داشت كوچك مى‌گرفتى. او گفت: اكنون دلم آرام گرفت.
او سپس گفت: اينان تا كى سلطنت خواهند كرد و چه هنگام از دست ايشان آسايش به دست خواهد آمد؟ من گفتم: آيا نمى‌دانى كه هر چيزى مدّتى دارد؟ او گفت: آرى.
من گفتم: آيا براى تو سودى خواهد داشت كه بدانى اين امر هر گاه موعدش فرا رسد، از يک چشم به هم‌زدن سريعتر خواهد بود؟ اگر تو وضع ايشان را نزد خداوند مى‌دانستى بيشتر و سخت‌تر آنها را دشمن مى‌داشتى، و اگر تو يا همه مردم زمين بكوشيد، آنان را

در گناه بيشترى كه در آن بسر مى‌برند درآوريد نتوانيد. پس شيطان تو را از جاى به در نبرد و نلغزاند، زيرا عزّت از آن خدا و رسول و مؤمنان است، ولى منافقان نمى‌دانند.
آيا نمى‌دانى كه هر كه منتظر امر ما باشد و بر آزار و ترس خود صبر كند، فردا با ما محشور شود؟ هر گاه ديدى كه حق و اهل حق از ميان رفتند و ناحق، همه جا را فرا گرفت، و قرآن كهنه شمرده شد و در آن تحريفاتى بوجود آوردند، و آن برحسب نظرها تفسير و تأويل شد.
و ديدى كه دين وارونه گشته همچون ظرف آب، و اهل باطل بر حق چيره گشته‌اند، و شرّ و بدى آشكار است و از آن بر حذر نمى‌دارند، و بدكاران را معذور مى‌شمارند، و فسق هويدا شده و مردان به مردان كفايت كنند و زنان به زنان، و ديدى مؤمن دم مى‌بندد و سخن او پذيرفته نمى‌آيد، و فاسق دروغ مى‌گويد و دروغ و افترايش را باز پس نمى‌زند، و ديدى كه كوچک، بزرگ را خوار مى‌شمارد، و پيوند خويشى گسسته مى‌گردد، و ديدى كه با ستاينده فسق و فجور ملاطفت مى‌شود، و سخن او رد نمى‌شود، و پسران خود را بجاى زنان قرار مى‌دهند و زنان با زنان ازدواج مى‌كنند، و ستايش رو به فزونى نهاده، و مرد ثروت خويش را در غير طاعت خدا خرج مى‌كند و از اين كار جلوگيرى نمى‌شود و دستش را نمى‌گيرند.
و ديدى كه اگر كسى كوشش مؤمن را ببيند از آن بخدا پناه برد، و همسايه، همسايه را بيازارد بى‌هيچ مانعى، و ديدى كافر شاد است بدان چه در مؤمن بيند، و خوش است بدان چه از فساد در زمين مى‌بيند، و ديدى كه آنان كه از خدا نمى‌هراسند آشكارا مى مى‌نوشند و براى آن انجمن

می‌کنند، و دیدی که آمر به معروف خوار است، و فاسق نسبت بدان چه خدا دوست ندارد، توانمند است و ستوده، و دیدی قرآن‌دانان، خوار می‌شوند و هر که هم آنان را دوست می‌دارد خوار می‌گردند، و راه خیر بسته شده است و راه شرّ و بدی باز است و در آن می‌روند، و خانه خدا بی‌زائر مانده و فرمان ترک آن را می‌دهند، و مرد می‌گوید آنچه را نمی‌کند، و دیدی مردان خویش را برای استفاده مردان آماده می‌کنند و زنان خود را برای زنان.

و دیدی وسیله زندگی مرد از دبر اوست، و وسیله زندگی زن از فرج او، و دیدی زنان انجمن می‌کنند چنان که مردان، و دیدی فرزندان عبّاس آشکارا زنانگی را پیشه کردند و خضاب بستند و سر را شانه زدند، چنانچه زنان برای شوهران خود، و به مردان پول دادند به خاطر فروجشان.

و دیدی انسان توانگر گرامی‌تر است از انسان مؤمن، و ربا پدیده‌ای است که بر آن عیب گرفته نمی‌شود، و زنان را به زنا بستانند، و دیدی که زن با شوهر خود، بر سر همبستر شدن با مردان سازش کند، و دیدی بیشتر مردم، و بهترین خانه‌ها، آن باشد که زنان را در فسقشان یاری می‌رساند، و مؤمن را دیدی که غمگین است و تحقیر شده و ذلیل، و دیدی که بدعت و زنا آشکار شده است و مردم به گواه باطل اعتماد می‌کنند، و دیدی که حلال حرام، و حرام حلال، شمرده می‌شود، و دیدی که حکم دین به رأی، معیّن می‌شود، و قرآن و احکامش معطل مانده است، و برای جسارت بخدا و ارتکاب کار بد، مردم انتظار شب را نمی‌کشند، و دیدی که مؤمن نمی‌تواند کارهای زشت را انکار کند مگر به قلبش، و دیدی مال فراوانی در راه به خشم آوردن خدا خرج می‌شود، و والیان و فرماندهان کافران را نزدیک خویش می‌سازند، و اهل خیر را از خود دور می‌کنند، و در حکومت رشوه می‌گیرند، و دیدی فرمانروایی و گرفتن منصب به مزایده گذارده می‌شود، و دیدی مردان با محرمان خود زنا می‌کنند، و بدانها از گرفتن زن اکتفا کنند.

و دیدی که مرد به صرف تهمت و گمان کشته می‌شود، و به خاطر خواهی مرد نر غیرت‌ورزی کنند، و جان و مال در راه عشق او دهند، و دیدی که مرد را برای همبستر شدن با زن به نکوهش گیرند، و دیدی که مرد از کسب هرزگی زنش نان می‌خورد، و این حقیقت را می‌داند و نگهش می‌دارد، و دیدی که زن بر شوهر خود تسلّط دارد، و آنچه را شوهر نمی‌خواهد انجام می‌دهد، و به شوهر خود خرجی و پول جیب می‌دهد، و دیدی که مرد زن و دخترش را به اجاره می‌دهد، و به خوراک و نوشیدنی پستی راضی است، و دیدی که سوگند بخداوند عزّ و جلّ به ناحق فراوان شده، و دیدی که قمار بازی پدیدار گشته است، و شراب آشکارا

می‌فروشند و مانعی ندارد، و دیدی زنها خود را به کفّار می‌بخشند، و ساز

و آواز آشکار گشته است، و مردم از آن گذر کنند و هیچ کس کسی را از آن منع نکند و کسی جرأت نکند جلو آن را بگیرد، و دیدی کسی که از تسلّط او می‌ترسند، مردم را خوار می‌کند.
و دیدی نزدیک‌تر مردم به فرمانروایان کسی است که، به دشنام ده ما اهل بیت، مدح و ثنا گوید، و دیدی هر که ما را دوست دارد او را ناحق شمارند و گواهیش را نپذیرند، و دیدی که در گفتار ناحق با هم رقابت کنند، و دیدی که قرآن و شنیدنش بر مردم گران است، و شنیدن باطل بر مردم آسان، و دیدی همسایه از ترس زبان همسایه او را گرامی می‌دارد، و دیدی حدود معطل شده، و در آن بنا بر هوی و هوس عمل می‌شود، و دیدی که مساجد آراسته گشته است [با نقّاشی و آب طلا کاری]، و دیدی که راستگوتر مردم در میان ایشان کسی است که افترا زند و دروغ گوید، و دیدی شرّ پدیدار شد، و هم سخن چینی، و دیدی ستمگری شیوع یافت، و غیبت را سخن خوشمزه می‌شمارند و مردم بدان یک دیگر را مژده می‌دهند، و دیدی به حج می‌روند، و جهاد می‌طلبند، جز برای رضای خدا، و دیدی سلطان مؤمن را به خاطر کافر خوار می‌کند، و ویرانی بر آبادانی چیره می‌گردد، و مردم از کم فروشی روزی می‌خورند، و خونریزی را سبک و آسان می‌شمرند، و مردم برای طلب دنیا ریاست طلبد و خود را به بد زبانی شهره کند، تا از او ترسند، و امور بدو واگذار شود.
و دیدی نماز را خوار و سبک می‌شمارند، و دیدی مردی را که مال فراوان دارد، ولی از زمان دارایی آن زکاتش را نپرداخته است، و قبر مرده را نبش کنند، و مخدوشش سازند و کفنش را بفروشند، و دیدی که آشفتگی فراوان شده است، و مرد شب کند در غفلت و خماری، و بامداد کند در مستی، و باکی ندارد که مردم در چه وضعی باشند، و دیدی که با چهارپایان نزدیکی می‌شود، و بهائم یک دیگر را بدرند، و دیدی مردی به جای نماز خود برود و برگردد در حالی که جامه‌ای به تن ندارد، و دیدی دل مردم سخت شده و دیدگانشان خشکیده، و یاد خدا بر آنها گران است.
و دیدی حرام خوردن پدیدار شده است، و در آن با یک دیگر رقابت می‌کنند، و دیدی

که نمازگزار برای خودنمایی به مردم نماز می‌خواند، و دیدی مسأله‌دان و فقیه دین جز برای دین مسأله می‌آموزد، و دنیا و ریاست می‌جوید، و دیدی مردم به همراه کسی هستند که چیرگی دارد، و دیدی طالب حلال نکوهش، و طالب حرام ستایش، می‌شود و بزرگش می‌دارند، و دیدی که در حرمین [مکه و مدینه] کاری می‌کنند که پسند خدا نیست، و کسی جلوشان را

نگیرد، و احدی میان آنها و کردار زشتشان مانع نشود.
و دیدی در حرمین [مکه و مدینه] اسباب لهو پدیدار شده است و دیدی مردی که به حق سخن می‌گوید یا امر به معروف و نهی از منکر کند، در برابر کسی نزد او برمی‌خیزد و وی را اندرز می‌دهد که: این تکلیف تو نیست، و دیدی مردم با هم هم چشمی می‌کنند و به مردم بد اقتدا می‌کنند، و دیدی روش خیر و راه آن، تهی است و کسی از آن گذر نمی‌کند، و دیدی مرده را به باد مسخره می‌گیرند، و کسی از او در هراس نمی‌افتد و در هر سال، شرّ و بدعت پیش از سال گذشته می‌گردد، و دیدی مردم و محافل جز از توانگران پیروی نمی‌کنند، و دیدی به گدا چیزی می‌دهند، تا در برابر بدو بخندند، و برای جز خدا به او ترحّم می‌شود.
و دیدی نشانه‌های آسمانی هست، ولی کسی از آنها هراس نمی‌کند، و دیدی مردم چون بهائم بر هم می‌جهند، و کسی از ترس مردم منکر کار آنها نمی‌گردد، و دیدی که مرد جز در راه خدا خرج بسیاری می‌کند و در راه اطاعت الهی از اندک دریغ می‌ورزد، و دیدی ناسپاسی از پدر و مادر پدیدار شده است، و پدر و مادر را به چشم کم می‌نگرند و در پیش فرزند، از همه بدتر باشند، و فرزندان از افتراء به آن دو، شاد گردند.
و زنان را دیدی که بر حکومت چیره شده‌اند و هر کاری را به دست گرفته‌اند و کاری انجام نشود جز آنچه آنها طرفدارش باشند، و دیدی شخصی به پدرش افترا می‌زند، و بر پدر و مادر خود نفرین می‌فرستد و از مرگشان شاد می‌شود، و دیدی چون مردی روزی را به سر آورد، و در آن گناه بزرگی اعم از هرزگی و کم فروشی، و درآمدن به بستر حرام و میخواری نکرده دلتنگ و غمناک گردد و پندارد که آن روز بر او نامبارک بوده و از عمرش حساب نبوده.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 72
و دیدی که سلطان، خوراک را انبار کند و نگهدارد تا گران بفروشد، و دیدی خمس و سهم امام به ناحق تقسیم می‌شود و با آن قمار می‌زنند و میخواری می‌کنند، و دیدی که با شراب به مداوای بیماری می‌پردازند و برای بیمار نسخه آن را می‌گیرند و از آن درمان می‌طلبند، و دیدی مردم همه در ترک امر به معروف و نهی از منکر و ترک دینداری هماهنگ شده‌اند، و دیدی باد بر پرچم اهل نفاق می‌وزد و پرچم اهل حق، بی‌حرکت است، و دیدی در برابر گفتن اذان و خواندن نماز مزد می‌گیرند، و دیدی مسجدها پر می‌شود از کسانی که از خدا نمی‌هراسند و در آنها برای غیبت و خوردن گوشت اهل حق گرد می‌آیند و به وصف نوشابه‌های مست‌کننده می‌پردازند.
و دیدی که پیشنماز مست برای مردم نماز می‌خواند و مستی است لا یعقل، که مستی او را نکوهش نمی‌کنند، و هر گاه مست شود گرامیش

می‌دارند و از او ملاحظه می‌کنند و می‌ترسند، در حالی که او رهاست، و کیفر نمی‌شود و مستی او را معذور می‌دارند، و دیدی که مال یتیم خور را به شایستگی می‌ستایند و قاضیان بر خلاف آنچه خدا امر کرده، حکم می‌کنند، و دیدی فرمانروایان جنایتکار را برای طمع امین ساخته‌اند، و دیدی فرمانروایان ارث را برای اهل فسق، و بدکاری و جسارت بر خدا تخصیص می‌دهند، تا از آنها حق و حسابی بگیرند، و آنها را واگذارند، تا هر چه می‌خواهند انجام دهند، و دیدی بر سر منبرها به تقوی توصیه می‌شود ولی خود گوینده بدان عمل نمی‌کند، و دیدی که وقت نماز را به چیزی نمی‌گیرند، و دیدی صدقه و زکات را به وساطت دیگران به مستحقان دهند و قصد رضای خدا در دادن آنها در میان نیست، و به سبب درخواست مردم آن را پرداخت می‌کنند، و دیدی نهایت همّ مردم شکم و فرج آنهاست، و باکی از این ندارند که چه بخورند و با که همبستر شوند و دنیا را دیدی که بدیشان روی آورده است، و دیدی که نشانه‌های حق و درستی پوسیده شده‌اند، در این هنگام بر حذر باش، و از درگاه خداوند سبحان نجات بخواه. و بدان که مردم، گرفتار خشم خدایند و خداوند به آنها مهلت می‌دهد برای امری که با آنها خواهد کرد و تو مراقب خویش باش، و بکوش تا خداوند عزّ و جل تو را بر خلاف روش

آنها ببیند، و اگر عذابی برایشان فرستاد و تو در میان آنها قرار داشتی، به دریافت رحمت الهی شتافته‌ای، و اگر از آنها جدا باشی آنان گرفتار عذاب شوند و تو از آنچه ایشان در آن اندرند، از جسارت بر خداوند عزّ و جلّ بیرون آمده‌ای. و بدان که خداوند اجر نیکوکاران را تباه نمی‌کند و همانا که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

حدیث موسی علیه السّلام

[8] علی بن عیسی سند خود را به معصوم رسانیده که فرموده است: همانا خداوند تبارک و تعالی با موسی مناجات کرد و در مناجاتش به او فرمود:

ای موسی! در این دنیا آرزویت دراز نباشد تا دلت برای آن سخت گردد که سخت دل از من دور است.

ای موسی! چنان باش که من در تو شادم، زیرا شادی من این است که فرمانم برند و نافرمانیم نکنند، و دلت را با ترس بکش و ژنده‌پوش باش و خرّم دل، در زمین گمنام باش و در آسمان پر آوازه و خانه‌نشین و شب تاب، و در برابرم به پرستش خیز مانند پرستش خیزی شکیبایان، و به درگاهم از بسیاری گناهان شیون کن چونان شیون گناهکاران گریزان از دشمن، و از من در این راه یاری بجوی که من چه نیکو یار و یاوری هستم.

ای موسی! من بر فراز بندگانم و بندگان، زیر دست منند، و همه در برابر من زبون و درمانده. از خود بر خود نگران باش، و فرزندانت را هم بر دینت امین مدان، مگر آنکه او هم چون تو خوبان را دوست داشته باشد.

ای موسی! تن بشوی و غسل کن و به بنده‌های خوبم نزدیک شو.

ای موسی! در نماز پیشوای ایشان باش و در کشمکشهاشان قاضی، و با آنچه من برای تو فرود آوردم در باره آنها حکم کن، که من آن را حکمی روشن و برهانی درخشان ساختم و نوری که گویاست بدان چه در پیشینیان بوده و آنچه در پسینیان خواهد بود.

ای موسی! من به تو سفارش می‌کنم چونان رفیقی مهربان در باره زاده بتول عیسی بن

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 74

مریم، صاحب ماده الاغ و برنس [کلاه بلند عابدان] و زیت و زیتون و صاحب محراب، و پس از او به صاحب شتر سرخ مو که طیّب و طاهر و مطهّر است، و نمونه او در کتاب تو تورات این است که مؤمن است و بر همه کتب آسمانی تسلّط دارد و راکع است و ساجد و راغب و راهب، برادرانش گدایند و یاورانش مردم دیگر. در دوران بعثت او تنگی و سختی و لرزش و کشتار و نداری بر مردم حکمفرما است. نامش احمد است، محمّد امین است. اوست یادگاری از گروه اوّلین گذشته، و به همه کتب آسمانی ایمان دارد و همه رسولان را تصدیق می‌کند و از روی اخلاص گواه صادق همه پیامبران است. امّتش مرحوم و مبارک است، مادامی که بر حقایق دین باقی بمانند. برای ایشان ساعات خاصی است که در آن به نماز می‌ایستند، تا بنده وظیفه خود را نسبت به سرورش انجام دهد. به ویژه او

را تصدیق کن و از روش برنامه او پیروی نما، زیرا او برادر توست.
ای موسی! همان او پیغمبر امّی است و بنده راستگو، بر هر چه دست نهد بدو برکت داده می‌شود و به خود او هم برکت داده می‌شود. در علم من چنین بوده است و چنین آفریدمش. هنگامه را بدو آغاز کنم و کلیدهای امور دنیا را با امّت او به پایان برم. به ستمگران بنی اسرائیل دستور ده نام او را از یاد نبرند و از یاریش دست نشویند. بدرستی که آنها چنین کنند و دوست داشتن او نزد من حسنه است و من با اویم و از حزب او، و او از حزب من است و حزب ایشان چیرگانند. البته که من دین او را به همه ادیان چیرگی بخشم و در همه جا پرستیده شوم، و تا اینکه محققا قرآنی فرقان، بر او فرو فرستم، که درمان هر آنچه از وسوسه‌های شیطان است می‌باشد. ای پسر عمران! بر او درود فرست، زیرا من با فرشته‌هایم بر او درود می‌فرستیم.
ای موسی! تو بنده منی و من خدای تو، آنکه حقیر است و فقیر، خوارش مشمر، و بر توانگری که اندک توانی دارد رشک مبر، و هنگام یاد کردن من متواضع باش، و هنگام خواندن نام من به رحمت من طمع ورز، و گوارایی تورات را با آوازی ترسان و غمناک به گوش من رسان. هنگام یاد من آسوده دل باش، و هر که به نام من آرامش آورد به یادم آور.
و چیزی را شریک من مگیر و مسرّت من را طلب کن، زیرا منم آقای بزرگ منش. همانا
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 75
من تو را از نطفه‌ای که آب چرکین بود، آفریدم و از مشتی خاک که از زمین پست درهم، برآوردمش، و بدینسان انسانی شد که من او را ساختم بسان آفریده‌ای. میمون باد سمت و سوی من، و مقدّس باد دست ساخته‌ام. چیزی مانند من نیست و منم زنده همیشه‌ای که از میان نمی‌روم.
ای موسی! هر گاه مرا می‌خوانی ترسان و هراسان و دل لرزان باش. برای من چهره بر خاک‌سای، و با گرامی‌ترین اعضاء تنت سجده کن، و به پرستش من در برابرم بایست و با من مناجات کن. و هنگام مناجات با من از دل، بترس و با توراتم روزگار زندگی را زنده بدار، و صفات خوب مرا به نادانان بیاموز، و نعمت‌های مرا به یاد ایشان آر، و به آنها بگو کژراهه‌ای را که در آن غرقند ادامه ندهند، زیرا مؤاخذه من دردناک و سخت است.
ای موسی! اگر پیوند تو با من بگسلد با جز من پیوند نیابی، پس مرا بپرست و در برابر من مانند بنده‌ای حقیر و تهیدست بایست. خود را نکوهش کن که آن به نکوهش سزامند است، و با کتابم بر بنی اسرائیل گردن نفراز، که همین بس است برای پند دادن به دلت، روشن کردن آن، و این سخن پروردگار جهانیان است جلّ و علا.

ای موسی! هر گاه مرا بخوانی و به من امید بری بتحقیق هر آنچه را از تو سر زده بیامرزم. آسمان از ترس، مرا به پاکی یاد می‌کند و فرشته‌ها از بیم من هراسناکند، زمین به طمع رحمتم مرا تسبیح می‌گوید و همه خلایق با زبونی تسبیح گویان منند، پس به نماز روی آور، به نماز، زیرا آن نزد من جایگاهی دارد و منزلتی، و آن را با من پیوندی است ناگسستنی، و من با آن پیمانی استوار دارم و بدان پیوند می‌دهم آنچه را از آن است چونان زکات قربانی از مال حلال و طعام، و من جز مال پاکیزه‌ای را که قصد از آن، رضای من باشد نمی‌پذیرم، و صله ارحام را با این پیوند که منم خدای رحمان رحیم، و من آن را به فضل رحمتم آفریدم، تا بندگان به وسیله آن به یک دیگر مهربانی ورزند، و آن در سرای دیگر نزد من جایگاهی دارد والا، و من برنده‌ام از هر آن کس که آن را ببرد و پیوند برقرار می‌کنم با هر آن کس که با آن پیوند برقرار سازد، و با هر که امر مرا تباه کند چنین کنم.
ای موسی! هر گاه فقیری نزد تو آمد با نیکوکاری یا بخششی اندک او را گرامی دار،

زیرا گاهی نزد تو کسانی می‌آیند که نه انسانند و نه جن، و فرشتگان حضرت رحمانند، تا تو را بیازمایند که چگونه آنچه را به تو بخشیدم به کار می‌بندی و در آنچه در اختیارت نهادم تا چه مقدار همراهی داری. به زاری به درگاهم خشوع کن و آوای کتاب را برایم برآور، و بدان که من تو را می‌خوانم آن گونه که آقایی، بنده زرخریدش را، تا او را به مقامی شریف رساند، و این از فضل من است بر تو و بر نیاکانت.
ای موسی! در هیچ حال مرا از یاد مبر، و از فراوانی مال شاد مشو، که فراموشی من دلها را سخت می‌کند، و توانگری، فراوانی گناه را به دنبال دارد، زمین و آسمان و دریاها فرمانبر منند، و نافرمانی از من، بدبختی خاص انسان و جنّ است، و منم بخشاینده و مهربان، بخشاینده هر زمان و آورنده شدّت پس از آسودگی و آسودگی، پس از شدّت، و منم که سلاطین را پیاپی می‌آورم، و سلطنت من پیوسته و برقرار است که از میان نمی‌رود، و در زمین و آسمان چیزی بر من پوشیده نماند، و چگونه چیزی بر من پوشیده ماند که خود آغازکننده آنم، و چگونه تو بدان چه نزد من است توجّهی نداری، در حالی که ناگزیر به سوی من باز خواهی گشت.
ای موسی! مرا گنجینه خود قرار ده، و گنجینه اعمال نیکت را به من بسپر، و از من بترس و از جز من نه، که بازگشت بسوی من است.
ای موسی! به خلایق زیر دستت رحم کن و به فرا دستت حسد مورز، که حسادت کارهای نیک را می‌خورد، چنان که آتش هیزم را.
ای موسی! دو پسر آدم در یک مقام تواضع کردند، تا در پرتو آن، به فضل و رحمت من دست یازند، و هر کدام یک قربانی دادند، ولی من جز از

پرهیزکاران چیزی نپذیرم، و کار آنها بدان جا رسید که می‌دانی، پس چگونه بعد از برادر و مشاور به رفیقت اعتماد می‌کنی؟
ای موسی! تکبّر را فرو بگذار و بر خود مبال، و به خاطر آور که در قبر آرام خواهی گرفت و همین تو را از شهوت باز دارد.
ای موسی! در توبه بشتاب و گناه را به تأخیر انداز، و در آرامش نماز درنگ کن، و جز

من را امید مبر، و در سختی‌ها مرا سپر خود قرار ده و در ناملایمات مرا دژ استوار خود بگیر.
ای موسی! چگونه بنده‌ای در برابر من خشوع می‌یابد که فضل من را بر خود نمی‌شناسد، و چگونه او احسان مرا در باره خود بشناسد و حال آنکه نه می‌نگرد و نه می‌اندیشد، و چگونه در آن بنگرد و بیندیشد در حالی که بدان ایمان ندارد، و چگونه بدان ایمان ورزد، با آنکه پاداشی را امید نمی‌برد، و چگونه پاداشی را امید برد، در حالی که به دنیا بسنده کرده است، و آن را پناهگاه خود گرفته و چونان ستمگران بدان گراییده است.
ای موسی! در امور خیر به رقابت با اهل آن برخیز، که خیر همچون نام آن است، و شرّ را برای هر فریفته‌ای وارهان.
ای موسی! زبانت را در آن سوی دلت نه و در شب و روز یاد من فراوان کن، تا سود بری، و از خطا پیروی مکن، که پشیمان شوی که قرارگاه خطا، همان دوزخ است.
ای موسی! با آنان که از گناه چشم پوشیده‌اند سخن بگو و همنشین آنان باش، و آنان را برادران خود به هنگام نبودن خویش بگیر و با آنها بجوش تا با تو بجوشند.
ای موسی! ناگزیر هنگام مرگت فرا رسد، پس توشه کسی را برگیر که میهمان توشه خویش می‌گردد.
ای موسی! آنچه برای خشنودی من باشد بسیار است اگر چه اندک باشد، و آنچه با آن جز من خواسته شود، فراوانش اندک باشد، و بهترین روزهایت همان است که در پیش رو داری و ببین که آن کدام روز است، پس برای آن پاسخی بیندوز، که تو را در آنجا بگیرند و به پرسشت پردازند، و پند خود را از روزگار و اهل آن بگیر، که روزگار فراوانش اندک است و اندکش فراوان، و هر پدیده‌ای از میان می‌رود پس کار کن، آن گونه که گویی پاداش کار خود را می‌بینی، تا بهتر به آخرت طمع‌ورزی. ناگزیر آنچه از دنیا باقی مانده همچون از دست رفته‌های آن است، و هر کار کنی باید بر پایه بینش و نقشه کار کنی. پس ای پسر عمران! خودت را هدایت کن شاید که فردا به روز پرسش، جایی که مبطلان زیان می‌کنند کامیاب شوی.

ای موسی! دو کفت را از روی خواری در برابر من بر زمین زن، همچون بنده‌ای که به درگاه آقایش زاری و ناله می‌کند، زیرا اگر تو چنین کنی ترحّم می‌شوی و من کریم‌ترین توانا هستم.
ای موسی! از فضل و رحمت من بخواه، زیرا این هر دو در اختیار من هستند و احدی جز من اختیار آنها را ندارد، و هنگامی که از من درخواستی می‌کنی، ببین چه اشتیاقی بدان چه نزد من است داری! برای هر کارگری مزدی است، و ناسپاس هم در آنچه می‌کوشد پاداش دریافت می‌کند.
ای موسی! جان خود را از دنیا پاک دار و از آن به یک سو شو، زیرا که دنیا از آن تو نیست و تو از آن دنیا نیستی، و تو را چه کار با خانه ستمگران؟ مگر عاملی که در آن کار خیر کند که برای او چه نیکو خانه‌ای خواهد بود.
ای موسی! آنچه را به تو فرمان می‌دهم گوش کن، و هر گاه نظری دهم به کارش بند.
حقایق تورات را در سینه خود جای ده، و در لحظات شبانه روز در پرتو آن بیدار باش، و فرزندان دنیا را در سینه خود جای مده، تا آن را چونان پرنده‌ها آشیانه خود بگیرند.
ای موسی! دنیازادگان و دنیا داران یک دیگر را می‌فریبند و هر کدام آنچه را دارند برای دیگران می‌آرایند. برای مؤمن آخرت آراسته شده، و همیشه نگاهی پر مایه بدان دارند.
شیفتگی او به آخرت، میان او و لذّت زندگی مانع شده، و او را در سحرگاهان به شب زنده داری می‌کشاند، چونان کردار شتر سواری که به سوی هدفی می‌راند، روز را با غم سر کند و شب را با حزن، خوشا به حال او که اگر پرده را به کنار زنند، چه شادی و سروری را به چشم خواهد دید.! ای موسی! دنیا نطفه‌ای بیش نیست، که نه پاداش مؤمن را سزد، و نه کیفر نابکار را، و چاه عمیقی است برای کسی که، ثواب معاد خود را به یک لیسیدن انگشت، که به جا نماند بفروشد، و به یک دندان زدن که البتّه نیاید، و چنین است که من به تو فرمان می‌دهم، و هر فرمان من رهنمود است.
ای موسی! اگر دیدی توانگری به سوی تو روی می‌آورد با خود بگو گناهی کرده‌ام که

کیفر آن به سویم شتافته است، و اگر تهیدستی را دیدی که به سوی تو می‌آید با خود بگوی مرحبا به شعار خوبان، زورگو و ستمکار مباش و نزدیک ستمکاران مگرد.
ای موسی! عمری که پایانش نکوهش بار باشد عمر به شمار نیاید، اگر چه دراز باشد، و اگر سرانجام خوبی بیابی آنچه از دفتر عمرت برچیده شده تو را زیانی نرساند.

ای موسی! کتاب بصراحت برایت بیان کرده که به کجا می‌روی و چه سرانجامی داری، پس چگونه با این دیدگان به خواب می‌روی، و چگونه می‌شود اگر مردم غفلت نکنند و در پی بدبختی نباشند و از شهوت پیروی نکنند، لذّت زندگی را بچشند، و صدّیقان به کمتر از آن تن ندهند [یعنی آن را گناه بزرگی می‌دانند].
ای موسی! به بنده‌هایم دستور ده که مرا به هر روی بخوانند، البته پس از آنکه به درگاه من اعتراف کنند که من ارحم الرّاحمین و اجابت‌کننده دعای بیچارگانم، و بدی را برکنار زنم، و زمان را بگردانم، و آسایش آورم، و از اندک قدردانی کنم، و به فراوان پاداش دهم، و تهیدست را توانگر سازم، و منم همیشگی با عزّت توانا، هر که از خطاکاران به تو توسّل جست و به تو گرایید به او بگو: خوش آمدی، ای که در آستان پروردگار جهانیان جای وسیعی داری، و برای آنان مغفرت طلب و مانند خود آنها به آنها خدمت کن، و بر آنها گردن فرازی مکن بدان چه من از فضل خود به تو عطا کردم، و به آنها بگو از رحمت و فضل من بخواهند، زیرا جز من، کسی آن را ندارد و من همان صاحب فضل بزرگم.
خوشا به حال تو ای موسی که پناه دهنده خطاکارانی، و همنشین بیچارگان، و آمرزش طلب گنهکاران، همانا تو در نزد من جایگاه پسندیده‌ای داری، مرا با دلی پاک و زبانی راستگو بخوان و چنان باش که من به تو فرمان داده‌ام، فرمان مرا ببر و با آنچه که از خود نداری به بنده‌هایم گردن فرازی مکن و به من نزدیک شو، که من به تو نزدیکم، زیرا من از تو بار سنگینی نطلبیده‌ام که تو را بیازارد، و تنها از تو خواستم که مرا بخوانی و من پاسخت دهم و از من بطلبی، و من به تو ببخشم و به من تقرّب جویی، با تأویلی که خود به تو دادم، و بر من است کامل کردن تنزیل آن.
ای موسی! به زمین نگر که به زودی قبر تو در آن باشد، و چشم به آسمان فرست که

بالای تو در آنجا سلطانی است بزرگ، و مادامی که در دنیا هستی بر خود گریه کن، و از نابودی و هلاکت بهراس، و نباید آرایش دنیا تو را بفریبد، و به ستم خشنود مشو و ستمکار مباش، زیرا من خود در کمین ستمکارم، تا انتقام ستمدیده را از او بگیرم.
ای موسی! همانا حسنه ده برابر است، و از یک سیئه هلاکت برخیزد. به من شرک نیاور و بر تو روا نیست به من شرک آوری. در هر کار میانه و محکم باش، و چونان آزمند و مشتاق بدان چه نزد من است، و پشیمان از آنچه پیش فرستاده، دعا کن که سیاهی شب را روز براندازد و همچنین گناه و سیئه را حسنه براندازد. سیاهی شب بر تابش روز چیره گردد و آن را سیاه کند، و چنین است کردار بد، که بر حسنه جلیله بتازد و آن را تیره و

تار سازد.
[9] مردى از اصحابش مى‌گويد: در نامه‌اى كه امام صادق عليه السّلام در پاسخ به يكى از ياران خود نوشته بود خواندم كه:
امّا بعد، همانا من تو را به تقواى الهى سفارش مى‌كنم، زيرا خداوند براى هر كه تقوى داشته باشد، ضمانت كرده است كه او را از وضع بدش به وضعى گرداند كه دوست دارد، و او را از آنجا كه حساب نمى‌كند، روزى بخشد. مبادا تو از كسانى باشى كه بر بنده‌ها از گناهان آنها مى‌ترسد، و از كيفر گناه خود آسوده است، زيرا كه خداوند عزّ و جلّ در باره بهشتش فريب نمى‌خورد، و آنچه در نزد اوست جز به اطاعت او، به دست نيايد، إن شاء اللَّه.

نامه امام صادق علیه السّلام به یکی از یارانش (سفارش به تقوی)

[10] امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بیرون آمد در حالی که شاد بود و از خوشحالی می‌خندید. مردم به ایشان عرض کردند: یا رسول اللَّه! خداوند همیشه تو را بخنداند و بر خوشحالی تو بیفزاید. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در پاسخ آنها فرمود: شب و روزی نیست مگر آنکه من در طی آن، از خداوند هدیه‌ای دریافت می‌کنم و امروز خداوند هدیه‌ای به من ارمغان کرده که قبلا نظیر آن را به من نبخشیده است. امروز جبرئیل نزد من

آمد، و از خدایم به من سلام رساند و گفت: ای محمّد! همانا خداوند سبحان، از بنی هاشم هفت تن را برگزیده است که مانند آنها را نه در گذشته آفریده و نه در آینده خواهد آفرید، تو یا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و سرور پیامبران، و علی بن ابی طالب علیه السّلام وصیّ تو و سرور اوصیا، و حسن و حسین علیهما السّلام دو سبط تو سیّد اسباط، و حمزه عموی تو سید الشهداء رضی اللَّه عنه و جعفر رضی اللَّه عنه پسر عموی تو که در بهشت به همراه فرشتگان هر کجا خواهد پرواز کند، و حضرت قائم علیه السّلام که عیسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد آنگاه که خداوند او را به زمین فرو فرستد، و آن قائم از نژاد علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و از فرزندان حسین علیه السّلام است.

تأویل آیاتی از قرآن کریم

تفسیر آیه 29 از سوره جاثیه در سخن نگفتن قرآن

[11] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت علیه السّلام در باره این آیه قرآنی: هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِ «1» فرمود: همانا خود قرآن سخن نگفته، و هرگز سخن نگوید و این پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که سخن می‌گوید. راوی می‌گوید: به او عرض کردم: فدایت گردم ما آیه را چنین نمی‌خوانیم، حضرت علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند جبرئیل آن را بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین نازل کرده است و آن از جمله آیاتی است که تحریف شده است.

[12] محمّد به نقل از پدرش می‌گوید که از امام صادق علیه السّلام پیرامون آیه: وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها «2» پرسیدم. حضرت علیه السّلام فرمود: مقصود از خورشید، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است که خداوند عزّ و جلّ به وسیله او دین را برای مردم روشن کرد. او می‌گوید: عرض کردم

---

(1) «این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید.» سخن پیرامون «علیکم» است که در فرموده پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «علیّکم» خوانده شده است» (سوره جاثیه/ آیه 29).

(2) «سوگند به خورشید و تابندگی‌اش» (سوره شمس/ آیه 1).

بهشت کافي / ترجمه روضه کافی، ص: 82

تفسیر: وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها «1» چیست؟ فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام است که پس از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌آید و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دانش را بکمال در او می‌دمد. راوی می‌گوید: عرض کردم مقصود از: وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها «2» چیست؟ فرمود: امامان ستم هستند که در برابر خاندان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خودرأیی می‌کنند، و در جایی می‌نشینند، که خاندان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از ایشان به آن شایسته‌تر هستند و دین خدا را، با ستم و ظلم بپوشانند و خداوند کار ایشان را حکایت کرده می‌فرماید: وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها «3». راوی می‌گوید پرسیدم: مقصود از:

وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها «4» چیست؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: مقصود از آن امام بر حق از نژاد فاطمه علیها السّلام است که از دین رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پرسش می‌شود و آن را برای کسی که پرسیده است روشن می‌کند و خداوند از گفتار او حکایت می‌کند.

[13] محمّد به نقل از پدرش می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم مقصود از: هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ «5» چیست؟ فرمود: یعنی امام قائم علیه السّلام آنها را با شمشیر فرا گیرد. او می‌گوید: در باره آیه وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ «6» از امام علیه السّلام پرسش کردم و امام علیه السّلام فرمود:

یعنی فروتن و زبون هستند و توانایی سرباز زدن ندارند. او می‌گوید: عرض کردم عامِلَةٌ یعنی چه؟ فرمود: یعنی عمل کند به آنچه خدا دستور نداده است. او می‌گوید:

عرض کردم: ناصِبَةٌ یعنی چه؟ فرمود: یعنی جز امام بر حق را به حکومت وادارند. او می‌گوید: عرض کردم: تَصْلی ناراً حامِیَةً یعنی چه؟ فرمود: به آتش جنگ در دنیا به هنگام ظهور امام قائم علیه السّلام و در آخرت به آتش سوزان دوزخ.

---

(1) «سوگند به مه چون پی [خورشید] رود» (سوره شمس/ آیه 2).

(2). «سوگند به شب چون پرده بر آن پوشد» (سوره شمس/ آیه 4).

(3) «سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد» (سوره شمس/ آیه 4).

(4) «سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند» (سوره شمس/ آیه 3).

(5) «آیا خبر «غاشیه» به تو رسیده است؟» (سوره غاشیه/ آیه 1).

(6) «در آن روز، چهره‌هایی زبونند» (سوره غاشیه/ آیه 2).

تفسیر آیه 38 سوره نحل و در زنده شدن یاران امام زمان علیه السّلام

[14] ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مقصود از این آیه: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ «1» چیست؟ فرمود: ای ابو بصیر! این آیه چه می‌گوید؟ عرض کردم: همانا مشرکان می‌پنداشتند و برای پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم سوگند به هم می‌خوردند که خدا مرده‌ها را زنده نکند. حضرت علیه السّلام فرمود: مرگ بر کسی که چنین سخنی می‌گوید. از آنها بپرس که مشرکان به لات و عزی سوگند می‌خوردند یا بخدا؟ عرض کردم: قربانت گردم تو معنای آن را به من بفهمان. او می‌گوید: حضرت علیه السّلام به من فرمود: اگر چنانچه امام قائم علیه السّلام، از ما ظهور کند، خداوند جمعی از شیعیان ما را برای او زنده گرداند، که شمشیرهایشان را حمایل می‌کنند، و این خبر، به گروهی از شیعیان ما رسد که هنوز نمرده‌اند، و به آنها گویند که فلانی و فلانی و فلانی، زنده شده‌اند و از گور در آمده‌اند و اکنون، در خدمت امام قائم علیه السّلام هستند، و این خبر به مردمی از دشمنان ما برسد، و آنها گویند که: این گروه شیعیان چه دروغ پردازند! امروز هم که حکومت شماست باز هم دروغ می‌گویید، نه بخدا اینها زنده نشدند و تا روز قیامت زنده نشوند. حضرت علیه السّلام فرمود: خداوند سخن آنها را حکایت کرده است.

[15] بدر بن خلیل اسدی می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام پیرامون آیه فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ. لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ

---

(1) «و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد برنخواهد انگیخت. آری، [انجام] این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند» (سوره نحل/ آیه 38.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 84

تُسْئَلُونَ «1» می‌فرماید: هر گاه امام قائم علیه السّلام ظهور کند به دنبال بنی امیّه در شام فرستد و آنها از آنجا به روم بگریزند و رومیان به آنها می‌گویند: ما شما را نمی‌پذیریم مگر آنکه مسیحی شوید، و آنها صلیب به گردن می‌آویزند و رومیان آنها را می‌پذیرند، و هنگامی که اصحاب امام قائم علیه السّلام، بر رومیان وارد شوند و کشور آنها را تصرّف کنند، ایشان امان خواهند و پیشنهاد صلح بدهند و اصحاب امام علیه السّلام در پاسخ آنها می‌گویند: ما این کار را نمی‌کنیم، مگر اینکه افرادی را که به شما پناه آورده‌اند تسلیم ما کنید، و آنها ایشان را به اصحاب امام علیه السّلام تسلیم نمایند، و این است مفهوم آیه شریفه مذکوره. حضرت علیه السّلام نیز فرمود: از آنها محل گنج‌ها را بپرسد با اینکه خودش بدانها داناتر است. پس بنی امیّه می‌گویند: يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ. فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ «2» به وسیله شمشیر.

[16] امام باقر علیه السّلام به سعد الخیر نوشت:
به نام خداوند بخشاینده مهربان، اما بعد، من تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، زیرا در آن است سلامتی از نابودی، و بهره‌مندی به هنگام مرگ. همانا خداوند عزّ و جلّ در پرتو تقوی بنده را از آنچه که عقلش بدان نمی‌رسد حفظ می‌کند، و با تقوی کوری و جهلش را از میان می‌برد، و با تقوی نوح و همراهان او در کشتی، و صالح و همراهان او از آذرخش، نجات یافتند، و در پرتو تقوی شکیبایان و گروه‌های شیعه از مهالک، نجات یافتند و برای آنان برادرانی است بر همین آیین که این فضیلت را خواهانند، و از گشتن

---

(1) «پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند. [هان] مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید» (سوره انبیاء/ آیه 12 و 13).
(2) «ای وای بر ما، که واقعا ستمگر بودیم». سخنان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده بی‌جان گردانیدیم» (سوره انبیاء/ آیه 14 و 15).

پیرامون شهوت خودداری کردند، و این به سبب عقوبت و پندهایی بود که در قرآن می‌خواندند.
آنها پروردگار خود را به سبب آنچه روزی ایشان ساخته- و شایسته سپاسگزاری هم هست- سپاس می‌گزارند، و خود را در زیاده‌روی‌ها می‌نکوهند، و آنها اهل نکوهش هستند، و به خوبی می‌دانند که خداوند تبارک و تعالی شکیباست و دانا، و خشمش دامنگیر کسی است که، خشنودی او را نمی‌پذیرد و بخشش خود را از کسی که آن را نمی‌پذیرد، دریغ می‌ورزد، و کسی را که پذیرای هدایت او نیست گمراه می‌کند. او سپس به گناهکاران امکان توبه می‌دهد و گناهان آنان را به حسنه تبدیل می‌سازد. او در کتاب خود بندگانش را با آواز بلند، بدین کار فراخوانده است، و این دعوت گسسته نگردد و دعای خود را از بندگانش دریغ نکند.
خداوند لعنت می‌کند کسانی را که آنچه را او فرستاده نهان می‌سازند. خداوند بر خود رحمت و مهربانی را فرض کرده است، و رحمتش بر خشمش پیشی گرفته، و به درستی و عدالت تمام می‌شود. خداوند با بندگان خود به خشم آغاز نکند، پیش از آنکه او را به خشم آورند، و این حقیقت از علم الیقین و علم پرهیزکاری است.

خداوند از هر امّتى كه كتاب او را به دور افكنند، علم كتاب را باز مى‌ستاند، و وقتى از او روى برتابند، دشمن خود را بر ايشان حكم فرما مى‌گرداند.
يک گونه دور انداختن قرآن چنين است كه حروف و كلماتش را بخوانند و بدانند و رواج دهند و حدود و مقرراتش را تحريف كنند، و آن را روايت بكنند امّا رعايت نكنند. نادان‌ها را حفظ روايت خوش است، و دانشمندان را ترک رعايت ناخوش و اندوهبار. و يک گونه دور انداختن قرآن چنين است كه آن را تحت اختيار و سرپرستى كسى قرار دهد كه او را نمى‌شناسند، و اين سرپرستان آنها را به هواپرستى كشانند و به هلاكت رسانند و رشته‌هاى ديندارى را دگرگون سازند و سپس رياست و جلودارى دين را، موروثى مى‌كنند تا آن را به بيخردان و كودكان واگذارند. پس اين امّت اسلامى پيروى از امر و فرمان مردم مى‌كنند پس از آنكه خداوند بديشان دستور داد، و آنها
بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 86
امر خدا را رد مى‌كنند.
چه بد است براى ستمكاران ولايت مردم، پس از ولايت خدا، و پاداش مردم پس از پاداش خدا و خشنودى مردم، پس از خشنودى خدا، و امّت اين چنين گشت در حالى كه بودند در ميان ايشان افرادى كه در پرستش و بندگى خدا كوشش و تلاش مى‌كردند امّا به ضلالت و گمراهى گرفتارند، تنها خود را مى‌بينند و فتنه‌گرند، زيرا عبادت و پرستش آنان، هم براى خود آنان فتنه است و هم براى كسى كه به آنها اقتدا مى‌كند، با اينكه رسولان خدا وسيله تذكّر، براى همه اهل عبادت مى‌باشند.
همانا يک پيامبر خدا طاعت و عبادت او را به حدّ كمال مى‌رسانيد و سپس خداوند تبارک را در يک زمينه نافرمانى مى‌كرد، و براى همين نافرمانى از بهشت رانده مى‌شد و در شكم ماهى افكنده يا زندانى مى‌گشت، و براى او وسيله نجاتى نبود مگر اعتراف و توبه، تو نظاير احبار يهود، و رهبان نصارى را در ميان مسلمانان بشناس، كه كتاب خدا را پنهان مى‌دارند و تحريف مى‌كنند، و در نتيجه نه تجارت آنان سود دارد و نه ايشان در راه هدايت گام برداشتند. بشناس نظاير آنها را در اين امّت؛ كسانى كه الفاظ و واژه‌هاى قرآن را بر پا مى‌دارند و حدود و مقرّرات حقيقى آن را تحريف مى‌كنند و بر خلاف ما، به تفسير و تطبيق آن مى‌پردازند. آنان هميشه با سروران و بزرگانند و هنگامى كه جلوداران هوى پرست و دنياطلب، اختلاف يابند و كشمكش نمايند، با كسى همراه شوند كه دنياى بيشترى دارد و بر رقيبان خود پيروز شده است، و اين است حدّ آنها در علم ما، پيوسته اين چنين هستند در سرشت و طمعشان، و صداى ابليس يا باطل فراوان، از زبان آنها شنيده مى‌شود.

دانشمندان حقیقی به آزار کردن و سخت‌گیری و زور گویی آنها صبر کنند، و آنها بر علماء حقیقی عیب گیرند که آنها را به حق مکلّف سازند و از باطل برحذر نمایند، و این در حالی است که این با سوادان (دنیاطلب و زشت‌خو که در کسوت علماء درآمده‌اند) در ذات خود خیانت پیشه‌اند و خیرخواهی را پنهان می‌کنند، و اگر گمراهی را ببینند راهنمائی‌اش نمی‌کنند و مرده‌ای را زنده نمی‌گردانند، پس چه بد می‌کنند، زیرا خداوند

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 87

تبارک و تعالی در قرآن از آنها پیمان گرفته است که در آنچه دستور داده شده‌اند امر به معروف کنند، و در آنچه نهی شده‌اند مردم را نهی کنند، و بر کار نیک و تقوی همیاری کنند و نه در امور گنه‌آلوده و متجاوزانه علمای حق با نادان‌ها در کوشش و مبارزه‌اند، اگر به نادان‌ها پند دهند در برابر گویند که سرکشی می‌کنند، و اگر نادانان را به حقّی که ترک کرده‌اند متنبّه سازند علماء را متهم می‌کنند که با جامعه مخالفت می‌ورزند، و اگر علمای حقّی به ناچار از آنها کناره گیرند و به گوشه‌ای نشینند، گویند از جامعه اسلامی کناره گرفته‌اند، و اگر علما به نادانان بگویند دلیل خود را در سخن خویش بیاورید می‌گویند در برابر گوینده نفاق می‌ورزند. و اگر از آنها پیروی و اطاعت کنند در برابر گویند مرتکب نافرمانی خدا شده‌اند. جاهلان در آنچه نمی‌دانند هلاک شدند. آنچه بر زبان می‌آورند نمی‌فهمند. به هنگام تلاوت قرآن، آن را در مقام تعریف تصدیق می‌کنند، و هنگام تحریف به تکذیبش می‌پردازند، و بر این کار اعتراض نکنند. آنان همچون احبار یهود و رهبان نصاری، جلوداران هواپرستی و اربابان هلاکتند، و عده‌ای از ایشان میان گمراهی و هدایت نشسته‌اند و نمی‌توانند گروه گمراه را از گروه راه یافته تشخیص دهند. آنها می‌گویند اکثر مردم نمی‌دانند حقیقت این مطلب چیست، با اینکه خود تصدیق دارند پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم راه روشن و آشکار به ارمغان نهاده، که هم شبش روشن است و هم روزش، و خود او بدعتی در آنها پدید نیاورده است و سنّت حقّی را تغییر نداده است و در دوران او اختلافی پیش نیامده، و چون اشتباهات مردم ایشان را در تاریکی خود فرو برد، از دو پیشوا پیروی کردند و به دنبال دو رهبر راه افتادند که یکی از آنها به سوی خدا و حق فرا می‌خواند و دیگری به سوی دوزخ، و در این هنگام بود که شیطان به سخن آمد و در زبان دوستان و طرفدارانش، صدایش بلند شد و یاران سواره و پیاده او فراوان شدند، و در مال و فرزند مردم شرکت جستند.

کسانی که شریک او شدند و بدعت را به کار بستند، از حکم کتاب خدا و سنّت پیغمبر به یک سو رفتند، ولی دوستان خدا حجّت و دلیل را بر زبان آوردند و به کتاب خدا و مطابق حکمت و صلاح عمل نمودند، و از آن روز بود که در جامعه اسلامی اهل حق

و باطل به دو دسته جدا از هم پاره پاره شدند و اهل حق، یک دیگر را یاری نرساندند و دل به صلح و سازش نهادند و اهل گمراهی به یاری یک دیگر برخاستند و اکثریت همکاران این گروه شدند. این گروه را خوب بشناس و گروه دیگر را هم به دقّت بنگر که شریفان و برگزیدگان خدایند و بدانها روی آور تا به اهل خود برسی، زیرا زیان‌کاران همان کسانی هستند که خود و خاندان خود را به زیان کشاندند به روز رستخیز، و همین است زیان آشکار.

در اینجا روایت حسین بن محمّد اشعری به پایان می‌رسد و در روایت محمد بن یحیی این افزایش به چشم می‌خورد:

دانستن طریق و روش حق، از آن ایشان است، و اگر بلا و گرفتاری هم دارند تو نباید آن را به نظر آوری، زیرا این برای امتحان و آزمون خلایق است و دلیل ناحق بودن آنها نیست، و اگر مردم ناحق بر ایشان زور گویند و بدانها بتازند و آنها را خوار شمارند و گرفتار بلا شوند، باید بدانی که آن خواهد گذشت و دوران خوشی و خرّمی خواهد رسید.

بدان که برادران مورد اعتماد اندوخته‌های یک دیگر هستند، و اگر ترس از این نبود که در باره من گمان‌های ناروا بیابی، و آن تو را از راه حق برون برد، پرده از حقایقی برمی‌کشیدم که تاکنون از تو پنهان داشتم و مطالبی پیرامون حق بر تو بیان می‌کردم که از تو نهان داشتم، ولی من ملاحظه تو را می‌کنم و می‌خواهم تو در راه حق بمانی و بپایی. حلیم و شکیبا نباشد کسی که در جایگاه تقوی و خودداری از احدی پروا نکند. حلم و بردباری جامه عالم است، مبادا خود را از آن برهنه کنی.

نامه دیگری از امام باقر علیه السّلام به سعد الخیر

[17] حمزة بن بزیع: امام باقر علیه السّلام به سعد الخیر نوشت:
به نام خداوند بخشنده مهربان، امّا بعد، نامه‌ات به من رسید و در آن از دانستن اموری یاد کرده بودی که ترکش شایسته نیست، و نیز فرمانبری از کسی که خداوند از خشنودی

او خشنود است، و بر خود پذیرفتی آنچه را در گرو آنی، که اگر آن را ترک کنی از این به شگفت آیی که خشنودی و خیرخواهی خدا پذیرفته نباشد و موجود نگردد و دانسته نیاید، جز در بنده‌هایی بر کنار از جامعه که دوست مردمند، ولی مردم آنها را به سبب اینکه ایشان را به ارتکاب کارهای زشت متّهم می‌سازند به مسخره می‌گیرند، و چنین گفته می‌شود که مؤمن مؤمن نباشد تا در میان مردم منفورتر از لاشه گندیده الاغ باشد. و اگر نمی‌بود که به تو نیز همچون ما بلا و گرفتاریهای سخت می‌رسید و چه بسا تو فتنه و سخت‌گیری مردم را، چونان عذاب خدا تصوّر می‌کردی، و از عقیده خود بازمی‌گشتی، من تو و خودمان را از برگشت از عقیده حق، به دلیل فتنه مردم در پناه خدای گذاردم، هر آینه با دوری مقامت به ما نزدیک می‌شدی.
بدان- خدایت رحم کند- که به دوستی خدا نتوان رسید مگر با کینه‌توزی زیادی از مردم، و به ولایت و پیروی خداوند نتوان دست یافت، مگر با تحمّل خصومت و عداوت بیشتر مردم، که همانا از دست دادن مهر و محبّت مردم دنیادار، در برابر دریافت محبّت و مهر الهی، برای مردمی که می‌فهمند بسیار ناچیز است.
برادرم! همانا خداوند عزّ و جلّ در دوران هر یک از پیامبران باقیمانده‌هایی از اهل علم را مقرر فرموده است، تا گمراهان را به هدایت فرا خوانند، و با آنها در تحمّل سختی شکیبایی ورزند. آنها دعوتگر خدا را می‌پذیرند و بسوی خدا فرا می‌خوانند. آنان را بشناس، زیرا آنان را جایگاهی بلند است، اگر چه در این دنیا خوار شمرده می‌شوند.
همانا ایشان در پرتو کتاب خدا مرده را زنده می‌گردانند و با نور الهی کوران را بینایی می‌بخشند. چه بسیار کشتگان ابلیس را که زنده کردند، و چه بسیار گمراهان سرگشته را که ره نمودند، برای نجات بنده‌ها از هلاکت خون خویش را نثار کردند، و چه نیکو نشانی از جانبازی خود در میان مردم به یادگار نهادند، و چه نشانه‌های بدی از بنده‌های گمراه بر آنها بجا ماند.

[18] ابو بصیر می‌گوید: یک روز که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نشسته بود ناگاه امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: تو به عیسی بن مریم می‌مانی، و اگر نبود ترس از اینکه گروههایی از امّتم در باره تو همان گویند که ترسایان در باره عیسی می‌گفتند، در باره تو چیزهایی می‌گفتم که از میان مردم گذر نکنی مگر آنکه خاک پایت را برای تبرّک می‌بردند. او می‌گوید: آن دو تن اعرابی خشمگین شدند و به همراهی مغیرة بن شعبه و گروهی از قریشیان که همراه آنها بودند گفتند: برای عموزاده‌اش به نمونه‌ای پایین‌تر از عیسی راضی نیست و این آیه برای پیامبر نازل شد که: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ* وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَیْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ* إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَیْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِی إِسْرائِیلَ* وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُمْ مَلائِکَةً فِی الْأَرْضِ یَخْلُفُونَ «1».
راوی می‌گوید: حارث بن عمرو فهری در خشم شد و گفت: خدایا! اگر این حکم درست است و از نزد توست که مقرر شده بنی هاشم پیشوایی امّت را مانند هراکلیوس پس از هراکلیوس به ارث برند [یعنی به رسم پادشاهان] پس بر سر ما از آسمان سنگ بباران یا عذاب دردناکی بر ما فرود آر.
پس خداوند سخن حارث را به پیامبر فرو فرستاد و این آیه هم نازل شد: وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ «2».

---

(1) «و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله در انداختند [و اعراض کردند]، و گفتند: «آیا معبودان ما بهترند یا او؟» آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه‌اند. [عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منّت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانیده‌ایم نیست. و اگر بخواهیم قطعا به جای شما فرشتگانی که در [روی] زمین جانشین [شما] گردند، قرار دهیم» (سوره زخرف/ آیه 57 تا 59).
(2) «و [لی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، و تا آنان طلب آموزش می‌کنند خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود» (سوره انفال/ آیه 33).

سپس پیامبر به او فرمود: ای عمرو! یا توبه کن یا بکوچ. او در پاسخ گفت:

ای محمّد! از آنچه داری برای قریشیان بهره‌ای مقرر کن، زیرا بنی هاشم بزرگواری و کرم عرب و عجم را دارند. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: این در اختیار من نیست و آن را باید در اختیار خداوند سبحان دانست. او گفت: ای محمّد! دلم از توبه پیروی نمی‌کند ولی از کنار تو می‌روم، و دستور داد شترش را بیاورند، او سوار آن شد. و چون به حومه مدینه رسید تکّه سنگی به سر او خورد و بر فرقش کوفت، و در اینجا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وحی آمد که: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ* لِلْکافِرینَ [بولایة علیّ] لَیْسَ لَهُ دافِعٌ* مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ «1».
راوی می‌گوید: گفتم: قربانت گردم ما آن را چنین نمی‌خوانیم. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در پاسخ فرمود: بخدا سوگند جبرئیل آن را بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چنین فرو فرستاد و بخدا سوگند در مصحف فاطمه علیها السلام چنین ثبت شده است. پس پیامبر به منافقانی که در پیرامون او بودند فرمود: در پی دوستتان بروید که آنچه را خواسته بود به سرش آمد، خداوند می‌فرماید:
وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ «2».

تفسیر آیه 41 سوره روم (اشاره به افساد مردم روی زمین)

[19] محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام در تفسیر این آیه مبارکه: ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ «3» پرسش کرد. امام علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند این در همان زمانی بود که مسیحیان گفتند: از ما یک امیر و از شما یک امیر.

---

(1) «پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید، که اختصاص به کافران دارد [و] آن را باز دارنده‌ای نیست. [و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مراتب] است» (سوره معارج/ آیه 1 تا 3).
(2) «و [پیامبران از خدا] گشایش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد» (سوره ابراهیم/ آیه 15).
(3) «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است» (سوره روم/ آیه 41).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 92

[20] میسر می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام پیرامون آیه شریفه: وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها «1» پرسش کردم. حضرت علیه السّلام فرمود: ای میسر! همانا زمین تباه و فاسد بود و خداوند سبحان با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آن را اصلاح کرد و فرمود: وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها.

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در نهی از هواپرستی و آرزوی دراز

[21] سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه خواند و خدا را سپاس و ستایش نمود، و سپس بر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم درود فرستاد و فرمود: همانا از دو خصلت بر شما هراسانم؛ پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی. اما پیروی از هوای نفس از حق باز می‌دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را در طاق نسیان می‌نهد. همانا دنیا، پشت کنان، کوچ کرده و می‌رود و آخرت، کوچ کرده و به سوی ما می‌آید، و هر کدام را فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، چه، امروز کار هست و محاسبه نیست و فردا محاسبه هست و کار نیست، و همان فتنه‌ها و آشوب‌ها از هواپرستی آغاز می‌شود و از احکام بدعت و خود پرداخته، شروع می‌گردد. در این احکام خود پرداخته با خدا مخالفت می‌شود و مردانی در عهده دار شدن آنها، به جای مردانی دیگر می‌نشینند.
اگر حق خالص در میان بود، اختلاف به چشم نمی‌خورد، و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند، لیکن مشتی از حق و مشتی از باطل برگرفته شده و با هم آمیخته گردیده، و اینجاست که شیطان به اطرافیان خود چیره می‌گردد، و کسانی رهایی می‌یابند که از طرف خداوند عاقبت نیکی برای آنها رقم خورده باشد.
همانا من از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که

---

(1) «و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید» (سوره اعراف/ آیه 56).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 93

فتنه‌ای شما را در برگیرد که در آن کودکان بیش از آن به نظر می‌رسند که هستند [سن و سالشان بیشتر به نظر می‌رسد]، و جوانان به پیری می‌رسند. مردم به کژراهه می‌روند و آن را چونان سنّت خویش می‌گزینند، و هر گاه بخشی از آن به روش درست تبدیل گردد، گفته می‌شود سنّت دگرگون شده است، و این در نظر مردم کاری زشت آید و در پی آن، بلایا شدّت یابند و نسل به اسارت برده شود. سپس فتنه و آشوب آنان را بکوبد، چنان که آتش هیزم را می‌کوبد و آسیاب طعمه خود را. آنها دین می‌آموزند اما نه برای خدا، و دانش می‌جویند امّا نه برای عمل؛ و به وسیله کار آخرت، دنیا را می‌طلبند.
سپس روی به حاضران کرد در حالی که پیرامون ایشان گروهی بود از اهل بیت و خواص و شیعیانش و فرمود: والیان پیش از من عمدا با پیامبر اکرم

صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به مخالفت برخاستند و پيمان او را شكستند و روش او را دگرگون ساختند، و اگر من بخواهم مردم را به ترك اين كردارهاى مخالف پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم وادار كنم و آنان را بسوى حق بازگردانم و به همان روش كه در زمان پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بود تغييرشان دهم، همه لشكريانم از پيرامونم بپراكنند، تا آنكه من مى‌مانم با گروه اندكى از شيعيانم كه فضل مرا شناخته‌اند و از روى قرآن و سنّت رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مرا واجب الطاعه مى‌دانند.

شما بگوييد كه اگر من در باره مقام ابراهيم فرمانى صادر كنم كه آن را به همان جايى برگردانم كه پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در آنجايش نهاد، و فدك را به وارثان فاطمه پس دهم، و صاع پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را به ميزانى برگردانم كه در دوران آن حضرت بود، و زمين‌هايى كه پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به مردمى واگذارد كه حكم ايشان در باره آنها اجرا نشده است و من آن را اجرا كنم، و خانه جعفر را كه از او ستاندند و جزء مسجد كردند به وارثان او برگردانم و آن را از مسجد خراب كنم، و احكام و قوانين خلاف حق را، كه طبق آنها حكم شده به حق برگردانم و آن احكام خلاف را لغو كنم، و زنانى را از زير دست مردانى كه بناحق خود را شوهر آنان مى‌دانند بر بگيرم و آنها را به شوهرهاى شرعى‌شان بازگردانم و با آنها بنا به حكم خدا در باره فروج و مقرّرات مقابله كنم، و زن و بچّه بنى تغلب را به اسارت گيرم، و آنچه را از زمين‌هاى خيبر تقسيم شده برگردانم، و دفتر هدايا و حقوق و مستمرى را از

ميان ببرم، و درآمد اسلامى را مانند پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم ميان مسلمانان، برابر و برادروار تقسيم كنم، و بيت المال را دست گردان توانگران نسازم، و خراج و ماليات از روى مساحت زمين را لغو كنم، و امر نكاح را بر پايه برابرى و برادرى مسلمانان استوار كنم، و خمس پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را چنان كه خداوند سبحان فرو فرستاده و مقرّر داشته اجرا كنم، و مسجد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را به همان وضعى برگردانم كه بود و هر درى را از آن گشودند ببندم و هر درى را كه بستند باز كنم، و مسح وضو را از روى كفش ممنوع كنم، و براى نوشيدن شراب حد اجرا كنم، و فرمان دهم كه متعه حج و متعه زنان حلالند، و فرمان مى‌دادم بر جنازه‌ها پنج بار اللَّه اكبر بگويند، و مردم را وادارم تا بسم اللَّه الرحمن الرحيم را در حمد و سوره نماز بلند بخوانند، و هر كس را به همراه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در مسجدش درآوردند بيرون بيندازم و آن كسى را كه از مسجد رسول خدا صلّى اللَّه

علیه و آله و سلّم بیرون انداخته‌اند وارد آن سازم، و مردم را به حکم قرآن و اجراء طلاق، طبق قانون قرآن و موافق سنّت اسلام وادارم، و زکات را از همه گونه‌هایش، طبق مقررات دریافت می‌کنم، و وضو و غسل و نماز را به هنگام و بنا به شریعت و در محل خودش برگردانم، و اهل نجران را به مکان خود بازگردانم، و اسیران فارس و ملّت‌های دیگر را به مقررات کتاب خدا و سنّت رسولش برگردانم، در این صورت همه از گرد من پراکنده می‌شدند.

بخدا سوگند که من به مردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فریضه را به جماعت بخوانند، و به آنها اعلان داشتم که جماعت در نماز نافله، بدعت است و دستور خدا نیست ولی فریاد گروهی از سربازانم که همراه من با دشمن می‌جنگیدند بلند شد. آنها فریاد می‌زدند که: ای مسلمانان سنّت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز می‌دارد. و من ترسیدم که مبادا در بخشی از سپاهم جنجالی بپا شود.

من از دست این امّت، از نظر تفرقه اندازی و پیروی آنها، از پیشوایان گمراهی و از دعوتگران بسوی دوزخ چه‌ها که نکشیدم! من از این خمس، بهره ذی القربی را که خداوند فرموده است: إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى

الْجَمْعانِ «1» عطا می‌کنم. بخدا سوگند مقصود از ذی القربی ما هستیم که خداوند ما را با خود و رسول خود قرین ساخته است و فرموده از آن خداست و از آن رسول خدا و از آن ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل تا اینکه دست گردان توانگران شما نگردد، و آنچه را رسول به شما داد بگیرید و آنچه که شما را از آن باز داشت وانهید و از خدا بپرهیزید، زیرا خدا سخت کیفر است برای کسانی که به ایشان ستم کنند [خاندان محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم]. این مهری است که خدا به ما داده و ما را با آن بی‌نیاز ساخته است، و در باره آن به پیغمبرش سفارش کرده و از زکات و صدقه به ما بهره‌ای نداده. خداوند رسول خویش و ما اهل بیت را گرامی داشته از اینکه چرک مال مردم را به ما بخوراند. پس این مردم خدا را تکذیب کردند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را هم تکذیب نمودند و کتاب خدا را که به حق ما گویاست، انکار کردند و از مقرّری که خدا برای ما مقرّر کرده است، از ما دریغ ورزیدند. خاندان هیچ پیغمبری از امّت خود آن ندید که ما پس از پیامبر دیدیم، و خداوند علیه کسی که به ما ستم روا داشته یاور ماست و از او کمک می‌خواهیم، و لا حول و لا قوة إلّا باللَّه العلی العظیم.

(هشدار به امّت آخر الزّمان و ظهور دولت حق) [22] مسعدة بن صدقه از امام صادق عليه السّلام نقل مى‌كند كه فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام اين خطبه را در مدينه ايراد كرده است:
خدا را سپاس گزارد و او را ستايش كرد و بر پيامبر و خاندانش درود فرستاد و فرمود:
امّا بعد، همانا خداوند تبارك و تعالى هيچ گاه پشت زورگويان روزگار را نشكسته مگر پس از آنكه به آنها مهلت و آسايش داده است، و استخوان شكسته هيچ مردمى را نبسته مگر پس از تنگنا و مشكلات. اى مردم! در كمتر از آن نابودى كه بدان روى آورديد

---

(1) «اگر بخدا و آنچه بر بنده خود در روز جدايى [حق از باطل]- روزى كه آن دو گروه با هم روبرو شدند- نازل كرديم، ايمان آورده‌ايد» (سوره انفال/ آيه 41).

و مشكلاتى كه پشت سر نهاديد عبرت‌گيرى و پند آموزى بود، نه هر آن كس كه دلى دارد خرد دارد، و نه هر آن كس كه گوشى دارد شنواست، و نه هر آن كسى كه چشمى دارد بيناست. اى بندگان خدا! در آنچه براى شما مهمّ است نيكو بنگريد و درنگ كنيد و سپس به ميدان زندگى كسانى كه خداوند با علم خود آنها را كشانيد و برد بنگريد؛ آنان كه به شيوه خاندان فرعون مى‌زيستند و باغها كاشتند و چشمه‌ها و كشتزارها و مقام‌ها انباشتند.
و آنگاه بنگريد كه خداوند وضع آنها را پس از آن همه خرّمى و شادى و امر و نهى، چگونه به پايان برده. هر كس از شما شكيبايى در پيش گيرد، سرانجام در بهشت جاى خود گرفت، و بخدا سوگند كه در بهشت جاودان خواهيد بود، سرانجام امور از آن خداست.
من در شگفتم، و چرا در شگفت نشوم از خطاى اين گروههاى پراكنده، با اختلاف دلايل‌شان در دين؛ آنهايى كه راه پيامبر را نمى‌پويند و به عمل وصى اقتدا نمى‌كنند و به غيب ايمان نمى‌آورند و از هيچ عيبى چشم نمى‌پوشند. همان را خوب مى‌دانند كه در ميانشان به خوبى ياد مى‌شود، و همان را زشت مى‌شمارند كه خودشان زشت و ناروا مى‌دانند. هر كه امام و پيشواى خود است، و در هر آنچه از ناحق رواج دارد، و به نظر خود درست مى‌دانند عمل مى‌كنند و بدان چنگ زده‌اند و اسباب آن را محكم ساخته و استوار پنداشته، پيوسته بر خلاف حق مى‌روند، و جز خطاكارى

نمی‌افزایند. به نزدیکی خدا نمی‌رسند و جز دوری از خدا را برنمی‌گزینند. انسی که با یک دیگر می‌یابند و تصدیقشان نسبت به یک دیگر همه برخاسته از وحشتی است که از میراث پیامبر امّی دارند. و نیز سبب نفرت آنان. اخبار آفریننده آسمانها و زمین است که به ایشان رسیده. این مردم افسوس‌ها در پی دارند و غارهایی هستند آکنده از تیرگی‌های شبهه، در تاری و گمراهی و تردید آشیانه کردند. کسی را که خدا او را به خود و نظر کوتاهش وانهد، و از راه حق به یک سویش افکند نزد کسی که او را درک نکند مورد اعتماد است، و نزد کسی که او را نشناسد متّهم نیست. این پیروان کور و نادان تا چه حدّ به رمه‌های بی‌چوپان شباهت دارند.

افسوس و دریغ از کارهای ناشایستی که شیعیان من به زودی خواهند کرد و چگونه یک دیگر را ذلیل خواهند کرد، و چگونه به کشتار هم دست خواهند یازند، فرداست که از

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 97

ریشه دور افتند و به شاخه بچسبند و پیروزی را از غیر راه آن بطلبند. هر گروهی از آنها به شاخه‌ای بچسبد و در برابر هر بادی که بوزد با آن از این سو به آن سو می‌روند، با اینکه خداوند به زودی این مردم گمراه را، برای بدترین روز گرفتاری بنی امیّه گرد هم جمع می‌کند، چنان که خداوند در فصل پاییز میان پاره‌های ابر الفت می‌افکند و چونان ابر متراکمی به هم پیوندشان می‌دهد، سپس درها را به روی آنها می‌گشاید و از خیزگاه سیل وار سرازیر می‌شوند، چونان سیل ویران کن باغهای یمن، که سیل عرم بود و یک دسته موش برای ویران کردن آن سدّ برانگیخته شدند، و از آن تپّه‌ای هم بر جای نماند و کوه در هم پکیده، راه را بر آن نبست. خداوند آنان را در دل دشتها پراکنده ساخت، و همچون چشمه‌سارهایی بر روی زمین جاری کرد و آشکارشان نمود، و با آنها حقوق مردمی را از دیگران باز می‌ستاند، و مردمی را برای آواره کردن بنی امیّه در سرزمین دیگران اسکان می‌دهد، و برای اینکه بر آنچه غصب کرده‌اند مسلّط شوند خداوند به وسیله آنها رکنی را لرزان می‌سازد و آنها را زیر سنگهای ارم و بلاد شام، درهم می‌شکند و بلاد خرم زیتون را از آنها می‌ستاند و سوگند به آنکه دانه را می‌شکافد و گیاه را می‌رویاند و حیوان را می‌آفریند و انسان و حیوان را برمی‌آورد، هر آینه اینکه گفتم خواهد بود، از آن روست که گویی من اینک شیهه اسبان و چکاچک شمشیران را به گوش می‌شنوم.

بخدا سوگند هر آنچه در دست آنهاست پس از آنکه در بلاد برتری و تسلّط یافتند آب شود چنان که دنبه، روی آتش، و هر کس از آنها بمیرد گمراه مرده است، و کار هر که از آنها برود، به آستان خداوند عزّ و جل می‌کشد و خداوند سبحان توبه هر که را خواهد پذیرد، و امید می‌رود خداوند شیعیان مرا پس از پراکندگی گرد آورد برای بدترین روزی که در پیش دارند. هیچ

کس نسبت بخداوند سبحان اختیاری ندارد و اختیار هر امری از آن خداست.
ای مردم! کسانی که خود را به ناحق به امامت منتسب می‌کنند فراوانند، و اگر شما در باره حقّ تلخ یک دیگر را به خواری نکشانید و در تحقیر باطل، سستی نکنید کسی که همچون شما نیست بر شما جسارت نمی‌یابد و نیرومندی بر شما سیطره نمی‌یابد و اطاعت
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 98
از امام زیر پا نهاده نمی‌شود و کسی از آن شانه خالی نمی‌کند، ولی شما سرگردان شدید چنان که بنی اسرائیل در دوران موسی علیه السّلام، و بجان خودم سوگند، سردرگمی شما پس از من افزون شود و چند برابر سرگردانی بنی اسرائیل گردد. بجان خودم اگر شما دوران سلطنت بنی امیّه را پس از من به سر برید، باز هم پیرامون سلطانی را خواهید گرفت که به گمراهی می‌خواند و باز هم باطل را زنده می‌کنید، و حق را پشت سر می‌نهید و از نزدیکترین مردان بدر، پیوند خود می‌گسلید، و به کسانی می‌پیوندید که در جنگ‌ها دورترین افراد از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بودند. بجان خودم سوگند، اگر آنچه در دست آنهاست آب شود و از میان برود امتحان و مجازات نزدیک شود و وعده فرج نزدیک گردد، و مدّت عمر دولت باطل به سر آید و ستاره دنباله داری بر شما پدید آید از سوی مشرق، و ماه تابان برای شما هویدا گردد، و چون این امر پدید آید شما به توبه باز گردید.
بدانید که اگر پیرو طالع شرق شوید، شما را به راه روشن پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ره نماید و بدین ترتیب از نادانی و کوری و کری و گنگی بهبود یابید، و از رنج طلب و زور گفتن و زور کشیدن رها شوید و بار سنگین و کمر شکن را از گردن خود به دور اندازید، و خدا دور نسازد از رحمت خود مگر کسی را که تمرّد کند و ستم ورزد و زور گوید و زور کشد و آنچه را حق ندارد بگیرد، و این چنان است که خداوند می‌فرماید: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ «1».

[23] از امام صادق عليه السّلام رسيده است كه پس از كشته شدن عثمان و بيعت مردم با على عليه السّلام آن حضرت عليه السّلام به منبر رفت و فرمود: سپاس از آن خداست كه متعالى است و تعالى را مى‌طلبد و نزديک است و برتر و بالاتر از هر ديدگاه برآمده است، و گواهى مى‌دهم كه نيست شايسته پرستش جز خداوند يگانه كه شريک ندارد، و گواهى مى‌دهم كه

---

(1) «و كسانى كه ستم كرده‌اند به زودى خواهند دانست به كدام بازگشتگاه برخواهند گشت» (سوره شعراء/ آيه 227).

محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بنده و فرستاده او، پايان پيامبران است، و حجّت خدا بر همه جهانيان.

تصديق‌كننده همه رسولان نخستين، و به مؤمنان مهرورز و مهربان بود، و خدا و فرشته‌ها بر او و بر خاندان او صلوات فرستادند.

امّا بعد، اى مردم همانا ستم و تجاوز، صاحبان خود را به دوزخ مى‌كشند، و نخستين كسى كه بر خدا ستم كرد عناق دختر آدم عليه السّلام، بود و نخستين كشته خشم خدا عناق بود كه يک جريب بود در يک جريب زمين را نشيمن خود مى‌داشت، و داراى بيست انگشت بود كه در هر انگشتى دو ناخن همچون داس داشت. و خداوند عزّ و جل بر او شيرى مسلّط كرد همچون فيلى و گرگى به مانند شترى و كركسى به بزرگى استرى كه او را كشتند، و محققا خداوند پيشگان را، در بهترين و ايمن‌ترين وضعى كه داشتند بكشت، از هامان جان گرفت و فرعون را نابود كرد و عثمان هم كشته شد.

گرفتارى شما به وضعى برمى‌گردد كه در آن روز خداوند، پيامبر خود را برانگيخت.

سوگند بخدايى كه او را به راستى برانگيخت، درهم شويد و كاملا غربال گرديد، و همچون ديگى كه بر سه آتش باشد، با چوبه آزمايش شما را زير و رو كنند و از اين رو به آن رو بگردانند و به هم آميزند تا آنكه زيرترين شما بر فراز آيد و فرازترين شما زيرتر از همه گردد، و بايد پيشتازانى به جلو روند كه عقب نگاهداشته شده‌اند، و عقب نگاهداشته شوند كسانى كه پيش افتاده بودند.

بخدا سوگند به اندازه يک نقطه خال، چيزى بر من پوشيده نيست، و حتى يک بار هم دروغ نگفته‌ام، و من به اين مقام و اين روز خبر داده شده‌ام.

همانا خطاها مانند اسبهای چموش و سرکشی هستند که اهل آنها را، بر آن سوار کرده و لگام از آن برگرفته شده تا آنجا که سوار خود را به دوزخ برد. همانا تقوی در هر چیزی، مانند مرکبی است رام، که اهل آن را بر آنها سوار کنند و مهارشان را به دست سواران می‌دهند و به اختیار خود آنها را می‌رانند تا آنکه سواران خود را به بهشت می‌رسانند. درهای بهشت به روی آنان باز است و بوی آن را می‌شنوند و نسیم خوش آن را در می‌یابند و به آنها گویند: درآیید با سلامتی و آسودگی.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 100
همانا در امر خلافت، کسی بر من پیشی گرفت که من او را در امر خلافت شریک خود نمی‌دانستم، و امر خلافت را بدو نبخشیده بودم و برای او در این کار قسمتی نبود مگر آنکه پیغمبری مبعوث می‌شد، و حال آنکه پس از محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پیامبری نیست. از راه غصب خلافت، بر پرتگاه سست بنیانی برآمد، و او را در آتش دوزخ پرتاب کرد. حقّی هست و باطلی، و هر کدام اهلی دارند و طالبی، و اگر باطل زیاد باشد برای این است که از قدیم چنین بوده است، و اگر حق اندک باشد برای این است که چه کم می‌شود چیزی که پشت کند و برود و باز گردد و رو آورد. باز هم اگر در همین زمان کار شما را به شما باز دهند، و توطئه‌گران و مغرضان از شما دست بردارند، به راستی که شما خوشبخت و سعادتمند خواهید شد. بر من جز این نیست که نهایت کوشش و تلاش را بنمایم ولی باز هم از شما نگرانم و می‌ترسم یکباره سست شوید و از من روی گردانید به گونه‌ای که مورد پسند من نباشید، و اگر بخواهم می‌توانم بگویم خدا از آنچه گذشته، عفو کرده است.
دو مرد در باره تصدّی امر خلافت پیشی گرفتند، ولی این سومی همچون کلاغی بود که همّ و غمّی نداشت جز شکمش، وای بر او اگر دو پرش چیده می‌شد و سرش بریده می‌گشت که این برای او از تصدّی امر خلافت بهتر بود. از بهشت باز ماند و دوزخ در پیش رو دارد، سه و دو پنج است که ششمی ندارد. فرشته‌ای که با دو پرش پرواز می‌کند، پیامبری که خداوند زیر دو بازویش را دارد، و مؤمنی که کوشاست در راه خدا، و جوینده امیدوار به حق، و مقصّری که در دوزخ است.
راست و چپ هر دو گمراه‌کننده‌اند، و راه میانه همان راه مستقیم است که بر پایه آن کتاب خدا می‌آید، و آثار نبوّت آن را نشان می‌دهد. هر که ادعا کرد هلاک شد، و هر که افترا بست و از خود حکمی درآورد نومید شد. همانا خداوند این امّت را با شمشیر و تازیانه ادب کرده است، و برای هیچ کس در نظر امام به حق، هوی خواهی و مسامحه نیست، و در خانه‌های خود نهان شوید و خود را اصلاح کنید، و توبه به دنبال شماست. هر که رو

در روی حق بایستد هلاک گردد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 101

سخنی از علی بن الحسین علیه السّلام

[24] از ابو حمزه رسیده است که امام علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: همانا محبوب‌ترین شما نزد خداوند عزّ و جل کسی است که عملش نیکوتر باشد، و عمل کسی نزد خداوند از همه بزرگتر است که بیش از دیگران به آنچه نزد خداوند است گرایش دارد، و رهاترین شما از کیفر الهی کسی است که بیش از دیگران از خدا بهراسد، و نزدیکترین شما بخدا کسی است که اخلاقش نیکو و گشاده‌رو باشد، و پسندیده‌ترین شما نزد خدا کسی است که به شایسته‌ترین نحوی، به خانواده‌اش رسیدگی کند، و همانا ارجمندترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شماست نزد او.

یک پیشگویی از امیر المؤمنین علیه السّلام (در مورد رواج هرزه‌گی)

[25] از امام صادق علیه السّلام نقل است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است: زمانی بر مردم بیاید که هرزه، ظریف و خوشمزه شمرده شود، و نابکار مورد تقرّب قرار گیرد، و شخص منصف تضعیف شود. حضرت صادق علیه السّلام می‌فرماید: به ایشان عرض شد: چه هنگام چنین شود یا امیر المؤمنین؟ حضرت علیه السّلام فرمود:

هر گاه امانت به غنیمت، و زکات به غرامت، ستانده شود و عبادت موجب سرکشی گردد، و برای صله رحم منّت گذارند، حضرت صادق علیه السّلام می‌فرماید: به ایشان عرض شد: آن چه هنگام است یا امیر المؤمنین؟ حضرت علیه السّلام فرمود:

هنگامی که زنان تسلّط یابند و کارها به کنیزان سپرده شود و کودکان فرماندهی کنند.

[26] محمّد بن جعفر عقبی در سندی مرفوع گفته است: امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه خواند و خدای را سپاس و ستایش کرد و فرمود: ای مردم! همانا آدم نه برده‌ای زاییده و نه کنیزی و همه مردم آزادند ولی خداوند عزّ و جل برخی از شما را در اختیار برخی دیگر نهاده است پس هر کس در آزمایش و بلا افتد و بخیر شکیبایی ورزد نباید بر خداوند منّت نهد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 102
آگاه باشید چیزی [از خراج] فراهم شده و ما آن را برابر میان سیاهپوست و سرخپوست تقسیم کردیم. مروان به طلحه و زبیر گفت: مقصود او از این سخن جز شما دو تن نبود.
راوی می‌گوید: پس حضرت علیه السّلام به هر کس سه دینار داد و به مردی از انصار هم سه دینار داد و پس از آن غلامی سیاهپوست آمد و حضرت به او نیز سه دینار داد. پس آن مرد انصاری گفت: یا امیر المؤمنین! این غلامی است که من دیروز او را آزاد کردم و تو من و او را برابر می‌دانی؟ حضرت علیه السّلام فرمود: من به کتاب خدا نگریستم و میان فرزند اسماعیل و فرزند اسحاق هیچ گونه برتری ندیدم.

حديث پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به هنگام سان ديدن از سوارها

[27] جابر به نقل از امام باقر عليه السّلام مى‌گويد كه حضرت فرمود: پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم براى ديدن سان از سواران بيرون شد و به قبر ابو أحيحه گذر كرد. ابو بكر عرض كرد: خداوند لعنت كند صاحب اين قبر را، پس بخدا كه او مانعى بود در راه خدا، و پيامبر را تكذيب مى‌كرد.
خالد پس ابو أحيحه گفت: بلكه خداوند ابو قحافه را لعنت كرد كه بخدا نه ميهمان‌نواز بود و نه دشمن ستيز، پس خداوند هر كدام از اين دو كه در ميان كسان خود خوارتر بودند لعنت كند. رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مهار شتر خود را بر پشت شانه آن انداخت و فرمود: هنگامى كه شما از مشركان بد مى‌گوييد بطور كلّى سخن بگوييد و بويژه نام كسى را نبريد تا فرزندش به خشم بيايد. حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم باز ايستاد و اسبان از برابر او گذشتند و اسبى بر او گذر كرد كه عيينة بن حصن گفت: اين اسب چنين و چنان است. پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: ما را به حال خود واگذار كه من به احوال اسبان از تو آگاهترم، عيينه گفت: و من به احوال مردان از تو آگاهترم، پس حضرت چنان خشمگين شد كه خون به چهره‌اش دويد و فرمود: كدام مردان برترند؟ عيينه گفت: مردانى كه در نجد هستند و شمشيرهايشان را حمايل مى‌كنند و نيزه‌هاشان را بر پشت اسبهايشان مى‌نهند و اين چنين گام بر مى‌دارند. حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: دروغ گفتى بلكه مردان اهل يمن برترند، ايمان از يمن است و حكمت و فرزانگى از يمن و اگر هجرت نبود كه مرا به مدينه كشاند من خود مردى بودم يمنى. سختى

و سنگدلى در ميان هوچى‌گران و شتر داران است؛ چادرنشينان و خانه بدوشانى كه از قبايل ربيعه و مضر مى‌باشند؛ از آنجا كه خورشيد در سرزمين عربستان برمى‌آيد و مذحج يمن، بيشتر تيره‌اى هستند كه به بهشت مى‌روند و حضرموت بهتر از صعصعة هستند- و برخى روايت كرده‌اند بهتر است از تيره حارث بن معاويه- و تيره بجيله از اهل يمن، بهتر از تيره رعل و ذكوان سليم هستند، و اگر تيره لحيان نابود شوند مرا باكى نيست. سپس فرمود: لعنت كند خداوند ملوك اربعه جمد و مخوس و مشرح و ابضعه و خواهر ايشان عمر ده را و خدا لعنت كند محلّل و محلّل له، و هر كسى را كه جز به مولاى خود ولاء داشته باشد و هر كسى كه مدعى نژاد و نسب گردد كه شناخته نشود، و آن مردانى كه خود را به مانند زنان سازند و آن زنانى كه خود را به مردان مانند كنند، و هر كسى را كه در اسلام رويدادى پديد آورد و بدعتى نهد و جز قاتل كسى را كشد و جز

ضارب کسی را زند، و نیز کسی که پدر و مادرش را نفرین کند. مردی عرض کرد: یا رسول اللَّه! آیا یافت می‌شود کسی که پدر و مادرش را نفرین کند؟ حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آری، پدران و مادران فرزندانشان را لعنت می‌کنند و در برابر، فرزندان هم پدران و مادرانشان را نفرین می‌کنند، و خدا لعنت کند قبیله رعل و ذکوان و عضل و لحیان و تیره جذیمه از قبیله اسد و غطفان و ابو سفیان و شهبل ذا الاسنان و دو پسر ملیکة بن جزیم و مروان و هوذه و هونه را.

داستان برخورد امام علی علیه السّلام با درخواست‌کننده پول از ایشان

[28] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: یکی از آزاد کرده‌های امیر المؤمنین علیه السّلام پولی از آن حضرت درخواست کرد و حضرت علیه السّلام فرمود: هر گاه بهره خود را از بیت المال گرفتم با تو تقسیم می‌کنم. او گفت: برای من کافی نیست. او نزد معاویه رفت و معاویه به وی صله‌ای داد و او هم نامه‌ای به امیر المؤمنین نوشت و پولی را که از معاویه گرفته بود به آگاهی حضرت رساند. امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ او این نامه را نگاشت:

امّا بعد، مالی که در دست توست، پیش از تو، در دست دیگری بوده و پس از تو، به دست دیگری افتد و تو از آن همان بهره‌ای را داری که برای خدا برمی‌داری، پس خود را

بر فرزندت مقدم بدار، زیرا جز این نیست که تو مال را برای یکی از دو نفر گرد می‌آوری:

یا کسی که با آن به طاعت خدا برخیزد که در این صورت با آنچه تو بدبخت‌شده‌ای، او خوشبخت شده است، و یا فردی که با پول تو به معصیت الهی کمر بندد، که در این صورت با آنچه تو برای او گرد آورده‌ای، به بدبختی کشانده شده است، و هیچ یک از این دو شایستگی آن را ندارند که تو بر خویش مقدمشان بداری و برای او باری بر دوش خود نهی، پس برای آنکه گذشته است به رحمت خدا امیدوار باش و برای آنکه خواهد آمد به روزی خدا اعتماد کن.

سخنی از علی بن الحسین علیه السّلام در مسجد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم (در موعظه)

[29] سعید بن مسیب می‌گوید: علی بن الحسین علیه السّلام را بنا بر این بود که هر جمعه در مسجد پیغمبر، مردم را پند می‌داد و آنان را به زهد دنیا فرا می‌خواند، و به کارهای آخرت تشویق می‌کرد. این سخنرانی از ایشان حفظ و نگاشته شده، آن حضرت می‌فرمود: ای مردم! از خدا بپرهیزید و بدانید که به سوی او بازمی‌گردید و هر کسی در آخرت آن یابد که در این دنیا کرده، و اگر خیری بوده نتیجه آن را ببیند، چنان که اگر شرّی بوده در برابر او حاضر می‌شود و او آرزو می‌کند که میان او و آن فاصله‌ای بسیاری بود و خداوند شما را از خودش (بر کردار بد) بر حذر داشته. وای بر تو ای آدمیزاده غافل، که از او غفلت نمی‌شود.
ای بنی آدم! مرگ تو شتابنده‌ترین چیز است برای تو که بی‌امان بسوی تو می‌آید و تو را می‌طلبد، و چیزی نمانده که تو را دریابد، و گویی عمرت به سر رسیده و فرشته مرگ جانت را ستانده است و بسوی قبرت تنها روانی، و جانت به تنت بازگشته است، و دو فرشته خدا بنام منکر و نکیر ناخوانده و بی‌اجازه، برای بازپرسی از تو به گورت درآمده‌اند و از تو پرسش و پاسخ سخت می‌کنند. همانا نخستین پرسش آن در پیرامون خدایی است که او را می‌پرستیدی و پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است، و از دینی که بدان متدیّن بوده‌ای، و از کتابی که آن را تلاوت می‌کرده‌ای، و از امامی که او را دوست می‌داشته‌ای، و از
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 105
عمرت که در چه راهی صرفش کرده‌ای و مالت که از کجا به کف آورده‌ای، و چگونه خرجش کرده‌ای. پس احتیاط کن و به خویش بنگر و پیش از گزینش و پرس‌وجو و آزمون پاسخ خویش مهیّا دار، پس اگر مؤمن عارف باشی به دین خود و پیرو راستگویان و هوادار اولیاء الهی، خداوند حجّت تو را بر تو تلقین کند و زبانت را به صواب بگشاید و تو پاسخ به خوبی می‌دهی و به خشنودی و بهشت الهی بشارت داده می‌شوی و فرشتگان با روح و ریحان به استقبالت آیند، و اگر چنین نباشی، زبانت بگیرد و حجّتت ابطال گردد و از پاسخ درمانی و به آتش بشارت‌داده شوی و فرشتگان عذاب با آب جوشان و برافروختن دوزخ سوزان، به پذیرایی تو آیند.
بدان ای پسر آدم! در پی این وضع، رویدادی در پیش است بزرگتر، جگر خراش‌تر و دل آزارتر که این همان روز رستخیز است. این روزی است که مردم در آن گرد می‌آیند و روزی است عیان، که خداوند عزّ و جلّ در آن پیشینیان و پسینیان را جمع می‌کند، این روزی است که در صور دمیده

می‌شود و هر آنکه در گور است محشور می‌گردد. این روز آزفه است، هنگامی که دل‌ها از هراس به گلو می‌رسند و خشم خود را فرو می‌خورند، این روزی است که از لغزش کسی چشمپوشی نمی‌شود و از هیچ کس سر بها نگیرند و از کسی پوزش نپذیرند و توبه کسی را قبول نکنند، و در آن روز نباشد، مگر دیدن پاداش و جزای کارهای خیر و حسنات و دیدن سزا و کیفر تبهکاریها و سیئات. هر کس از مؤمنان باشد و در این دنیا ذرّه‌ای کار نیک کرده باشد، آن را دریابد، و هر مؤمنی در این دنیا ذرّه‌ای بد کرده باشد، آن را دریابد.
پس ای مردم! از گناهان و نافرمانی‌هایی که خدا بر شما ممنوع کرده و از آن بر حذرتان داشته بپرهیزید؛ گناهانی که خداوند آن را در کتاب صادق و بیان رسای خود آورده است.
پس از مکر و بر حذر داشتن و تهدید او آسوده خاطر نباشید، آن هنگامی که ابلیس ملعون شما را در شهوات و لذّت لذّت‌گذاری این دنیا فرا می‌خواند، زیرا خداوند می‌فرماید: إِنَ

الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ «1».
و ترس از خدا را در دلتان احساس کنید. و بیاد آورید آنچه را خداوند از ثواب نیک خود در هنگام برگشت به درگاه وی به شما وعده داده است، چنانچه شما را از عذاب خود بر حذر داشته، زیرا هر که از چیزی بیم دارد از آن بر حذر باشد و هر که از چیزی حذر کند آن را وانهد. از غافلانی نباشید که به خرّمی دنیا دل سپرده‌اند؛ آنهایی که برای بدکرداری‌ها توطئه می‌کنند، زیرا خداوند در کتاب خود می‌فرماید: أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلى تَخَوُّفٍ «2».
پس بپرهیزید از آنچه خدا شما را با آنچه که در کتابش آورده نسبت به ستمکاران بر حذر داشته، و آسوده خاطر نباشید از اینکه بر سر شما فرود آید بعضی از آنچه در کتاب خود به مردم ستم پیشه وعده کرده است. بخدا سوگند، خداوند شما را در قرآن خود به شرح حال دیگران پند آموخته است. همانا خوشبخت و سعادتمند کسی است که از دیگران پند آموزد، و هر آینه خداوند در قرآن خود، به شما شنوانده است که با مردم ستمکار از اهل آبادیهای پیش از شما چه کرده است، در آنجا می‌فرماید: وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً «3»، که منظور از قریه، مردم آن است چنان که می‌فرماید: وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ «4»، و نیز می‌فرماید: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ* لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ «5»، که مقصود آن است:

(1) «در حقيقت كسانى كه [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌اى از جانب شيطان بديشان رسد [خدا را] به ياد آورند و بناگاه بينا شوند» (سوره اعراف/ آيه 201)
(2) «آيا كسانى كه تدبيرهاى بد مى‌انديشند، ايمن شدند از اينكه خدا آنان را در زمين فرو ببرد، يا از جايى كه حدس نمى‌زنند عذاب بر ايشان بيايد؟ يا در حال رفت و آمدشان [گريبان] آنان را بگيرد، و كارى از دستشان برنيايد؟ يا آنان را در حالى كه وحشت زده‌اند، فرو گيرد؟» (سوره نحل/ آيه 45 تا 47).
(3) «و چه بسيار شهرها را كه [مردمش] ستمكار بودند، درهم شكستيم» (سوره انبياء/ آيه 11).
(4) «و پس از آنها قومى ديگر پديد آورديم» (سوره انبياء/ آيه 11).
(5) «پس چون عذاب ما را احساس كردند، بناگاه از آن مى‌گريختند. [هان] مگريزيد، و به سوى آنچه در آن متنعم بوديد و [به سوى] سراهايتان باز گرديد، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد» (سوره انبياء/ آيه 12 و 13).

مگريزيد و بسوى خوشگذرانيهاتان و مسكن‌هاى خويش باز گرديد، شايد بازپرسى شويد.
پس چون بديشان عذاب رسيد: قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ «1»، و سوگند بخدا كه اين پندى است براى شما و تهديدى است اگر پند پذيريد و بهراسيد.
سپس سخن خداوند در قرآن به اهل معصيت و گناه برگشته و مى‌فرمايد:
وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ «2». اگر بگوييد اى مردم:
منظور خداوند از اين، مشركان است، چگونه مى‌شود اين سخن را گفت و حال آنكه در دنبالش مى‌فرمايد: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِينَ «3».
اى بندگان خدا! بدانيد كه براى مشركان ميزانى برپا نشود و نامه عملى به ميان نيايد و همانا بدون هيچ حسابى يكسره به دوزخ محشور مى‌شوند، و نصب ميزانها و نشر نامه‌هاى اعمال براى اهل اسلام است.
اى بنده‌هاى خدا! از خدا بپرهيزيد و بدانيد كه خداوند عزّ و جلّ، خرّمى زودگذر دنياى فانى را براى هيچ يك از دوستانش دوست ندارد و آنان را به آن و خرّمى گذراى آن تشويق نكرده است و دنيا و اهلش را آفريده تا بيازمايد كه كداميك از آنها براى ديگر سراى خود، خوش كردارند، و سوگند بخدا كه پروردگار در باره آن، مثل‌ها زده و آياتى

(1) گفتند: «ای وای بر ما که ما واقعا ستمگر بودیم، سخنانشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده بی‌جان گردانیدیم» (سوره انبیاء/ آیه 14 و 15).
(2) «و اگر شمه‌ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد، خواهند گفت: ای وای بر ما که ستمکار بودیم (سوره انبیاء/ آیه 46).
(3) «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم، پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند، و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم» (سوره انبیاء/ آیه 47).

برشمرده برای مردم خردمند، و توان و نیرویی نیست مگر بخدا. در آنچه خداوند در زندگی گذرای دنیوی، شما را از آن پرهیز داده روی برتابید، آنجا که خداوند می‌فرماید:
إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ «1».
پس ای بندگان خدا از کسانی باشید که اندیشه می‌کنند و به دنیا نگرایید که خداوند به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ «2»، و به شکوفایی دنیا و آنچه در آن است، همچون کسی که آن را خانه ماندگار و منزل جاودان خویش گرفته، اعتماد نکنید، زیرا دنیا خانه موقّت و منزلگه کوچ است و جایگاه کردار خوب. از اعمال شایسته در آن توشه برگیرید پیش از آنکه هنگامش سپری شود و پیش از آنکه اجازه ویرانی آن از سوی خداوند صادر گردد، و گویی همان کسی آن را ویران کرده که برای نخستین بار آبادش گردانیده و اوست که سرپرست میراث آن است. من از خداوند می‌خواهم به ما و شما در توشه‌گیری تقوی و زهد در دنیا یاری‌مان رساند، و ما و شما را در شکوفایی گذرای زندگی این دنیا، در زمره زاهدان قرار دهد و به پاداش آخرت، مایل.
همانا ما به او و برای آن زنده‌ایم و درود خدا بر محمّد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و خاندان او و سلام و درود و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

سخن پیرمرد با امام باقر علیه السّلام

[30] حکم بن عتیبه می‌گوید: در حالی که در خدمت امام باقر علیه السّلام بودم و اطاق آکنده از

---

(1) «در حقیقت مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین- از آنچه مردم و دامها می‌خورند- با آن درآمیخت، تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است» (سوره یونس/ آیه 24).

(2) «و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد» (سوره هود/ آیه 113).

جمعیّت بود ناگاه پیرمردی که بر عصای پیکانداری تکیه داشت، پیش آمد تا به در اطاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول اللَّه و رحمت و برکات الهی بر تو باد، و سپس خاموش شد. امام باقر علیه السّلام فرمود: و سلام بر تو و رحمت و برکات الهی نثارت. سپس پیرمرد به چهره رو به اهل بیت کرد و گفت: سلام بر شما، و سپس خاموش شد، و همگی سلامش را پاسخ گفتند.

او سپس به چهره رو به امام باقر علیه السّلام کرد و گفت: ای فرزند رسول اللَّه! مرا به خود نزدیک کن خداوند مرا قربان تو گرداند. بخدا سوگند من شما را و کسانی را که شما را دوست دارند دوست دارم، و بخدا سوگند من شما و هر که شما را دوست دارد به خاطر دنیا دوست ندارم. همانا من دشمن شما را دشمن می‌دارم و از او کناره می‌گیرم، و بخدا سوگند به خاطر خونی که میان ما ریخته شده، او را دشمن نمی‌دارم و از او کناره نمی‌گیرم. بخدا سوگند، همانا من حلال، شما را حلال و حرام شما را حرام می‌دانم و چشم براه امر شمایم، پس آیا برای من امیدی داری، خداوند مرا قربان تو گرداند؟ امام باقر علیه السّلام فرمود: نزد من بیا نزد من بیا، تا او را در کنارش نشاند و فرمود: ای پیرمرد! مردی نزد پدرم امام زین العابدین علیه السّلام آمد و به او همان را گفت که تو به من، و پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهما السّلام وارد می‌شوی و دلت خنک می‌شود و درونت آرامش می‌پذیرد و چشمت روشن می‌شود و با کرام الکاتبین با روح و ریحان مورد استقبال قرار می‌گیری،

اگر جانت به این جا برسد- و با دست خود اشاره به گلویش کرد- و اگر هم زنده بمانی آن بینی که چشمت را روشن کند و در والاترین مراتب بهشت با ما باشی. پیرمرد گفت: چه گفتی یا امام؟ حضرت علیه السّلام همان سخن را برایش باز گفت، و پیرمرد گفت: «اللَّه اکبر» اگر بمیرم به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السّلام وارد می‌شوم و چشمم روشن می‌شود و دلم خنک‌تر می‌گردد و درونم آرامش می‌پذیرد و فرشته‌های کرام الکاتبین مرا با روح و ریحان استقبال می‌کنند، اگر جانم بدین جا [گلو] رسد، و اگر هم زنده بمانم به چشم خویش آن بینم که خدا بدان چشم مرا روشن کند و در والاترین مراتب بهشت با شما باشیم؟! سپس آن

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 110

پیرمرد فریاد به گریه گشود و های های همی گریست تا به زمین افتاد و اهل آن خانه از حالی که بر آن پیرمرد رفت فریاد گریه سر دادند.

امام باقر علیه السّلام رو به او کرد و با انگشت خود اشکهای مرد را از مژه‌هایش می‌زدود و آنها را پاک می‌کرد، سپس پیرمرد سر خود را بلند کرد و به امام علیه السّلام گفت: یا ابن رسول اللَّه! خدا مرا قربانت گرداند دستت را به من بده، امام علیه السّلام دست خود را به او داد و او دست امام علیه السّلام را بوسید و بر دو دیده و گونه خود نهاد و سپس شکم و سینه خود را گشود و دست حضرت علیه السّلام را بر روی شکم و سینه خود گذاشت و سپس بپا خاست و گفت: السلام علیکم، و امام باقر علیه السّلام به دنبال او می‌نگریست در حالی که او در حال رفتن بود، سپس امام علیه السّلام رو به حاضران کرد و فرمود: هر که دوست دارد به مردی از اهل بهشت بنگرد به این پیرمرد بنگرد. عتیبه می‌گوید: من مجلس سوگواری را همانند این مجلس هرگز ندیدم.

داستان روغن فروش

[31] امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی بود که روغن زیتون می‌فروخت و پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را دوست می‌داشت او هر گاه می‌خواست دنبال کاری برود نخست پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را دیدار می‌کرد و این شیوه از او شهرت یافته بود، و هر گاه نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌آمد آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گردن می‌کشید تا آن مرد او را ببیند. یک روز خدمت حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید و حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هم برای او گردن برافراشت و او به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نگریست و رفت و طولی نکشید، که برگشت و چون پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دید که او چنین کرد با دست به وی اشاره کرد که:

بنشین. او در برابر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نشست و حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از او پرسید: امروز کاری کردی که پیش از آن نمی‌کردی [یعنی زود برگشتی]، و او در پاسخ عرض کرد: ای پیامبر خدا! سوگند به آن کسی که تو را براستی و درستی برای هدایت مردمان برانگیخت، یادت دل مرا فرا گرفته است، تا جایی که نتوانستم پی کارم روم و نزد شما بازگشتم.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای او دعا کرد و پاسخ خوبی به او داد، و پس از آن پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چند

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 111

روز را گذرانید بی‌آنکه او را ببیند، پس از حال او جویا شد. بدیشان عرض کردند: یا رسول اللَّه! چند روزی است که او را ندیده‌ایم. پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کفش بر پای کرد و اصحابش نیز با او کفش بر پای کردند و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به راه افتاد تا همگی به بازار روغن فروشان رسیدند و ناگاه دیدند که در دکان مرد کسی نیست. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از همسایگانش حال او را پرسید. گفتند: یا رسول اللَّه! او مرده است. وی نزد ما شخصی امین و درستکار بود جز آنکه خصلتی خاص داشت. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آن خصلت چه بود؟ گفتند: لوده بود- دنبال زنها می‌افتاد- پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: خدا او را رحمت کند. بخدا که مرا سخت دوست می‌داشت و اگر برده فروش هم بود، باز خدا او را می‌آمرزید.

[32] میسر می‌گوید: به حضور امام صادق علیه السّلام شرفیاب شدم. فرمود: یارانت چگونه‌اند؟ گفتم: قربانت ما در نزد ایشان از جهود و ترسا و گبر و مشرکان بدتریم. راوی می‌گوید: امام علیه السّلام در حالی که تکیه زده بود برخاست و نشست و فرمود: چه گفتی؟ عرض کردم که: بخدا سوگند ما شیعه در نزد مخالفان از جهود و ترسا و گبر و مشرکان بدتر هستیم. امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: هان بخدا سوگند از شما نه دو تن که یک تن هم به دوزخ نخواهد رفت. بخدا شما همانهایی هستید که پروردگار در باره ایشان فرموده: وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ* أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ* إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ «1»، و سپس فرمود: بخدا سوگند شما را در دوزخ بجویند و هیچ کس از شما را در آن نیابند.

---

(1) «و می‌گویند: «ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از [زمره] اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟
آیا آنان را [در دنیا] به ریشخند می‌گرفتیم یا چشمها [ی ما] بر آنها نمی‌افتد»؟ این مجادله اهل آتش قطعا راست است» (سوره ص/ آیه 62 تا 64).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 112

[33] معاویة بن عمّار می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: در وصیّت پیامبر به علی علیه السّلام آمده است که فرمود: ای علی! تو را در باره خودت به چند خصلت سفارش می‌کنم که آنها را از من داشته باش، و سپس فرمود: خدایا او را یاری کن. نخست: راستی کن و هرگز دروغی از دهانت برون نشود. دوم: پاکدامنی در پیش گیر و هرگز جسارت خیانت میاب. سوم: از خداوند بهراس گویی که او را می‌بینی. چهارم: بسیار گریه کن از هراس الهی که برای هر قطره اشک تو هزار خانه در فردوس برپا شود. پنجم: مال و جانت را در راه دینت نثار کن. ششم: در نماز خواندن و روزه گرفتن و پرداخت صدقه و زکات به سنّت من عمل کن.

امّا نماز در شبانه روز پنجاه رکعت است، و روزه ماهانه سه روز: پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه، و صدقه به اندازه‌ای که می‌توانی، تا جایی که بگویند اسراف کردی و تو اسراف در صدقه نکنی. بر تو باد نماز شب و نماز زوال ظهر و بر تو باد نماز زوال ظهر و بر تو باد نماز زوال ظهر، و بر تو باد تلاوت قرآن در هر حالی که هستی. دو دستت را در نماز بلند کن [در حال اللّه اکبر گفتن] و بر تو باد مسواک هنگام هر وضو، و بر تو باد اخلاق نیکویی که به کار بندی. و از اخلاق بد بپرهیز که اگر چنین نکنی جز خویش را نکوهش مکن.

در بیان اصالت و مردانگی و شرافت

[34] امام صادق علیه السّلام به نقل از پدرش آورده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: اصالت خاندان هر کس بسته به دین اوست، و مردانگیش بسته به خردش، و شرافتش بسته به زیباییش، و کرمش بسته به تقوایش.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 113

[35] برید بن معاویه می‌گوید: در خدمت امام باقر علیه السّلام بودم و آن حضرت علیه السّلام در چادرش تشریف داشتند که در منی برپا بود. امام علیه السّلام نگاهی به زیاد اسود کرد که پاهایش از بن بریده شده بود و حضرت علیه السّلام برای او محزون شد و فرمود: چرا پاهایت چنینند؟ او عرض کرد: من با شتر جوان و لاغری که داشتم به مکّه آمدم و بیشتر راه را برای رعایت حال آن، پیاده پیمودم. امام علیه السّلام برای او غمگین شد و در این هنگام زیاد گفت: من غرق گناهم تا جایی که می‌پندارم هلاک شده‌ام، به یاد دوستی شما افتادم و امید نجات یافتم و گره دلم گشوده گشت. امام باقر علیه السّلام در پاسخ فرمود: مگر دین جز دوستی است خداوند سبحان می‌فرماید: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمْ «1»، قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «2»، مردی نزد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آمد و عرض کرد: یا رسول اللَّه! نمازگزاران را دوست دارم ولی خود نماز نمی‌خوانم و روزه گیران را دوست دارم ولی خود روزه نمی‌گیرم. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: تو با همان کسانی هستی که دوستشان داری و از آن توست هر چه به دست آوری سپس امام علیه السّلام ادامه داد: چه می‌جویید و چه می‌خواهید؟ همانا که اگر یک هراس آسمانی در رسد هر گروهی به پناهگاه خود روی آورند و ما به پناهگاه پیامبر می‌گراییم و شما به پناهگاه ما.

[36] سعید بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: سپاس خدای را سزد که یک دسته مرجئه شدند و گروهی حروریه و خوارج و یک دسته هم قدریه و شما را

(1) «خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما بیار است» (سوره حجرات/ آیه 7).
(2) «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.» (سوره آل عمران/ آیه 31).

هم ترابیه و شیعه علی نامیدند. بخدا سوگند که نیست آن حقیقت جز خدای یکتای بی‌انباز و پیامبر او و خاندان پیامبر و شیعیان خاندان پیامبر، و دیگر مردم نیستند جز خودشان.

علی علیه السّلام پس از پیامبر اکرم برترین مردم بود و از خود مردم به مردم شایسته‌تر- این را سه بار فرمود-.

[37] از او، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از عمر بن ابان کلبی روایت کرده است که عبد الحمید واسطی گفت: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت ما شیعیان، در انتظار ظهور دولت حقّه هستیم تا جایی که دست از بازار خود شستیم و بسا که برخی از ما گدایی کنند.
امام در پاسخ فرمود: آری، بخدا که پروردگار برای او گشایش دهد، خدا رحمت کند هر بنده‌ای را که کار امامت ما را زنده کند. عرض کردم: قربانت مرجئه می‌گویند که این عقیده برای ما زیانی ندارد تا زمانی که آنچه شما می‌گویید بیاید [یعنی دولت حقّه ظهور کند] و با شما هم عقیده شویم و برابر گردیم. فرمود: ای عبد الحمید! راست می‌گویند، هر که توبه کند خدا توبه او را بپذیرد و هر کس منافق گردد و در دل ایمانی نداشته باشد خداوند جز بینی خودش را به خاک نمالد و هر کدام امامت را فاش گرداند خدا خونش را بریزد.
و خداوند بر اسلامشان سر آنها را می‌برد چنان که قصّاب گوسفندش را. او می‌گوید: عرض کردم: پس در آن هنگام که امام علیه السّلام ظهور کند و دیگران هم به او بگروند، ما با دیگران برابر خواهیم بود؟ حضرت علیه السّلام فرمود: نه، شما در آن روز سروران و فرماندهان زمین باشید، در دین ما جز این روا نباشد. عرض کردم: اگر من پیش از درک امام قائم بمیرم؟
حضرت علیه السّلام فرمود: هر کس از شما بگوید اگر قائم آل محمّد علیه السّلام را درک کنیم یاریش می‌رسانم، همچون کسی است که در رکاب ایشان شمشیر زده، و هر که با او به شهادت برسد دو شهادت برای او محسوب گردد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 115

حدیث دیگری در فضل شیعه

[38] عبد اللَّه بن ولید کندی می‌گوید: در دوران حکومت مروان حمار به حضور امام صادق علیه السّلام رسیدیم. حضرت علیه السّلام فرمود: شما که هستید؟ عرض کردیم: از کوفه هستیم.

فرمود: در هیچ شهری بیشتر از شهر کوفه دوستدار و طرفدار نداریم به ویژه از این جمع [یعنی قبیله بنی کنده]. همانا خداوند سبحان شما را به سوی امری هدایت کرده که مردم نسبت بدان نادانند. شما ما را دوست دارید و مردم ما را دشمن می‌دارند، شما پیرو ما هستید و مردم با ما مخالفت می‌ورزند، شما ما را تصدیق می‌کنید و مردم ما را تکذیب، خدا شما را به زندگی ما زنده دارد و همچون ما بمیراند. من گواهی می‌دهم که پدرم می‌فرمود: میان هیچ یک از شیعیان ما و آنچه خدا بدان چشم او را روشن کند و بر او رشک برند فاصله‌ای نیست، جز آنکه جانش به اینجا رسد- و با دست خود اشاره به گلویش کرد.- خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً «1»، و ماییم ذرّیّه رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم.

[39] ابو الصباح می‌گوید: سخنی شنیدم که از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و از علی و از ابن مسعود نقل می‌شده و من آن را بر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم. آن حضرت علیه السّلام فرمود: این سخن پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است و من آن را می‌شناسم. فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است:
نگون بخت کسی است که در شکم مادرش نگون بخت باشد و نیکبخت آن است که از دیگری پند پذیرد، زیرک‌ترین زیرک‌ها، شخص پرهیزکار است و احمق‌ترین احمق‌ها، شخص تبهکار، و بدترین نقل، نقل سخن دروغ است، و بدترین امور آن است که بدعت

(1) «و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم» (سوره رعد/ آیه 38).

شود، و بدترین کوری‌ها کوری دل است، و سخت‌ترین پشیمانی پشیمانی روز قیامت است، و بزرگترین خطا نزد خدا زبان دروغ پرداز است، و بدترین کسب، کسب ربا و بدترین خوردن، خوردن مال یتیم، و بهترین زیور مرد، به راه راست رفتن است از روی ایمان، و کامل‌ترین آزادی، استواری و به جا بودن انجام کارهاست، و هر که شهرت طلب باشد و کاری را برای آن به جای آورد، خداوند دروغ او را به گوش همگنان رساند، و هر که دنیا را دوست بدارد از آن درماند، و هر که آزمون را درک کند بر آن شکیبایی ورزد، و هر که آن را نشناسد به سختی گرفتار آید. شکّ و تردید، کفر است، و هر که استکبار ورزد خداوند او را پست گرداند، و هر که از شیطان فرمان برد خدا را سرکشی کرده است، و هر که خدا را سرکشی کند خداوند او را عذاب کند، و هر که خدا را سپاس بگزارد خداوند بر نعمت او بیفزاید، و هر که بر مصیبت شکیب ورزد خداوند یاریش رساند، و هر که بر خدای توکّل جوید پس همو وی را بسنده باشد. برای به دست آوردن خشنودی هیچ کس خدای را به خشم نیاورید، و به هیچ یک از خلایقش نزدیکی مجویید که از خدا دوری یابید.
همانا خداوند سبحان با هیچ یک از خلایقش پیوندی ندارد که بدو خیر رساند یا از او بدی را بگرداند مگر همان فرمان بردن از او و پیروی از آنچه خشنودی او در آن است.
و همانا فرمانبری از خدا کامیابی برای هر چیزی است که خواسته شود و نجات از هر شرّی است که از آن پرهیز شود. همانا خداوند سبحان هر که

را از او فرمان برد، حفظ کند و هر که را از او سرکشی کند حفظ نکند، و گریزنده از خدا گریز گاهی نیابد، و فرمان الهی نازل می‌گردد اگر چه خلایق را خوش نیابد، و زود است زمان آنچه قرار است بیاید. آنچه خدا خواهد شود و آنچه خدا نخواهد نشود، پس بر نیکی و تقوا همیاری کنید و بر گناه و تجاوز کمکی نکنید و از خدا بپرهیزید که او سخت کیفر است.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 117

تفسیر آیه 213 سوره بقره (در بیان امام صادق علیه السّلام)

[40] یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السّلام در باره آیه: کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً «1» پرسش کرد، و حضرت علیه السّلام فرمود: مردم پیش از نوح، امّتی بودند گمراه، و خدا آغاز بعثت رسولان نمود و چنین نیست که می‌گویند: همیشه بوده است، دروغ گفته‌اند. خداوند در شب قدر جدا می‌کند و مقرّر می‌سازد هر آنچه از سختی و خوشی و باران است به اندازه‌ای که خود خواهد، و آن را مقدّر می‌سازد تا سال آینده.

[41] حکم بن مستورد از علی بن الحسین علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: از منابع غذایی که خدا آن را برای مردم مقدّر داشته از آنچه بدان نیاز دارند، دریایی است که خداوند آن را میان آسمان و زمین آفریده است. و نیز فرمود: همانا خداوند مجاری خورشید و ماه و اختران و ستارگان را در آن اندازه کرده و همه آن را بر فلک مقدّر و مقرّر کرده است، و در پی آن به فلک فرشته‌ای گماشته که هفتاد هزار فرشته همراه او هستند و آنها فلک را می‌چرخانند، و چون آن را بچرخانند، خورشید و ماه و اختران و ستاره‌ها هم با آن می‌چرخند و در شبانه روز به منزلگاه‌های خود، که خداوند عزّ و جلّ برای آنها مقرر ساخته وارد می‌شوند، و هر گاه گناه بندگان بسیار شد و خداوند سبحان، آهنگ آن کرد که از آنها به عنوان یکی از نشانه‌های خود یاری جوید، به فرشته موکّل به فلک فرمان می‌دهد آن فلکی را که مجاری خورشید و ماه و اختران و ستارگان بر آن است از جای خود به در برد و آن فرشته هم به هفتاد هزار فرشته فرمان می‌دهد که آن را از مجاری خود به در برد.
امام علیه السّلام می‌فرماید: آن را به در برند و خورشید در آن دریا افتد که فلک در آن روان

---

(1) «مردم، امّتی یگانه بودند» (سوره بقره/ آیه 213).

است. پس پرتوش به خاموشی گراید و رنگ بازد، و هر گاه خداوند عزّ و جلّ بخواهد آیت خویش را تعظیم کند خورشید را در آن دریا به هر وضعی که خواهد بدان خلق خود را بترساند درآورد. و همچنین امام علیه السّلام فرمود: این در هنگام گرفتن آفتاب است و با ماه نیز همین کار را می‌کند.
و نیز امام علیه السّلام فرمود: و هر گاه خداوند آهنگ آن کند که خورشید را روشن سازد.
و گرفتن آن را برطرف کند، به فرشته موکّل به فلک فرمان می‌دهد که فلک را به مجرای خود برگرداند و خورشید به مجرای خود بازگشت می‌کند و از آب برآید در حالی که تیره رنگ است. همچنین امام علیه السّلام فرمود: ماه نیز مانند آن است. سپس علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: آگاه باشید از آنها هراس نکند و از این دو نشانه گرفتن خورشید و ماه نترسد مگر کسی که از شیعیان ما باشد، پس هر گاه چنین شد به درگاه خداوند عزّ و جل بهراسید و بدو پناه برید و به سوی او باز گردید.

حدیث در اینکه خداوند در هر خاندانی حجّتی قرار داده است

[42] فضل بن اسماعیل هاشمی به نقل از پدرش می‌گوید که از عملکرد خانواده‌ام در سبک شمردن دین شکایت به امام صادق علیه السّلام بردم و حضرت علیه السّلام فرمود: ای اسماعیل! این را از خانواده‌ات زشت مشمار، زیرا خداوند تبارک و تعالی برای هر خاندانی حجّتی مقرّر داشته که در روز رستخیز بدان بر آن خاندان، حجّت آورد و به ایشان فرماید: آیا فلانی را در میان خود ندیدید؟ و آیا رفتار درست او را در میان خود مشاهده نکردید؟ آیا نمازش را در میان خود ندیدید؟ آیا دین‌داریش را در میان خود ندیدید؟ پس چرا به او اقتدا نکردید؟ و او در روز قیامت حجّت باشد بر آنها.

حدیث در اینکه خداوند در هر محلّه‌ای حجّتی قرار داده است

[43] معاویة بن عمّار می‌گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: مردی از شما در محلّه باشد و خداوند در روز قیامت بدو بر همسایگانش حجّت آورد و به آنها گفته شود: آیا

فلانی در میان شما نبود؟ آیا سخن او را نشنیدید؟ آیا آواز گریه او را در شب درنیافتید؟
پس او حجّت خدا باشد بر ایشان.

حدیث طیر ابابیل و بروز آیه

[44] ابو مریم می‌گوید از امام صادق علیه السّلام در باره آیه شریفه: وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ* تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ «1» پرسش کردم. حضرت فرمود: پرندگانی بودند که در نزدیکی زمین بشتاب پرمی‌زدند و از سمت دریا بر سر آنها ریختند و آنها سری داشتند همچون سر درندگان و چنگالی به مانند پرندگان درنده، و با هر پرنده سه سنگریزه بود که دو تا در چنگال داشتند و یکی در منقار، و آنها را با این سنگ‌ها نشانه رفتند تا تنشان آبله زد و آنها را بدان کشتند، و پیش از آن هیچ گاه آبله دیده نشده بود و آن نوع پرنده را پیش از آن روز هیچ کس ندیده بود و پس از آن هم هیچ کس ندید. و نیز امام علیه السّلام فرمود: هر کدام از ایشان که در آن روز گریختند رفتند تا به وادی حضرموت رسیدند و آن دشتی است نزدیک یمن و خداوند در آنجا سیلی فرستاد و همه آنها را غرق کرد. و نیز امام علیه السّلام فرمود:

پانزده سال بود که در آن دشت آبی دیده نشده بود لذا آن را به هنگام مرگ این عدّه حضرموت [یعنی مرگ در رسید] نامیدند.

حدیث امام باقر علیه السّلام در مورد خود و عموزادگانشان

[45] عبد الملک می‌گوید میان امام باقر علیه السّلام و یکی از فرزندان امام حسن مجتبی سخنی درگرفت و خبر آن به من رسید. خدمت امام باقر علیه السّلام رسیدم و همین که خواستم در باره آن سخنی بگویم فرمود: خاموش باش، به میان ما وارد نشو، همانا مثل ما و عموزادگانمان همچون مردی است که در میان بنی اسرائیل می‌زیست و دو دختر داشت که یکی را به برزگری داد و دیگری را به کوزه‌گری، سپس به دیدار او رفت و نخست نزد زنی رفت که به

---

(1) «و بر سر آنها، دسته دسته پرندگانی «ابابیل» فرستاد. [که] بر آنان سنگهایی از گل [سخت] می‌افکندند» (سوره فیل/ آیه 3 و 4).

برزگر داده بود و از حالش پرسید. دخترش در پاسخ گفت: شوهرم زراعت بسیار کاشته و اگر خداوند بارانی فرستد وضع ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر خواهد بود. سپس نزد زن کوزه‌گر رفت و از حال او پرسید او در پاسخ گفت: شوهرم کوزه بسیار ساخته و اگر باران نبارد وضع ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر خواهد بود. سپس آن پدر برگشت در حالی که می‌گفت: بار خدایا! تو برای هر دوی آنها هستی و نیز ما «1».

یک تعویذ از امام صادق علیه السّلام

[46] ذریح می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که در تعویذ یکی از فرزندانش می‌فرمود:
تو را قسم می‌دهم ای باد و ای درد هر چه باشی بدان عزیمتی که علی بن ابی طالب علیه السّلام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر جنّ وادی صبره عزیمت یافت و آنان هم اجابت کردند و فرمان بردند، تو هم به ناچار اجابت کنی و فرمان بری و از تن پسرم فلان که دخترزاده من است بیرون روی هم اینک هم اینک.

[47] امام باقر علیه السّلام به نقل از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: هر که وارسی کند از کف نهد [جزری می‌گوید: مقصود آن است که هر کس در پی تفتیش احوال مردم برآید آنچه پسند اوست درنیابد، زیرا خیر در مردم کم است] و هر که برای ناگواریهای روزگار، شکیبایی در پیش نگیرد درماند، و هر که به مردم قرض دهد، بدو قرض دهند، و هر که مردم را ترک کند دست از او بشویند. عرض شد: یا رسول اللَّه! پس چه کنم؟ فرمود: از آبروی خویش برای روز نیازمندیت بدیشان وام ده.

---

(1) از مجلسی (ره) است که این سخن که «بار خدایا تو برای هر دوی آنها هستی و نیز ما» یعنی شما را نرسد که میان ما داوری کنید زیرا ما هر دو فرزندان پیامبریم و احترام ما هر دو بر شما لازم است و نباید به طرفداری یکی از ما برخیزید چنان که آن مرد کار خود را بخدا واگذاشت و میان دو دامادش قضاوتی نکرد.

برخورد امام صادق علیه السّلام با مدّعی اسب ایشان

[48] همچنین از او، از احمد، از برقی، از محمد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان می‌گوید:

در حالی که موسی بن عیسی [از سران بنی عبّاس] در خانه خود بود و آن خانه در کنار سعی میان صفا و مروه قرار داشت ناگاه دید ابو الحسن موسی علیه السّلام از طرف مروه سوار بر اسبی می‌آید. او به ابن هیاج که مردی همدانی و سر سپرده بود، فرمان داد تا مهار اسب امام را بگیرد و مدّعی شود که اسب از آن اوست. او نزد امام آمد و به لگام چسبید و مدّعی آن شد. امام کاظم علیه السّلام بی‌درنگ پای از رکاب برکشید و به غلامانش فرمود: زین را بردارید و اسب را به او بدهید. ابن هیاج گفت: زین هم از من است. امام علیه السّلام فرمود: دروغ گفتی ما بیّنه داریم که این زین از آن محمد بن علی [پدرم] بوده است. ولی استر را همین نزدیکی خریدیم و تو خوب می‌دانی چه می‌گویم.

[49] محمّد بن مرازم به نقل از پدرش می‌گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم که در حیره از نزد ابو جعفر منصور دوانیقی، رخصت خروج دریافت کرد و آزاد شد و در همان ساعت اجازه، بی‌درنگ حرکت کرد و سر شب به پاسبانان گشتی برخورد و یک گمرکچی که در میان پاسبانهای گشتی بود همان وقت، به حضرت درآویخت و گفت: نخواهم گذاشت تو از اینجا بگذری. حضرت به او اصرار کرد و از او خواهش کرد ولی او به سختی سرباز زد و جلو حضرت را گرفت. من و مصادف در خدمت حضرت بودیم، مصادف به امام علیه السّلام عرض کرد: قربانت گردم این پاسبان سگی است که تو را می‌آزارد و می‌ترسم تو را نزد منصور برگرداند و نمی‌دانم منصور این بار با شما چه خواهد کرد، من با مرازم هر دو حاضریم که اگر اجازه دهی گردن او را بزنیم و جسد او را به رودخانه بیفکنیم. امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: ای مصادف! خویشتن دار باش، و امام علیه السّلام پیوسته از پاسبان طلب رفع مزاحمت می‌کرد تا وقتی که بیشتر شب گذشت و آنگاه او به حضرت اجازه گذر داد

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 122

و حضرت به راه خود رفت و پس از آن فرمود: ای مرازم! این بهتر است یا آنچه تو گفتی؟

عرض کردم: قربانت گردم این بهتر است. امام علیه السّلام فرمود: ای بسا که آدمی از ذلّت کوچکی برآید و به ذلّت بزرگتری گرفتار آید.

رفتار امام صادق علیه السّلام با غلام خویش

[50] حفص بن ابو عایشه می‌گوید: امام صادق علیه السّلام یکی از غلامانش را به دنبال کاری فرستاد و او دیر کرد. امام صادق علیه السّلام به دنبالش بیرون رفت و او را خوابیده یافت، پس حضرت نزدیک سر او نشست و بادش زد تا بیدار شد، چون بیدار شد امام علیه السّلام به او فرمود:

فلانی! بخدا حق نداری هم شب بخوابی هم روز، شبت از آن توست و روزت از آن ما.

یک توصیه مهمّ به فرزندان اهل بیت علیهم السّلام

[51] ابو علی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: در میان مردم ظاهر ما را بر خلاف باطنمان و باطنمان را بر خلاف ظاهرمان جلوه ندهید، و شما را در مذهب خود همین بس که هر چه ما می‌گوییم بگویید و از هر آنچه ما خاموشی می‌گزینیم خاموشی بگزینید. شما دیده‌اید که خداوند عزّ و جلّ در مخالفت ما خیری را برای احدی مقرّر نفرموده است، همانا خداوند می‌فرماید: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ «1»

[52] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: موسی علیه السّلام عرض کرد: پروردگارا! درد از کجاست؟
فرمود: از جانب من، عرض کرد: درمان از کجاست؟ فرمود: از من. عرض کرد: پس بندگانت را با پزشک چه کار؟ فرمود: تا بدان دلخوش شوند؛ و از همان روز، معالج،

---

(1) «پس کسانی که از فرمان او تمرّد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» (سوره نور/ آیه 63).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 123
طبیب نامیده شد

حدیث در ورود «درد» به بدن

[53] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: دردی نیست مگر آنکه به سوی تن بشتابد و در انتظار است که کی دستور بدو رسد تا جسم را فراگیرد. و در روایتی دیگر: مگر تب که آن هم براحتی وارد بدن می‌شود.

در نحوه صدقه دادن برای بیماری سخت

[54] داود بن زربی می‌گوید: من در مدینه سخت بیمار شدم و این خبر به گوش امام صادق علیه السّلام رسید، ایشان به من نوشتند: خبر بیماریت به من رسید، یک صاع گندم بخر و بر پشت بخواب و آن را بر سینه‌ات بیفشان. و هر گاه افشان شد بگو: بار خدایا! تو را سوگند به آن نامت که هر گاه پریشانی تو را بدان خواند، پریشانیش را بزدایی، و او را در زمین مکنت بخشی و جانشین خود بر خلایق قرار دهی از تو می‌خواهم که بر محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم درود فرستی و مرا از این درد بهبود بخشی، سپس برخیز و بنشین و آن گندم را از گرد خود جمع کن و همان ذکر را بخوان و آن را به چهار مد تقسیم کن و هر یک را به مسکینی بده و همان ذکر را بخوان. داود می‌گوید: من چنین کردم و گویی از بند رها شدم و دیگران هم چنین کردند و از آن سود بردند.

حدیث اینکه زمین بر چه قرار گرفته

[55] ابان بن تغلب از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که از ایشان پرسیدم: زمین بر چه قرار گرفته است؟ امام علیه السّلام فرمود: بر ماهی. عرض کردم: ماهی بر چه قرار گرفته؟
فرمود: بر آب. عرض کردم: آب بر چه؟ فرمود: بر سنگی. عرض کردم: سنگ بر چه؟
فرمود: بر شاخ گاوی راهوار. عرض کردم: گاو بر چه؟ فرمود: بر خاک. عرض کردم:
خاک بر چه؟ امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: هیهات، این همان جایی است که دانش
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 124
دانشمندان در آن سرگردان است.

در آفریدن انسان و تقسیم شدن به دو گروه

[56] زراره از امام باقر علیه السّلام یا صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ زمین را آفرید و تا چهل پگاه آب شور بر آن فرو فرستاد و تا چهل پگاه آب شیرین، و همین که این دو با یک دیگر درآمیختند خداوند مشتی از آن را برگرفت و هر دو را سخت مالش داد و سپس به دو گروه تقسیمشان کرد، و از هر کدام از آن انبوهی برآمدند. همچون انبوه ذرّه‌ها، و گروهی راه بهشت را در پیش گرفتند و دسته‌ای راه دوزخ را.

[57] از حسن بن عبد الرحمن به نقل از ابو الحسن علیه السّلام رسیده است که فرمود: خواب دیدن و رؤیا در زمانهای گذشته و آغاز آفرینش نبوده است و بعدا ایجاد شده است. عرض کردم: دلیل آن چه بود؟ در پاسخ فرمود: خداوند سبحان پیامبری را به مردم زمان خود فرستاد و او آنها را به عبادت و فرمانبری از خدا فرا خواند. آنها گفتند: اگر چنین کنیم چه خواهیم داشت؟ بخدا سوگند که نه تو از ما مال بیشتری داری و نه تبارت ارجمندتر از مایند که پیرو تو باشیم. او در پاسخ فرمود: اگر از من فرمان برید خداوند به فردوس هدایتتان می‌کند، و اگر از من نافرمانی کنید خداوند شما را به آتش برد. آنها گفتند:
فردوس و آتش کدام است؟ او بهشت و دوزخ را برای آنها توصیف کرد، آنها گفتند: کی ما به آن سو خواهیم رفت؟ فرمود: هر گاه مردید، گفتند: ما مردگان خود را دیده‌ایم که استخوان و پوسیده شده‌اند. و بدین ترتیب او را بیشتر تکذیب کردند و سبک شمردند و خداوند عزّ و جلّ در میان آنها رؤیا و دیدن خواب را ایجاد کرد، و چون خواب دیدند نزد پیامبر آمدند و خواب و شگفتی خود را از آن به آگاهی پیامبر رساندند، و او در پاسخ فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ خواسته است با این کار بر شما حجّت آورد و بفهماند چون مردید ارواحتان این چنین به سر خواهند برد، و هر گاه جسمتان پوسیده شد، جانها در کیفر

باشند تا جسم‌شان برانگیخته شود.
[58] هشام بن سالم به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: شنیدم که می‌فرمود: رأی و رؤیای مؤمن در آخر زمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوّت قرار دارد.
[59] امام رضا علیه السّلام فرمود که: چون پیامبر خدا صبح می‌کرد به یارانش می‌فرمود: آیا مژده دهندگانی هست؟ و مقصود ایشان خواب و رؤیا است.
[60] امام باقر علیه السّلام فرمود که: مردی از پیامبر علیه السّلام مفهوم این آیه شریفه را: لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا «1» جویا شد. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: مقصود رؤیای حسنه‌ای است که مؤمن می‌بیند و در دنیا با آن بشارت داده می‌شود.
[61] سعد بن ابی خلف از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: رؤیا بر سه گونه است: مژده از سوی خدا برای مؤمن، آژیر و هراس از سوی شیطان، و خوابهای پریشان که آن را اضغاث احلام

می‌نامند.
[62] ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم آیا خواب راست و دروغ از یک جا برمی‌آیند؟ فرمود: همین طور است، اما خوابهای دروغ و پریشان را آدمی در آغاز شب می‌بیند آنهم در حکومت سرکشان تبهکار، و این همان است که در خیال آدمی تجسّم می‌یابد و دروغ و پریشان است و خیری در آن نهفته نیست، در حالی که خواب راست پس از سپری شدن دو سوم شب پدید آید که این هنگام آمدن فرشته‌ها و پیش از سحر است و این گونه خواب صادق باشد و ان شاء اللَّه تخلف ندارد مگر اینکه فرد جنب یا بی‌وضو خوابیده باشد و به درستی خدا را یاد نکرده باشد که در این صورت خواب پریشان از کار درآید و دیر تحقق می‌یابد.

[63] ابو بصیر می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام پیرامون بادهای چهارگانه: شمال، جنوب، صبا

---

(1) «در زندگی دنیا مژده برای آنان است» (سوره یونس/ آیه 64).

و دبور پرسش کردم و عرض کردم: مردم می‌گویند باد شمال از بهشت و باد جنوب از آتش می‌آید. امام علیه السّلام فرمود: خدا را سپاهیانی است از باد که هر کدام از بندگان نافرمان خویش را بخواهد با آن عذاب می‌دهد، و بر هر بادی ملکی گمارده است، و چون خدا بخواهد مردمی را به گونه‌ای عذاب رساند به فرشته گماشته به این گونه باد که قرار است وسیله عذاب باشد، دستور می‌دهد، سپس آن فرشته فرمان می‌دهد به آن باد، پس آن باد چون شیر ژیان می‌جهد. فرمود: هر کدام از این بادها را نامی است آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيْفَ كانَ عَذابِی وَ نُذُرِ* إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِی يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ «1»، و فرمود: الرِّيحَ الْعَقِيمَ «2»، و نیز پروردگار می‌فرماید: رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ «3»، و فَأَصابَها إِعْصارٌ فِيهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ «4»، و بادهایی را خداوند یاد کرده است که بنده‌های نافرمان را بدان عذاب رساند. فرمود: و برای خداوند سبحان، بادهای رحمت است که آبستن‌کننده درختانند و بادهای دیگری که آنها را از درگاه رحمت خود بوزاند. بادهایی که ابر آن را برانگیزاند، بادهایی که ابر را میان آسمان و زمین باز دارند، بادهایی که ابر را می‌فشارند تا به اذن الهی ببارند، و بادهای دیگری که خداوند در قرآن بر شمرده است.

امّا نام‌های چهارگانه این بادها: شمال، جنوب، صبا و دبور پس آنها نام‌های فرشتگانی هستند که بر آن بادها گماشته شده‌اند، و چون خداوند آهنگ آن کند که باد شمال وزیدن گیرد به فرشته‌ای که شمال نامیده می‌شود دستور می‌دهد تا بر خانه کعبه فرمود آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند و باد شمال تا آنجا که خدا خواهد از بیابان و دریا پراکنده شود، و هر گاه خدا خواهد که باد جنوب وزیدن گیرد به فرشته‌ای که نامش جنوب

---

(1) «عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟ ما بر [سر] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تند بادی توفنده فرستادیم» (سوره قمر/ آیه 18 و 19).

(2) «باد مهلک» (سوره ذاریات/ آیه 41).

(3) «بادی است که در آن عذابی پر درد [نهفته] است» (سوره احقاف/ آیه 24).
(4) « [ناگهان] گردبادی آتشین بر آن [باغ] زند و [باغ یکسر] بسوزد» (سوره بقره/ آیه 266).

است فرمان می‌دهد تا بر بیت الحرام فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند و باد جنوب در دشت و دریا پراکنده گردد تا آنجا که خدا خواهد، و هر گاه خدا خواهد باد صبا را برانگیزد به فرشته‌ای که نامش صباست فرمان دهد تا بر بیت الحرام فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند و باد صبا تا آنجا که خداوند عزّ و جلّ خواهد از دشت و دریا پراکنده گردد، و هر گاه خدا خواهد باد دبور را برانگیزد به فرشته‌ای که نامش دبور است فرمان می‌دهد تا بر بیت الحرام فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند تا باد دبور تا آنجا که خدا خواهد از دشت و دریا پراکنده شود. سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: آیا نشنیده‌ای گفتار او را: باد شمال، باد جنوب، باد دبور و باد صبا و اینکه اینها همه به فرشتگانی نسبت داده شده‌اند که موکّل بر آن هستند.

[64] معروف بن خربوذ از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ بادهایی دارد برای رحمت و بادهایی برای عذاب، و اگر آهنگ آن کند که عذاب بادها را به رحمت بدل گرداند می‌تواند. امام علیه السّلام فرمود: ولی هرگز بادهای رحمت را به عذاب بدل نکند. امام علیه السّلام فرمود: این از آن روست که خداوند هرگز مردم مطیع خویش را، مورد مهر قرار نداده و در پی آن طاعت آنان، وبال بدبختی آنها نشده جز آنکه، از راه فرمانبری حضرتش کناره گرفتند. حضرت علیه السّلام می‌فرماید: خداوند با قوم یونس هنگامی که ایمان آوردند چنین کرد و بدیشان رحم آورد و رحمت عطا کرد از همان باد عذابی که برای ایشان مقدّر فرموده بود، و وضع بد آنها را به رحمت خویش جبران کرد و عذاب مقرّر را، بر ایشان رحمت نمود و آن عذاب را از آنها برداشت، پس از اینکه بر سر آنها فرستاده بود و آنها را فرا گرفته بود، و این برای آن بود که بدو ایمان آوردند و به آستانش راه تضرّع در پیش گرفتند.
امام می‌فرماید: امّا باد سترون همان باد عذابی است که نه رحمی از آن بچه در خود گیرد و نه گیاهی از آن بارور گردد و آن بادی است که از زیر هفت طبقه زمین برآید و از

آنجا هرگز بادی برنیامده جز برای نابودی قوم عاد آن هنگام که خدا بر ایشان خشم گرفت و به دربانان ایشان دستور داد که به اندازه وسعت یک حلقه انگشتر از آن را برآرند.
امام علیه السّلام فرمود: بر دربانان خود سرکشی کرد و به اندازه سوراخ بینی یک گاو جهید از خشم او بر قوم عاد. امام علیه السّلام فرمود: دربانانش به درگاه خداوند سبحان از آن شیون کردند و عرض کردند: پروردگارا! از دست ما خارج شد و بیم داریم که به وسیله آن مردم بیگناه و آباد کن زمین خود را هم هلاک کنیم. امام علیه السّلام می‌فرماید: خداوند عزّ و جلّ جبرئیل را به سوی آن باد فرستاد و او با دو پر خود جلو آن را گرفت و به مکان اول خود بازش گردانید و به آن گفت: به همان اندازه که دستور داری بیرون بیا. امام علیه السّلام فرمود: باد به همان اندازه دستور داده شده برآمد و قوم عاد و هر که با آنها بود هلاک شدند.

حدیث رفع تهیدستی و فقر

[65] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: هر که نعمتی بر او رخ نمود بسیار بگوید «الحمد للّٰه»، و هر که را هم حزن بسیار بدو روی آورد باید طلب آمرزش کند، و هر که فقر و تهیدستی گریبانش گرفت بسیار بگوید: «لا حول و لا قوّة إلّا باللّٰه العلیّ العظیم» که این فقر را از او بزداید.
امام علیه السّلام می‌فرماید: مردی از انصار از نظر پیامبر پنهان شد و چون باز آمد حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به او فرمود: چه چیز تو را از ما پنهان داشت؟ او در پاسخ عرض کرد: یا رسول اللّٰه! فقر و کثرت بیماری. حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به او فرمود: مگر به تو سخنی را نیاموختم که اگر آن را بگویی فقر و بیماری از تو کناره گیرد؟ عرض کرد: آری یا رسول اللّٰه.
پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: هر گاه صبح و شام کردی بگو:
«لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم، توکّلت علی الحیّ الّذی لا یموت و الحمد لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً
». آن مرد می‌گوید: بخدا سوگند این دعا را سه روز نخواندم مگر آنکه تهیدستی و بیماری از من دور شد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 129

حدیث در شتاب جوانان به کار خیر

[66] اسماعیل بن عبد الخالق می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام به ابو جعفر احول فرمود:
تو به بصره رفتی؟ عرض کرد: آری. امام علیه السّلام فرمود: شتاب مردم را در پذیرش شیعه چگونه یافتی؟ او در پاسخ عرض کرد: بخدا سوگند آنها اندکند و اگر چه کوشش هم می‌کنند ولی کوشش آنها هم ناچیز است. حضرت علیه السّلام فرمود: به جوانان روی آورید که آنها به هر کار خیری شتابان‌ترند. امام علیه السّلام فرمود: مردم بصره پیرامون این آیه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «1» چه می‌گویند؟ گفت: قربانت گردم آنها می‌گویند: ایشان نزدیکان پیامبر خدا هستند. امام علیه السّلام فرمود: دروغ می‌گویند این آیه مخصوصا در باره ما اهل بیت، علی، فاطمه، حسن و حسین که اصحاب کسا هستند نازل شده است.

حدیث مردم شام

[67] محمّد بن عطیّه می‌گوید: مردی از دانشمندان شام نزد امام باقر علیه السّلام آمد و عرض کرد: یا ابا جعفر! پیش تو آمده‌ام تا از مسأله‌ای پرسش کنم که ناتوانم کسی را بیابم که بتواند آن را روشن کند و در باره آن از سه قشر مردم پرسش کرده‌ام و هر قشری از آنها سخنی گفته مخالف با سخن قشر دیگر. امام باقر علیه السّلام به او فرمود: پرسشت چیست؟

عرض کرد: سؤال من پیرامون نخستین چیزی است که خدا در میان خلقش آفریده است، زیرا برخی در پاسخ گفته‌اند: قدر است و برخی گفته‌اند: قلم و برخی گفته‌اند: روح. امام باقر علیه السّلام فرمود: درست نگفته‌اند و من به آگاهی تو می‌رسانم که خداوند تبارک و تعالی بود و چیزی جز او نبود، عزیز بود، و کسی پیش از عزّت او نبود، و این است مفهوم این

---

(1) «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان» (سوره شوری/ آیه 23).

سخن پروردگار که: سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ «1»، و آفریننده پیش از آفریده بود، و اگر نخستین چیزی که آفریده چیزی باشد از چیزی دیگر هرگز انقطاعی نمی‌داشت و در این صورت پیوسته چیزی با او باشد و بر آن پیشی ندارد ولی او بود و جز او با او نبود، چیزی را آفرید که همه چیزها را از آن آفرید و آن آب بود که همه چیزها را از آن آفرید، و اصل هر چیز را از آب به آب پیوست، و برای آب اصلی به چیز دیگر نپیوست که او را بدان منسوب سازد، و باد را از آب آفرید، و سپس باد را بر آب چیره ساخت، و باد متن آب را شکافت تا از آن کفی برجهید به آن اندازه که خواست برجهد و از آن کف، زمینی سپید و پاک آفرید که در آن ترک و سوراخ و بلندی و پستی درخت نبود، سپس آن را فراهم آورد و بالای آب نهاد، سپس خدا آتش را از آب آفرید و آتش، متن آب را شکافت تا از آب دودی برخاست آنقدر که خدای می‌خواست به آسمان برخیزد، و از آن دود آسمانی آفرید روشن و پاک که نه ترکی در آن بود و نه سوراخی و این است مقصود از فرموده پروردگار که: السَّماءُ بَناها* رَفَعَ سَمْکَها فَسَوَّاها* وَ أَغْطَشَ لَیْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها «2». امام علیه السّلام می‌فرماید: نه خورشیدی بود، نه ماهی، نه اختری و نه ابری، و سپس آن را درهم پیچید و روی زمینش نهاد، و سپس این دو آفریده را به هم پیوند داد و آسمان را پیش از زمین برافراشت و این است مفهوم سخن پروردگار که: وَ الْأَرْضَ

بَعْدَ ذلِكَ دَحاها «3». آن عالم شامی گفت: ای ابا جعفر! أ وَ لَمْ يَرَ الّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما «4»، امام عليه السّلام فرمود: شايد تو پنداشتی كه آنها به هم چسبيده بودند و از يک ديگر جدا شدند! او در پاسخ گفت: آری. امام عليه السّلام فرمود: از خدايت آمرزش بخواه، زيرا بر پايه سخن پروردگار هر دو بسته بودند، می‌فرمايد: آسمان بسته

---

(1) «منزّه است پروردگار تو، پروردگار شكوهمند، از آنچه وصف می‌كنند» (سوره صافات/ آيه 180).
(2) «آسمانی كه [او] آن را برپا كرده است، سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معيّن] درست كرد و شبش را تيره و روزش را آشكار گردانيد» (سوره نازعات/ آيه 27 و 28).
(3) «و پس از آن، زمين را با غلتانيدن گسترد» (سوره نازعات/ آيه 30).
(4) «آيا كسانی كه كفر ورزيدند ندانستند كه آسمانها و زمين هر دو به هم پيوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختيم» (سوره انبياء/ آيه 30).

بود و باران نمی‌باريد و زمين بسته بود و دانه نمی‌رويانْد، و چون خداوند تبارک خلق را آفريد و از هر جانداری در آن پراكند آسمان به بارش آمد و زمين به رويانيدن گياه باز شد.

عالم شامی گفت: گواهی می‌دهم كه تو از فرزندان پيامبرانی و دانش تو از دانش آنهاست.

خلقت آسمانها و زمین از آتش

[68] محمّد بن مسلم می‌گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: همه چیز آب بود و عرش خدا بر آب قرار داشت، پس خداوند متعال به آب فرمود تا آتش گیرد و شعله‌ور شود و سپس به آتش دستور داد تا خاموشی گیرد و از خاموشی شدن آن دودی برخاست، و خداوند از آن دود آسمانها را آفرید و زمین را از خاکسترش پدید آورد، و سپس آب و آتش و باد با هم در ستیزه شدند. آب گفت: منم بزرگترین سپاه الهی، و باد گفت: منم بزرگترین سپاه الهی، و آتش گفت: منم بزرگترین سپاه الهی، و خداوند عزّ و جلّ به باد وحی فرستاد که تویی بزرگترین سپاه من.

[69] امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً «1» به نقل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: ای علی! «وفد» باید سواره باشند، آنان مردانی هستند که تقوای خدا را در پیش گرفتند و خداوند آنان را دوست داشت و به خویش ویژه گردانید و اعمال آنان را پسندید و پرهیزکارانشان نامید، و سپس فرمود: ای علی! سوگند به آنکه دانه را شکافت و مردم را پدید آورد همانا که آنها از گورشان برون آیند در حالی که فرشتگان با ناقه‌های سواری به استقبالشان آیند؛ ناقه‌های عزّت که بر آنها جهازهای طلایی است که بر آن درّ و یاقوت نشانده شده است، و روپوش آنها استبرق و سندس است، و مهار ارغوانی دارند، و آنها را به سوی محشر به پرواز درآورند، و همراه هر کدام

---

(1) « [یاد کن] روزی را که پرهیزکاران به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم» (سوره مریم/ آیه 85).

هزار فرشته باشد از جلو و سمت راست و چپ و با شادی آنها را ببرند تا ایشان را به در بزرگ بهشت رسانند. بر در بهشت درختی قرار دارد که در زیر هر یک از برگ‌های آن هزار مرد سایه می‌گزینند، و در سمت راست این درخت چشمه‌ای پاک و مصفّی است.

فرمود: آن مردان از آن می‌آشامند و خداوند با آن دلهایشان را از حسد پاک می‌گرداند و موی سراسر تن آنها را بریزاند و این است سخن پروردگار که می‌فرماید: وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً «1» که مقصود همین چشمه پاک است.

حضرت علیه السّلام می‌فرماید: سپس رو کنند به چشمه دیگری که در سمت چپ آن درخت است و در آن غسل کنند و آن چشمه حیات است که با نوشیدن از آن هرگز نمیرند. امام علیه السّلام فرمود: سپس آنها را سالم از هر گونه آفت و بیماری و گرما و سرما نگهدارد تا به همیشه در برابر عرش برپا دارند. امام علیه السّلام فرمود: سپس خداوند جبّار به فرشته‌هایی که همراه ایشان هستند بفرماید که: دوستان را به فردوس برید و آنها را با دیگر خلایق باز ندارید، زیرا من بیشتر از آنها خشنود شده‌ام و رحمتم بر ایشان واجب گشته است و من چگونه می‌خواهم آنها را با صاحبان کار نیک و بد در یک صف بیاورم! امام علیه السّلام سپس فرمود: پس فرشتگان آنها را به سوی بهشت برند و همین که آنها را به

دروازه بزرگ بهشت رسانیدند فرشته‌ها حلقه‌ای بر آنان زنند و سوتی زنند که هر زیبا حوری که در بهشت خداوند برای دوستان خود آماده کرده آوازش را بشنوند، و چون سوت حلقه را بشنوند به هم بشارت دهند و به یک دیگر بگویند: دوستان خدا در بر ما آمدند. پس در بر ایشان گشوده گردد و آنها به بهشت درآیند و همسران ایشان از حور العین و آدمیزاده بدانها توجّه کنند و بگویند: خوش آمدید چه بسیار است اشتیاق ما به دیدار شما، و دوستان خدا نیز بدیشان چنین گویند.
علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللَّه! به ما بگو مقصود از این سخن پروردگار: غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ «2» چیست؟ و این غرفه‌ها از چه ساخته شده‌اند؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:

---

(1) «و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند» (سوره انسان/ آیه 21).
(2) «غرفه‌هایی است که بالای آنها غرفه‌هایی [دیگر] بنا شده است» (سوره زمر/ آیه 20).

ای علی! خداوند سبحان این غرفه‌ها را برای دوستانش از درّ و یاقوت و زبرجد ساخته است و سقف آنها طلاست که با نقره طرازبندی شده، و هر غرفه هزار در طلایی دارد، و بر هر دری فرشته‌ای گماشته شده است، و در میان آنها فرش‌ها گسترده شده و به روی یک دیگر افتاده که از رنگهای گوناگون حریر و دیبا هستند. و درون آنها مشک و کافور و عنبر است، و این است مفهوم سخن پروردگار که: وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ «1»، هنگامی که مؤمن به منازل خود در بهشت درآید تاج ملک و کرامت بر سر او نهاده شود و حلّه‌های طلاباف و نقره‌باف و مزیّن به یاقوت و درّ به رشته کشیده شده و شرابه‌های زیر تاج به برکند.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: و هفتاد حلّه به رنگها و انواع گوناگون از بافته‌های طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت سرخ در برکند و این است مفهوم سخن پروردگار که یُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ «2». پس هر گاه مؤمن بر اریکه خود نشیند اریکه از شادی به لرزش درآید و هر گاه ولیّ خداوند سبحان در منازل خود در بهشت جای گرفت فرشته موکّل از او اجازه خواهد تا به سبب کرامت الهی بر او خجسته باد گوید و خادمان مؤمن اعم از غلامان و کنیزان به این فرشته گویند: در جای خود باش، زیرا دوست خدا بر تخت خود آرمیده است و همسرش از حور العین برای او آماده شده است، پس باید برای دیدار ولیّ خدا صبر کنی. ایشان می‌فرماید: همسر حور العین او از خیمه خود بیرون آید و به سوی او روی آورد در حالی که در پیرامونش کنیزکان بهشتی قرار

دارند و بر تنش هفتاد حلّه بافته از یاقوت و درّ و زبرجد است که از مشک و عنبر می‌باشد و تاج کرامت بر سر دارد و کفشی از طلا به پا دارد که یاقوت و لؤلؤ بر آن نشانده شده و بند آن یاقوت سرخ است و چون به دوست خدا نزدیک شود و او از شوق بخواهد به سوی این حوریه برخیزد حوریه به او بگوید ای دوست خدا! امروز روز رنج و زحمت نیست، تو از جای خود حرکت مکن که من از تویم و تو از من پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آنها مدّت پانصد سال از

---

(1) «و همخوابگانی بالا بلند» (سوره واقعه/ آیه 34).
(2) «در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است» (سوره حج/ آیه 22).

روزهای دنیا [که نیم روز آخرت است] یک دیگر را در آغوش کشند و از هم دلتنگ و سیر نگردند. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آن مرد پرهیزگار چون اندکی سستی یابد بی‌هیچ احساس خستگی به گردن آن حوریه بنگرد که بر آن گلوبندهایی است از شاخه یاقوت سرخ که در میان آن لوحی است از درّ، که بر آن چنین نقش بسته: ای ولیّ خدا تو دوست من هستی و من حوریه دوست تو.
جانم فدای تو می‌شود و جان تو فدای من، سپس خداوند هزار فرشته به سوی او می‌فرستد تا او را به بهشت تبریک گویند و آن حوریه را زوج او کنند. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
پس به نخستین در بستان‌های او رسند و به فرشته دربان این بستان‌ها گویند از ولیّ خدا برای ما اجازه بگیر، زیرا خدا ما را فرستاده تا به او تهنیت گوئیم: فرشته بدیشان می‌گوید:
تا من به دربان بگویم و او وی را از محل شما آگاه گرداند. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: آن فرشته نزد دربان می‌رود در حالی که میان آنها سه بستان فاصله است تا به در اول می‌رسد و به دربان می‌گوید: بر در باغ هزار فرشته هستند که خداوند جهانیان ایشان را فرستاده تا به ولیّ خدا تبریک گویند و از من خواسته‌اند از او برای ایشان اجازه بگیرم و دربان می‌گوید بر من گران است از ولیّ خدا که با همسر حوریّه خود است برای کسی اجازه گیرم.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: میان این دربان و دوست خدا دو بستان فاصله است. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: دربان نزد پیشکار او می‌رود و به او می‌گوید: بر در باغ هزار فرشته‌اند که خداوند آنها را برای تبریک به ولیّ خدا فرستاده پس برای ایشان اجازه شرفیابی بگیر.

پیشکار نزد خدمتکاران مخصوص می‌رود و به آنها می‌گوید هزار فرشته که فرستادگان خداوند جبّارند بر در باغ انتظار می‌کشند تا به ولیّ خدا خجسته باد گویند، پس حضور آنها را به آگاهی او برسانید. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: حضور آنها را به آگاهی او می‌رسانند و او به فرشتگان اذن ورود می‌دهد و بدین ترتیب آنها بر ولیّ خدا وارد می‌شوند در حالی که او در غرفه خود است و این غرفه هزار در دارد که بر هر یک از این درها فرشته‌ای گمارده شده است و ناگاه به فرشته‌ها اجازه ورود داده می‌شود که نزد ولیّ خدا روند و هر فرشته‌ای دری را که به آن گمارده شده بگشاید.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 135

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: پیشکار هر فرشته را از یک در این غرفه وارد می‌کند و آنها پیام خداوند جبّار را بدو می‌رسانند و این است مفهوم سخن پروردگار که: وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ* سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ «1». پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: نیز مفهوم این آیه شریفه: وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً «2» همین است، یعنی ولیّ خدا و ارجمندی و نعمت‌ها و ملک پهناور او چنین است.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: جویبارها از زیر اتاق‌های نشیمن آنها روانند و این است مفهوم سخن پروردگار که می‌فرماید: تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ «3»، وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلًا «4»، از فرط نزدیکی مؤمن هر میوه‌ای را که می‌خواهد می‌تواند همان طور که تکیه داده با دهانش بگیرد، و هر نوع میوه به ولیّ خدا می‌گوید: ای دوست خدا! مرا بخور پیش از آنکه آن یکی را بخوری.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه بستانهای فراوانی دارد که درختان افراشته و نیافراشته فراوان دارند، و جوی‌ها از می و آب و شیر و عسل در آنهاست، و هر گاه دوست خدا خوراکی طلبد آنچه در دلش خواهد برایش آورده می‌شود بی‌آنکه دلخواهش را بر زبان آورد. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: او سپس با برادرانش خلوت می‌کند و از یک دیگر دیدار می‌کنند و در بستان‌های خود در سایه‌ای بلند همانند سپیدی سپیده دم تا برآمدن خورشید با یک دیگر به سر می‌برند، و خوشتر از اینها آنکه برای هر مؤمنی هفتاد زن حوریه و چهار زن آدمیزاده است که مؤمن ساعتی با حوریه است و ساعتی با زن آدمیزاده و ساعتی هم تنها به سر می‌برد در حالی که بر تختش تکیه زده و به یک دیگر نگاه می‌کنند. پرتو نوری بر روی تخت بر سراپای مؤمن بدرخشد و او به

---

(1) «و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند. [و به آنان می‌گویند:] درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» (سوره رعد/ آیه 23 و 24).
(2) «و چون بدان جا نگری [سرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می‌بینی» (سوره انسان/ آیه 20).
(3) «از زیر [پای] آنان نهرها روان خواهد بود [در خواهند آمد]» (سوره یونس/ آیه 9).
(4) «و سایه‌ها [ی درختان] به آنان نزدیک است، و میوه‌هایش [برای چیدن] رام» (سوره انسان/ آیه 14).

خدمتکاران خود می‌گوید: این پرتو درخشان چیست؟ شاید خداوند جبّار به من نگاهی انداخته است، و خدمتکارانش می‌گویند: خداوند جلّ جلاله قدّوس است قدّوس، این پرتو درخشان یکی از حوریان جفت توست که هنوز به ملاقات او نرفته‌ای و از میان خیمه خویش به شوق ملاقات تو سرکشیده و شیفته دیدار توست و چون دید تو بر تخت خود تکیه زده‌ای لبخندی زد، و این روشنی و پرتوی که تو را فرا گرفت از سفیدی دندانهای پاکیزه و لطیف اوست.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: ولیّ خدا می‌گوید: به او اجازه دهید تا نزد من بیاید، پس هزار غلام و هزار کنیز بر هم پیشی می‌گیرند تا به آن حوریه این مژده را برسانند و او از خیمه خود فرود می‌آید در حالی که هفتاد پیراهن بافته از طلا و نقره و شرابه‌های درّ و یاقوت و زبرجد بر تن کرده است که با مشک و عنبر رنگ‌های گوناگونی پذیرفته است، و مغز ساق پایش از آن سوی هفتاد پیراهن هویداست، و هفتاد ذراع قامت دارد، و میانه دو شانه‌اش ده ذراع است، و هر گاه به نزدیک ولیّ خدا آید خدمتکاران با سینی‌های طلا و نقره که پر از درّ و یاقوت و زبرجد است به پیشواز او می‌روند و آنها را بر سر او می‌ریزند و سپس مؤمن او را در آغوش می‌کشد حوریه هم مؤمن را در آغوش می‌کشد و نه مؤمن خسته شود و نه حوریه.

راوی می‌گوید: امام باقر علیه السّلام سپس فرمود: بهشت‌هایی که در قرآن آمده چنین است:

1- بهشت عدن 2- بهشت فردوس 3- بهشت نعیم 4- بهشت جنّة المأوى.

امام باقر علیه السّلام در ادامه فرمود: برای خداوند عزّ و جلّ بهشت‌هایی است در درون این بهشت‌ها، و همانا هر مؤمن تا جایی که دوست داشته باشد و بخواهد بهشت دارد، و در آنها هر طور خواهد از نعمت برخوردار گردد و خوش گذراند، و هر گاه مؤمن در بهشت اشتهایی یابد دعوتش همین است که بگوید:

سبحانک اللّهمّ
، و به محض اینکه این سخن را ادا کند خدمتکاران بشتابند، و بدون آنکه از آنها بخواهد یا دستوری بدیشان دهد برایش

فراهم می‌آورند، و این است مفهوم سخن پروردگار که: أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ «1» و فَواکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ «2»، یعنی چیزی را نخواهند و در بهشت بدان میل نیابند مگر آنکه با آن پذیرایی شوند.

حدیث در باب سخن توجیه‌دار

[70] ابو بصیر می‌گوید: من نزد امام باقر علیه السّلام بودم که به ایشان عرض شد: سالم بن ابی حفصه و یارانش [از غلات مخالف امام بودند] از تو گزارش می‌دهند که تو سخنی می‌گویی که هفتاد توجیه دارد و از هر راهی می‌توانی خود را از مسئولیت رها سازی.
امام علیه السّلام فرمود: سالم از من چه توقعی دارد؟ می‌خواهد فرشته‌ها را در برابر او رژه دهم؟
بخدا که پیغمبران نیز چنین چیزی را نیاورده‌اند. ابراهیم علیه السّلام فرمود: إِنِّی سَقِیمٌ «3» در حالی که بیمار نبود و دروغ هم نگفت، و همچنین ابراهیم می‌فرماید: بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا «4» در حالی که بزرگشان این کار را نکرده بود و او هم دروغ نگفته، و یوسف علیه السّلام نیز فرمود: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ «5» و بخدا سوگند نه ایشان سارق بودند و نه او دروغ گفته بود.

حدیث ابو بصیر با امّ خالد

[71] ابان به نقل از ابو بصیر می‌گوید: من نزد امام صادق علیه السّلام نشسته بودم که أمّ خالد بر ما وارد شد و اجازه شرفیابی خواست؛ او همان بانویی است که یوسف بن عمر از او بریده بود. امام صادق علیه السّلام به من فرمود: خوشت می‌آید سخن آن بانو را بشنوی؟ عرض کردم:

---

(1) «آنان روزی معیّن خواهند داشت» (سوره صافات/ آیه 41).
(2) « [انواع] میوه‌ها! و آنان مورد احترام خواهند بود» (سوره صافات/ آیه 42).
(3) «و گفت: من کسالت دارم» (سوره صافات/ آیه 89).
(4) «گفت: [نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است» (سوره انبیاء/ آیه 63).
(5) «ای کاروانیان! قطعا شما دزد هستید» (سوره یوسف/ آیه 70).

آری. امام اجازه ورود به او داد و مرا با خودش روی تشکی نشانید. او می‌گوید: سپس آن بانو وارد شد و کلام آغازید، بانویی بود بلیغ و سخنران و از امام در باره آن دو تا [ابو بکر و عمر] پرسش کرد و امام صادق علیه السّلام به او فرمود: تو آن دو خلیفه را والی بشناس [یا دوست بدار]. آن خانم گفت: هر گاه پروردگارم را ملاقات کردم به او می‌گویم شما به من فرمودی آنان را والی شناسم؟ امام علیه السّلام فرمود: آری. آن خانم عرض کرد: این مردی که نزدیک شما روی تشک نشسته به من می‌گوید از آنها بیزاری جویم و کثیر النوا به من می‌گوید با آنها بپیوندم پس کدام یک برای تو بهتر است و آن را بیشتر دوست می‌داری؟
حضرت علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند این نزد من از کثیر النوا و اطرافیانش محبوب‌تر است، همانا این مرد مبارزه می‌کند و فرمود: وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ «1»، وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «2»، وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ «3».

[72] عبد الحمید وابشی به نقل از امام باقر علیه السّلام می‌گوید: به ایشان عرض کردم:
همسایه‌ای داریم که مرتکب همه محرّمات می‌شود تا جایی که دیگر نماز هم نمی‌خواند چه رسد به جز آن، امام علیه السّلام فرمود: سبحان اللّٰه چه خطای بزرگی است، آیا تو را از کار بدتر از آن آگاه نکنم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بدخواه ما از او هم بدتر است، هیچ بنده‌ای نیست که ما اهل بیت نزد او یاد آورده شویم و او از شنیدن نام ما حالت رقّت یابد، مگر آنکه فرشته‌ها او را بنوازند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر گناهی کند که او را از

---

(1) «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند» (سوره مائده/ آیه 44).
(2) «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگرانند» (سوره مائده/ آیه 45).
(3) «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود نافرمانند» (سوره مائده/ آیه 47).

ایمان بدر آورد، و همانا شفاعت پذیرفته می‌شود ولی در باره بد خواه ما که ناصبی است پذیرفته نیاید، و همانا مؤمن برای همسایه تهیدست خود از هر کردار خوب شفاعت کند و بگوید: پروردگارا! این همسایه آزار را از من باز می‌دارد، پس شفاعت وی در باره او پذیرفته می‌آید. پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: منم پروردگار تو و سزاوارترم که از سوی تو بدو پاداش برم، و او را با وجود اینکه هیچ عمل خوبی ندارد به بهشت برد، و همانا کمترین تعداد شفاعت‌شده‌های یک مؤمن سی انسان گناهکار است و از همین روست که دوزخیان می‌گویند: فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ* وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ «1».

حدیث در سبک شمردن مؤمن

[73] ابو هارون می‌گوید: من در خدمت امام صادق علیه السّلام بودم که به چند تن فرمود: چرا شما ما را سبک می‌شمارید؟ پس مردی خراسانی برخاست و گفت: بخدا پناه می‌بریم از اینکه به تو یا چیزی از اوامر تو بی‌توجّه باشیم و آن را سبک انگاریم. امام علیه السّلام فرمود:
آری تو خود یکی از کسانی هستی که مرا سبک می‌شماری. او گفت: بخدا پناه می‌برم از اینکه شما را سبک بشمارم. امام علیه السّلام فرمود: وای بر تو! آیا نشنیدی فلانی وقتی که ما نزدیک جحفه بودیم به تو می‌گفت: مرا به مسافت یک میل سوار کن که بخدا وامانده‌ام؟
و بخدا سوگند تو به او نگاه هم نکردی و هیچ پاسخی بدو ندادی و او را سبک شمردی و هر کس مؤمنی را سبک شمرد ما را سبک شمرده است و احترام خداوند را تباه ساخته است.

[74] عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: همانا خداوند عزّ و جلّ بر ما منّت نهاد که با یگانگی خود آشنامان کرد و بر ما منّت نهاد و به رسالت

(1) «در نتیجه شفاعتگرانی نداریم، و نه دوستی نزدیک» (سوره شعراء/ آیه 100 و 101).

محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اقرار کردیم و سپس ما را به دوستی خاندان شما ویژه گردانید. شما را دوستدار و پیرویم و از دشمنانتان بیزاریم و از این راه می‌خواهیم خود را از آتش برهانیم.
او می‌گوید: مرا رقّت گرفت و گریستم. پس امام صادق علیه السّلام به من فرمود: از من بپرس که بخدا از چیزی نپرسی جز آنکه به تو خبر دهم.
او می‌گوید: عبد الملک بن اعین به حضرت عرض کرد: من از او نشنیدم که پیش از تو به کسی چنین پاسخ صریحی بدهد. او می‌گوید:
عرض کردم به من از آن دو مرد خبر ده. امام علیه السّلام فرمود: حقّی که خداوند عزّ و جلّ برای ما مقرّر داشت [خمس] به ستم از ما ربودند و میراث فاطمه علیهما السّلام را از او دریغ ورزیدند، سپس با دست خود به پشت سر خویش اشارت کرد و فرمود: قرآن خدا را پشت سرشان انداختند.

حدیث در گناه غاصبان حق اهل بیت علیهم السّلام

[75] کمیت بن زید اسدی می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السّلام رسیدم. ایشان فرمود: ای کمیت! بخدا سوگند اگر ما مالی می‌داشتیم به تو می‌دادیم ولی از آن توست آنچه پیامبر اکرم در باره حسّان بن ثابت فرمود: مادامی که از ما دفاع می‌کنی پیوسته روح القدس با توست. او می‌گوید: عرض کردم از آن دو مرد مرا بیاگاهانید. آن حضرت بالش را دولا کرده زیر سینه خود نهاد و سپس فرمود: ای کمیت! بخدا سوگند به اندازه یک شاخ حجامت خونی ریخته نشود و هیچ مالی به ناروا گرفته نشود و سنگی از سنگی نغلتد مگر اینکه همه به گردن آنهاست.

[76] ابو العباس مکّی می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: عمر در راه به علی علیه السّلام برخورد کرد و به او گفت: تویی که این آیه را می‌خوانی: بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ «1»

(1) «کدام یک از شما مفتون گشته است» (سوره قلم/ آیه 6).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 141

و به من و دوستم [ابو بکر] اعتراض می‌کنی؟ علی علیه السّلام در پاسخ فرمود: آیا تو را از آیه‌ای که در باره بنی امیّه نازل شده نیاگاهانم: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ «1»؟ عمر گفت: دروغ می‌گویی بنی امیّه از تو بیشتر صله رحم می‌کنند ولی تو نسبت به بنی تیم و بنی عدی و بنی امیّه جز به دشمنی رفتار نمی‌کنی.

حدیث در کفران نعمت قریش

[77] حرث نصری می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام در باره تفسیر این آیه شریفه: الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً «2» پرسش کردم. امام علیه السّلام فرمود: آنان در تفسیر این آیه چه می‌گویند؟
عرض کردم: ما می‌گوئیم منظور از آن، دو تبهکارند از قریشیان یعنی بنی امیّه و بنی مغیره.
راوی می‌گوید: امام علیه السّلام سپس فرمود: مقصود از آن بخدا سوگند همه قریش هستند، همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را مخاطب قرار داد و فرمود: همانا من قریش را بر همه عرب‌ها برتری دادم و نعمت خود را بر ایشان کامل گردانیدم و رسول خویش را بر ایشان برانگیختم ولی آنها نعمتم را به کفران بدل کردند و تیره خود را به پرتگاه نابودی کشاندند.

[78] ابو بصیر از امام علیه السّلام باقر و امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمودند: هنگامی که مردم پیامبر اکرم را تکذیب کردند خداوند تبارک و تعالی آهنگ آن کرد که جز علی علیه السّلام همه مردم زمین را به نابودی کشد و چنین است که می‌فرماید: فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ «3»، ولی بعدا برای او بدا حاصل شد و به مؤمنان رحم کرد و به پیامبر فرمود:

---

(1) «پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟» (سوره محمّد/ آیه 22).
(2) «کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند» (سوره ابراهیم/ آیه 28).
(3) «پس، از آنان روی بگردان، که تو در خور نکوهش نیستی» (سوره ذاریات/ آیه 54).

وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ «1».

[79] ثویر بن ابی فاخته می‌گوید: از امام علی بن الحسین علیه السّلام شنیدم که در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود که: پدرم به من فرموده است که از زبان پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیده که برای مردم این چنین حدیث کرده:
هنگامی که روز رستخیز فرا رسد خداوند تبارک و تعالی همه مردم را بی‌هیچ ساز و برگی و زبانی در کام و لخت با تن بی‌مو در یک سطح از گورشان به درآورد. نور آنان را براند و تاریکی همه را گرد آورد تا در گردنه محشر باز می‌ایستند در حالی که به دوش یک دیگر سوار می‌شوند و برای گذشتن از آن ازدحام می‌کنند و یک دیگر را از ادامه راه باز می‌دارند. نفس آنها به شماره می‌افتد و فراوان عرق می‌ریزند و کار بر آنها سخت می‌شود و شیون برآورند و فریادشان بلند گردد. امام علیه السّلام می‌فرماید: این نخستین هراس از هراس‌های روز رستخیز است. امام علیه السّلام در ادامه حدیث خود فرمود: سپس خداوند جبّار و تبارک و تعالی از فراز عرش به اهل محشر روی می‌کند در انبوهی از فرشتگان، و به فرشته‌ای دستور می‌فرماید تا در میان ایشان ندا کند که: ای گروه خلایق! خاموش باشید و به منادی خدای گوش فرا دهید. امام علیه السّلام می‌فرماید: آخرین آنها چنان ندا را می‌شنود که اولینشان، و در این هنگام است که آوازها در گلو می‌شکنند و دیده‌ها هراسان می‌گردند و رگهای گلو به لرزه می‌افتند و دل‌ها پریشان می‌گردند. آنها سر را به سوی گوینده برمی‌آورند و گردن می‌کشند، و در این هنگام است که کافر می‌گوید: این روزی است سخت و دشوار.
امام علیه السّلام می‌فرماید: خداوند جبّار و داور دادگر بر آنها مشرف می‌شود و می‌فرماید:
منم خدایی که جز من خدایی نیست و داور دادگری هستم که ستم نمی‌کند، امروز با عدل

---

(1) «و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد» (سوره ذاریات/ آیه 55).

و قسط خود میان شما داوری می‌کنم و به کسی ستمی نرود، امروز حقّ ضعیف را از قوی بستانم و از بدهکار حق بستانکار بگیرم و با حسنات و سیئات، تقاص بدهکاری‌ها را بنمایم و ثواب بخشش‌ها را بپردازم. امروز هیچ ستمگری در برابر من از این گردنه عبور نکند در حالی که مظلمه‌ای از کسی به گردن او باشد مگر آنکه صاحب حق آن را به وی ببخشد و من

پاداش او را بدهم و هنگام حساب حق او را بستانم.
ای خلایق! به یک دیگر بچسبید و هر حقی به گردن کسی دارید که در دنیا به ستم از شما ستانده شده از او بطلبید و من خود علیه او گواه شما هستم و گواهی همچون من بس.
امام علیه السّلام می‌فرماید: آنها یک دیگر را شناسایی می‌کنند و به هم می‌چسبند و کسی نمی‌ماند که بدهی و حقّی بر گردن دارد مگر آنکه گرفتار آن است. آنها تا آنچه خدا خواهد در همین وضع باقی می‌مانند و حالشان سخت گردد و عرق فراوان بریزند و غم آنها رو به شدّت نهد و بانگ و شیون سختی برمی‌آورند و آرزو می‌کنند که از حق خود بگذرند و بدهکار را رها کنند و خود رها شوند، و این در حالی است که خداوند عزّ و جلّ بر رنج آنان آگاهی دارد و منادی از سوی خداوند سبحان ندا می‌دهد، آن گونه که اولینشان همچون آخرینشان بشنود: ای گروه خلایق! سخن گوینده خداوند تبارک و تعالی را بشنوید. همانا خداوند سبحان می‌فرماید: منم بسیار بخشنده، اگر دوست دارید یک دیگر را ببخشید پس یک دیگر را ببخشید، و اگر یک دیگر را نمی‌بخشید من حق شما را می‌ستانم. امام علیه السّلام می‌فرماید: آنها از این ندا خوشحال می‌گردند زیرا در سختی و تنگی و مزاحمت به یک دیگر به سر می‌برند. بعضی مظالم خود را می‌بخشند تا از این سختی رهایی یابند، و برخی بر جای می‌مانند و می‌گویند: پروردگارا! مظالم ما بزرگتر از آن است که ببخشیم پس منادی از کنار عرش ندا برآورد که: کجاست رضوان خازن جنان، جنان فردوس؟
پس خداوند عزّ و جلّ به او می‌فرماید کاخی از نقره در فردوس را با همه ساختمانها و خدمتکارانش به نمایش درآورد. امام علیه السّلام می‌فرماید: او آن کاخ را به مردم محشر می‌نمایاند که در گرد آن کنیزان ماه رو و خدمتکاران هستند. و منادی از سوی خدا ندا می‌دهد که: ای گروه خلایق! سر برآورید و به این کاخ بنگرید، پس آنها سر بر می‌آورند

و همگی آن را آرزو می‌کنند و همه یک دیگر را می‌بخشند مگر اندکی.
سپس خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: امروز هیچ ستمگری به سوی بهشتم در نگذرد و هیچ ستمکاری که از مسلمانی حقّی به گردن دارد به دوزخم راه نیابد تا هنگام حساب که حق او را بستانم، ای خلایق آماده حساب شوید.
سپس راه آنها را باز می‌کند و ایشان از آن گردنه بالا می‌روند و یک دیگر را به عقب می‌رانند تا آنکه به عرصه محشر می‌رسند، و این در حالی است که خداوند جبّار در عرش قرار دارد و نامه‌های اعمال گشوده می‌گردد و ترازوی عدل و داد برپا می‌شود و پیامبران و شاهدان که همان امامانند حاضر می‌آیند و هر امام و رهبر، برای مردم دوران خود گواهی می‌دهد که وی به دستور الهی در میان آنها قیام کرده و آنها را به راه خدا

خوانده است.
در این هنگام مردی قرشی به ایشان عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! اگر مرد مؤمنی حقّی بر گردن کافری دارد از آن کافر که خود اهل دوزخ است چه بستاند؟ امام علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: از گناهان آن مرد مسلمان به اندازه حقی که به گردن آن کافر دارد کم می‌شود و آن کافر به اندازه آنها با عذاب کفر خود عذاب می‌شود. آن مرد قرشی گفت: اگر مسلمانی به گردن مسلمانی حقی دارد چگونه از آن مسلمان حقش را دریافت کند؟
امام علیه السّلام فرمود: برای آن مسلمان بستانکار از حسنات بدهکار ظالم بگیرند و بر حسنات آن ستمدیده اضافه کنند. مرد قرشی گفت: اگر ظالم حسناتی نداشته باشد چه؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر ظالم حسناتی نداشته باشد ستمدیده بستانکار گناهی دارد و از گناهان آن ستمدیده بستانکار بگیرند و به گناهان ستمگر بدهکار اضافه کنند تا حساب او پاک شود.

[80] ابو امیّه یوسف بن ثابت بن ابو سعیده نقل می‌کند که چون به خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدند عرض کردند که: ما شما را دوست داریم زیرا فرزندان پیامبر اکرم علیه السّلام هستید، و از آنجا که خداوند سبحان حق شما را بر ما واجب گردانیده ما شما را برای دنیا دوست نداریم، و همانا ما برای خشنودی خدا و سرای آخرت به شما علاقه داریم و نیز برای آنکه

دین هر یک از ما سامان یابد. امام صادق علیه السّلام فرمود: راست گفتید، هر که ما را بخواهد با ماست یا در روز قیامت همراه ما بیاید این چنین- و سپس دو انگشت سبابه خود را از دو دست به هم چسبانید- و سپس فرمود: بخدا سوگند اگر مردی روزها را روزه گیرد و شبها را به عبادت برخیزد و با نداشتن ولایت ما اهل بیت خدا را ملاقات کند خداوند او را ملاقات خواهد کرد در حالی که از او خشنود یا نبوده و یا خشمگین است.
سپس فرمود: و این همان سخن پروردگار است که می‌فرماید: وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كارِهُونَ* فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ «1». و سپس فرمود: همچنین ایمان که عمل با آن زیان نرساند و کفر که عمل با آن سودی ندارد، و سپس فرمود: اگر شما تنها هستید پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز تنها بود و مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند و به او پاسخ نمی‌دادند، و نخستین کسی که به حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پاسخ داد علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در باره او فرمود: تو برای من همچون هارونی برای موسی جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

[81] یونس می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به عباد بن کثیر بصری صوفی فرمود: وای بر تو ای عباد، اینکه شکم و فرجت پارسایند تو را فریب داده است؟ همانا خداوند عزّ و جلّ در قرآنش می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیداً* یُصْلِحْ لَکُمْ

---

(1) «و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز اینکه بخدا و پیامبرش کفر ورزیدند، و جز با [حال] کسالت نماز به جا نمی‌آورند، و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند* اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد. جز این نیست که خدا می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود.» (سوره توبه/ آیه 54 و 55).

أَعْمالَکُمْ ... «1»، بدان خداوند از تو چیزی نمی‌پذیرد مگر به دادگری سخن بگویی.

پنج حرمت الهی

[82] امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خداوند سبحان در بلادش پنج حرمت است: حرمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حرمت خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حرمت کتاب خداوند عزّ و جلّ و حرمت کعبه خانه خدا و حرمت انسان مؤمن.

رحمت خدا بر انسان مؤمن از چهل سال به بالا

[83] علی بن مغیره به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که شنیدم حضرت می‌فرمود:

هر گاه مؤمنی به چهل سالگی رسد خداوند او را از سه درد ایمن سازد: پیسی، خوره، و دیوانگی؛ و هر گاه پنجاه ساله شد خداوند حسابش را سبک گرداند؛ و هر گاه به شصت سالگی رسید خداوند توبه را نصیب او گرداند؛ و هر گاه به هفتاد سالگی رسید آسمانیان او را دوست بدارند؛ و هر گاه هشتاد ساله شد خداوند فرمان دهد حسناتش را بنویسند و گناهانش را بزدایند؛ و هر گاه به نود سالگی رسید خداوند گناهان پیشین و پسین او را بیامرزد و چنین نویسد: اسیر خدا در زمین. و در روایت دیگری آمده است: و هر گاه به صد سالگی رسید پس همان است پست‌ترین بخش عمر او.

وضع انسان در چهل سالگی

[84] امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: بنده تا رسیدن به چهل سالگی در امور خود از گونه‌ای فراخنا و گشادگی برخوردار است. پس چون به چهل سالگی رسد خداوند عزّ و جلّ به دو فرشته گماشته بر او وحی کند که من به بنده خود این عمر را بخشیدم، پس بر او سخت گیرید و خوب بپاییدش و هر کار کم و بیش و خرد و کلان او را بنویسید.

---

(1) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید، تا اعمال شما را به صلاح آورد» (سوره احزاب/ آیه 70 و 71).

در فرار از وبا

[85] حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پیرامون وبایی پرسش کردم که در برزنی از شهر مصر پدید آمده بود و شخصی به برزن دیگری انتقال می‌یابد یا از مصر به سرزمین دیگری می‌رود. امام علیه السّلام فرمود: اشکالی ندارد، پیامبر هنگامی آن را ممنوع داشت که این بیماری در میان مرزداران دشمن بود که میانشان و با افتاده بود و همه از وبا می‌گریختند. پس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: گریزنده از آن همچون گریزنده از جنگ است تا مبادا مراکزشان از نیرو تهی گردد.

سه چیز که همه انسانها بدان مبتلایند

[86] امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز است که نه پیامبر و نه شخص کمتر از او از آن رهایی نیابند: اندیشیدن با پریشان فکری پیرامون آفرینش و فال بد زدن و حسادت مگر آنکه مؤمن حسادتش را به کار نزند.

[87] علی بن ابو حمزه به نقل از امام کاظم علیه السّلام می‌گوید که آن حضرت به من فرمود:
هفت ماه است که تب می‌کنم و پسرم هم دوازده ماه تب کرد و این تب بر ما فزونی می‌گیرد، و احساس می‌کنم که این تب در همه پیکرم نیست و گاهی در بالای تن احساس می‌شود و در پائین خیر، و گاهی در پائین احساس می‌شود و بالاخیر. عرض کردم: قربانت گردم اگر اجازه دهی برایت حدیثی را باز گویم که ابو بصیر از جدّت نقل کرده است؟
حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هر گاه تب می‌کرد از آب سرد یاری می‌جست و ایشان در این هنگام دو جامه داشت: جامه‌ای در آب سرد و جامه‌ای بر تن که جای آن دو را عوض می‌کرد و سپس چنان ندا می‌داد که بر در خانه نیز صدای او شنیده می‌شد: ای فاطمه دختر محمّد! حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: راست گفتی. عرض کردم: قربانت گردم آیا برای تب خود

دارویی نیافته‌اید؟ حضرت علیه السّلام فرمود: برای آن دارویی نیافته‌ایم مگر دعا و آب سرد. من از درد شکوه می‌کردم که محمّد بن ابراهیم پزشکی برایم فرستاد و او نیز دارویی با خود می‌آورد که موجب قیء می‌شد و من نمی‌خواستم آن را بخورم زیرا هر بار که قیء می‌کنم همه بندهایم از هم جدا می‌شوند.

تعویذ جبرئیل برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[88] بکر بن محمد ازدی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تب کرد و جبرئیل نزد او آمد با این تعویذ که بگوید: به نام خدا تو را پناه دادم ای محمّد، و به نام خدا تو را شفا بخشیدم، و به نام خدا از هر دردی که درمانده‌ات کند، به نام خدا که شفا دهنده توست، به نام خدا آن را بگیر و بر تو گوارا باد، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ که هر آینه بهبودی یابی به اذن خدا. بکر می‌گوید: از او وردی برای تب خواستم و او این حدیث را برایم بگفت.

شجاعت علی علیه السّلام در جنگ

[89] جابر به نقل از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر که سه بار بگوید
بسم اللَّه الرحمن الرحیم لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه العلی العظیم
خداوند نود و نه بلا را از او دور کند که آسان‌ترین آنها خفگی است.
[90] نعمان رازی به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: در روز جنگ أحد مردم از پیرامون پیامبر گریختند و حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سخت خشمگین شد، و هر گاه خشم می‌گرفت عرقی مانند مروارید از پیشانی او فرو می‌ریخت. امام علیه السّلام می‌فرماید: حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نگاهی کرد و علی علیه السّلام را در کنار خود دید و فرمود: ای علی! تو هم با زادگان دیگر پدرت، به گریخته‌های از دور پیامبر بپیوند. علی علیه السّلام عرض کرد. یا رسول اللَّه! من از تو پیروی می‌کنم. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: پس اینان را از من دور کن ای علی. علی علیه السّلام به ایشان حمله برد و نخستین کسی را که از ایشان دید بزد. پس جبرئیل گفت: ای محمّد! این است یاری.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 149
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: او از من است و من از او. جبرئیل گفت: و من از شما دو نفر هستم ای محمّد. امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: پس پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به جبرئیل نگریست که بر اریکه‌ای از طلا میان آسمان و زمین نشسته بود و می‌گفت: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی.

گفتگوی خالد بن عبد اللَّه امیر مکّه با قتاده

[91] فضیل برجمی می‌گوید که: من در مکّه بودم و خالد بن عبد اللَّه امیر مکّه بود و در میان مسجد الحرام کنار زمزم نشسته بود و گفت: قتاده را نزد من بخوانید [او یکی از محدّثان عامه و از تابعان بصره بود]. فضیل می‌گوید: مردی با سر و ریش سرخ آمد و من نزدیک رفتم تا سخن آنها را بشنوم. خالد گفت: ای قتاده! به من بگو آبرومندترین جنگی که در میان عرب رخ داده است کدام است و پست‌ترین آن کدام؟ قتاده گفت: خداوند وضع امیر را به گرداند، تو را از آبرومندترین جنگ میان عرب و پست‌ترین آن یکباره آگاه می‌گردانم. خالد گفت وای بر تو، یکباره؟! قتاده گفت: آری خداوند وضع امیر را به گرداند. خالد گفت: بگو. قتاده گفت: جنگ بدر. خالد گفت: چگونه چنین است؟ قتاده گفت: جنگ بدر ارجمندترین جنگ عرب بود که خداوند با آن بر اسلام و مسلمانان منّت نهاد و با عزّت‌ترین جنگ عرب بود که خداوند اسلام و مسلمانان را با آن عزّت بخشید و نیز زبون آورترین جنگ عرب بود، زیرا از آنجا که مردان نامور قریش در آن به خاک و خون کشیده شدند عرب به زبونی کشیده شد. خالد گفت: بخدا قسم دروغ گفتی، حقیقت این است که در میان عرب آن روز کسانی بودند که از کشته‌های بدر ارجمندی بیشتری داشتند. وای بر تو ای قتاده، پاره‌ای از اشعار ایشان را برای من بخوان. قتاده گفت: در آن روز ابو جهل به میدان آمد و نشانه‌ای بر خود آویخته بود تا او را بشناسند و عمامه سرخی بر سر داشت و سپری طلاکاری شده در دست و چنین رجز می‌سرود:

ز من جنگ سرکش چه خواهد که من‌چنو اشتر مستم و نیش زن برای چنین روز مامم بزاد

خالد گفت: این دشمن خدا یاوه سراییده است و برادرزاده من یعنی خالد بن ولید که مادرش قشیریه بود از او شهسوارتر بود.

خالد گفت: وای بر تو ای قتاده چه کسی بود که گفت به میعادم وفا دارم حمایت از حسب سازم. قتاده گفت: خداوند امیر را به کند، این شعر در روز بدر نبود، این شعر در روز احد سروده شد که طلحة بن ابی طلحه به میدان آمد و مبارز طلبید، ولی هیچ کس به سوی او نیامد و گفت: شما مسلمانان می‌پندارید که با شمشیر خود، ما را به دوزخ می‌فرستید و ما مشرکان با تیغ‌های خود شما را روانه بهشت می‌کنیم، پس مردی از شما به میدان، سوی من آید و مرا با تیغش به دوزخ فرستد و یا من او را با شمشیر خود به بهشت فرستم، و علی بن ابی طالب در برابر او بیرون شد در حالی که چنین می‌سرود: منم پسر عبد المطلب که برای سیراب کردن

حاجیان دو حوض داشت، و منم زاده هاشم که در سال قحطی اطعام می‌کرد، به وعده خود وفا می‌کنم و از حسب و خانواده خود به دفاع برمی‌خیزم. پس خالد که نفرین خدا بر او باد گفت: بجان خودم و به خدا سوگند که ابو تراب دروغ گفته است و او چنین نبوده است. قتاده گفت: ای امیر به من اجازه بده برگردم. پس شیخ برخاست و با دستش از میان مردم راه باز می‌کرد و می‌گفت: بپروردگار کعبه سوگند که او زندیق است.

[92] ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم سفارش کرد که به این درخت نزدیک نشود. پس چون هنگامی رسید که خدا می‌دانست از آن خواهد خورد او فراموش کرد و از آن خورد، و این است که فرموده پروردگار که:
وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً «1». چون آدم از آن درخت بخورد به زمین فرود آمد و هابیل با خواهرش برای او دو قلو زادند، و قابیل و خواهرش هم برای

---

(1) «و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و [لی آن را] فراموش کرد، و برای او عزمی [استوار] نیافتیم» (سوره طه/ آیه 115).

او دو قلو زادند، سپس آدم به هابیل و قابیل دستور داد تا قربانی کنند. هابیل گله‌دار بود و قابیل برزگر. هابیل بهترین قوچ گله خود را قربانی کرد و قابیل از زراعت نامرغوب خود به قربانگاه برد. قربانی هابیل پذیرفته افتاد و از قابیل نه، و این است مفهوم فرموده پروردگار که: وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ «1». پذیرفته شدن قربانی به این بود که آتش آن را می‌بلعید.
پس قابیل آتشکده‌ای بساخت و او نخستین کسی بود که آتشکده برپا کرده و با خود گفت: من این آتش مقدّس را خواهم پرستید تا قربانی مرا نیز بپذیرد. سپس ابلیس ملعون نزد او آمد در حالی که همچون خون در رگ انسان می‌دوید. او گفت: ای قابیل! قربانی هابیل پذیرفته افتاد و از تو نه. پس اگر او را زنده بگذاری نژادی آرد که بر نژاد تو ببالد و خواهند گفت: ماییم فرزندان کسی که قربانیش پذیرفته افتاد، پس او را بکش تا نژادی نیاورد که بر نژاد تو ببالد، و او هم هابیل را بکشت، و چون نزد آدم علیه السّلام برگشت آدم علیه السّلام به او گفت: ای قابیل! کجاست هابیل؟ قابیل گفت: او را در جایی جستجو کن که قربانی دادیم.
آدم علیه السّلام بدان جا رفت و هابیل را کشته یافت و گفت: ای زمین! نفرین بر تو که خون هابیل را پذیرفتی. آدم علیه السّلام چهل شب بر مرگ هابیل گریست و سپس از پروردگار فرزندی طلب کرد و خداوند به او پسری بخشید که او را هبة اللّٰه نامید، زیرا خداوند او را با خواهرش دو قلو به او بخشید. پس چون دوران پیامبری آدم سپری گشت و عمرش به پایان رسید خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد که: ای آدم! بتحقیق دوران پیامبری

تو به سر رسیده است و روزگارت پایان گرفته است، پس علم و ایمان و نام اکبر و میراث علم و نشانه‌های دانش پیامبری، را نزد فرزندت هبة اللَّه قرار ده که من علم و ایمان و نام اکبر

---

(1) «و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانیی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: حتما تو را خواهم کشت. [هابیل] گفت: خدا فقط از تقوا پیشگان می‌پذیرد» (سوره مائده/ آیه 27).

و نشانه‌های پیامبری را تا روز رستخیز از نژاد تو نگسلم و هرگز زمین را از عالمی تهی نسازم که وسیله درک دین و شناخت طاعتم باشد و وسیله نجات هر آنکه تا ظهور نوح زاده شود، و بدینسان مژده ظهور نوح را داد، و فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیامبری به نام نوح مبعوث گردانید که به سوی خداوند فرا می‌خواند و مردمش او را تکذیب می‌کنند و خداوند با فرستادن طوفان ایشان را به نابودی کشاند. و میان آدم و نوح ده پدر بود که همگی از پیامبران و اوصیا بودند.

آدم علیه السّلام به هبة اللَّه سفارش کرد که هر کدام از شما نوح را درک کند باید بدو بگرود و از او پیروی کند و او را تصدیق نماید تا از غرقه شدن رهایی یابد. سپس آدم علیه السّلام به حال احتضاری افتاد که در آن رحلت کرد هبة اللَّه را فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا فرشته دیگری را دیدی سلام مرا به او برسان و به او بگو: ای جبرئیل! پدرم از تو میوه بهشتی به هدیه خواسته است، پس جبرئیل به او خبر داد که پدرت مرده و ما برای نماز بر او فرود آمده‌ایم پس بازگرد، و او به هنگام بازگشت پدر خویش را مرده یافت، و جبرئیل به او نشان داد که چگونه او را غسل دهد و او هم آدم را غسل داد تا آنکه هنگام نماز بر او فرا رسید و هبة اللَّه گفت: ای جبرئیل! پیش آی و بر آدم نماز بگزار، جبرئیل به او گفت: همانا خداوند عزّ و جلّ به ما دستور داده است در برابر پدرت آدم علیه السّلام به سجده بیفتیم در حالی که او در بهشت است، و ما نمی‌توانیم پیشنماز فرزندان او باشیم. پس هبة اللَّه پیش افتاد و بر پدرش نماز بگزارد در حالی که جبرئیل و سپاه فرشتگان پشت سر او ایستاده بودند و بر او سی تکبیر زد، و جبرئیل گفت تا بیست و پنج تکبیر از آن برداشتند، و سنّت کنونی ما برای مردگان پنج تکبیر است و بر شهدای بدر تا نه و هفت تکبیر هم گفته می‌شد.

سپس هبة اللَّه هنگامی که پدر خود را به خاک سپرد قابیل به نزد او بیامد و گفت: ای هبة اللَّه! من پدرم آدم علیه السّلام را دیدم که تو را به علمی اختصاص داد که مرا بدان اختصاص نداد و آن علمی است که برادرت

هابیل با آن دعا کرد و قربانی او پذیرفته گردید و من او را کشتم تا فرزندانی نیاورد که بر نژاد من ببالند و بگویند ما زادگان همان کسی هستیم که قربانیش پذیرفته گردید و شما پسران کسی هستید که قربانیش مردود شد، پس تو را نیز

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 153

اگر از علمی که پدرت تو را بدان اختصاص داده چیزی را آشکار کنی خواهم کشت.

و این چنین هبة اللَّه و نسل او علم و ایمان و اسم اکبر و میراث نبوّت و نشانه‌های دانش پیامبری را پنهان می‌داشتند تا خدا نوح را مبعوث کرد، و وصیّت هبة اللَّه هنگامی آشکار گشت که در وصیّت آدم علیه السّلام نگریستند و نوح را پیامبری یافتند که آدم علیه السّلام به ظهور او بشارت داده بود و به او گرویدند و از او پیروی کردند و او را تصدیق نمودند، و آدم علیه السّلام به هبة اللَّه وصیّت کرده بود که با این وصیّت در سر هر سالی تجدید بیعت کند و این روز برای آنها عید باشد و نوح و زمان او را به خاطر بیاورند، همچنین در وصیّت هر پیامبری رسیده است تا آنکه خدا محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را مبعوث کرد و ایشان نوح را با علمی که نزد ایشان بود شناختند و این است مفهوم سخن خداوند عزّ و جلّ: لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ ... «1»، و پیامبرانی که از آدم تا نوح ظهور کردند پنهان بودند و به همین سبب در قرآن نامی از آنها به میان نیامده است و چونان پیامبران دیگر به نام آنها تصریح نشده است، و این است سخن پروردگار که فرمود: وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ «2» یعنی چنان که از پیامبران عیان نام برده‌ام از این پیامبران پنهان نام نبرده‌ام.

پس نوح در میان مردمش نهصد و پنجاه سال بزیست و در پیامبری او هیچ کس، با وی مشارکت نداشت، ولی او قدم به میان قومی نهاد که پیامبران میان او و آدم را تکذیب می‌کردند. و این است فرموده خداوند که: کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ «3» یعنی پیامبران میان او و آدم علیه السّلام تا آنکه سخن پروردگار بدین می‌رسد: وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ «4». و چون زمان پیامبری نوح سپری گشت و روزگارش پایان یافت خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرستاد که: ای نوح! همانا پیامبری تو سپری گشت و روزگارت پایان

---

(1) «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم» (سوره اعراف/ آیه 59).

(2) «و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم؛ و پیامبرانی [را نیز برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم» (سوره نساء/ آیه 164).

(3) «قوم نوح، پیامبران را تکذیب کردند» (سوره شعراء/ آیه 105).
(4) «و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است» (سوره شعراء/ آیه 122).

یافت، پس علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و نشانه‌های دانش پیامبری را، در میان نسل خود قرار ده که من آن را هرگز نگسلم چنان که از خاندان پیامبرانی که میان تو و آدم بودند نگسلیدم و زمین را نگذارم مگر آنکه در آن عالمی باشد که به وسیله آن دین و طاعت من شناخته گردد و وسیله نجات مردمی باشد که از زمان مردن پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر آیند. و نوح مژده آمدن هود را به فرزند خود سام داد و میان نوح تا بعثت هود پیامبرانی بودند. نوح فرمود: خداوند پیامبری خواهد فرستاد با نام هود که مردمش را به سوی خدا فرا خواند و همگان او را تکذیب کنند و خداوند با طوفان ایشان را به هلاکت رساند پس هر که از شما او را درک کرد باید به او ایمان آورد و از او پیروی کند تا خداوند سبحان او را از این طوفان رهایی بخشد.

و نوح به پسرش سام دستور داد سر هر سال با این وصیّت تجدید بیعت کند و این روز برای آنها عید بود و آنها در این روز با علم و ایمان و اسم اکبر و بجا مانده‌های علم و نشانه‌های دانش پیامبری تجدید بیعت می‌کردند و آنها هود را پیامبری یافتند که پدرشان نوح بدو مژده داده بود، پس به او ایمان آوردند و پیرویش کردند و تصدیقش نمودند و لذا از عذاب طوفان رهایی یافتند، و این است سخن پروردگار که: وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً «1»، كَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لا تَتَّقُونَ «2»، وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ «3»، وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ ... «4» تا آن را در خاندان او قرار دهیم، و دستور نسل پیامبران پیش از ابراهیم برای ابراهیم مقرر شد، و میان ابراهیم و هود پیامبرانی بودند و این است سخن

---

(1) «و به سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم]» (سوره اعراف/ آیه 65).
(2) «عادیان، پیامبران [خدا] را تکذیب کردند* آنگاه که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟» (سوره شعراء/ آیه 123 و 124).
(3) «و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند» (سوره بقره/ آیه 132).
(4) «و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم».
(سوره انعام/ آیه 84).

پروردگار که: ... وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ «1»، فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قالَ إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی ... «2»، وَ إِبْراهِیمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ ... «3»، و میان هر دو پیامبر ده پیغمبر، نه پیغمبر و هشت پیغمبر آمدند که همه پیامبر بودند، و برای هر پیامبر همان شیوه‌ای بود که برای نوح و آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیه السّلام تا روزگار به یوسف بن یعقوب رسید، و پس از یوسف در اسباط مقرر شد که برادران او بودند تا روزگار به موسی علیه السّلام رسید، و میان یوسف و موسی نیز پیامبرانی بودند، و خداوند موسی و هارون را به سوی فرعون و هامان و قارون گسیل داشت، و سپس پیامبرانی پیاپی بفرستاد:
... کُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها کَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ ... «4».
و بنی اسرائیل پیامبران را می‌کشتند و این در حالی بود که دو پیامبر دیگر ایستاده منتظر کشته شدن بودند، و دو پیامبر را می‌کشتند در حالی که چهار پیامبر دیگر ایستاده بودند تا آنکه چه بسا در یک روز هفتاد پیامبر را می‌کشتند و بازار کشتار آنها تا پایان روز برقرار بود. پس چون تورات به موسی نازل شد به محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مژده داد و میان یوسف و موسی پیامبرانی بودند و جانشین موسی علیه السّلام یوشع بن نون بود و او همان جوانمردی است که خداوند در کتابش از او نام برده است، و پیامبران به آمدن محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مژده می‌دادند تا آنکه خداوند تبارک و تعالی مسیح عیسی بن مریم را برانگیخت و او نیز به ظهور محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مژده داد، و این همان سخن پروردگار است که: ... یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ ... «5»، وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ

---

(1) «قوم لوط از میان شما چندان دور نیست» (سوره هود/ آیه 89).
(2) «پس لوط به او ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگار خود روی می‌آورم» (سوره عنکبوت/ آیه 26).
(3) «و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید؛ اگر بدانید این [کار] برای شما بهترین است» (سوره عنکبوت/ آیه 16).
(4) «هر بار برای [هدایت] امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند؛ پس [ما امتهای سرکش را] یکی پس از دیگری آوردیم و آنها را مایه عبرت [و زبانزد مردم] گردانیدیم» (سوره مؤمنون/ آیه 44).
(5). [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد» (سوره اعراف/ آیه

(157).

یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ «1». پس موسی و عیسی به ظهور محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بشارت دادند چنان که پیامبران به ظهور یک دیگر بشارت می‌دادند تا آنکه دوران محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم رسید.

پس چون دوران پیامبری محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سپری گشت و روزگارش پایان گرفت خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد که: ای محمّد! دوران پیامبری تو سپری گشته روزگارت پایان یافته است پس علم، ایمان، اسم اکبر، میراث علم و نشانه‌های دانش پیامبری را در میان خاندانت نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام به ودیعت بگذار که من علم، ایمان، اسم اکبر، میراث علم و نشانه‌های دانش پیامبری را هرگز از نسل تو نگسلم، چنان که از خاندان پیامبرانی که میان تو و پدرت آدم علیه السّلام بودند نگسلیدم، و این فرموده پروردگار است که:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ* ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ «2».

و همانا خداوند تبارک و تعالی علم را جهل قرار نداده است و کار خود را به هیچ یک از خلایقش وانهاده است، نه به فرشته مقرّب و نه به پیامبر مرسل، لیکن فرستاده‌ای از فرشتگانش را فرو فرستاده و به او فرموده که چنین و چنان بگو و به آنها آنچه را دوست داشت دستور داد و از آنچه ناخوش می‌داشت بازشان داشت و امر خلق خود را از روی علم و دانش بدیشان قصّه کرد، در حالی که خود آن را می‌دانست و آن را به پیامبران و برگزیدگان خود اعم از پیامبران و برادران و نسلی که از یک دیگر بودند بیاموخت، و این است فرموده پروردگار که: ... فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً «3». اما کتاب، همان نبوّت است، و حکمت همان پیامبران حکیم از برگزیدگان،

---

(1) «و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارتگرم» (سوره صف/ آیه 6).

(2) «به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست» (سوره آل عمران/ آیه 33 و 34).

(3) «ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» (سوره نساء/ آیه 54).

و ملک عظیم همان امامان هدایتند از برگزیدگان و همه ایشان از نسل یک دیگرند و همان دانشمندانی هستند که خداوند بقیّه را در آنها مقرّر کرده است و عاقبت و حفظ میثاق در آنهاست، تا دنیا به سر رسد و کار علما پایانی گیرد. استنباط علم از آن والیان و هدایتگران است، و این است منزلت فاضلان از برگزیدگان و پیامبران و حکما و پیشوایان هدایت و جانشینانی که همیشان هستند والیان امر الهی و عهده‌داران استنباط علم خدا و اهل نشانه‌های دانش الهی، از نسلی که از یک دیگرند و از برگزیدگان خدا پس از پیامبران علیهم السّلام اعم از پدران و برادران و نسل انبیاء.

پس هر که به دامن فاضلان چنگ اندازد به علم ایشان دست یازد و با یاریشان به نجات رسد، و هر که والیان امر الهی و اهل استنباط دانش او را در میان کسانی نهد جز برگزیدگان خاندانهای پیامبران، پس به تحقیق با امر الهی به مخالفت برخاسته است و جاهلان و عهده‌داران به دور از هدایت الهی را، والیان امر خدا قرار داده است و گمان کرده‌اند که ایشان اهل استنباط دانش الهی هستند، که این تکذیب خدا و رسول اوست و از وصیّت و فرمان او سر برتافتند و فضل الهی را در جایی ننهادند که خداوند تبارک و تعالی نهاده است، پس گمراه شدند و پیروان خود را نیز گمراه کردند و در روز قیامت حجّتی بر آنها نخواهد بود که حجّت در خاندان ابراهیم علیه السّلام است، چه، خداوند سبحان می‌فرماید:

... فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً پس حجّت، پیامبران علیهم السّلام هستند و اهل خاندان پیامبران علیهم السّلام تا زمانی که رستخیز به پا شود. زیرا کتاب خدا از آن سخن به میان آورده است و این سفارش الهی است که حجّتهای آن از یک دیگرند که آنها را خداوند برای مردم مقرّر کرده است و فرموده: فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ «1» و آن خانه‌های پیامبران و رسولان و حکیمان و پیشوایان هدایت است.

این است بیان حلقه محکم ایمان که هر کس از شما در پرتو آن رهایی یافته، و هر که پیرو امامان باشد بدان نجات یابد، و خداوند عزّ و جلّ در کتابش می‌فرماید:

---

(1) «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد» (سوره النور/ آیه 36).

... وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ* وَ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلًّا فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ* وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى

صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ... أولئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْماً لَیْسُوا بِها بِکافِرِینَ «1».

پس خداوند، فاضلان از اهل بیت او و برادران و نسل او را بدان گماشته است، و این است تفسیر سخن پروردگار که: «اگر امتت بدان کافر شوند به تحقیق برگماشته‌ام اهل بیت تو را، بدان ایمانی که تو را برای آن برانگیختم و آنها هرگز بدان کافر نشوند، و آن ایمانی را که تو را برای آن فرستادم، از خاندانت بیرون نبرم که پس از تو علمای امّت و حکمرانان و امامان بعد از تو هستند و اهل استنباط علمی هستند که در آن دروغ، گناه، ناحق، بدمستی و خودنمایی نیست، این است شرح و بیان پایان کار این امّت.

همانا خداوند عزّ و جلّ اهل بیت پیامبرش را پاک گردانید و برای آنها مزد رسالت خود را خواست که همان دوستی با آنهاست، و ولایت و امامت را برای آنها مقرّر کرد و ایشان را اوصیا و دوستان ثابت پس از او در میان امّتش نمود، پس ای مردم! از آنچه گفتم عبرت بگیرید که خداوند عزّ و جلّ ولایت و طاعت و مودّت و استنباط علم خود و حجتهای خود را در کجا نهاده است، پس از او بپذیرید و بدیشان چنگ در زنید تا نجات یابید و حجّت روز قیامت شما باشند و راه شما گردند به سوی درگاه پروردگار عزّ و جلّ، که راهی به سوی خدا نرسد و به ولایت و دوستی خداوند عزّ و جلّ پیوستی نباشد مگر در پرتو

---

(1) «و نوح را از پیش راه نمودیم، و از نسل او داود وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ را [هدایت کردیم]، و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ را که همه از شایستگان بودند. و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم، و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم، و اگر اینان [مشرکان] بدان کفر ورزند بی‌گمان گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند» (سوره انعام/ آیه 84 تا 89).

ایشان. پس هر کس بدان عمل کند بر خداست که او را گرامی بدارد و عذاب نکند، و هر که کاری به درگاه خداوند عزّ و جلّ آورد به جز آنچه او دستور داده، حق خداست که او را خوار دارد و عذاب کند.

گفتگوی نافع با امام باقر علیه السّلام

[93] ابو الربیع می‌گوید: در سالی که هشام بن عبد الملک به حج رفت ما نیز در خدمت امام باقر علیه السّلام به حج رفته بودیم. نافع وابسته عبد اللَّه بن عمر بن خطّاب همراه هشام بود و به امام باقر علیه السّلام نگریست که در رکن خانه کعبه، مردم گرد او جمع شده بودند. او رو به هشام کرد و گفت: ای امیر المؤمنین! اینکه مردم گرد او یک دیگر را می‌کوبند و زیر پا می‌نهند تا به او دست‌یابند کیست؟ هشام گفت: این پیامبر اهل کوفه است، این محمد بن علی علیه السّلام است. نافع گفت: تو گواه باش که من نزد او می‌روم و برای او پرسشهایی پیش می‌نهم که کسی توان پاسخ بدانها را نداشته باشد مگر آنکه پیامبر باشد یا پیامبرزاده و یا جانشین پیامبر. هشام گفت: برو و از او بپرس شاید که او را شرمنده کنی. نافع پیش رفت تا به مردم تکیه کرد و خود را به امام باقر علیه السّلام رساند و گفت: ای محمد بن علی! همانا من تورات، انجیل، زبور و قرآن را خوانده‌ام و حلال و حرامش را می‌دانم و آمده‌ام تا پرسشهایی را پیش نهم که پاسخ آن را ندهد مگر پیامبر یا جانشین پیامبر یا فرزند پیامبر.
راوی می‌گوید: امام باقر علیه السّلام سر برداشت و فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس. نافع گفت: به من بگو فاصله زمانی میان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و عیسی علیه السّلام چند سال بوده است؟
امام علیه السّلام فرمود: عقیده خود را بازگویم یا بر پایه باور تو پاسخت دهم؟ نافع گفت: با هر دو عقیده پاسخ بده. امام علیه السّلام فرمود: به عقیده من پانصد سال و به عقیده تو ششصد سال.
نافع گفت: به من بگو مقصود از این فرموده خداوند به پیامبرش: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ «1» چیست؟ بگو با اینکه

---

(1) «و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر [خدای] رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته‌ایم؟» (سوره زخرف/ آیه 45).

محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پانصد سال پس از عیسی بوده است از چه کسی باید این پرسش را بپرسد؟ امام باقر علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا «1»، یکی از آیاتی که خداوند تبارک و تعالی در این سفر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به

بیت المقدس به وی نمود این بود که خداوند همه پیامبران و رسولان را از آغازین تا انجامین برانگیخت و سپس به جبرئیل فرمان داد تا اذان گوید، و او هر بند از اذان را دو بار گفت: و هر بند اقامه را هم دو بار تکرار کرد و در اذانش «حیّ علی خیر العمل» را هم گفت، سپس محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جلو ایستاد و با گروه پیامبران نماز جماعت خواند، و چون از نماز فارغ گشت بدانها گفت: بر چه شهادت می‌دهید و که را می‌پرستیدید؟ آنها گفتند: ما همه گواهیم که نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه که انبازی ندارد و گواهیم بر اینکه تو پیامبر خدایی و بر این عقیده از ما عهد و پیمان ستانده شده.

نافع گفت: ای ابا جعفر راست گفتی، اینک به من بگو مقصود خدا از این آیه چیست:

أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما «2»!

امام علیه السّلام فرمود:

همانا خداوند تبارک و تعالی چون آدم را به زمین فرود آورد آسمانها بسته بودند و هیچ نمی‌رباید‌ند و زمین بسته بود و گیاهی از آن نمی‌رویید، و چون خداوند عزّ و جلّ توبه آدم را پذیرفت آسمان را فرمود تا از ابر باران ریزد و آن را فرمود تا دم مشک خود را گشود و سرازیر کرد، و سپس به زمین فرمود تا درختها رویانید و میوه‌ها برآورد و جویهای آب برخروشانید، و این بود بستن آنها و آن گشودن آن.

نافع گفت: راست گفتی ای فرزند پیامبر اینک به من بگو در این آیه:

---

(1) «منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش رای شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی- که پیرامون آن رای برکات داده‌ایم- سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم» (سوره اسراء/ آیه 1).

(2) «آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو رای از هم جدا ساختیم» (سوره انبیاء/ آیه 30).

یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ «1» مقصود کدام زمین است که در آن هنگام دگرگون می‌شود؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: زمینی که نان در آن پای برجا باشد و از آن بخورند تا خداوند عزّ و جلّ از حساب مردمان آسوده شود. نافع گفت: در آن روز اهل محشر توجهی به خوردن ندارند. امام علیه السّلام فرمود: آن روز مشغول‌تر و گرفتارترند یا هنگامی که در دوزخند؟ نافع گفت: بلکه وقتی در دوزخند. امام علیه السّلام فرمود: گرفتاری دوزخ آنها را از خوردن باز نمی‌دارد، زیرا خوراک طلبند و به آنها زقّوم دهند و نوشاک خواهند و به آنها آب داغ حمیم دهند. نافع گفت: ای فرزند رسول خدا! درست فرمودی و تنها یک پرسش مانده است. امام

علیه السّلام فرمود: آن یک پرسش چیست؟ نافع گفت: به من بگو خداوند سبحان از چه زمانی بوده است؟ امام علیه السّلام فرمود: وای بر تو، از چه زمانی نبوده است تا من به تو بگویم از چه زمانی بوده است؟ منزّه باد آنکه پیوسته بوده و پیوسته خواهد بود، یگانه است و بی‌نیاز، همسری نگرفته است و فرزندی ندارد.

سپس فرمود: ای نافع! تو به من از آنچه پرسمت خبر ده. نافع گفت: پرسش شما چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: در باره اصحاب نهروان که بر علی علیه السّلام شوریدند چه می‌گویی؟

اگر بگویی که امیر المؤمنین علیه السّلام آنها را به حق کشته است از عقیده خود برگشته‌ای (زیرا نافع با خوارج هم عقیده بود) و اگر بگویی به ناحق آنها را کشته به تحقیق کافرشده‌ای.

نافع در برابر این پرسش به حضرت پشت کرد و گریخت در حالی که می‌گفت: بخدا سوگند تو به راستی و درستی داناترین مردم هستی، و نزد هشام آمد. هشام گفت: ای نافع! چه کردی؟ نافع گفت: مرا از این سخن خود معاف دار، بخدا که او به راستی و درستی داناترین مردم است و به حق زاده پیامبر خداست و یارانش حق دارند که او را پیامبر شمرند.

حدیث مسیحی شام با امام باقر علیه السّلام

[94] عمر بن عبد اللَّه ثقفی می‌گوید: هشام بن عبد الملک امام باقر علیه السّلام را از مدینه به شام

---

(1) «روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها [به غیر این آسمانها] مبدل گردد» (سوره ابراهیم/ آیه 48).

برد و در آنجا نگاهش داشت و آن حضرت با مردم در مجالسشان همنشین می‌شد. در این میان که روزی با گروهی از مردم نشسته بود و مردم از ایشان پرسشهایی می‌پرسیدند دید که ترسایان از کوهی در آنجا بالا می‌روند، فرمود: اینان چه می‌کنند آیا امروز عیدی دارند؟ گفتند: نه ای فرزند پیامبر، در اینجا عالمی دارند که سالی یک روز نزد او می‌روند و او را بیرون می‌آورند و هر چه می‌خواهند در سالی که در پیش دارند از او می‌پرسند.

امام علیه السّلام فرمود: آیا او چیزی هم می‌داند؟ گفتند: آری او از آگاه‌ترین مردمان است که یاران حواریّین اصحاب عیسی علیه السّلام را درک کرده است. امام علیه السّلام فرمود: آیا می‌توان نزد او رفت؟ گفتند: این بسته به نظر شماست ای فرزند رسول اللَّه. راوی می‌گوید: امام باقر علیه السّلام جامه خود را بر سر کشید و با یاران خود به سوی آن عالم نصرانی رفت و با دیگر مردم درآمیختند تا بدان کوه رسیدند.

امام باقر علیه السّلام با یاران خود در میانه مسیحیان نشستند و ترسایان بساطی گستردند و بر آن پشتی‌ها نهادند و سپس به درون رفتند و آن عالم را بیرون آوردند. او چشمان خود را زیر و بالا کرد؛ چشمانی که همچون دو چشم افعی تیز و گیرا بودند. او سپس رو به امام کرد و گفت: ای شیخ! آیا تو از مایی یا از امّت مرحومه؟ امام علیه السّلام فرمود: از امّت مرحومه هستم. آن عالم گفت: آیا از علمای ایشانی یا از نادانانشان؟ حضرت علیه السّلام فرمود: من از نادانان ایشان نیستم. عالم مسیحی گفت: تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ امام باقر علیه السّلام فرمود: تو از من بپرس. عالم مسیحی گفت: ای گروه مسیحیان! او مردی است از امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که می‌گوید از من بپرس، او بسیار می‌داند و از مسائل پر است، و سپس گفت: ای بنده خدا! به من بگو آن کدام ساعت است که نه از شب است و نه از روز؟ امام باقر علیه السّلام فرمود: میان سپیده‌دم تا برآمدن خورشید. مسیحی پرسید: اگر نه از شب است و نه از روز پس چه ساعتی است؟ امام علیه السّلام فرمود: از

ساعات بهشت است و در این ساعت بیماران ما به هوش می‌آیند.
مسیحی گفت: آیا باز من از تو بپرسم یا تو از من می‌پرسی؟ امام علیه السّلام فرمود: تو از من بپرس. مسیحی گفت: ای گروه مسیحیان! این فرد پر است از مسایل. به من بگو از

بهشتیان که چگونه غذا می‌خورند در حالی که مدفوعی ندارند و از آنها در این دنیا نمونه‌ای برای من بیاور. امام باقر علیه السّلام فرمود: آن جنینی است که در شکم مادرش است و از آنچه مادرش می‌خورد تغذیه می‌کند بی‌آنکه مدفوعی داشته باشد. مسیحی گفت: آیا تو نگفتی من از علمای ایشان نیستم؟ امام علیه السّلام فرمود: من گفتم از نادانان ایشان نیستم.
مسیحی گفت: آیا باز من از تو بپرسم یا تو از من می‌پرسی؟ امام علیه السّلام فرمود: تو از من بپرس. مسیحی گفت: ای گروه مسیحیان! بخدا سوگند از او پرسشی کنم که در آن بماند چنان که خر در گل. امام علیه السّلام فرمود: بپرس. مسیحی گفت: به من بگو پیرامون مردی که به زن درآمد و آن زن در یک ساعت دو قلو آبستن شد و هر دو را در یک ساعت زایید و هر دو هم در یک ساعت مردند و در یک گور به خاک سپرده شدند ولی یکی از آن دو فرزند صد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال، این دو چه کسانی بودند؟ امام علیه السّلام فرمود:
عزیر و عزره بودند که مادرشان آن گونه که گفتی آبستن شد و آنها را چنانچه گفتی زایید و این دو برادر تا فلان قدر از عمر خود با هم زنده ماندند و سپس خداوند تبارک و تعالی پس از صد سال جان عزیر را گرفت و او سپس زنده شد و با عزره پنجاه سال زندگی کرد و با هم در یک ساعت بمردند. عالم مسیحی گفت: ای گروه ترسایان! من هرگز به چشم خود داناتر از این مرد ندیده‌ام و تا او در شام است دیگر از من حرفی نپرسید و مرا به جای خود برگردانید. راوی می‌گوید: او را به جای خود بازگردانیدند و ترسایان به همراه امام باقر علیه السّلام بازگشتند.

نامه امام كاظم عليه السّلام به على بن سويد

[95] على بن سويد مى‌گويد: امام كاظم عليه السّلام در زندان بود و من به او نامه‌اى نوشتم و در ضمن پرسيدن حالش، مسايل بسيارى پرسيدم و تا چند ماه پاسخى نرسيد و سپس اين نسخه پاسخ به دستم رسيد:
به نام خداوند بخشنده مهربان. سپاس از آن خداوند بزرگ است؛ آنكه دل مؤمنان را در پرتو بزرگوارى و روشنى خود بينايى بخشيده است، و براى بزرگوارى و روشنيش،

نادانها با او دشمنى كنند، و براى بزرگوارى و روشنى او هر آنكه در آسمانها و زمين است با انجام كارها و كيشهاى گوناگون به درگاهش وسيله‌جوست، يكى درست رود و ديگرى به خطا، يكى گمراه شود و ديگرى ره يابد، يكى شنوا و ديگرى كر، يكى بينا و ديگرى نابينا و سرگردان. پس سپاس از آن خداست كه محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم دين او را فهماند و شرح داد.
اما بعد، همانا تو مردى هستى كه خدايت توفيق مقام خاصى نسبت به خاندان محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به تو عطا كرده، و در دلت نگاه داشته دوستى آنچه را از دين خود به تو سپرده و آنچه را از راه حق به تو الهام كرده، و تو را در دينت تا آنجا بينايى بخشيده كه امامان بر حق را به برترى شناختى و كارها را بديشان بازگرداندى. تو نامه‌اى به من نوشتى و از امورى پرسش كردى كه مرا در باره آنها بايست و نهان داشتن آنها مرا شايست، ولى چون ديگر كار من از تسلّط جبّاران و زورگويان درگذشته و تسلّط حضرت خداوندى كه سلطانى است بزرگوار بر سرم سايه افكنده و از اين دنياى نكوهيده جدا مى‌شوم و آن را به آفريننده خود وامى‌گذارم و لذا به نظرم آمد آنچه را پرسيدى برايت شرح دهم تا مبادا شيعيان كم بينش ما از سر نادانى به سرگردانى گرفتار آيند. تقواى خداوند والانام را در پيش گير و راز امامت حقّه را مخصوص اهل آن دان و بر حذر باش از اينكه سبب گرفتارى اوصياء او شوى و ستمكاران را با فاش كردن رازى كه به تو سپرده شده به پيگرد آنان وادارى، يا آنچه با را بايدت نهان داشت عيان سازى و تو هرگز به خواست خدا اين كار را نمى‌كنى. همانا نخستين گزارشى كه به تو مى‌دهم اين است كه خبر مرگ خود را در همين شبها به تو اعلام مى‌دارم و نسبت به آنچه شدنى است و خدا عزّ و جلّ حكم كرده و حتم نموده نه بى‌تابم و نه پشيمان و نه ترديدى در آن دارم، پس تو بايد به حلقه دينى چنگ در زنى كه همان خاندان محمّدند و حلقه محكمى كه همان امام است در پى امامى، و بايد با آنها بسازى و به آنچه گفتند خشنود

گردی، و در پی دین کسی مباش که شیعه نیست و دین آنها را دوست مدار که آنها همان خیانتکارانی هستند که بخدا و رسول خدا و به آنچه بدیشان سپرده شده خیانت ورزیدند. می‌دانی در چه امانتی خیانت ورزیده‌اند؟! کتاب خدا که به آنها سپرده شد و آن را تحریف کردند و جابجا نمودند، و به سرپرستان و والیان
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 165
امور خود رهنمایی شدند و از آنها روی گردانیدند، و خداوند به سزای آنچه کردند جامه گرسنگی و ترس بر پیکرشان پوشانید.
و پرسیدی از حال آن دو مردی که مال مردی را به زور گرفتند و حال آنکه این مرد مال خویش را به درویشان و گدایان و در راه واماندگان می‌بخشید و در راه خدا صرف می‌کرد و پس از آنکه آن را ربودند باز هم به بردن آن بسنده نکردند تا به زور آن را بر دوش او نهادند تا برایشان به خانه رساند، و چون آن را به تصرف خود درآوردند به خرج آن پرداختند، و پرسیده بودی آیا اینان با چنین کاری به حد کفر می‌رسند؟ بجان خودم سوگند آن دو پیش از آن هم منافق بودند و بر خداوند سبحان و رسولش رد سخن کردند و پیامبر اکرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را به باد مسخره گرفتند و آن دو کافر بودند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بدانها باد، بخدا سوگند از روزی که اظهار اسلام کردند به دل هیچ کدام از آنها ذره‌ای ایمان درنیامد و جز شک و تردید برای آنها افزوده نگشت، هر دو فریبکار و مردّد بودند تا وقتی که فرشتگان عذاب جان ایشان را ستاندند و به جایگاه رسوایی در خانه آخرت بردند. و پرسیدی از کسانی که در حال غصب این مال حاضر بودند و دیده‌اند که آن را بر دوش او نهادند، برخی عارف بودند و برخی منکر. پس ایشان همان مرتدان نخست این امتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد.
و پرسیدی از اندازه دانش ما. دانش ما بر سه گونه است: در باره آنچه گذشته، در باره آنچه آید و آنچه پدیدار گردد. اما پیرامون گذشته شرحی است که به ما رسیده است، و پیرامون آینده رمزی است که نگاشته شده است، و پیرامون آنچه پدیدار گردد و از نو رسد الهامی است که به دل افتد و یا انگشت اخباری است که به گوش زنند و از هاتف غیب به ما گفته آید با اینکه پس از پیامبر ما محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم پیامبری نیست.
و از امّ ولدهای آنان و نکاح و طلاقشان پرسیده بودی. امّ ولدهای ایشان تا روز قیامت زناکارند و نکاح آنها بدون اجازه ولی شرعی بوده است، و طلاقشان در غیر عدّه مقرّر است. و اما هر که دعوت ما را پذیرفته ایمانش گمراهیش را ویران سازد و یقینش شکش را از میان برد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 166

و از دادن زکات به ایشان پرسیده بودی. آنچه عنوان زکات دارد پس شما بدان شایسته‌ترید، زیرا ما آن را برای شما شیعیان حلال کرده‌ایم، هر که از شما باشد و در هر جا که باشد.
و پیرامون ضعفا و ناتوانان در به دست آوردن عقیده حق پرسیده بودی. ضعیف معذور کسی است که حجّت مذهب حق، بدو نرسیده و به اختلاف مذاهب پی نبرده باشد، و هر گاه اختلاف مذاهب را دریافت، دیگر ضعیف نیست.
و پیرامون ادای گواهی برای مخالفان پرسیده بودی، گواهی را باید برای خشنودی خدا بدهی اگر چه بر زیان خود یا پدر و مادر و یا خویشانت باشد، و اگر در باره هم مذهب خود بیم داری پس این کار را نکن، و هر کس را امید پذیرش داری با شرایط مقرّر خداوند سبحان او را به شناخت ما فراخوان، و خود را در پناه خودنمایی مینداز، و آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را دوست بدار و هر چه از قول ما به تو رسید و هر چه را به ما نسبت دادند نگو که باطل است، اگر چه خودت خلاف آن را از ما دانسته باشی، زیرا تو نمی‌دانی برای چه ما آن را گفته‌ایم و چرا آن را شرح داده‌ایم. بدان چه تو را خبر دهم ایمان بیاور و هر خبر محرمانه‌ای به تو سپردیم فاش مکن، همانا از حق واجب برادر دینی تو بر تو این است که هر چه به دنیا یا آخرتش سود بخشد از او نهان مکن، و کینه او را در دل مگیر اگر چه به تو بدی کرده، و هر گاه تو را دعوت کرد او را اجابت کن و به دشمنش وامگذار و اگر چه نسبت به تو از وی نزدیک‌تر باشد، و او را در بیماریش عیادت کن.
فریبکاری و آزار رسانی و خیانت و کبر و بدزبانی و دشنام و دستور دادن بدان از اخلاق مؤمنان نیست، پس هر گاه آن اعرابی زشت چهره را در سرکردگی لشکر انبوهی دیدی برای خود و شیعیان مؤمن هم کیشت منتظر گشایش باش، و هر گاه آفتاب گرفت دیده به آسمان دار و بنگر خداوند عزّ و جلّ با مجرمان چه می‌کند. من جمله‌های مبهم و کلی را برای تو تفسیر کردم و درود خدا بر محمّد و خاندان نیک او.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 167

[96] ابو بصير مى‌گويد كه امام صادق عليه السّلام فرمود: ابو ذر نزد پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم آمد و عرض كرد: يا رسول اللَّه! من از شهر مدينه خسته شدم آيا اجازه مى‌دهى با برادرزاده‌ام به مزينه برويم و در آنجا بمانيم؟ پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در پاسخ او فرمود: مى‌ترسم سواران عرب بر شما بشورند و برادرزاده‌ات كشته شود و تو آشفته نزد من آيى و در حالى كه در برابر من به عصايت تكيه داده‌اى به من بگويى: برادرزاده‌ام كشته شد و گله او را بردند. ابو ذر گفت:
يا رسول اللَّه! به خواست خدا جز خير در پيش نخواهد بود. پس پيامبر به او اجازه داد.
ابو ذر و پسر برادرش و زن او بيرون رفتند و در آنجا طولى نكشيد كه سواران بنى فزاره به همراه عيينة بن حصن بر ايشان يورش بردند و گله را بردند و برادرزاده‌اش هم كشته شد و زنش را هم كه از قبيله بنى غفار بود اسير كردند. ابو ذر دويد تا با زخم نيزه عميق كه بر تن داشت در برابر پيامبر ايستاد و بر عصاى خود تكيه زد و گفت: خدا و پيامبرش راست گفتند، گله را بردند و برادرزاده‌ام را كشتند و خودم در برابرت بر عصا تكيه زده‌ام. پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در ميان مسلمانان فرياد كشيد و به دنبال غارتگران رفتند و گله را برگرداندند و چند نفر از مشركان را هم كشتند.

داستان مبارزه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با مرد مشرکی در جنگ ذات الرّقاع

[97] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که: پیامبر اکرم علیه السّلام در جنگ ذات الرّقاع، بر لب رود زیر درختی نشسته بود و سیلی آمد و میان او و یارانش جدایی انداخت. مردی از مشرکان آن حضرت را تنها دید و در حالی که مسلمانان کنار رودخانه در انتظار بودند سیل پایان پذیرد و خود را به پیامبر برسانند، آن مرد مشرک به قوم خود گفت: من محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را می‌کشم و با شمشیر به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حمله کرد و گفت: ای محمد! چه کسی تو را از تیغ من نجات می‌دهد؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: خدای من و تو. جبرئیل او را از روی اسب برکند و به پشت بر زمین افتاد و رسول خدا برخاست و تیغ برداشت و بر سینه او نشست و گفت: ای

غورث! چه کسی تو را از تیغ من می‌رهاند؟ او گفت: بخشش و کرم تو ای محمّد.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم او را رها کرد و برخاست و او می‌رفت، در حالی که می‌گفت: بخدا سوگند تو از من بهتر و بخشنده‌تری.

[98] حفص بن غیاث می‌گوید که امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر می‌توانید که شناخته نشوید همین کار را کنید. بر تو باکی نیست که مردم تو را ستایش نکنند و باز هم بر تو باکی نیست که پیش از مردم نکوهیده باشی هر گاه نزد خدایت روسفید و ستوده باشی. امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرمود: دنیا مزیّتی ندارد مگر برای دو کس: کسی که هر روز یک کردار نیک بر اعمالش بیفزاید و کسی که با توبه و بازگشت آماده مرگ خود گردد. و چه موقع امکان توبه خواهد یافت که بخدا سوگند اگر آن قدر سجده کند که گردنش قطع گردد، خداوند عزّ و جلّ جز به ولایت ما اهل بیت، عملی از او را نخواهد پذیرفت.
آگاه باش که هر کس حق ما را بشناسد و امید پاداش به وسیله ما را دارد به همان شش هفت سیر خوراک روزانه و جامه‌ای که عورت او را بپوشد و آنچه برای او سرپوشی باشد خشنود است و ایشان با همین زندگی هم، ترسان و هراسانند و دوست دارند که بهره آنها از دنیا همین باشد، و خداوند سبحان هم ایشان را در قرآن خود چنین توصیف فرموده:
وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ «1»، و بخدا سوگند که ترسشان از راه شک و تردید در عقیده و مذهبی که دارند نیست، اما هراس از آن دارند که مبادا در دوستی و طاعت ما کوتاهی کرده باشند.
سپس فرمود: اگر توانی که از خانه‌ات برون نیایی چنین کن، زیرا در صورت بیرون شدن از خانه بر عهده داری که غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی، خودنمایی نکنی و از ریا و سستی در امر دین بپرهیزی.

---

(1) «و کسانی که آنچه را دادند [در راه خدا] می‌دهند در حالی که دلهایشان ترسان است» (سوره مؤمنون/ آیه 60).

سپس فرمود: خانه مؤمن چه نیکو صومعه و عبادتگاهی است که در آن نگاهش و زبانش و جان و فرجش در امان است. همانا هر که نعمت الهی را به دل دریابد از سوی خداوند عزّ و جلّ سزاوار فزونی نعمت گردد پیش از آنکه زبان به شکر گشاید، و هر که باور یابد که از دیگران برتر است از مستکبران باشد. من به ایشان عرض کردم: و اگر نظرش این باشد که با دیدن گنه‌آلوده، بودن او و سلامت خویش، بدو برتری دارد؟
امام علیه السّلام فرمود: هیهات هیهات، شاید گناه او آمرزیده شود و تو بازداشت شوی و به حسابت رسند. آیا داستان جادوگران موسی علیه السّلام را نخوانده‌ای؟ سپس فرمود: چه بسا کسی که فریفته شده است

به نعمتى كه خدا به او داده و كسى كه از پرده پوشى خدا از وى غافل است و كسى كه مدح و ستايش مردم او را گول زده است.
سپس فرمود: همانا من اميد نجات دارم براى كسى كه از اين امّت حق ما را بشناسد مگر براى سه كس: يار سلطانى ستمگر، شخص هوى پرست و آنكه آشكارا تبهكارى كند، و سپس اين آيه را تلاوت فرمود: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «1»، و فرمود: اى حفص! دوستى از ترس بهتر است، و سپس فرمود: بخدا سوگند هر كه دنيا را دوست بدارد و به كسى جز ما دوستى ورزد خدا را دوست نداشته است، و هر كه حق ما را شناسد و دوستمان دارد خداوند تبارك و تعالى را دوست داشته است.
در اين هنگام مردى گريست و امام عليه السّلام فرمود: آيا مى‌گريى؟ اگر اهل آسمانها و زمين همگى به درگاه خداوند زارى كنند كه تو از آتش رهايى يابى و به بهشت درآيى شفاعتشان در باره تو پذيرفته نيفتد [پس اگر دلت زنده باشد تو در آن حال از خداوند بيش از همه مردم بترسى] و سپس به او فرمود: اى حفص! دنبال و پيرو باش و سرور نباش، اى حفص! پيامبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مى‌فرمود: هر كه از خدا ترسد زبانش به لكنت افتد. سپس فرمود: در حالى كه موسى بن عمران عليه السّلام يارانش را پند مى‌داد ناگاه مردى برخاست و پيراهنش را چاك زد و خداوند عزّ و جلّ وحى كرد كه: اى موسى! به وى بگو پيراهن خود را مدر، بلكه دلت را برايم

---

(1) «بگو: اگر خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد تا خدا دوستتان بدارد» (سوره آل عمران/ آيه 31).

بگشاى. سپس فرمود: موسى بن عمران به مردى از ياران خود گذر كرد كه در سجده حالى داشت. موسى به وى گفت: اگر حاجتت به دست من مى‌بود آن را برمى‌آوردم. خدا به او وحى كرد: اى موسى! اگر آن قدر سجده كند كه گردنش قطع شود از او نپذيرم تا از وضعى كه آن را ناخوش مى‌دارم به وضعى درآيد كه آن را دوست مى‌دارم.

حدیث رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[99] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چیزی محبوبتر از آن نبود که روز را سر کند در گرسنگی و هراس از خدا.

بیان اخلاق پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام از زبان امام باقر علیه السّلام

[100] محمد بن مسلم می‌گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السّلام رفتم در حالی که آن حضرت تکیه زده بود و غذا می‌خورد و به ما چنین خبر رسیده بود که غذا خوردنی چنین مکروه است. من به او نگاه کردم، ایشان مرا به خوردن خوراک فرا خواند و چون از خوردن دست کشید فرمود: ای محمد! شاید چنین می‌اندیشی که کسی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را ندیده است از روزی که خداوند او را به پیامبری برانگیخت تا پایان عمر تکیه داده غذا بخورد؟ سپس جواب خود را داد و فرمود: نه بخدا سوگند از وقتی که خداوند او را به پیامبری برانگیخت تا به هنگام رحلت دیده نشد سه روز پی، در پی سیر نان بخورد.
و سپس فرمود: ای محمد! شاید تو می‌اندیشی او را از هنگام بعثت تا دم رحلت، سه روز پیاپی نان گندم سیر خورده است؟ و سپس جواب خود را داد و فرمود: نه بخدا سوگند او از هنگام بعثت تا دم رحلت سه روز پیاپی نام گندم، سیر نخورد. هان! من نمی‌گویم که او نان نمی‌یافت، او به یک مرد تا صد شتر جایزه می‌داد و اگر می‌خواست می‌خورد. جبرئیل همه کلیدهای گنجینه‌های زمین را برایش آورد و سه بار او را در پذیرش آنها مخیّر ساخت و این در حالی بود که خداوند هیچ چیز از آنچه به روز رستخیز برایش فراهم کرده بود بکاهد، ولی او تواضع در راه رضای پروردگار عزّ و جلّ را برگزید، و هرگز چیزی از او
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 171
خواسته نشد که نه بگوید. اگر بود می‌بخشید، و اگر نبود می‌فرمود: خواهد بود، و هرگز چیزی بر عهده خدا نمی‌نهاد مگر اینکه خدا آن را می‌پذیرفت و به او می‌داد تا آن جا که اگر به کسی بهشت وعده می‌داد خدا آن را می‌پذیرفت و به او می‌بخشید. امام علیه السّلام سپس مرا با دست پیش کشید و فرمود:
همانا سرور شما [علی علیه السّلام] چونان بنده‌ای با تواضع می‌نشست و همچون بندگان غذا می‌خورد و به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید و خود به خانه می‌رفت و نان و زیت می‌خورد. او پیراهن بلند می‌خرید و بهترش را به غلام خود می‌داد و پست‌تر آن را خود می‌پوشید، و اگر آستینش از انگشتانش فراتر می‌رفت آن را می‌برید، و اگر پایین آن از قوزک پایش فراتر می‌رفت آن را قیچی می‌کرد، و هرگز در برابر دو کار قرار نمی‌گرفت که هر دو پسند خدا بود مگر هر کدام را که بر تنش سخت‌تر بود برمی‌گزید.
او پنج سال بر مردم حکومت کرد بی‌آنکه آجری روی آجری یا خشتی روی

خشتی نهد و نه به کسی تیولی بخشید و نه طلا و نقره‌ای به ارث گذاشت مگر 700 درهم که از حقوق بیت المالش فزون آمده بود و تصمیم داشت با آن برای خانواده‌اش خدمتکاری بخرد. کسی طاقت کار او را نداشت و همانا علی بن الحسین علیه السّلام به کارنامه‌ای از کارنامه‌های علی علیه السّلام می‌نگریست که آن را به زمین انداخت و گفت: چه کسی تاب و توان این همه کار را دارد؟

داستان پیشنهاد جبرئیل و انتخاب رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[101] علی بن مغیره می‌گوید که شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آمد و او را [میان زندگی مرفّه و تنگ] مخیّر ساخت و به او اشاره کرد که تواضع در پیش گیرد، و جبرئیل برای پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خیرخواه بود. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای تواضع نزد خدا همچون بنده‌ای طعام می‌خورد و همچون بنده می‌نشست. جبرئیل به هنگام رحلت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کلیدهای همه گنجهای جهان را نزد ایشان آورد و گفت: اینها کلیدهای گنجهای جهان است که پروردگار برایت فرستاده است تا هر آنچه زمین بر خود حمل

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 172

می‌کند از آن تو باشد بی‌آنکه چیزی از مقامت بکاهد. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: یار مهربان فرازمند ما را بس.

داستانی از قناعت طبع رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[102] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است: طلایی به گستره بطحاء مکه بر من عرضه شد. گفتم: پروردگارا! نه، چنین باشد که یک روز سیر گردم و یک روز گرسنه مانم، پس هر گاه سیر گشتم تو را سپاس گویم و شکر نهم و هر گاه گرسنه گشتم تو را بخوانم و به یاد آورم.

[103] علی بن اسباط از ائمه علیهم السّلام نقل می‌کند که فرموده‌اند: از جمله پندهای خداوند به عیسی علیه السّلام است که:
ای عیسی! منم پروردگارت و پروردگار پدرانت. نام من یکی است و من یگانه‌ام، و در آفریدن هر آفریده‌ای یکتایم، و همه چیز ساخت من است و به من باز می‌گردد.
ای عیسی! تو به فرمان من مسیح شدی و تو با اذن من از گل، مرغ می‌آفرینی و با سخن من، مرده را زنده می‌کنی، پس به من گرایش یاب و از من بهراس و هرگز در برابر من پناهگاهی نمی‌یابی مگر خود من.
ای عیسی! من چونان مهربان و خیرخواه به تو سفارش می‌کنم تا دوستی من به تو ثابت گردد و شادیم را بجویی. تو در سالخوردگی مبارک باشی و در خردسالی مبارک بودی.
هر جا هستی من گواهی می‌دهم که تو بنده من و کنیززاده من هستی. مرا برای خود کافی بدان و یاد مرا برای روز رستخیزت داشته باش، و با انجام نوافل به من نزدیکی بجوی و بر من توکّل کن تا تو را کفایت کنم و بر جز من توکل مکن تا من ترک یاری تو کنم.
ای عیسی! بر بلا شکیبایی کن و به قضا و قدر خشنود باش و شادی مرا در خود جستجو کن، زیرا شادی من آن است که فرمانم برند و در برابر من سرکشی نکنند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 173
ای عیسی! یاد مرا با زبانت زنده کن و دوستیم را در دل داشته باش.
ای عیسی! در لحظات غفلت بیدار باش و به دقّت بر من قضاوت کن.
ای عیسی! راغب و راهب باش و دلت را با ترس بمیران.
ای عیسی! در شب به دنبال کسب شادی من باش و روز را برای نیازی که به من داری تشنه سپری کن.
ای عیسی! تا توانی در کار خیر رقابت کن تا به هر کجا روی آوری اهل خیرت شناسند.
ای عیسی! در میان بندگانم با خیرخواهی من حکم کن و با دادگری من در میان آنها قیام کن. پس من به تو دادم درمان درد دلها را از بیماری شیطان.
ای عیسی! همنشین هر فریب خورده‌ای مگرد.
ای عیسی! به حق می‌گویم: کسی به من ایمان نیاورد مگر آنکه در برابر من خاشع شد و در برابر من خاشع نشد مگر آنکه به پاداش من امید برد، پس گواهی می‌دهم چنین کسی تا آن گاه که تبدیل و تغییری در سنّت من پدید نیاورده از کیفر من در امان خواهد بود.

ای عیسی زاده بتول باکره! بر خود گریه کن چونان کسی که از خانواده خود وداع می‌کند و کسی که دنیا را دشمن می‌دارد و آن را به اهلش وامی‌گذارد و همه گرایش وی به چیزی است که نزد خدای اوست.
ای عیسی! با این حال سخن به ملایمت بگو و سلام را آشکار ساز، و آن گاه که همه نیکان را در خواب دیدی از ترس معاد و زمین لرزه‌های سخت و هراسهای روز رستخیز، آنجا که نه خانواده سود بخشد و نه فرزند و نه مال، دیده بیدار دار.
ای عیسی! آن گاه که انسانهای بی‌عار می‌خندند تو سرمه غم به دیده کش.
ای عیسی! فروتن باش و شکیبا، پس خوشا به حال تو، اگر آن به تو رسد که به شکیبایان وعده داده شده است.
ای عیسی! روز به روز از دنیا رخت برکش و آن بچش که مزه‌اش از میان رفته. به حق می‌گویم که تو فرزند لحظه و روز خود هستی، پس دنیا را با یک لقمه نان بگذران و به زبر
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 174
و خشن آن بسنده کن، تو می‌دانی به کجا می‌روی و هر چه از این دنیا بگیری به حساب تو نوشته شود و منظور گردد که چگونه آن را تباه کردی.
ای عیسی! تو مسئولی، به ناتوان رحم کن آن گونه که من به تو رحم می‌کنم، و یتیم را مرنجان.
ای عیسی! در خلوت بر خود گریه کن و به سوی نمازگاه گام بردار، و شیرینی گفتار خود را با یاد من به گوشم رسان، چه، من به تو خوب کرده‌ام.
ای عیسی! چه بسا امتی را که به گناهان گذشته‌اش نابود کردم در حالی که تو را از آن گناهان نگاه داشتم.
ای عیسی! به ناتوان مهر ورز و دیده کم بینت را به آسمان برآور و مرا بخوان که من به تو نزدیکم، مرا جز به زاری مخوان و یک دل باش که هر گاه مرا چنین بخوانی پاسخت گویم.
ای عیسی! من دنیا را به عنوان پاداش کسانی که پیش از تو بودند برنگزیدم، چنان که آن را کیفر کسانی نگرفتم که از آنها انتقام خواهم گرفت.
ای عیسی! تو از میان می‌روی و من می‌مانم، روزی تو از من است و هنگام مرگ تو نزد من، و بازگشت تو به سوی من، و حساب تو با من است، پس از من بخواه و از دیگری نه، تا خواست تو نیکو باشد و پاسخ از من.
ای عیسی! چه بسیارند آدمیان و چه اندکند شکیبایان، درخت، بسیار است اما درخت خوب اندک، پس درختی تو را نفریبد مگر اینکه میوه آن را

بچشی.
ای عیسی! کسی که با عصیان تمرّد من می‌کند تو را نفریبد؛ او که روزی مرا می‌خورد و جز مرا می‌پرستد و هنگام سختی مرا می‌خواند و من به او پاسخ می‌دهم و باز به عملکرد پیشین خود باز می‌گردد و بر من می‌شورد یا خود را در معرض خشم من قرار می‌دهد. پس به خودم سوگند خورده‌ام که او را چنان سخت مؤاخذه کنم که از آن رهایی نیابد و در برابر من به پناهگاهی دست نیازد، از آسمان و زمین من به کجا می‌تواند بگریزد.
ای عیسی! به ستمگران بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید در حالی که حرام در دامان دارید و بت در خانه، که من سوگند خورده‌ام هر که مرا بخواند اجابت کنم و اجابت اینان به آن

است که لعنتشان فرستم تا متفرّق و پاره پاره گردند.
ای عیسی! تا چند من همی بپایم و خوش بخواهم و مردم در غفلت بمانند و باز نگردند؟ سخنانی از دهانشان بیرون می‌آید که دلهایشان آن را نمی‌شنود. خود را در معرض خشم من قرار می‌دهند و نزدیکی مرا به مؤمنان خوش دارند.
ای عیسی! باید که زبانت، در پنهان و پیدا یکی باشد، و نیز دلت و دیده‌ات، و دل و زبانت را از محرّمات درهم پیچ و چشمت را از آنچه خیری در آن نیست فرو بند، چه بسا بیننده‌ای که نگاهی در دل او شهوت بکارد و او را به آبشخورهای نابودی فرود آرد.
ای عیسی! دل رحم و مهرورز باش و چنان باش که می‌خواهی بندگان خدا برای تو باشند. مرگ و جدایی خویشان را بسیار یاد آور، و به بازی، دل مبند که بازی صاحب خود را تباه کند، و غفلت مکن که غافل از من دور است، و مرا با کارهای شایسته یاد کن تا تو را یاد کنم.
ای عیسی! پس از گناه به درگاه من توبه کن و به خاطر من یاد کن آنهایی را که بسیار توبه می‌کنند و به من ایمان آور، و به خاطر من به مؤمنان نزدیک شو و فرمانشان ده تا مرا با تو بخوانند. بپرهیز از نفرین ستم رسیده که من به خود سوگند خورده‌ام که دری از آسمان را، برای اجابت او بگشایم و اجابتش کنم گرچه برای مدّتی.
ای عیسی! بدان که دوست بد، سرایت کند و همنشین بد، نابودی آرد و ببین با که همنشینی می‌کنی و برای خود از مؤمنان برادرانی برگزین.
ای عیسی! به سوی من بازگرد که بر من بزرگ نیاید که گناه کسی را ببخشم و من ارحم الرّاحمین هستم. برای خود تا از عمر خود مهلت داری کار کن پیش از آنکه دیگری به کارت نیاید. مرا بپرست برای روزی که چونان هزار سال است از آنچه شماره کنید و در آن روز حسنه را چند برابر پاداش دهم و در آن روز سیّئه، صاحب خود را گرفتار کند، پس خود را در

دوران مهلت آماده ساز و در کار نیک رقابت کن، چه بسا مجلسی که اهل آن از آن برخیزند و خود را از دوزخ پناه داده باشند.
ای عیسی! از جهان فانی گسلنده روی برتاب و بر منزل آنهایی گام نه که پیش از تو

زیسته‌اند و آنها را بخوان و با آنها مناجات کن، آیا احساس می‌کنی یکی از ایشان هستی؟
و پند خود را از آنها بگیر، و بدان که به زودی به آنها خواهی پیوست.
ای عیسی! به کسی که با سرکشی تمرّد من کرده تملّق می‌کند بگو، چشم به راه کیفر من باشد و نابودی مرا انتظار کشد و به زودی با نابودشدگان ربوده می‌شود، خوشا به حالت ای زاده مریم و باز هم خوشا به حالت اگر تربیت خدایت را فراگیری که از مهرورزی بر تو رحم می‌گیرد و از کرم خود به تو تنعّم آغازد و در سختیها با توست.
ای عیسی! او را سرکش مکن که سرکشی او بر تو روا نیست. من به تو سفارش کردم چنان که به پیشینیان تو سفارش کردم و من خود بر آن از گواهانم.
ای عیسی! هیچ آفریده‌ای را همچون نعمت دینم گرامی نداشتم و نعمتی چون مهر خویش بدو ندادم.
ای عیسی! اعضای آشکار خود را با آب بشوی و آنچه را در اندرون داری با کردار نیک پاک کن، چه تو به درگاه من باز گرداننده‌ای.
ای عیسی! آنچه به تو دادم نعمتی است شایان و بدون کدورت، و از تو وامی خواستم که اندوخته‌ای باشد برای خودت، پس اگر از آن دریغ‌ورزی از نابودشوندگان باشی.
ای عیسی! خود را به دینداری و دوستی با مستمندان بیارای و آرام بر زمین گام نه، و بر هر قطعه از زمین نماز بگزار که پاک است.
ای عیسی! آستین بالا زن و آماده شو که هر آنچه آمدنی است نزدیک باشد و کتاب مرا بخوان در حالی که پاکی و صدای غم آلود خود را به گوش من رسانی.
ای عیسی! لذتی که نپاید، دل بستن را نشاید و زندگی که برافتد، نیک و دلپسند نیفتد.
ای زاده مریم! اگر دیده تو ببیند آنچه را برای اولیای شایسته خود فراهم کرده‌ام، دلت آب شود و جانت از شوق دست‌یابی بدان، در پیکر نگنجد. خانه‌ای همچون خانه آخرت نیست. در آن جا پاکان همسایه یک دیگرند و فرشته‌های مقرّب بر آنها درآیند و آنان باشند که روز رستاخیز از هر گونه هراسی در آسایش‌اند. خانه‌ای است که نعمت آن دگرگونی نپذیرد و از کف متنعّمان برون نرود، ای زاده مریم! برای به چنگ آوردن آن با همگنان

به
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 177
رقابت برخیز، زیرا آن آرمان نهایی آرزومندان است. منظری زیبا دارد. خوشا به حال تو ای زاده مریم! اگر در آن جا همراه کسانی باشی که برای آن کوشیده‌اند، و همراه پدرت آدم و ابراهیم در جنّات نعیم باشی و برای آن جایگزینی نخواهی و از آن نقل مکان نجویی، و چنین خواهم کرد با پرهیزکاران.
ای عیسی! به سوی من بگریز با هر که از آتش شرربار و پر لهیب و غلّ و زنجیر و عقوبت می‌گریزد. هرگز نسیم خوش در آن در نیابد و غم از آن برون نرود، چونان قطعه‌ای از شب تار است که هر که از آن نجات یابد کامیاب است، و هرگز کسی که از نابودشوندگان باشد از آن نجات نیابد. آن جا سرای زورگویان و سرکشان ستم پیشه و هر بدخلق خشن و هر متکبّری است که به خود نازد.
ای عیسی! بد خانه‌ای است برای کسی که بدان گراید و بد قرارگاهی است سرای ستم پیشگان. همانا من، تو را از خودت بر حذر می‌دارم تا به من آگاه باشی.
ای عیسی! در هر جا هستی مرا در نظر داشته باش و گواهی ده که من تو را آفریدم و تو بنده من هستی و بدان که من به تو صورت بخشیدم و به زمین فرود آوردم.
ای عیسی! دو زبان یک دهان را نشایند و دو دل در یک سینه جای نگیرند و چنین است خاطرها.
ای عیسی! هیچ نافرمانی را بیدار مکن و هیچ بازیگری را آگاه مساز، و خود را از پستان شهوتها بگیر و دوری کن از هر شهوتی که تو را از من دور سازد، و بدان که تو برای من همچون رسول امینی، پس از من بر حذر باش. بدان که دنیایت سرانجام تو را به من رساند و من با علم خود تو را مؤاخذه خواهم کرد. پس هر گاه مرا یاد می‌کنی خود را خوار شمار و چون نام مرا بر زبان جاری سازی در دل، از من بهراس، و هنگام خواب غافلان تو بیدار باش.
ای عیسی! این است خیرخواهی و اندرز من به تو، پس آن را از من بستان که من خدای جهانیانم.
ای عیسی! هر گاه بنده‌ام در کنار من شکیبایی ورزد، پاداش کردار او با من باشد،
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 178
و هر گاه مرا بخواند نزد او خواهم بود، و من بسان انتقام‌گیرنده برای هر سرکشی بسنده هستم، ستم پیشگان از من به کجای گریزند.
ای عیسی! کلام نیکو دار و هر جا هستی دانا و دانش پژوه باش.

ای عیسی! حسنات را به درگاه من روان کن و برای من انجام ده تا نام تو نزد من برده شود، و به سفارش من چنگ در زن که در آن است درمان دلها.
ای عیسی! اگر حیله ورزیدی از حیله من در امان مباش و در خلوتگاههای دنیا، یادم را از صفحه خاطر مزدای.
ای عیسی! از خود برای بازگشت به درگاه من حساب کش تا به پاداش کسانی رسی که برای من کار کردند. پاداش آنها داده می‌شود و من بهترین پاداش دهنده هستم.
ای عیسی! به سخن من پدید آی. مریم تو را با فرمان من که به سوی او فرستاده شد و روحم را بدو رسانید زایید و آن جبرئیل امین بود که از فرشته‌های من است، تا آنکه تو بر زمین همچون موجود زنده‌ای به پا خاستی و گام برداشتی و اینها همه در علم گذشته من بود.
ای عیسی! زکریّا بسان پدر توست و عهده‌دار مادر تو، آن گاه که در محراب بر سر او [مادر تو] می‌رفت و در برابر او روزی را فراهم شده می‌دید. و یحیی مانند توست که من آفریدمش و او را به مادر کهنسالش بخشیدم، بی‌هیچ نیرویی که در او بود، و من خواستم با این خلقت، سلطنت خود را به او بنمایانم و به وجود تو قدرت نمایی کنم. محبوبترین شما نزد من فرمان‌برترین شماست و نیز آنکه بیش از دیگر از من بهراسد.
ای عیسی! بیدار باش و از رحمتم نومید مگرد، و به همراه هر که مرا تسبیح می‌گوید تسبیح گوی، و با سخن پاکیزه مرا تقدیس کن.
ای عیسی! چگونه بندگانم به من کافر باشند در حالی که لگام آنها در دست من است و در زمین رفت و آمد می‌کنند و نعمت مرا نادیده می‌گیرند و با دشمن من دوستی می‌ورزند و چنین باشد که کافران نابود شوند.
ای عیسی! همانا دنیا زندانی بدبو و متعفن است و خوشی آن همان است که می‌بینی،

جبّاران بر سر آن یک دیگر را سر می‌برند. بپرهیز از دنیا که همه نعمتهایش از میان می‌رود و نعمتش بسیار اندک باشد.
ای عیسی! مرا نزد بالش خود بجوی تا همان جا بیابی، و با دوستی و مهر مرا بخوان که من از همه شنواها شنونده‌ترم و اجابت می‌کنم دعای کسانی را که مرا بخوانند.
ای عیسی! از من بترس و بنده‌هایم را از من بترسان، شاید گنهکاران از آنچه می‌کنند دست کشند و آنان به هلاکت نرسند مگر از سر آگاهی.
ای عیسی! از من بترس، همچون ترس از درندگان و مرگی که بدان خواهی رسید و من اینها همه را آفریدم، پس از من بترس.
ای عیسی! همانا سلطنت از من و به دست من است و منم پادشاه

حقیقی، اگر مرا فرمان بری به فردوست برم و در بر نیکان نشانمت.
ای عیسی! هر گاه من بر تو خشم گیرم خشنودی هر که از تو خشنود باشد سودت نرساند، و اگر من از تو خشنود باشم خشم همه خشمگینان به تو زیان نرساند.
ای عیسی! در پیش خود مرا یاد کن تا در پیش خودم یادت کنم، و در میان همگان یادم کن تا در میان همگانی یادت کنم که از گروه آدمیان بهتر باشند.
ای عیسی! مرا بخوان همچون کسی که غمگنانه در حال غرق شدن است و دادرسی هم ندارد.
ای عیسی! به من به دروغ سوگند مخور تا عرشم از خشم نلرزد. دنیا مهلتی کم دارد و تمنّایی فراوان، و نزد من سرایی است بهتر از آنچه شما گرد می‌آورید.
ای عیسی! چه خواهید کرد هنگامی که من برای شما کارنامه‌ای بیرون آورم که به حق سخن می‌گوید و شما خود گواهی به رازهای پنهانتان دهید و اعمالی که در انجامشان گام برداشته‌اید.
ای عیسی! به ستمگران بنی اسرائیل بگو که چهره‌هایتان را شستید ولی دلهاتان را آلودید، آیا به من فریفته شده‌اید یا بر من جسارت ورزیده‌اید؟ برای اهل دنیا عطر به خود می‌زنید و درون شما نزد من چونان مرداری است گندیده و بدبو، گویا شما
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 180
مردگانی بیش نیستید.
ای عیسی! به آنها بگو ناخن از کسب حرام بچینید و به هنگام شنیدن دشنام کر باشید و از دل به من روی آورید که من صورتهای شما را نمی‌خواهم.
ای عیسی! به کار نیک شاد باش که مرا پسند است، و بر کار بد گریه کن که زشت و بدنماست، و آنچه دوست نداری با تو کنند با دیگران مکن، و اگر کسی به گونه راستت سیلی نواخت گونه چپ خود را پیش آر، و تا توانی به دوستی من نزدیکی جو و از نادانها روی گردان.
ای عیسی! برای نیکوکاران فروتنی کن و در عملکردشان با ایشان شریک شو، و گواه آنان باش، و به ستمگران بنی اسرائیل بگو: ای یاران بدکرداری و همنشینان آن! اگر دست نکشید من شما را به میمون و خوک مسخ خواهم کرد.
ای عیسی! به ستم پیشگان بنی اسرائیل بگو: حکمت از بیم من می‌گیرید و شما با خنده، یاوه می‌سرایید. آیا از من برات آزادی برای شما رسیده یا از من امان نامه‌ای دریافت کرده‌اید؟ یا خود را در معرض کیفر من قرار می‌دهید؟ به خودم سوگند از شما نمونه‌ای سازم برای گذشتگان.
ای زاده مریم بکر بتول! به تو سفارش می‌کنم سرور پیامبران و محبوب

خودم را که همان احمد است و شتر سرخ مو و چهره ماه گونه دارد، تابنده است به نور قرآن، دل پاک است و با هیبت، آزرمخو و کرامت‌جوست، چه، اوست رحمت جهانیان و سرور آدمیزادگان. روزی که مرا ملاقات کند گرامی‌ترین پیشتازان است به درگاه من و نزدیکترین رسولان به آستان من، عرب است و امین و حسابرس دین من، و در راه من شکیباست، و با دست خود از دین من در برابر مشرکان جهاد می‌کند. سفارش من این است که خبر آمدن او را به بنی اسرائیل بده و فرمانشان ده تا او را تصدیق کنند و بدو ایمان آورند و پیرویش کنند و یاریش رسانند. عیسی عرض کرد: بار الها! نامش چیست تا من او را خشنود سازم که خشنودی از آن توست؟ خداوند فرمود: او محمّد رسول خداست بر همه مردم، و شفاعتش از همه پذیرفته‌تر خواهد بود، خوشا به حال چنین پیامبری

و خوشا به حال امتش اگر مرا در حالی دیدار کنند که در راه او قرار دارند. زمینیان او را می‌ستایند و آسمانیان برای او طلب آمرزش می‌کنند، درستکار است و خجسته و پاک و پاکیزه. او بهترین باقیماندگان است نزد من، و هر گاه در آخر الزّمان بیاید آسمان دهانه گشاید و زمین شکوفه‌های خود را بیرون نماید تا برکت را ببینند، و من بر هر چه او دست نهد برکت دهم. همسر فراوان دارد و فرزند اندک، و جایگاه او در مکّه، همان جایی است که ابراهیم اساس آن را نهاد.

ای عیسی! دین او یگانه‌پرستی است و قبله‌اش یمانی سو، او از حزب من است و من به همراه او، خوشا به حال او و باز هم خوشا به حال او. کوثر و مقام اکبر در فردوس برین از آن اوست که در آن ارجمندترین زنده‌ها و شهیدان راه خدا زندگی کنند. حوضی بزرگتر از مکه دارد و تا برآمدن خورشید پر از نوشیدنیهای در بسته و بی‌آلایش است، و در آن جامهایی است چونان ستارگان آسمان و تنگهایی به نرمی کلوخهای روی زمین، گواراست، و هر نوشیدنی در آن است و مزه همه میوه‌های بهشتی را دارد، هر که از آن جرعه‌ای نوشد دیگر تشنه نگردد، و این بخشی است که من به او دادم و برتریی که به او ارمغان کردم تا آنکه مدّتی پس از تو برانگیخته می‌شود. پنهانش یا پیدایش یکی است و نیز گفتارش با کردارش، به مردم چیزی نمی‌گوید مگر آنکه نخست خود آن را انجام دهد.

دینش جهاد است در سختی و آسانی، کشورها در برابر او سر تسلیم فرود آورند، و امپراتور روم در برابر دین ابراهیم سر تسلیم فرود آورد. سر سفره نام خدا برد و سلام را آشکار گوید و در حالی نماز می‌گزارد که مردم در خوابند، روزانه پنج بار در پی هم نماز گزارد. برای برپاکردن نماز همچون سپاهیان رزمجو، شعار بلند کند و به اللّه اکبر نماز گشاید و با سلام به پایانش رساند، و در نماز دو پایش را بر پا دارد چنان که فرشتگان پاهای

خود را، و دل و دماغش در برابر من فروتن است، در سینه‌اش نور دارد و بر زبانش حق جاری است، و او بر حق است هر کجا که باشد او را از ریشه و اصل در میان قوم خود تنها همچون یتیمی بی‌یار بوده که هرگز او را نشناختند و به شخصیتش پی نبردند. دو چشمش می‌خوابند و دلش بیدار است. شفاعت از آن اوست و قیامت برای امّت او برپا شود و دست

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 182

من روی دست آنهاست، و هر که بیعت شکند به زیان خود شکسته است، و هر که به پیمان الهی وفا کند من در وعده بهشت به او وفا خواهم کرد. تو به ستم پیشگان بنی اسرائیل دستور ده کتب او را کهنه نگیرند و سنّت او را دگرگون نسازند و به او سلام برسانند که او در جایگاه پیامبری شأنی والا دارد.

ای عیسی! هر چه تو را به من نزدیک سازد من تو را بدان راهنمایی کنم، و هر چه تو را از من دور کند تو را از آن باز دارم، تو نیز در اندیشه خویش باش.

ای عیسی! همانا دنیا شیرین است و من تو را در آن به کار گماشتم، پس از آنچه تو را بر حذر داشتم دوری کن و از آنچه به تو بخشیدم از راه احسان برگیر.

ای عیسی! به کردار خود همچون گناهکار خطا پیشه بنگر، و در کار دیگران چونان پرورنده و صاحب اختیار منگر، در آن زاهد باش و بدان مگرای که نابود شوی.

ای عیسی! درنگ کن و بیندیش و به هر سوی زمین بنگر که سرانجام ستم پیشگان چگونه بوده است.

ای عیسی! هر شرح و بیانم برای تو اندرز است و هر سخنم برای تو درست است و منم درست و آشکارکننده و به حق می‌گویم: اگر پس از آگاهانیدنت مرا عصیان کنی در نزد من یار و یاوری نخواهی داشت.

ای عیسی! دل خویش را با ترس رام کن و به فرودستت نگر نه به فرادستت، و بدان که بدترین خطا و گناه، دوست داشتن دنیاست، پس آن را دوست مدار که من آن را دوست نمی‌دارم.

ای عیسی! دلت را برای من پاک کن و در خلوت، بسیار به یادم آر، و بدان که شادی من در آن است که به درگاهم اظهار زبونی کنی، در انجام این مهم، زنده باش نه مرده.

ای عیسی! چیزی را شریک من مگیر و از من بر حذر باش و به تندرستی خود مغرور مشو و سرمست مگرد که دنیا چونان سایه‌ای گذراست و آنچه از آن آید همچون همان است که از آن رفته است، پس تا توانی در کارهای نیک رقابت کن، و با حق باش، هر کجا که باشد اگر چه تکّه تکّه گردی و خوراک آتش گردی، پس بعد از یافتن آگاهی به من کفر

نورز و از نادانان مباش که هر جنسی در کنار همجنس خود قرار گیرد.
ای عیسی! از دو چشمت برایم سرشک فرو ریز و دلت را برایم خاشع گردان.
ای عیسی! در هنگامه سختیها از من یاری جوی، چه، منم دادرس غمدیده‌گان و بیچاره‌ها را اجابت می‌کنم و منم ارحم الرّاحمین.

زبان حال دوزخیان هنگام جای گرفتن در دوزخ

[104] عنبسه می‌گوید که امام صادق علیه السّلام فرموده: هنگامی که دوزخیان در دوزخ جای گیرند شما را بجویند و نیابندتان، پس به یک دیگر بگویند: ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ* أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ «1»، و این همان سخن پروردگار است که می‌فرماید: إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ «2».

[105] یعقوب بن شعیب می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: سخت‌گیرترین مردم به شما [شیعیان] کیانند؟ عرض کردم: قربانت گردم، همه. فرمود: ای یعقوب! می‌دانی دلیل آن چیست؟ عرض کردم: قربانت گردم نمی‌دانم. فرمود: ابلیس آنها را خوانده و آنها هم اجابتشان کرده‌اند و فرمانشان داده و آنها نیز فرمانش برده‌اند، و شما را هم خوانده ولی شما اجابتش نکرده‌اید و فرمانتان داده و فرمانش نبرده‌اید، پس مردم را به سبب وجود شما آزمند کرده است.

یک دستور العمل هنگام دیدن خوابهای بد از امام صادق علیه السّلام

[106] معاویة بن عمّار می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرموده: هر گاه مردی خواب بدی دید

---

(1) «ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از [زمره] اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم؟ آیا آنان را [در دنیا] به ریشخند می‌گرفتیم یا چشمها [ی ما] بر آنها نمی‌افتد؟» (سوره ص/ آیه 62 و 63).
(2) «این مجادله اهل آتش قطعا راست است» (سوره ص/ آیه 64).

باید از پهلویی که بر آن خوابیده به پهلوی دیگر بغلتد و بگوید: إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ «1»، و سپس بگوید: پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرّب خدا و پیامبران مرسل و بنده‌های خویش بدان پناه برند از شرّ آنچه در خواب دیدم و از شرّ شیطان رجیم.

دستور پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به حضرت زهرا علیها السّلام در باره خوابی که دیده بود

[107] ابو الورد به نقل از امام باقر علیه السّلام می‌گوید که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در باره خوابی که فاطمه علیها السّلام دیده بود به ایشان فرمود: بگو: پناه می‌برم بدان چه پناه می‌برند فرشتگان مقرّب او و پیامبران مرسل او و بندگان خوب و شایسته‌اش از شرّ آنچه در این شب به خواب دیدم که مبادا از آن به من بدی رسد و یا آنچه دلخواهم نیست، و سپس از پهلوی چپت سه بار بگرد.

[108] حفص بن غیاث می‌گوید: امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: هر گاه یکی از شما تصمیم بگیرد از خدایش چیزی نخواهد مگر آنچه خود به او عطا کند باید از هر آنچه مردم دارند نومید گردد و امیدی جز بخدای سبحان نداشته باشد، پس هر گاه خداوند عزّ و جلّ این را از قلب او بداند چیزی از خدا نخواهد مگر آنکه به وی عطا کند. پس شما خود را محاسبه کنید پیش از آنکه محاسبه‌تان کنند، زیرا در قیامت پنجاه بازداشتگاه است که درنگ در هر کدام هزار سال به طول می‌انجامد، و سپس این آیه را خواند: فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ «2».

---

(1) «چنان نجوایی صرفا از [القاآت] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند» (سوره مجادله/ آیه 10).

(2) «در روزی که مقدارش- آنچنان که شما [آدمیان] برمی‌شمارید- هزار سال است به سوی او بالا می‌رود» (سوره سجده/ آیه 5).

دو توجیه در هنگام سفر و برآوردن حاجت

[109] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: هر که آهنگ سفر کند باید روز شنبه بیرون رود که اگر در روز شنبه سنگی از کوه فرو غلتد خداوند سبحان آن را به جای نخستش برگرداند، و هر که برآوردن نیازش سخت گشت باید آن را روز سه‌شنبه طلب کند، چه، این همان روزی است که خداوند در آن آهن را برای داود نرم کرد.

وصف حال مردم در روز قیامت

[110] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: مردم به روز رستخیز که در برابر خداوند بایستند همچون تیرند در ترکش، هر کس جز به مقدار جای پای خود مکانی نمی‌یابد همچون تیر در ترکش که نمی‌تواند این سو و آن سو رود.

داستان گردش امام صادق علیه السّلام در باغهای کوفه

[111] حفص می‌گوید: امام صادق علیه السّلام را دیدم که در میان باغهای کوفه گردش می‌کرد، پس به نخله خرمایی رسید و نزد آن وضو گرفت و به رکوع و سجود پرداخت و من در یک سجده او پانصد ذکر تسبیح برشمردم، و سپس به نخله تکیه داد و دعایی خواند، و سپس فرمود: ای حفص! بخدا سوگند این همان نخله‌ای است که خداوند به مریم فرمود:
وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا «1».

تأمین هزینه دنیا و آخرت از زبان حضرت یحیی علیه السّلام

[112] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که عیسی علیه السّلام فرمود: تأمین هزینه دنیا و آخرت هر دو سخت باشد، اما به چیزی از هزینه دنیا دست نمی‌بری مگر آنکه می‌بینی تبهکاری پیش از

---

(1) «و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، بر تو خرمای تازه می‌ریزد» (سوره مریم/ آیه 25).

تو بدان دست برده است، و در تأمین هزینه آخرت هم که یاوری نیابی تا در جمع آوری آن به تو یاری رساند.

طلب رفع حاجت مؤمن از غیر خدا (کافر یا مؤمن)

[113] یونس بن عمّار می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: هر مؤمنی که شرح نیاز و سختی‌اش، نزد کافر یا مخالف مذهب خود برد چنان است که گویی شکایت خداوند عزّ و جل را نزد یکی از دشمنانش برده است، و هر مؤمنی که شرح نیاز و سختی نزد مؤمنی برد گویی شکایت نزد خداوند برده است.

[114] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که خداوند عزّ و جلّ به سلیمان بن داود وحی کرد که:
نشانه فرا رسیدن زمان مرگت درختی است که از بیت المقدس برآید که بدان «خرنوبه» گویند. فرمود: روزی سلیمان دید که این درخت از بیت المقدس سر برآورده است.
سلیمان به آن درخت گفت: چه نام داری؟ و آن در پاسخ گفت: خرنوبه خوانده می‌شوم، در این هنگام سلیمان به سوی محرابش شتافت و در آن بر عصای خود تکیه زد و همان ساعت خرقه تهی کرد. امام علیه السّلام فرمود: جن و انس همه خدمت او می‌کردند و به فرمان او می‌شتافتند تا جایی که آنها می‌اندیشیدند که سلیمان زنده است و نمرده. هر بام و شام می‌دیدند که او در محرابش ایستاده و برجاست تا آنکه در عصایش موریانه پدید آمد و آن را بخورد و عصا شکست و سلیمان به رو بر زمین افتاد. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ «1».

---

(1) «پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خفّت‌آور [باقی] نمی‌ماندند» (سوره سبأ/ آیه 14).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 187

خطاب خداوند به مشرکان در برخورد با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[115] امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: جابر بن عبد اللَّه به من خبر داد مشرکان هر گاه به پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌گذشتند که پیرامون خانه خدا مشغول طواف است یکی تا کمر خم می‌شد و دیگری جامه بر سر می‌کشید تا رسول خدا او را نبیند و خداوند سبحان این آیه را فرو فرستاد: أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ ... «1».

سخن امام باقر علیه السّلام در مراتب آفرینش

[116] امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: خداوند عزّ و جلّ بهشت را پیش از دوزخ آفرید و فرمانبری را پیش از سرکشی و رحمت را پیش از غضب و خیر را پیش از رشد و زمین را پیش از آسمان و زندگی را پیش از مرگ و خورشید را پیش از ماه و نور را پیش از تاریکی.

سخن امام صادق علیه السّلام در مراتب آفرینش

[117] عبد اللَّه بن سنان می‌گوید: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرمود: خداوند خیر را روز یک شنبه آفرید و خدا را نسزد که شر را پیش از خیر آفریده باشد، و در روز یک شنبه و دوشنبه زمینها را آفرید، و روز سه شنبه قوتهای آنها را آفرید، و آسمانها را روز چهارشنبه و پنجشنبه، و قوتهای آنها را روز جمعه بیافرید، و این است مفهوم سخن پروردگار که: ... خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ... «2».

---

(1) «آگاه باشید که آنان دل می‌گردانند [و می‌کوشند] تا [راز خود را] از او نهفته دارند آگاه باشید آنگاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند [خدا] آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند، می‌دانند» (سوره هود/ آیه 5).
(2) «آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفرید» (سوره سجده/ آیه 4).

فرمایش امام صادق علیه السّلام پیرامون آیات 16 و 17 سوره اعراف

[118] زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام پیرامون آیه: ... لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ «1» پرسش کردم و امام علیه السّلام فرمود: همانا شیطان قصد تو و یاران تو را دارد و از کار دیگران فارغ شده است.

[119] بدر بن ولید خثعمی می‌گوید: یحیی بن سابور نزد امام صادق علیه السّلام آمد تا با آن حضرت علیه السّلام خداحافظی کند. امام صادق علیه السّلام به او فرمود: هان، بخدا سوگند که شما بر حق هستید و آنکه با شما مخالفت کند بر حق نیست، بخدا سوگند که من شک ندارم شما به بهشت خواهید رفت و امید دارم خداوند به زودی چشم شما را روشن کند.
[120] ابو بصیر می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم آنکه مرا در این امر [امامت] رد کند چونان کسی است که شما را رد کرده است؟ امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! هر که این امر را از تو نپذیرد چونان کسی است که از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نپذیرفته است و از خداوند تبارک و تعالی نپذیرفته است. ای ابا محمّد! مرده شما در این امر، شهید است.
عرض کردم: اگر چه بر بستر بمیرد؟ فرمود: آری، بخدا سوگند اگر چه بر بستر هم بمیرد زنده‌ای است که نزد خدا روزی می‌خورد.
[121] حبیب می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هان، بخدا سوگند هیچ یک از مردم نزد من دوست داشتنی‌تر از شما نیست. مردم، راههای گوناگونی را پیموده‌اند، برخی از آنها رأی خود را گرفته‌اند و بعضی از هوی و هوسشان پیروی می‌کنند و پاره‌ای

---

(1) «من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت» (سوره اعراف/ آیه 16 و 17).

طرفدار روایتند و تنها شما امری را ستانده‌اید که ریشه‌دار است، پس بر شما باد پاکدامنی و سخت کوشی. بر سر جنازه‌ها حاضر شوید و به دیدار بیماران روید و با جماعت خود برای نماز در مساجد حاضر گردید. آیا یکی از شما شرم ندارد که همسایه‌اش حق او را بشناسد و او حق همسایه‌اش را نشناسد.
[122] مالک جهنی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای مالک! آیا خشنود نیستید که نماز بپا می‌دارید و زکات می‌دهید و خویشتن‌دار هستید و به بهشت می‌روید.
ای مالک! همانا این مردم کسانی نیستند که در دنیا از یک امام پیروی کنند مگر آنکه روز رستخیز بیاید و آنان را لعنت کند و ایشان هم آن را لعنت

کنند جز شما و کسانی که وضعی چونان شما دارند. ای مالک! بخدا سوگند مرده شما در این امر چونان شهیدی است که در راه خدا شمشیر زده است.

حدیث در منزلت علی علیه السّلام و پیروان او

[123] بشیر کناسی می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: شما پیوستید و مردم گسستند، و شما دوست داشتید و مردم کینه‌توزی کردند، و شما شناختید و مردم نادیده گرفتند و آن درست است، همانا خداوند پیش از آنکه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را پیامبر خود گیرد بنده خود گرفت، و علی علیه السّلام بنده‌ای بود خیرخواه در راه خداوند عزّ و جلّ و خدا هم خیرخواه او بود، او خداوند عزّ و جل را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت. همانا حق ما در کتاب خدا آشکار است: برگزیده اموال از آن ماست چنان که انفال از ماست، و ما قومی هستیم که خداوند عزّ و جلّ فرمانبری از ما را واجب کرده است، و شما از امامی پیروی می‌کنید که مردم به نشناختن آن معذور نیستند. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است:
هر که بمیرد بدون آنکه امامی داشته باشد مرده است چونان کسی که در دوران جاهلیت مرده است. بر شما باد فرمانبری که به تحقیق شما یاران علی علیه السّلام را دیده‌اید، و سپس فرمود: همانا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در آن بیماری که رحلت کرد فرمود: دوست مرا بخوانید. آن دو همسر نزد دو پدر خود فرستادند، و چون آمدند روی از هر دو برگردانید، و سپس فرمود:

دوست مرا بخوانید. آن دو گفتند: ما را دیده است، اگر ما را می‌خواست با ما سخن می‌گفت. پس کسی نزد علی علیه السّلام فرستادند. پس چون علی علیه السّلام آمد خود را روی او انداخت و با او بسیار سخن گفت و هنگامی که این دیدار به پایان رسید آن دو گفتند: به تو چه گفت؟ علی علیه السّلام فرمود: به من گفت هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌گردد.

یک توجیه برای وسعت روزی

[124] موسی بن عمر بن بزیع می‌گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: همانا مردم روایت می‌کنند که چون پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم از راهی می‌رفت از راهی دیگر بازمی‌گشت آیا پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم چنین می‌کرد؟ امام علیه السّلام فرمود: آری، و من هم چنین می‌کنم و تو نیز چنین کن، و سپس به من فرمود: این کار روزی آورتر است.

[125] محمد بن فضل مى‌گويد: به امام كاظم عليه السّلام عرض كردم: قربانت گردم، از يكى از برادرانم خبرى مى‌رسد كه آن را نمى‌پسندم و وقتى از خود او مى‌پرسم وى منكر آن مى‌شود با آن كه گروه مورد اعتمادى آن را از او نقل مى‌كنند. امام عليه السّلام در پاسخ فرمود: اى محمّد! گوش و چشمت را پيرامون برادرت تكذيب كن، و اگر پنجاه سوگند خورنده نزد تو گواهى دهند و او سخن ديگرى گويد سخن برادر خود را تصديق و سخن آنان را تكذيب كن، و از او خبرى را منتشر نكن كه موجب زشتى او گردد و آبرويش را بريزد كه اگر چنين كنى از كسانى خواهى بود كه خداوند در باره آنها فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِى الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ «1».

---

(1) «كسانى كه دوست دارند كه زشتكارى در ميان آنان كه ايمان آورده‌اند شيوع پيدا كند براى آنان عذابى پر درد خواهد بود» (سوره نور/ آيه 19).

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 191

حدیث کسی که در اسلام متولد شود

[126] امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: هر که در اسلام، آزاد زاده شود عرب است، و هر که عهدی دارد و بدان عمل کند وابسته پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم است، و هر که به رغبت خویش اسلام آرد مهاجر شمرده شود.

حدیث دارنده نعمت اسلام

[127] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر که بامداد را به شام رساند و از سه چیز برخوردار باشد دنیا بر او تمام است. او کسی است که بام را به شام رساند در حالی که بدنش سالم است و از امنیت برخوردار است و توشه همان روز را دارد، و اگر چهارمی هم داشته باشد نعمت دنیوی و اخروی او هم تمام گردد که این همان اسلام است.

حدیث در فضیلت سخن

[128] امام صادق علیه السّلام [به نقل از پدرش] به مردی که با ایشان بسیار سخن گفت فرمود:

ای مرد! آیا سخن خود را خوار و ناچیز می‌شماری؟ بدان که خداوند عزّ و جلّ پیامبران خود را با طلا و نقره نفرستاده است و تنها ساز و برگ آنها همان «سخن» بوده است و خدای خود را با همان سخن و نشانه‌ها و رهنمودهایش به مردم می‌شناسانده‌اند.

حدیث در چیره‌گی انسان بر آفریده‌ها و چیره‌گی مرگ بر انسان

[129] پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: خداوند، آفریده‌ای را نیافریده است مگر آنکه بر آن فرماندهی قرار داده که بر آن چیرگی دارد، و این برای آن است که چون خداوند تبارک و تعالی دریاهای شیب را بیافرید بر خود بالیدند و جوشیدند و گفتند: چه چیز بر ما چیرگی تواند یافت؟ و خداوند زمین را آفرید و آن را بر پشت دریا پهن کرد و گسترد و دریا

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 192

رام زمین شد. سپس فرمود: زمین بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیره گردد؟

خداوند کوهها را آفرید و همچون میخهایی بر زمین کوبید تا تزلزل نیابد و هر چه بر خود دارد نلرزاند، و بدینسان زمین آرام شد و پابرجا گردید سپس کوهها بر زمین بالیدند و گردن فرازیدند و گفتند: چه چیز بر ما چیره تواند شد؟ و خداوند آهن را آفرید تا آنها را برید و کوهها در جای خود آرام گرفتند. سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیز بر من چیرگی تواند؟ و خداوند آتش را آفرید که آهن را آب کرد و آهن خوار گشت، سپس آتش شعله برکشید و فریاد کرد و بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیرگی تواند یافت؟

و خداوند آب را بیافرید که آن را خاموش کرد، و بدینسان آتش نیز خوار شد. سپس آب بر خود بالید و جوشید و گفت: چه چیز بر من چیرگی یابد؟ و خداوند باد را آفرید که امواج آن را به حرکت درآورد و آنچه را در ژرفای آن بود بیرون ریخت و آن را از بستر خود بازداشت، و بدینسان آب نیز خوار شد. سپس باد بر خود بالید و طوفان به راه انداخت و دامن کشید و گفت: چه چیز بر من چیرگی تواند؟ و خداوند انسان را آفرید که ساختن آغازید و چاره اندیشید و آن را برگرفت که از باد و جز آن خود را نهان می‌داشت، و بدین ترتیب باد هم خوار شد. و سپس انسان سر به شورش برداشت و گفت: چه چیز قدرتی بیش از من دارد؟ و خداوند مرگ را برای او آفرید و انسان نیز به خواری کشیده شد، و مرگ نیز بالیدن آغازید و خداوند به او فرمود: بر خود مبال که من تو را میان دو گروه بهشتی و دوزخی سر خواهم برید و دیگر هرگز تا امیدواری یا بیمناکی زنده است تو را زنده نخواهم کرد، و نیز فرمود: بردباری بر خشم چیرگی یابد و مهرورزی بر تندخویی و صدقه بر گناه. سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: چه بسیارند پدیده‌هایی که بر دیگری چیرگی دارند!

سفارش پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در عاقبت اندیشی

[130] مسعدة بن صدقه می‌گوید که: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: یا رسول اللَّه! به من سفارش کن. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: اگر سفارشت کنم

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 193

آن را خواهی پذیرفت. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آن مرد پاسخ آری داد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: من به تو سفارش می‌کنم که هر گاه آهنگ کاری کردی در سرانجام آن بیندیش، اگر درست بود انجام بده و اگر درست نبود از آن دست بکش.

سفارش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر رحم کردن بر سه کس

[131] پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: به عزیزی که خوار شده و توانگری که تهیدست گشته و عالمی که در زمان نادانان تباه شد رحم گیرید.

چند توصیه اخلاقی از امام صادق علیه السّلام

[132] مسعدة بن صدقه می‌گوید که: از امام صادق شنیدم روزی به یارانش فرمود:
هر که دوستانه به شما روی کرد با بیان عیبهای او مخدوشش نکنید، و آن بدی را که او بدان تن می‌دهد به آگاهیش نرسانید که این نه از اخلاق رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم است و نه از اخلاق جانشینان او.
راوی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا بهترین ارث پدران برای پسران ادب است نه مال، زیرا مال از میان می‌رود و ادب می‌ماند.
مسعده می‌گوید: منظور ایشان از ادب، علم است.
راوی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر دو روز هم از عمرت باقی مانده باشد یکی از آن دو روز را به ادب آموزی بپرداز تا از آن برای روز مرگت یاری ستانی. عرض شد:
چگونه یاری ستانم؟ فرمود: آنچه به جا می‌گذاری خوب می‌پروری و استوارش می‌کنی.
راوی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام این نامه را به مردی نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد، همانا شخص منافق رغبتی در آنچه موجب سعادت مؤمنان می‌شود ندارد، و انسان سعادتمند پند پرهیزگاری می‌گیرد اگر چه این پند را به شخص دیگری دهند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 194

حدیث در لذّت متعه به جای لذّت نوشابه مست‌کننده

[133] محمد بن مسلم می‌گوید امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای پسر مسلم! مردم، جز شما گرفتار دورویی هستند، و این از آن روست که شما آنچه را خدا خواهد نهان دارید و آنچه را مردم دوست دارند آشکار می‌سازید و مردم آنچه خدا را به خشم می‌آورد آشکار می‌سازند و آنچه را خدا دوست دارد پنهان می‌کنند. ای پسر مسلم! همانا خداوند تبارک و تعالی به شما مهر ورزیده و به جای نوشابه‌های مست‌کننده متعه زنان را برایتان مقرّر فرموده است.

حدیث امام رضا علیه السّلام و شرط پذیرش ولایتعهدی مأمون

[134] معمر بن خلاد می‌گوید: امام رضا علیه السّلام به من فرمود: مأمون به من گفت: ای ابا الحسن! کاش به برخی کسانی که در این نواحی از تو فرمان می‌برند و بر ما شوریده‌اند نامه‌ای می‌نوشتی. امام فرمود: به او گفتم: اگر تو به من وفاداری کنی من هم به تو وفاداری می‌کنم. همانا من در این امر [ولایتعهدی] درآمدم به شرط آنکه نه فرمانی دهم و نه نهی کنم، نه حاکمی گمارم و نه برکنار کنم. امری که بدان وارد شدم هیچ نعمتی بر من نیفزود.

من در مدینه بودم و نامه‌ام در شرق و غرب نفوذ داشت، الاغم را سوار می‌شدم و در راههای مدینه آمد و شد می‌کردم و در آن جا هیچ کس عزیزتر از من نبود و هیچ کس از آنها خواهشی از من نمی‌کرد مگر اینکه در صورت امکان آن را برمی‌آوردم. امام علیه السّلام فرمود: سپس مأمون به من گفت: به قولی که به تو دادم وفا می‌کنم.

حدیث در آداب سفر

[135] امام صادق علیه السّلام به نقل از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: بر مسلمان است که هر گاه آهنگ سفر کرد برادرانش را آگاه کند، و بر برادران اوست که هر گاه از سفر آمد به دیدارش روند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 195

تندرستی و فراغت مایه فتنه است

[136] پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: دو سرشت است که بسیاری از مردم در آن به فتنه افتاده‌اند:
تندرستی و بیکاری.

دو توصیه اخلاقی از امیر المؤمنین علیه السّلام

[137] امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که خویش را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسی را که به او بدگمان شد، نکوهید، و هر که سرّش را پوشاند اختیار او به دست خودش خواهد بود.

در وصف نهر «جعفر» در بهشت

[138] شاذان می‌گوید که امام کاظم علیه السّلام به من فرمود: پدرم به من فرموده است: در بهشت نهری است که جعفر نامیده می‌شود، و بر کناره راست آن درّی سپید است که در آن هزار کاخ قرار دارد و در هر کاخی هزار کاخ جای داده شده است، و همه آن از آن محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خاندان اوست، و بر کناره چپش درّی است که در آن هزار کاخ قرار دارد و در هر کاخی هزار کاخ دیگر، و این همه از آن ابراهیم علیه السّلام و خاندان ابراهیم است.

حدیث در پیروزی گروهی که در حفظ مسلمانان بکوشد

[139] امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگز دو گروه از اهل باطل با یک دیگر روبرو نشوند مگر اینکه پیروزی نصیب گروهی گردد که مسلمانان را بهتر حفظ می‌کنند.

سود و زیان و سرشت دلها

[140] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: دلها سرشته شده‌اند بر دوستی هر که بدان سود رساند و دشمنی با هر که بدان زیان رساند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 196

[141] علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السّلام نقل می‌کند که پدرم دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم! پدرم محمّد بن علی علیه السّلام دست مرا گرفت چنانچه من دست تو را گرفته‌ام و فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السّلام دست مرا گرفته بود چنانچه من دست تو را گرفته‌ام و فرمود: پسر جانم! هر که از تو خوبی خواست به او خوبی کن، اگر او شایسته او باشد کاری بجا کرده‌ای، و اگر شایسته آن نباشد تو خود شایسته آنی. و اگر مردی در سمت راستت دشنامت داد و خود را به سمت چپ تو رساند و پوزش خواست پوزشش را بپذیر.
[142] محمد بن مسلم می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همه چیز آب بود و عرش الهی بر آب قرار داشت. خداوند سبحان فرمان داد تا آن آب شعله آتشین برکشید، و به آتش فرمان داد تا خاموشی گیرد و از خاموشی آن دودی برخاست، و خداوند عزّ و جلّ آسمانها را از دود بیافرید، و خداوند عزّ و جلّ زمین را از خاکستر آفرید، سپس آب و آتش و باد با یک دیگر دشمنی آغازیدند. آب گفت: منم مهین سپاه الهی، و آتش گفت: منم مهین سپاه الهی، و باد گفت: منم مهین سپاه الهی، و خداوند به باد وحی فرستاد که: تویی مهین سپاه من.

[143] حسین بن زید هاشمی به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: زینب عطر فروش که زنی لوچ بود نزد زنان و دختران پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌آمد و به آنان عطر می‌فروخت. روزی پیامبر به خانه آمد در حالی که زینب در میان آنان بود. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رو به او کرد و فرمود: هر گاه تو به خانه ما می‌آیی خانه ما خوشبو می‌شود زینب در پاسخ گفت: بلکه خانه‌های تو به بوی خوش خودت خوشبوتر است. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر گاه عطر می‌فروشی آن را با چیز دیگر میامیز که این کار به تقوا نزدیکتر و برای دارایی پاینده‌تر

است. او در پاسخ عرض کرد: یا رسول اللَّه! اینک من نیامده‌ام چیزی بفروشم و آمده‌ام تا پیرامون عظمت خداوند سبحان از شما پرسش کنم. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: جلّ جلاله، پیرامون بخشی از آن با تو سخن خواهم گفت، و سپس فرمود: همانا این زمین و هر که بر آن است در برابر آنچه زیر آن قرار گرفته همچون حلقه‌ای است که در سرزمینی پهناور و خالی از سکنه افتاده باشد، و این هر دو با آنچه در آنها و بر آنهاست در برابر آنچه زیر آن است چون حلقه‌ای است که در فلاتی پرت، افتاده است، و همچنین است سومی تا آنکه به هفتمی می‌رسد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: ... خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَ «1»، و این هفت زمین با آنچه در آنهاست و آنچه بر آنهاست بر پشت خروس همچون حلقه‌ای است که در دشتی پرت افتاده است. این خروس دو بال دارد که یک بال در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و دو پای آن خروس در آن سوی مرزهای هستی، و این هفت زمین و آن خروس و هر که در آن و بر آن است بر روی صخره همچون حلقه‌ای است در دشتی پهناور و پرت، و آن صخره با هر که در آن و بر آن است بر پشت ماهی چون حلقه‌ای است که در دشت پهناور و پرتی افتاده باشد، و این هفت زمین و این خروس و این صخره و این ماهی با هر که در آن و بر آن است در دریای تاریک چون حلقه‌ای است در بیابانی پرت، و این هفت زمین و این خروس و این صخره و این ماهی و این دریای تاریک در هوای روان چون حلقه‌ای است در دشتی پرت سپس این آیه را تلاوت فرمود: لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری «2»، و آگاهی بشر در همین طبقه ثری به پایان می‌رسد، و این هفت زمین و این خروس و این صخره و این ماهی و این دریای تاریک و این هوا و این ثری با هر آنکه در

آن و بر آن است همه در برابر آسمان نخست چون حلقه‌ای است در بیابانی پرت، و این همه با آسمان نزدیک و با هر که بر آن و در آن است نزد آنکه بر فراز آن است چون حلقه‌ای است در دشتی پرت، و این دو آسمان

---

(1) «هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید» (سوره طلاق/ آیه 12).
(2) «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک است از آن اوست» (سوره طه/ آیه 6).

و هر که در آن و بر آن است نزد آنکه بر فراز آنهاست چون حلقه‌ای است در بیابانی پهناور و پرت، و این هر سه با هر آنکه در آن و بر آن است نزد چهارمین چون حلقه‌ای است در دشتی پهناور و پرت، تا برسد به آسمان هفتم، و همه آنها و هر که در آن و بر آن است در برابر دریایی که از اهل زمین نهفته است چون حلقه‌ای است در دشتی پهناور و پرت، و این هفت آسمان و آن دریایی نهان در برابر کوههای تگرگ همچون حلقه‌ای است در دشتی پرت.
سپس این آیه را تلاوت فرمود: .. وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَدٍ ... «1»، و این هفت آسمان و آن دریای نهان و کوههای تگرگ در برابر هوایی که دلها در آن سرگردانند همچون حلقه‌ای است در بیابانی پهناور و پرت، و این هفت آسمان و دریای نهان و کوههای تگرگ و هوا در برابر پرده‌های نور همچون حلقه‌ای است در دشتی پهناور و پرت، و این هفت آسمان و دریای نهان و کوههای تگرگ و هوا و پرده‌های نور در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است در بیابانی پهناور و پرت، و سپس این آیه را تلاوت فرمود:
... وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ «2»، و این هفت آسمان و دریای نهان و کوههای تگرگ و پرده‌های نور و کرسی در برابر عرش همچون حلقه‌ای است در دشتی پهناور و پرت، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى «3». و در روایت حسن، پرده‌ها پیش از هوایی است که دلها در آن سرگردانند.

---

(1) «و [خداست که] از آسمان از کوههایی [از ابر یخ زده] که در آنجاست تگرگی فرو می‌ریزد» (سوره نور/ آیه 43).
(2) «کرسی او آسمانها و زمین را در برگرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ» (سوره بقره/ آیه 255).
(3) «خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است» (سوره طه/ آیه 5).

[144] یزید کناسی به نقل از امام باقر علیه السّلام می‌گوید که: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پیش از اسلام به مردی در طائف وارد شد و او پیامبر را گرامی داشت. پس چون خداوند محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را به پیامبری برانگیخت به آن مرد گفته شد: آیا می‌دانی خداوند چه کسی را برای مردم فرستاده است؟ گفت: نه. به او گفتند: او محمّد بن عبد اللَّه، یتیم ابو طالب و همان کسی است که فلان روز در طائف بر تو وارد شد و تو او را گرامی داشتی. آن مرد نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آمد و بر او سلام کرد و مسلمان شد و سپس گفت: یا رسول اللَّه! آیا مرا می‌شناسی؟
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: تو کیستی؟ آن مرد گفت: من صاحب همان خانه‌ای هستم که تو در دوران جاهلیت در فلان روز در طائف بدان وارد شدی و من تو را گرامی داشتم.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: خوش آمدی. نیازت چیست؟ آن مرد گفت: از تو دویست گوسفند می‌خواهم با چوپانهایش. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دستور داد تا آنچه را خواسته بود به وی دهند، و سپس به یاران خود فرمود: این مرد چه باکی داشت از اینکه از من همان خواهش را کند که آن پیرزن بنی اسرائیل از موسی کرد؟ یاران پرسیدند: مگر پیرزن بنی اسرائیلی از موسی چه خواست؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: خداوند عزّ و جل به موسی علیه السّلام وحی کرد تا استخوانهای یوسف را از مصر، پیش از خروج از زمین مقدس شام، با خود ببرد.
موسی علیه السّلام محل دفن یوسف علیه السّلام را پرسید و پیرمردی نزد او آمد و گفت: اگر کسی باشد که آن جا را بشناسد فلان زن است. موسی به دنبال او فرستاد و چون به حضور موسی علیه السّلام رسید به او گفت: تو می‌دانی قبر یوسف کجاست؟ او گفت: آری می‌دانم. موسی علیه السّلام گفت:
مرا بدان جا بر و در برابر، هر چه بخواهی به تو می‌دهم. پیرزن گفت: من تو را به آن جا می‌برم و در برابر، هر پاداشی خواهم باید به من بدهی. موسی گفت: بهشت برای تو خواهد بود. پیرزن گفت: نه، باید آنچه خودم خواهم به من دهی. پس خداوند به موسی وحی کرد که: بر تو گران نیاید که حکم او را بپذیری. موسی به او گفت: هر چه تو خواهی می‌دهم. پیرزن گفت: خواست من این است که در روز رستخیز در همان درجه‌ای باشم که بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 200

تو در بهشت هستی. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: چه می‌شد اگر این مرد نیز همان خواهش پیرزن بنی اسرائیل را از من می‌کرد.

داستان یک بانوی ارجمند مسیحی

[145] عبد اللَّه بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: زنی از انصار دوستدار ما اهل بیت بود و از ما فراوان احوالپرسی می‌کرد. یک روز که او قصد دیدار ما را داشت عمر بن خطّاب او را دید و به او گفت: ای پیرزن انصاری کجا می‌روی؟ او در پاسخ گفت: به سوی خاندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌روم تا بر ایشان سلام کنم و پیمان خود را با آنها از سر گیرم و حقّشان را به جا آورم. عمر به او گفت: وای بر تو، آنها امروز بر تو و ما حقّی ندارند، آنها به روزگار پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حقّ داشتند، ولی امروز دیگر حقّی ندارند، پس باز گرد. آن زن بازگشت و نزد امّ سلمه رفت. امّ سلمه به او گفت: چرا دیر آمدی. او در پاسخ گفت: در راه عمر بن خطّاب را دیدم، و آنچه را به عمر گفته بود و سخنان عمر را به آگاهی امّ سلمه رساند. امّ سلمه به او گفت: عمر دروغ گفته است، حقّ خاندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تا روز قیامت همچنان واجب خواهد بود.

[146] برید عجلی می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام پیرامون آیه: ... وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ «1»، پرسش کردم. حضرت علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند، ایشان همان شیعیان ما هستند، آن هنگام که روحشان به بهشت رود و از سوی خداوند عزّ و جلّ پذیرایی شوند خواهند دانست و یقین کنند که بر حق و بر دین الهی بوده‌اند، و مژده شادی دهند به برادران پسین خود که هنوز به آنها نپیوسته‌اند که نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین گردند.

---

(1) «و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند» (سوره آل عمران/ آیه 170).

[147] حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره آیه: فِیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ «1»، پرسش کردم. فرمود: اینها همان زنان خوب، مؤمن و عارفه هستند. او می‌گوید: عرض کردم: مقصود از: حُورٌ مَقْصُورٰاتٌ فِی الْخِیامِ «2» چه کسانی هستند؟ فرمود: مقصود حوریه‌هایی است که پیوسته در پرده به سر برده‌اند و در میان خیمه‌هایی هستند از درّ و یاقوت و مرجان. بر هر خیمه‌ای چهار در است و بر هر دری هفتاد نار پستان دربانند، و از کرامت الهی هر روزه آنها را به مؤمنان ارمغان کنند.

[148] اصبغ بن نباته می‌گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خورشید سیصد و شصت برج دارد که هر برجی از آن، چونان جزیره‌ای است از جزیره‌های عرب، و هر روز در برجی از آن فرود می‌آید، و چون غروب کنند به مرز درونی عرش می‌رسد و همچنان تا فردا در سجده باشد، سپس به مطلع خود باز می‌گردد، و با آن دو فرشته باشند که با آن آواز سر دهند و روی آن به سوی آسمانیان است و پشتش به سوی زمینیان، در حالی که اگر رویش به سوی زمینیان بود زمین و هر چه بر آن است از شدّت گرمی می‌سوخت، و مفهوم سجده آن همان است که خداوند می‌فرماید: أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ... «3».

---

(1) «در آنجا [زنانی] نکوخوی و نکورویند» (سوره رحمان/ آیه 70).
(2) «حورانی پرده‌نشین در [دل] خیمه‌ها» (سوره رحمان/ آیه 72).
(3) «آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمانها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمامی] ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟» (سوره حج/ آیه 18).

[149] جابر بن یزید می‌گوید: امام باقر علیه السّلام هفتاد حدیث به من گفت که هرگز به کسی نگفتم و هرگز به کسی نخواهم گفت، و چون امام باقر علیه السّلام رحلت فرمود بر دوشم سنگینی کرد و سینه‌ام تنگ شد، لذا نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم: قربانت گردم: پدرت هفتاد حدیث به من گفته که هیچ یک از آنها از دهان من بیرون نیامده است و امام باقر علیه السّلام به من سفارش کرده که آنها را نهفته دارم و اینک بر دوش من سنگینی می‌کند و سینه‌ام از آن تنگ شده، چه دستور می‌دهید؟ امام صادق علیه السّلام در پاسخ فرمود: ای جابر! هر گاه سینه‌ات تنگ شد به بیابان برو و گودالی بکن و سر را در آن فرو بر و بگو امام باقر مرا چنین و چنان حدیث کرده است، و سپس آن گودال را پر از خاک کن، زیرا زمین راز تو را نگاه می‌دارد.
جابر می‌گوید: چنین کردم و از آنچه احساس می‌کردم رهایی یافتم.
از اسماعیل بن مهران نظیر این حدیث روایت شده است.

نهی از همنشینی با کسانی که موجب بدنامی می‌شوند

[150] حارث بن مغیره می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: من تندرستان شما را به گناه بیمارانتان مؤاخذه می‌کنم و چرا چنین نکنم؟ از مردی به شما آن می‌رسد که موجب زشتی شما و من است و باز هم با او و همگنانش همنشینی می‌کنید و سخن می‌گویید و کسی به شما گذر می‌کند و می‌گوید: اینها که با او نشسته‌اند از او بدترند. اگر هنگامی که از سوی این گونه افراد به شما آن رسد که ناخوشتان می‌آید با آنها درشتی کنید و برانیدشان برای شما و من بهتر خواهد بود.

تفسیر امام صادق علیه السّلام در مورد آیه 165 سوره اعراف

[151] امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 203
عَنِ السُّوءِ ... «1» می‌فرماید: آنها سه گروه بودند: گروهی که فرمانبر بودند و امر بدان هم می‌کردند و رهایی یافتند، و گروهی که خود فرمانبر بودند ولی امر به معروف نمی‌کردند که اینها به شکل مورچه درآمدند، و گروهی که نه خود فرمانبر بودند و نه امر به معروف می‌کردند که اینها نابود شدند.

وظیفه سالمندان و خردمندان

[152] امام صادق علیه السّلام به شیعیان نوشت: سالمندان و خردمندان شما باید به نادانان و ریاست طلبان مهر ورزند یا آنکه نفرین من همه را در بر خواهد گرفت.

[153] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: خداوند برای دین، دو دولت مقرّر ساخته: دولتی برای آدم و دولتی برای ابلیس. دولت آدم، همان دولت خداوند عزّ و جلّ است، و چون خداوند اراده کند که آشکارا پرستیده شود دولت آدم را به ظهور رساند، و هر گاه اراده کند پنهانی پرستیده شود نوبت دولت ابلیس است. پس هر که آن را آشکار سازد که خداوند پنهان کردن آن را اراده فرموده از دین برون خواهد بود.

داستان مردم در روز رستخیز

[154] جابر به نقل از امام باقر علیه السّلام می‌گوید که فرمود: ای جابر! چون روز رستخیز فرا رسد خداوند عزّ و جلّ، اوّلین و آخرین را برای فصل خصومت گرد آورد، و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام دعوت شوند و به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم جامه‌ای سبز بپوشانند که از مغرب تا مشرق را بدرخشاند و به پیکر علی علیه السّلام هم مانند آن جامه‌ای بپوشانند، و به اندام رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم جامه‌ای گلی بپوشانند که از آن مشرق و مغرب روشنی یابند و به

---

(1) «پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد برند کسانی را که از [کار] بد باز می‌داشتند نجات دادیم» (سوره اعراف/ آیه 165).

اندام علی علیه السّلام نیز مانند آن را بپوشاند و سپس ما را دعوت کنند و رسیدگی به حساب مردم را به ما واگذارند، و بخدا سوگند که ما بهشتیان را به بهشت و دوزخیان را به دوزخ درمی‌آوریم، و سپس پیامبران دعوت می‌شوند و آنها در دو صف در عرش الهی به صف می‌ایستند تا ما از حسابرسی مردم آسوده شویم، و چون بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ روند، ربّ العزّه علی علیه السّلام را بفرستد تا بهشتیان را به منزل خود درآورد و همسرانشان را بر ایشان تزویج کند، و بخدا سوگند که علی علیه السّلام همان است که بهشتیان را تزویج کند و این کار کس دیگری جز او نباشد. این کرامتی است که خداوند عزّ و جل به او ارزانی داشته و فضیلتی است که خداوند، بدو ارمغان کرده و بدو منّت نهاده است و بخدا هموست که دوزخیان را به دوزخ درآورد و اوست که درهای بهشت را به روی بهشتیان به هنگام ورود ایشان می‌بندد، زیرا درهای بهشت و دوزخ بدو سپرده شده است.

نقش دوستی علی علیه السّلام و حضرت فاطمه علیها السّلام در معاشرت با مردم

[155] عنبسه به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: با مردم معاشرت کنید که اگر دوستی علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام در نهان برای شما سودی ندهد در آشکار هم سودی نخواهد داشت.

نهی از بردن نام علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام در میان مخالفان

[156] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: بپرهیزید از اینکه نام علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام را [در میان مخالفان] ببرید، زیرا در میان [این] مردم چیزی منفورتر از نام علی و فاطمه علیهما السّلام نیست.

امر به شتاب فلک برای نابودی دولت یک قوم

[157] جابر به نقل از امام باقر می‌گوید که فرمود: همانا خداوند والانام هر گاه اراده نابودی دولت قومی را کند فلک را بفرماید تا شتاب بیشتری گیرد تا به مقداری که

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 205

می‌خواهد برسد.

برخورد امام صادق علیه السّلام با زیدیّه

[158] ابی شبیل می‌گوید: من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدیم، سلیمان بن خالد به امام عرض کرد: زیدیّه جماعتی معروف و تجربه اندوخته هستند و مردم به شهرتشان رسانده‌اند و در روی زمین هیچ محمّدی نیست که از شما نزد آنها محبوبتر باشد، اگر صلاح می‌دانید که آنها را به خود نزدیک سازید چنین کنید.

حضرت علیه السّلام فرمود: ای سلیمان بن خالد! اگر این نابخردان می‌خواهند ما را از علممان به جهلشان بکشانند پس خوشامدشان نگوییم، و اگر سخن ما را می‌شنوند و منتظر امر مایند باکی نیست.

داستان پاره شدن بند کفش امام صادق علیه السّلام در تشییع جنازه

[159] ابن محبوب از کسی که نام او را برده به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: که در تشییع جنازه فردی بند کفش امام علیه السّلام پاره شد، پس مردی بند کفش خود را آورد تا به امام علیه السّلام بدهد. حضرت علیه السّلام به او فرمود: بند کفشت را برای خودت نگاه دار، زیرا شخص مصیبت زده سزاوارتر است که بر آن صبر کند.

حجامت فرق سر

[160] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: حجامت در سر، همان حجامت مغیثه [دادرس] است که برای هر دردی سودمند است مگر مرگ، سپس [برای نشان دادن جای حجامت] از ابرو وجب کرد تا آن جا که انگشت بزرگ دستش رسید و سپس فرمود: همین جاست.

علّت نامگذاری مؤمن

[161] رفاعه به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید که فرمود: ای رفاعه! می‌دانی چرا

مؤمن، مؤمن نامیده شد؟ او می‌گوید: عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: برای اینکه او بخداوند عزّ و جل ایمان می‌آورد و خدا هم امان نامه او را امضا می‌کند.

ناصبی و عاقبت آن در قرآن

[162] حنان به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید که فرمود: ناصبی [دشمن خاندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم] باکی نداشته باشد که نماز بخواند یا زنا کند، به هر حال این آیه در باره او نازل شده است: عامِلَةٌ ناصِبَةٌ* تَصْلى ناراً حامِيَةً «1».

آب فرات و مخالف علی علیه السّلام

[163] گمان می‌کنم که عبد اللَّه بن سنان می‌گوید که امام صادق علیه السّلام فرموده: اگر جز دوست علی بر سر فرات آید و آبش تا دو پهلوی او برآید و برق زند و او مشتی از آن را به کف گیرد و بگوید
«بسم اللَّه»
و پس از فراغت از آشامیدن بگوید
«الحمد للَّه»
، این آب برای او همچون خون ریخته شده و گوشت خوک حرام است.

سؤال امام صادق علیه السّلام از رفتار با زید

[164] سلیمان بن خالد می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: شما با عموی من زید چه کردید؟ عرض کردم: آنها از وی پاسبانی می‌کردند [یعنی هنگامی که بالای چوبه دار بود] و چون مردم کم شدند [به هنگام شب] ما جنازه او را برگرفتیم و در کنار فرات در حاشیه‌جویی به خاک سپردیم، و چون صبح شد سواران به جستجوی او پرداختند و او را یافتند و سوزاندند. امام علیه السّلام فرمود: چرا به او آهن نبستید و او را در نهر فرات نینداختید؟
درود خدا بر او و نفرین الهی بر کشنده‌اش.

---

(1) «تلاش کرده و رنجدیده، در آتش سوزان درافتند» (سوره غاشیه/ آیه 3 و 4).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 207

اجازه نابودی بنی امیّه از سوی خداوند

[165] از امام صادق علیه السّلام روایت است که فرمود: همانا خداوند والانام هفت روز پس از آنکه جنازه زید را سوزانیدند اجازه نابودی بنی امیه را صادر فرمود.

خداوند و حافظ دوست

[166] عبید بن زراره به نقل از امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند والانام هر کس را که دوستش را حفظ کند حفظ خواهد کرد.

سخن امام صادق علیه السّلام پیرامون طواف‌کنندگان کعبه معظّمه

[167] سماعه می‌گوید: که من در خدمت امام کاظم علیه السّلام نشسته بودم و مردم در دل شب، طواف کعبه می‌کردند. حضرت علیه السّلام فرمود: ای سماعه! بازگرد که کار این خلق به سوی ما باز می‌گردد و حساب آنها با ماست. هر چه گناه میان خود و خدا دارند [و حقّ النّاس نیست] بر خدا بایست کنیم و خواهش جدّی که از آن چشم پوشد و خدا آن را از ما بپذیرد، و هر چه گناه میان خود و بقیّه مردم دارند [حق النّاس است] از صاحبان حق بخواهیم که ببخشند و از بدهکاران نادیده بگیرند و آنها هم بپذیرند و خداوند عزّ و جلّ به آنها عوض دهد.

داستان عقد برادری میان سلمان و ابو ذر

[168] صالح احول می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم میان سلیمان و ابو ذر برادری برقرار کرد و بر ابو ذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکند.

مسئولیت علما و دانشمندان

[169] حارث بن مغیره می‌گوید: در راه مدینه امام صادق علیه السّلام با من برخورد کرد

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 208

و فرمود: کیستی؟ آیا حارثی؟ عرض کردم: آری. فرمود: همانا من گناه نادانانتان را به حساب علمای شما می‌گذارم. حضرت علیه السّلام این را فرمود و رفت، و من روزی خدمت ایشان رسیدم و اجازه شرفیابی خواستم و نزد ایشان رفتم و گفتم: به من برخوردی و فرمودی: هر آینه گناه نادانانتان را به حساب علمای شما می‌گذارم. این سخن شما نگرانی بزرگی بر من وارد کرده است. حضرت علیه السّلام فرمود: آری، چه چیز مانع از آن می‌شود که شما هر گاه خبری از کسی دریافت کردید که شما را ناخوش می‌آید و به ما آزار می‌رساند نزد او بروید و او را نکوهش و توبیخ کنید و آنچه باید به او بگویید؟ من عرض کردم: قربانت گردم، در این صورت از ما فرمان نبرند و سخنی از ما نپذیرند. حضرت علیه السّلام فرمود: شما هم ایشان را ترک کنید و از مجالس آنها کناره گیرید.

خداوند و کیفر شش طائفه

[170] این حدیث را تا امیر المؤمنین علیه السّلام رسانده‌اند که فرمود: همانا خداوند شش طائفه را به داشتن شش خصلت کیفر رساند: عربها را به داشتن تعصّب، دهخداها را به داشتن کبر، فرماندهان را به سبب تبهکاری، فقها را به سبب حسد، بازرگانان را به سبب خیانت و روستانشینان را به سبب جهل و نادانی.

محبوبترین چیز نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[171] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چیزی محبوبتر از آن نبود که روز را سپری کند در حالی که از خدا ترسان است و در راه خدا، گرسنه.

[172] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: علی بن الحسین علیه السّلام را شیوه بر آن بود که هر گاه کارنامه علی علیه السّلام را برمی‌گرفت و در آن نظر می‌کرد و می‌فرمود: چه کسی تاب و تحمّل این شیوه را دارد؟ چه کسی تاب و توان آن را دارد؟ و سپس بدان عمل می‌کرد، و آن چنین بود

که چون به نماز می‌ایستاد رنگش دگرگون می‌شد تا جایی که این دگرگونی از چهره‌اش دانسته می‌شد، و کسی از فرزندان علی علیه السّلام جز علی بن الحسین علیه السّلام تاب و توان انجام آن را نداشت.

[173] حسن صیقل می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: همانا دوست علی علیه السّلام جز حلال نخورد، زیرا سرور و مولای او چنین بود، و دوست عثمان پروایی ندارد که حلال بخورد یا حرام، زیرا سرور او چنین بوده است. امام علیه السّلام به سخن پیرامون علی علیه السّلام بازگشت و گفت: هان، سوگند به آنکه جان علی را ستاند او از دنیا حرامی نخورد- چه کم و چه زیاد- تا آن گاه که از دنیا برفت، و هیچ گاه دو کار برایش پیش نیامد که هر دو طاعت از خدا بود مگر آنکه همان را برمی‌گزید که بر تن او سخت‌تر بود، و هرگز رویداد دشواری برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیش نیامد مگر آنکه بر پایه اعتماد به علی علیه السّلام او را در پی انجام آن کار می‌فرستاد، و هیچ کس در میان امّت، جز علی علیه السّلام، توان انجام کارهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نداشت، و او چنان عمل می‌کرد که گویی بهشت و دوزخ را می‌بیند. او هزار بنده را از اصل مال خود آزاد کرد که حاصل کدّ یمین و عرق جبین او بود، و آن را برای خشنودی خدا و رهایی از آتش انجام می‌داد، و طعام او نبود مگر سرکه و زیت، و شیرینی او همان خرمایی بود- اگر آن را می‌یافت- و جامه کرباسی بر تن می‌کرد و اگر بلند بود قیچی طلب می‌کرد و افزوده آن را می‌برید.

امام صادق علیه السّلام بر سر سفره شام

[174] کارگزار محمّد بن راشد می‌گوید: بر سر شام امام صادق علیه السّلام در شبی تابستانی حاضر شدم. سفره‌ای گسترده و در آن نانی نهاد و قدحی پر از ترید و گوشت که می‌جوشید. دست در آن نهاد و دریافت که داغ است، پس دست برداشت و فرمود: از آتش دوزخ بخدا پناه می‌جوییم، از آتش دوزخ بخدا پناه می‌بریم، ما تاب تحمّل این را

هم نداریم چه رسد به آتش دوزخ. این سخن را چند بار تکرار کرد تا خوردن ترید ممکن شد، و حضرت علیه السّلام دست خود را در آن برد و ما هم دست خود را در آن بردیم و آن حضرت خورد و ما هم با او خوردیم. سپس سفره را جمع کردند و حضرت علیه السّلام فرمود: ای غلام! برای ما چیزی بیاور. طبقی خرما آورده شد و هنگامی که من دست به داخل آن بردم دریافتم که خرماست. عرض کردم: اصلحک اللّٰه، اینک فصل انگور و میوه است، امام علیه السّلام فرمود: آری، این خرماست! سپس فرمود: ای غلام! این را ببر و چیزی دیگر بیاور. او دوباره خرما آورد و من عرض کردم: این هم خرماست؟ حضرت علیه السّلام فرمود:
همین خوب است.

[175] معاوية بن وهب به نقل از امام صادق عليه السّلام مى‌گويد كه فرمود: از روزى كه خداوند پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را به پيامبرى برانگيخت تا هنگامى كه جان او را ستاند براى فروتنى در برابر خدا هرگز تكيه زده چيزى نخورد، و هرگز در مجلسى همنشين او دو زانوى حضرت عليه السّلام را نديد، و هرگز با كسى دست نداد كه دست خود را از دست او كشد مگر اينكه آن فرد خود مبادرت به دست كشيدن نمايد، و هرگز بدى را با بدى جبران نكرد، چه، خداوند مى‌فرمايد: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ ... «1»، و او نيز چنين مى‌كرد، و هرگز سائلى را رد نكرد، اگر چيزى داشت مى‌بخشيد و گر نه مى‌فرمود: خدا به تو بدهد، و هرگز به حساب خدا نبخشيد و تعهّد نكرد مگر آنكه خداوند آن را پذيرفت و تأييد كرد، و اگر بهشت را هم به كسى مى‌بخشيد خداوند آن را مى‌پذيرفت و تأييد مى‌كرد. امام صادق عليه السّلام در ادامه فرمود: پس از او برادرش على- سوگند به آنكه جان او را ستاند- تا هنگام خروج از دنيا هرگز حرام نخورد، و بخدا سوگند اگر دو مسأله براى او پيش مى‌آمد كه هر دو طاعت از خداوند عزّ و جلّ بود، او بدان يک روى مى‌آورد كه براى بدنش

(1) «سخن بد آنان را به هر چه نيكوتر است پاسخ گوى» (سوره مؤمنون/ آيه 96).

سخت‌تر بود.

بخدا سوگند او در راه خدا هزار برده را آزاد كرد كه پول آن را با كدّ يمين به دست آورده بود. بخدا سوگند، پس از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم هيچ كس جز على، توان انجام كارهاى پيامبر را نداشت. بخدا سوگند، براى پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم هيچ مشكلى پيش نيامد مگر آنكه از روى اطمينانى كه به على داشت او را براى حلّ آن پيش مى‌فرستاد، و اگر پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم با پرچم خود او را به نبرد مى‌فرستاد جبرئيل از راست و ميكائيل از چپ به همراه او مى‌جنگيدند و او از جنگى باز نمى‌گشت مگر آنكه خداوند عزّ و جلّ، گشايش را نصيب او مى‌كرد.

توصیف علی علیه السّلام و حضرت فاطمه علیها السّلام

[176] زید بن حسن می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: علی علیه السّلام در غذا خوردن و شیوه، مانندترین مردم به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود. او نان و زیت می‌خورد و به مردم نان و گوشت می‌خوراند. امام صادق علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام آب و هیزم به خانه می‌آورد و فاطمه علیها السّلام آرد آسیاب می‌کرد و آن را خمیر می‌نمود و نان می‌پخت و جامه وصله می‌زد.

فاطمه از همه مردم زیباروی‌تر بود و گویی بر دو گونه‌اش دو گل شکفته بود. درود خدا بر او و پدرش و شویش و فرزندان پاکش.

دو خصلت مشترک در همه پیامبران

[177] امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند هرگز پیامبری برنیانگیخت مگر آنکه بسیار غیور بود و از خلط سوداء، پاکی بهره داشت، و هرگز پیامبری برنیانگیخت مگر آنکه به بداء اعتراف داشت.

داستان شتر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[178] امام صادق علیه السّلام فرمود: چون شتر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را رهاندند، آن شتر به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفت: بخدا سوگند قدم از قدم برندارم اگر چه مرا پاره پاره کنند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 212

کاروان آل یعقوب و داوری خداوند

[179] مردی به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید که فرمود: ای کاش ما هم کاروانی همچون آل یعقوب می‌بودیم تا خداوند میان ما و خلقش داوری می‌کرد.

تحقق قلبی و همّت در نظر خداوند

[180] اسماعیل بن محمّد به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید که فرمود: همانا خداوند عزّ و جل می‌فرماید: چنین نیست که من هر سخن حکیمانه‌ای را بپذیرم و آنچه من می‌پذیرم عشق قلبی و همّت است، و اگر عشق قلبی و همّت او در راه خشنودی من باشد همّت او را تقدیس و تسبیح خود قرار می‌دهم.

قیام امام قائم علیه السّلام در قرآن

[181] از امام صادق علیه السّلام در باره آیه شریفه: سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ ... «1» پرسش کردند و حضرت علیه السّلام در پاسخ فرمود: مقصود به زمین فرو شدن و مسخ شدن و پرتاب شدن است. راوی می‌گوید: عرض کردم: تا برای آنها آشکار شود؟ فرمود: این سخن را رها کن، مقصود قیام امام قائم است.

اطاعت از علی علیه السّلام در بیان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[182] امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است: فرمانبری از علی، زبونی است و معصیت و کفر بخدا. عرض شد: یا رسول اللَّه! چگونه فرمان بردن از علی زبونی و معصیت، و کفر بخداست؟ فرمود: علی شما را به حق وامی‌دارد اگر از او فرمان برید زبون گشته‌اید، و اگر نافرمانیش کنید بخدا کفر ورزیده‌اید.

---

(1) «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان آشکار شود که اوست حق» (سوره فصّلت/ آیه 53).

حدیث در طبقات مردم از دیدگاه امام صادق علیه السّلام

[183] امام صادق علیه السّلام فرمود: ما بنی هاشم هستیم، و شیعه ما عرب هستند، و دیگر مردم اعراب بیابانگرد می‌باشند.
[184] امام صادق علیه السّلام فرمود: ما قریشی هستیم و شیعیان ما عرب هستند و دیگر مردم، کافران روم هستند.

ظهور امام قائم علیه السّلام بر منبر کوفه

[185] امام صادق علیه السّلام فرمود: گویی من حضرت قائم علیه السّلام را بر منبر کوفه می‌بینم که قبایی بر تن دارد و از جیب قبای خود نامه‌ای را که به طلا مهر شده بیرون می‌آورد و مهر را می‌شکند و نامه را برای مردم می‌خواند، و در اثر شنیدن مضمون آن، مردمان همچون گله گوسفند از پیرامون او برمند و کسی جز رؤسا باقی نماند و او سخن دیگری گوید، و مردم فراری چون پناهگاهی نیابند به سوی آن حضرت باز گردند، و البتّه من سخنی را که او خواهد گفت می‌دانم.

حکمت و مؤمن

[186] امام صادق علیه السّلام فرمود: حکمت گمشده مؤمن است. هر یک از شما گمشده خود را هر جا یافت آن را برستاند.

اشعث بن قيس و ظلم او و فرزندانش در حقّ على عليه السّلام و فرزندان ايشان

[187] امام صادق عليه السّلام فرمود: اشعث بن قيس در ريختن خون امير المؤمنين عليه السّلام شركت داشت و دختر او جعده، حسن عليه السّلام را مسموم كرد، و پسر او محمّد در ريختن خون حسين عليه السّلام شركت جست.
بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 214

سفارش امام صادق علیه السّلام به تلاوت قرآن و یاد خداوند

[188] ابو اسامه می‌گوید: من با امام صادق علیه السّلام همراه بودم. امام علیه السّلام به من فرمود:

قرآن بخوان، و من تلاوت سوره‌ای از قرآن را آغازیدم. امام علیه السّلام دلش سوخت و گریست و فرمود: ای ابا اسامه! دلهای خود را با یاد خداوند عزّ و جلّ نگهداری کنید و از دستبرد شیطان برکنار باشید، زیرا از بامداد، لحظه‌ها و ساعتهای شک و تردید بر دل گذر می‌کند و در آن حال نه ایمان در دل است نه کفر، چونان پارچه کهنه یا استخوان پوسیده‌ای. ای ابا اسامه! آیا چنین نیست که چه بسا دلت را وارسی کنی و خیر و شرّی در آن نیابی و اصلا نمی‌دانی که دلت کجاست؟ ابو اسامه می‌گوید: عرض کردم: آری، من به این حالت گرفتار می‌شوم و مردم را هم می‌بینم که به این وضع دچار می‌شوند. امام علیه السّلام فرمود: آری، این حالتی است که هیچ کس از آن بدور نیست، و فرمود: هر گاه چنین شدی خداوند عزّ و جلّ را یاد کنید و از نقطه‌های شیطانی دوری گزینید، زیرا هر گاه خداوند خیر بنده‌اش را اراده کند نقطه ایمانی به دلش اندازد، و اگر جز آن اراده کند جز این نقطه به دلش افکند.

ابو اسامه می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم آن نقطه دیگر چیست؟ فرمود: اگر کفر او را خواهد به دل او کفر افکند.

سفارش امام صادق علیه السّلام به تقوای الهی و پیروی از سنّت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[189] عمر بن سعید بن هلال می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شاید بتوان گفت من هر چند سال یک بار، خدمت شما می‌رسم، سفارشی کنید که بدان عمل کنم. امام علیه السّلام فرمود: به تو سفارش می‌کنم تقوای الهی و راستگویی و پاکدامنی و تلاش را، و بدان که تلاش بدون پاکدامنی سودی نرساند، و بپرهیز از اینکه دل به مقام و منزلت زبر دست خود بندی، همین بس که خداوند به پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا

أَوْلادُهُمْ ... «1»، و باز فرمود: وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا «2»، و اگر از چیزی از آن ترسیدی زندگی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را به خاطر آور که قوتش جو بود و شیرینی‌اش خرما و سوختش شاخه درخت خرما- آن هم در صورتی که می‌یافت- و هر گاه به مصیبتی گرفتار آمدی، به یاد بیاور داغ رسول اکرم را که خلایق هرگز به چنین داغی گرفتار نیامده‌اند.

[190] امام باقر علیه السّلام فرمود: از جابر بن عبد اللَّه شنیدم که می‌گفت: روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر ما گذر کرد و ما در انجمنی بودیم. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر ناقه‌اش سوار بود. این رویداد پس از زمانی بود که حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از حجّة الوداع بازمی‌گشت. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ایستاد و سلام کرد و ما هم پاسخ سلام او را دادیم. سپس فرمود: چگونه است که من می‌بینم دوستی دنیا بر بسیاری از مردم چیره شده تا جایی که گویی مرگ در این دنیا برای دیگران ثبت شده و این گروه، جاویدانند، و پنداری در این جهان، حق بر دیگران بایسته شده، و تا جایی که گویی از خبرهای مرده‌های پیش از خود نه چیزی شنیده‌اند و نه دیده‌اند. راه آنان، همان راه مردم مسافر و در حال کوچ است که مرگ بزودی به سراغ آنها آید و خانه آنها گورشان گردد و دیگران ارثشان را بخورند. آنها چنین می‌پندارند که پس از مرگ ایشان جاودان خواهند ماند. هیهات هیهات، آیا پسینیان آنها از پیشینیانشان پند نمی‌پذیرند؟! آنها هر پند آموزی را که در کتاب خدا بود نیاموختند و در طاق نسیان نهادند، و از هر سرانجام بدی آسوده به سر بردند و از رویدادهای سخت و حوادث مهلک نهراسیدند. خوشا به حال کسی که ترس از خدا او را از ترس مردم بازداشت، و خوشا به حال کسی که پرداختن به عیوب خود، او را از پرداختن به عیوب

---

(1) «اموال و اولاد ایشان تو را به شگفتی نیفکند» (سوره توبه/ آیه 55).
(2) «اگر زنان و مردانی از آنها را از یک زندگی خوش بهره‌مند ساخته‌ایم تو به آنها منگر» (سوره طه/ آیه 131).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 216

برادران مؤمنش جلو گرفت.

خوشا به حال کسی که برای خدا فروتنی کرد و در آنچه خدا به او حلال کرده است زهد پیشه کرد بی‌آنکه از شیوه من روی برتابد و رونق دنیا را به سویی فکند بی‌آنکه از سنّت و کردار من، ره به کژی گزیند؛ و از اخیار خاندان من که پس از من خواهند بود پیروی کند و از اهل کبر و فخر و دنیاطلبی دوری گزیند؛ کسانی که بر خلاف سنّت من بدعت می‌نهند و به راهی جز شیوه و کردار من می‌روند.

خوشا به حال مؤمنی که مالی را جز از راه معصیت و خلاف به دست آورد و آن را در غیر گناه خرج کرد و به تهیدستان و کم توشگان داد.

خوشا به حال کسی که با مردم خوشرفتاری کرد و کمک خود را به آنها

دریغ نورزید و شرّ خود را از آنها بگرداند.
خوشا به حال کسی که در مخارج خود، میانه‌روی در پیش گرفت و افزوده درآمدش را به نیازمند بخشید و از سخن زیادی خویشتن‌داری کرد و از کردار زشت باز ایستاد.

[191] معلّى بن محمّد در حديث مرفوعى به نقل از برخى حكما [كه به گفته علامه مجلسى مقصود امام معصوم است] روايت كرده كه فرمود: همانا سزاوارترين كسانى كه بايد آرزوى ثروت براى مردم بكنند بخيلان هستند، زيرا هنگامى كه مردم ثروتمند شوند، دست از اموال آنان بشويند؛ و سزاوارترين مردم براى بهبود وضع ديگران، عيب‌مندان هستند، زيرا اگر مردم خوب شوند عيب آنها را نجويند. همانا بيخردان سزاوارترين مردمند در اينكه شكيبايى مردم را خواهان باشند، زيرا نياز بدان دارند كه بيخرديشان ناديده گرفته شود، ولى بر خلاف اين واقعيت، بخيلان تهيدستى مردم را خواهانند و انسانهاى معيوب، تبهكارى ديگران را آرزو مى‌كنند، و گنه‌پيشگان نابخردى مردم را طالبند، و حال آنكه فقر، موجب نيازمندى به شخص بخيل است، و در فساد و تبهكارى عيبجويى زشتكاران نهفته است، و در نابخردى تلافى كردن به نافرمانى و گناهان

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 217

[نابخردان] موجود است.

فضیلت بردن شکایت نزد برادر هم مذهب

[192] حسن بن راشد می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای حسن! هر گاه گرفتاریی یافتی شکایت آن را نزد کسی از اهل خلاف [مخالفان شیعه] مبر، و آن را به یکی از برادرانت [هم مذهبانت] بازگو که در این صورت یکی از چهار خصلت را از کف ننهاده‌ای: یا با گرفتن مالی کافی پاسخ گیری، یا از مقام او یاری ستانی، یا دعای او در حق تو استجابت شود و یا رایزنی و مشورتی کرده‌ای.

[193] جابر به نقل از امام باقر علیه السّلام می‌گوید که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه‌ای خواند و فرمود:
سپاس از آن خدایی است که به فرود برد و به فراز آورد، زیان تواند و سود رساند.
بخشنده است و فراگیرنده. ستایشش والاست و نامهایش راست و درست. بر نادیدنیها و آنچه بر دلها گذر کند محیط است. خدایی که مرگ را از روی عدالت در میان آفریدگانش برقرار کرد، و آنان را به نعمت زندگی نواخت، پس زنده کند و بمیراند و توشه‌ها را اندازه کند، و به حکمت و تدبیر خود آن را بی‌کم و کاست محکم ساخته، زیرا او آگاه و بیناست.
اوست همیشه ماندنی و بدون نیستی و پاینده تا پایان هستی. بداند آنچه را در زیر زمین است و در آسمان و آنچه زیر خاک است و میان این و آن.
ستایشش گویم از گنجینه سپاس پاک او که او را سزد بدان چه فرشته‌ها و پیامبرانش سپاس گفتند؛ ستایشی که عددش در شمار نیاید و زمان بر او پیشی نگیرد، و هیچ کس به مانندش نیاورد. بدو ایمان دارم و بر او توکّل کنم و از او راهنمایی و کفایت خواهم و خیر را از او جویم و خشنودی او را خواستارم، و گواهی دهم که معبودی نیست جز خدای یگانه‌ای که شریک ندارد، و گواهی دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و رسول اوست که او را به

راهنمایی و دین حق فرستاده تا بر همه ادیان پیروزش کند، اگر چه مشرکان را خوش نیاید- درود خدا بر او و آلش باد-.
ای مردم! این جهان، خانه و پایگاه شما نیست، و همانا شما در این دنیا همانند کاروانی هستید که برای استراحت بار اندازند و شتران را بخوابانند سپس برخاسته کوچ کنند. سبکبار به دنیا درآیند و سبکبار بروند. نه از رفتن چاره‌ای دارند و نه از آنچه به جای گذارده‌اند راه بازگشتی دارند. آنان را به شتاب واداشتند و آنان نیز شتافتند. آنها به دنیا دل بستند و آماده نشدند تا آن هنگام که گلوگاهشان را گرفتند، و به خانه مردمی رسیدند که خامه‌هاشان خشکیده و از پیشتر آنان نه خبری به جای مانده نه اثری. در دنیا اندکی درنگ کردند و به سوی آخرت شتافتند. شما به خانه‌های آنها درآمدید و بر آثار ایشان گام نهادید. مرکبها شما را بخوبی برانند در راهی که نه خستگی دارد و نه سستی.
روز شما بدنهاتان را با رنج و تعب به پیش راند و شبتان جانهاتان را با خود برد، و شما نمایاننده و حکایت‌کننده حال آنها شده‌اید و در راهی که پیش

گرفته‌اید نمونه آنهایید.
مبادا زندگی این جهان شما را بفریبد که براستی شما در این جهان مسافرانی تازه واردید و مرگ هم به شما وارد خواهد شد. پیکانهای جانگیر خود را، در شما فرو می‌کند و مرکبهای راهوارش گزارش کارهای شما را، به خانه ثواب و عقاب و پاداش و حساب، می‌رساند.
پس خدا رحمت کند آن بنده‌ای را که نگران پروردگار خود باشد و از گناه پهلو تهی کند و با تمنّای دل بستیزد و آرزوی خود را به دروغ نسبت دهد؛ بنده‌ای که نفس خود را به مهار پرهیزگاری لگام زده، و با لگام ترس از پروردگار خود، بر دهانش دهنه نهاده است و مهارش را به سوی طاعت خدا کشانیده و با دهنه‌ای که بر آن زده از نافرمانی بازش داشته؛ بنده‌ای که نگاه به روز رستخیز دارد و در هر لحظه، مرگ خویش را چشم می‌کشد و پیوسته در اندیشه به سر می‌برد. بیخوابی، فراوان دارد و از دنیا کناره گرفته و دلتنگ است؛ برای سفر آخرت، کوشا و مراقب آنجاست؛ بنده‌ای که شکیبایی را مرکب نجات خویش و تقوا را توشه روز مرگ و درمان دردهای سوزان درونیش ساخته، و از این رو
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 219
پند گرفته، و خود را سنجیده، و دنیا و مردم را وانهاده، برای درک حقایق دین و پایداری، دانش آموزد، و دلش از یاد روز رستاخیز سنگین بار گشته، و بستر خوابش را درهم پیچیده و از بالش استراحت دوری گزیده. بر سر پا ایستاده و در عبای خویش خزیده، و برای خداوند عزّ و جل خاشع و فروتن گشته، و میان صورت و دو کف دستش [در نهادن بر خاک عبودیت] نوبت برقرار کرده.
در نهان، برابر پروردگارش خاشع است. اشکش ریزان و دلش لرزان و سیلاب سرشک از دیدگانش فرو ریزان است. از ترس خدا بندهای تنش می‌لرزد. گرایش او در آنچه نزد خداست بسیار و هراسش از او سخت است. در کار زندگی به اندازه گذران خشنود، و آنچه را آشکار سازد کمتر است از آنچه پوشیده دارد، و به گفتن کمتر از آنچه می‌داند بسنده می‌کند.
اینها هستند سپرده‌های خدا در شهر که در پرتو وجود آنها بلا را از بندگانش دور سازد. اگر یکی از آنها خدای را برای انجام کاری سوگند دهد، خداوند آن را به جای می‌آورد، یا اگر به کسی نفرین کند خداوند یاریش رساند. راز او را بشنود و دعایش را مستجاب گرداند. خداوند، سرانجام را برای پرهیزگاری برقرار داشته و بهشت را، مأوی و مسکن پرهیزگاران قرار داده است. خواسته آنها در آن جا بهترین خواهشهاست.
دعایشان بهترین دعاهاست، و آن اینست که بگویند: «سبحانک اللّهم» [یعنی تو منزّهی بار خدایا]. و اینجا بخاطر نعمتهاست که خدا بدیشان داده است و آخرین خواهش آنها این است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ».

خطبه دیگری از امیر المؤمنین علیه السّلام در دل نبستن به دنیا

[194] از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که آن حضرت خطبه زیرا را از امیر المؤمنین علیه السّلام در روز جمعه نقل فرمود:
سپاس خدا را سزاست که شایسته سپاس است و سرآغاز و سرانجام آن است و جایگاه آن، آغازکننده نقش آفرین، برترین والا و بزرگوار، عزیزترین هستی و کرامت شعار، به

کبریایی یگانه و به هر گونه نعمت، یکتا. به عزّت خود چیره است و به قهر خود مسلّط. به نیروی خود منیع است و به توان خود مقتدر و به جبروت خود برتر از هر چیز. ستوده است به امتناع و احسانش. بخشنده است به عطا و فواید شایانش. روزی فراوان دهد، و نعمت بیکران او را سپاس‌گزاریم به نعمتهایش و پیاپی بودن آلائش؛ سپاسی که برازنده عظمت و جلال اوست و فرازنده آلاء و کبریائش.
گواهی می‌دهم که نیست شایسته پرستشی جز او که شریکی ندارد، آنکه در اوّلیّت خود بر هر چیز پیشی دارد و در پایندگی بر همه چیز چیره است. همه خلق برای یگانگی و ربوبیّت او خاضعند و هم برای ازلیّت دیرین او، و به پایانی ابدیّتش سر فرود آورده‌اند.
گواهی می‌دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده و بهترین آفریده اوست. او را به دانش خود برگزید و برای وحی خود انتخاب کرد و سرّ خود را به او سپرد و برای هدایت خلق خودش پسندید، و به کار بزرگ نبوّت پایانی و پرتو افکنی بر نشانه‌های دین خود و برنامه‌های راه خویش، و کلید وحیش نماینده ساخت و وسیله باب رحمت خودش نمود. او را برانگیخت برای هنگام فترت رسولان و خموشی چراغ دانش و اختلاف ملّتها و گمراهی بشر از راه حق و نادانی به حضرت حق و کفر و انکار زندگی پس از مرگ و وعده رستخیز.
او را به تمامی مردم رسول فرستاد و رحمت جهانیان ساخت، بهمراه کتابی ارجمند که آن را برتری داد و آیه آیه فرو فرستاد و روشن و آشکارش ساخت و عزیزش گردانید و نگاهش داشت که مبادا ز پیش یا پس باطلی بدان نفوذ کند، و تنزیلی بود از سوی خداوند حکیم ستوده.
در این کتاب برای مردم مثلها زد و آیاتی را زیر و رو کرد شاید که آنها تعقّل کنند.
حلال را در آن حلال و حرام را حرام شمرد، و در آن، دین را برای بندگانش قانون گردانید تا هم عذری باشد و هم بیمی، تا پس از ارسال رسولان، مردم بر خداوند، حجّت و بهانه‌ای نداشته باشند و وسیله ابلاغ به مردم

خداپرست گردد. او هم تبليغ رسالت كرد و در راه خدا به جهاد برخاست و تا دم مرگ او را پرستيد، درود و سلام فراوان خدا بر

او و خاندانش باد.
اى بندگان خدا! به شما و خودم توصيه مى‌كنم تقواى خدايى را كه همه چيز را با دانش خود آغازيد و وعده‌گاه و بازگشت همه، فردا به درگاه اوست، و به دست اوست نابودى آنها و نابودى شما و گذشت روزگار و به سر رسيدن عمر و پايان يافتن اجل شما. اين دنيا از دست ما و شما برود چنانچه از دست پيشينيان شما رفت. پس اى بندگان خدا! تلاش خود را در اين دنيا به كار بنديد تا در روز كوتاه براى آن روز بلند آن توشه برگيريد، زيرا دنيا خانه تلاش است و آخرت سراى آرميدن و پاداش. پهلو از اين جهان تهى كنيد كه براستى فريبخورده كسى است كه فريفته دنيا گردد. هرگز دنيا در زمينه نهايت آرزوى خواستاران خود، كه بسيار دوستش دارند و بدان دل دهند و شيفته آنند از اين درنگذرد كه خداوند عزّ و جل فرموده:
... كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ ... «1».
با اينكه هيچ يک از شما در اين دنيا نعمتى به دست نياورد جز آنكه اشک و آهى برايش به بار آورد، و در سايه آسايش و امنيتى در نيايد جز آنكه از رسيدن بلاى خانمان‌براندازى يا دگرگون شدن نعمتى يا از دست رفتن عافيت و تندرستى، نگران و ترسان است. مرگ نيز در پى مى‌آيد و هراس بازداشتگاه قيامت و توقّف اجبارى در پيشگاه خداوند دادگر نيز، در پيش روست، و هر كس در آن جا بدان چه كرده پاداش بيند «تا كسانى كه بدى كردند كيفر خود را ببينند، و كسانى كه خوبى كردند پاداش نيک كار خود را بگيرند».
پس از خداى والانام بترسيد و به سوى رضوان خدا و انجام طاعت و تقرّب به او به هر چه در آن خشنودى اوست بشتابيد كه براستى او نزديک و اجابت‌كننده است. خداوند ما و شما را از كسانى قرار دهد كه بدان چه خداى دوست دارد عمل كنند و دورى گزينند از آنچه خشم و غضب خدا در آن است. سپس براستى كه بهترين داستانها و رساترين پندها

---

(1) «چونان بارانى كه از آسمان نازل كنيم تا بدان، هر گونه رستنيها از زمين برويد، چه آنها كه آدميان مى‌خورند و چه آنها كه چارپايان مى‌چرند» (سوره يونس/ آيه 24).

و سودمندترين يادآوريها كتاب خداست كه فرموده: وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «1».

بخدا پناه می‌برم از شیطان رجیم به نام خداوند بخشاینده مهربان وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ «2». إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَى النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً «3».
بار خدایا! رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و برکت بده به محمّد و آل محمّد و مهر بورز به محمّد و آل محمّد و درود فرست به محمّد و آل محمّد، چونان بهترین آنچه رحمت فرستادی و برکت دادی و ترحّم کردی و مهر ورزیدی و درود گفتی بر ابراهیم و آل ابراهیم، زیرا تو حمیدی و مجید. بار خدایا! به محمّد عطا کن وسیله شرف و فضیلت و منزلت ارجمند. بار خدایا! محمّد و آل محمّد را در روز قیامت از همه خلایق، بزرگوارتر دار، و در شرف و مقام، آنها را به خود نزدیکتر مقرّر کن و آنها را روز قیامت پیش تو آبرومندتر و منزلت و نصیب برتری داشته باشند. بار خدایا! به محمّد، شرافتمندترین مقام را بده و بخشش درود و شفاعت اسلام را به او عطا کن. بار خدایا! ما را به او بپیوند آبرومند و وفادار، نه رسوا و پیمان شکن و نه پشیمان از بد کرداری و نه منحرف از حقّ، اله الحق آمین.
سپس اندکی نشست و برخاست و گفت:
سپاس خدا را سزاست شایسته‌تر کسی که باید از او ترسید و او را ستود، و بهترین کسی که باید از او پرهیز کرد و او را پرستید، و سزاوارتر کسی که باید او را بزرگوار دانست

---

(1) «و هر گاه قرآن خوانده شود بدان گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید که رحم بشوید» (سوره اعراف/ آیه 204).
(2) «سوگند به این زمان، که آدمی در خسران است، مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یک دیگر را به حق سفارش کردند و یک دیگر را به صبر سفارش کردند» (سوره و العصر/ آیه 1 تا 3).
(3) «همانا خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آوردید! بر او درود و سلامی کامل فرستید» (سوره احزاب/ آیه 56).

و تمجیدش کرد.
او را سپاس‌گزاریم برای بی‌نیازی کلانش و بخشش شایانش و پیوست بدون نعمتهایش و حسن آزمایش و بلایش و به رهبری او بگرویم که پرتو او خاموش نگردد و بلندیش پست و هموار نشود و حلقه‌هایش سستی نگیرد.
بخدا پناه می‌بریم از بدعاقبتی هر تردید و بد دلی و از تیرگی فتنه‌ها، و از او آمرزش جوییم در باره به دست آوردن گناهان، و از او نگهبانی خواهیم از کردارهای بد و آرزوهای ناهنجار و هجوم در پرتگاههای هراسناک و همکاری

با اهل ریب و بدبینان و از خشنودی در آنچه بدکاران در روی زمین بناحق کنند.

بار خدایا! ما را بیامرز و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را، زنده یا مرده باشند؛ با کسانی که بر کیش خود و آیین پیامبرت جان آنان را گرفتی. بار خدایا! حسنات آنها را بپذیر و از سیّئات آنها درگذر و رحمت و آمرزش و رضوان بدانها ارزانی دار و بیامرز زنده‌های آنان از مردان و زنان مؤمنه را؛ آن کسانی که تو را یگانه پرستیدند و رسولت را تصدیق کردند و به دینت چسبیدند و به فرائض تو عمل کردند و از پیامبری پیروی نمودند و روش و سنّت تو را به جای آوردند و حلالت را حلال و حرامت را حرام شمردند و از کیفر تو ترسیدند و به ثواب تو امید بستند و با دوستانت دوستی و با دشمنانت دشمنی کردند.

بار خدایا! حسنات آنها را بپذیر و از سیّئات و بدکرداریهای آنها درگذر و به رحمتت آنها را در شمار بنده‌های خوبت درآور، اله الحق آمین.

معنی حافظ و سائب

[195] ابو حمزه می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هر مؤمنی حافظی دارد و سائبی. عرض کردم: یا ابا جعفر! حافظ و سائب کدامند؟ فرمود: حافظ نگهبانی است از سوی خداوند تبارک و تعالی از نظر ولایت که با او مؤمن را در هر کجا نگاه می‌دارد، و سائب، همان مژده محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است که خداوند تبارک و تعالی او را در هر کجا باشد نگاه می‌دارد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 224

آمیزش با مردم و آزمودن آنها

[196] حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: با مردم درآمیز و آنها را بیازمای، و چون آزمودیشان از آنها بدت می‌آید.

اصالت و عنصر مردم

[197] بکر بن صالح سند را به امام صادق علیه السّلام رسانیده که می‌فرماید: مردم، کانهایی همچون کان زر و سیم می‌باشند، پس هر که در جاهلیت عنصر پاکی بوده در اسلام نیز عنصر پاکی دارد.

[198] معاوية بن وهب می‌گوید: امام صادق به بیتی از شعر ابن ابی عقب تمثّل جست که:
و ینحر بالزوراء منهم لدی الضّحی‌ثمانون الفا مثل ما تنحر البدن یعنی: در هنگام ظهر در زوراء، هشتاد هزار تن از آنها چون شتر قربانی شوند.
در روایت دیگری به جای کلمه «بدن»، «بزل» آمده است. امام سپس به من فرمود:
زوراء را می‌شناسی؟ او می‌گوید: عرض کردم: قربانت، زوراء، همان بغداد است. فرمود:
نه، سپس فرمود: آیا به «ری» رفته‌ای؟ عرض کردم: آری. فرمود: بازار چهارپایان آنجا را دیده‌ای؟ عرض کردم: آری. فرمود: آن کوه سیاه را که در طرف راست جاده است دیده‌ای؟ همان زوراء است که هشتاد هزار از ایشان- که هشتاد نفرشان از فرزندان فلان هستند و همه‌شان شایسته خلافت- در آن جا کشته خواهند شد. عرض کردم: به دست چه کسی کشته خواهند شد؟ فرمود: پسران عجم آنها را خواهند کشت.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 225

[199] ابو بصیر می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام در باره این آیه شریفه: وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً «1» فرمود: یعنی از سر بینش و باور باشد و شکّ و تردیدی ندارند.

[200] حمّاد بن عثمان می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام در باره این آیه شریفه: وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ «2» فرمود: خداوند برتر و عادلتر [و بزرگتر] از آن است که بنده‌اش عذری داشته باشد و او نگذارد که عذرش را بیان کند، ولی مقصود این است که چنین شخصی محکوم است و اصلا عذری ندارد که بیاورد.

[201] محمّد کناسی در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که در تفسیر این فرموده الهی: ... وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ ... «3» فرمود: مقصود، ناتوانان شیعیان ما هستند که چیزی ندارند که به وسیله آن به سوی ما آیند. پس حدیث ما را بشنوند و از دانش ما برگیرند و مردمی که زبر دست آنها هستند به سوی ما کوچ کنند و پولها خرج کنند و خود را به رنج افکنند تا بر ما درآیند و احادیث ما را بشنوند و به آن گروه از شیعیان ناتوان منتقل کنند. پس آنان احادیث ما را حفظ می‌کنند ولی توانگران، آنها را ضایع می‌کنند. اینها هستند که خداوند والانام بر ایشان بیرون رفتنی قرار دهد و از جایی که گمان ندارند روزیشان رساند، و در تفسیر این آیه شریفه: هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ «4» فرمود: مقصود کسانی هستند که گرد امام را فرا گیرند تا آن جا که

---

(1) «و کسانی که چون به آیه‌های پروردگارشان اندرزشان دهند کر و کور بر آن روی ننهند» (سوره فرقان/ آیه 73).

(2) «و اجازه‌شان ندهند که عذر بیاورند» (سوره مرسلات/ آیه 36).

(3) «و هر که از خدا بترسد برای وی راه بیرون رفتنی نهد و او را از آن جا که گمان ندارد روزی رساند» (سوره طلاق/ آیه 3).

(4) «آیا داستان غاشیه [حادثه فراگیرنده] به تو رسیده است» (سوره غاشیه/ آیه 1).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 226

خداوند می‌فرماید: لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ «1»، یعنی سودشان نبخشد و بی‌نیازشان نکند، نه ورودشان [بر امام] بدانها سود بخشد و نه نشستنشان [در حضور امام] آنان را بی‌نیاز کند.

[202] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر این

آیه شریفه: ... ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ «2» فرمود: این آیه در باره فلان و فلان و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولای ابو حذیفه و مغیرة بن شعبه نازل شد، آن گاه که میان خود نامه نوشتند و همداستان شدند که اگر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جهان دیده فرو بست هرگز اجازه ندهند خلافت، در میان بنی هاشم جای گیرد. پس خداوند متعال این آیه را در شأن آنها فرو فرستاد. او می‌گوید: عرض کردم: پس این سخن پروردگار چیست که فرمود: أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ* أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ «3»؟

امام علیه السّلام فرمود: این دو آیه نیز در باره آنها در همان روز نازل گشت.

امام صادق علیه السّلام فرمود: شاید تو بر آنی که روزی باشد مانند آن روز که این عهدنامه نوشته شد جز روزی که حسین علیه السّلام به شهادت رسید، [روز عاشورا] در علم خدا چنین گذشته بود و همان را به رسول خدا اعلان داشت که: هر گاه آن عهدنامه نوشته شد حسین علیه السّلام کشته می‌شود و حکومت از دست بنی هاشم بیرون می‌رود و همه اینها تحقّق یافت.

---

(1) «نه فربه کند و نه گرسنگی را برطرف کند» (سوره غاشیه/ آیه 7).

(2) «رازگویی سه نفر نباشد مگر آنکه خدا چهارمین آنهاست و نه پنج نفری مگر آن که خدا ششمین آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتری هست مگر آنکه هر کجا باشند خدا نزد آنهاست. آن گاه روز رستخیز از کارهایی که کرده‌اند آگاهشان سازد که براستی خدا به همه چیز داناست» (سوره مجادله/ آیه 7).

(3) «بلکه امری را اثبات و ابرام کردند، همانا ما هم ابرام‌کننده هستیم، یا پنداشته‌اند که ما نهان و رازگویی آنان را نشنویم؟ آری، فرستادگان ما که همراه آنانند می‌نویسند» (سوره زخرف/ آیه 79 و 80).

عرض کردم: وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِی‌ءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ ... «1»، امام علیه السّلام فرمود: مقصود از دو طائفه دو گروه از مسلمانانند، و تأویل این آیه در روز بصره [جنگ جمل] بود و اهل این آیه آنها بودند، یعنی آنان که بر امیر مؤمنان شوریدند، و همان جا بود که جنگ و کشتار آنها بر امیر مؤمنان واجب شد تا به فرمان

خدا بازگردند، و اگر باز نمی‌گشتند بر اساس آنچه خدا نازل فرموده بود بر آن حضرت واجب بود که شمشیر از آنها برندارد تا بازگردند و از اندیشه خود دست کشند، چه، آنها با میل و بدون اکراه بیعت کرده بودند، و آنها همان گروه متجاوزی بودند که خدا فرموده بود. پس بر امیر مؤمنان علیه السّلام واجب بود که پس از پیروزی با آنها بعدالت رفتار کند، چنان که رسول خدا با مردم مکّه بعدالت رفتار کرد و بر آنها منّت نهاد و از آنها درگذشت. همچنین امیر المؤمنین علیه السّلام پس از پیروزی بر مردم بصره با آنها بعدالت رفتار کرد چونان پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با مردم مکّه، بی‌کم و کاست.

او می‌گوید: عرض کردم: مقصود از این آیه: وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوى «2» چیست؟ فرمود:

آنها همان مردم بصره‌اند. عرض کردم: وَ الْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ «3»؟

فرمود: آنها قوم لوط بودند که دهکده‌ها بر سرشان واژگون شد.

اصل و نسب به دین و اخلاق است

[203] حنان می‌گوید: شنیدم پدرم از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کرد که فرمود: سلمان با چند تن از قریشیان در مسجد نشسته بود. آنان سخن گفتن پیرامون نسب و نژاد خود را

---

(1) «و اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند میانشان را اصلاح کنید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با آن متجاوز جنگ کنید تا به فرمان خدا باز گردد، و چون بازگشت میان آنها را بعدالت اصلاح دهید» (سوره حجرات/ آیه 9).

(2) «و دهکده واژگون شده را بیفکند» (سوره نجم/ آیه 53).

(3) «و دهکده‌های واژگون شده که پیغمبرانشان با حجّتها به سویشان آمدند» (سوره توبه/ آیه 70).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 228

آغاز کردند و هر یک نسب خویش را بالا می‌برد تا نوبت به سلمان رسید. عمر بن خطّاب به او گفت: بگو تو کیستی و پدرت کیست و اصل و نسبت چیست؟ سلمان گفت: من سلمان، فرزند بنده خدایم که گمراه بودم و خدای عزّ و جل در پرتو وجود محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هدایتم نمود، و بینوا بودم و خداوند به کمک محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مرا توانگر ساخت. برده‌ای بودم که خداوند به برکت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آزادم کرد. این بود نسب و حسب من.

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در حالی که سلمان هنوز مشغول گفتگو با آنها بود به نزدشان آمد. سلمان به حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: یا رسول اللَّه! من از دست اینان چه کشیدم! با آنها همنشین شدم و هر یک نژاد خود را بیان می‌کرد و نژاد خود را بالا می‌برد تا نوبت به من رسید و عمر بن خطّاب به من گفت: تو کیستی و اصل و نسبت کدام است؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: تو در پاسخ چه گفتی؟ سلیمان عرض کرد: گفتم: من سلمان پسر بنده خدایم که گمراه بودم و خدای عزّ و جل در پرتو وجود محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هدایتم نمود، و بینوا بودم و خداوند به کمک محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مرا توانگر ساخت. برده‌ای بودم که خداوند به برکت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آزادم کرد، و این بود حسب و نسب من. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای قریشیان! حسب مرد، دین اوست و جوانمردی او اخلاق اوست و ریشه‌اش خرد اوست و خداوند می‌فرماید: .. إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى‏ وَ جَعَلْناكُمْ

شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ ... «1». سپس پیامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به سلمان به سلمان فرمود: هيچ يک از اينها جز به تقوا بر تو برترى ندارند، و اگر تقواى تو بيش از آنها باشد تو از آنها برترى.

[204] محمّد بن مسلم به نقل از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که علی علیه السّلام به خلافت رسید بر منبر رفت و خدای را سپاس گزارد و ستود و سپس فرمود:
بخدا سوگند که من درهمی از بیت المال و غنیمت شما کم نکنم تا درخت خرمایی در یثرب

---

(1) «ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملّتها و قبیله‌ها گرداندیمتان تا یک دیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» (سوره حجرات/ آیه 13).

دارم و شما به نفسهای خود بازگردید و صدق سخن مرا از خود جویا شوید و ببینید آیا من [چگونه ممکن است] از خودم بازگیرم و به شما بدهم! امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: در این هنگام عقیل به پا خاست و به حضرت علیه السّلام عرض کرد: بخدا سوگند تو مرا با یک سیاهپوست در مدینه برابر می‌دانی؟ حضرت علیه السّلام فرمود: آیا در این جا جز تو کسی دیگری نبود که سخن بگوید؟ تو را بر آن سیاهپوست هیچ گونه برتری نیست مگر به پیشینه و تقوا.

اینکه هر کس در گرو عمل خود می‌باشد

[205] ابو عبیده از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر اکرم بر کوه صفا ایستاد و فرمود: ای بنی هاشم! ای فرزندان عبد المطلب! منم فرستاده خدا به سوی شما.

من برای شما مهربان هستم. من در گرو عمل خود هستم و هر یک از شما در گرو کار خود.

نگویید که محمّد از ماست و ما به همان جایی درمی‌آییم که او. بخدا سوگند دوست من نیست نه از شما و نه از غیر شما ای فرزندان عبد المطلب مگر مردمان با تقوا.

هان، چنان نباشید که من در روز قیامت ببینم دنیا را بر پشت خود بار کرده‌اید، و مردم دیگر را ببینیم که آخرت را با خود آورده‌اند. هان که براستی من رفع عذر خود را میان خود و شما و میان خود و خدای عزّ و جل در باره شما کردم.

داستان خواب امام باقر علیه السّلام

[206] زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرموده است: در خواب دیدم که گویی بر سر کوهی ایستاده‌ام و مردم از هر سو از این کوه بالا می‌آیند، پس هنگامی که جمع انبوهی شدند آن کوه به سوی آسمان بالا رفت و مردم یکی یکی از بالای آن به زیر افکنده می‌شدند تا اینکه جز گروهی اندک، کسی نماند. این کار پنج بار تکرار شد و هر بار همان مردم می‌ریختند و آن گروه اندک می‌ماندند. قیس بن عبد اللّٰه بن عجلان در شمار این گروه اندک بود. زراره می‌گوید: قیس پس از این ماجرا پنج سال بیشتر زنده نبود.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 230

داستان یک رؤیای صادقانه

[207] ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: مردی در فاصله چند فرسنگی از مدینه خوابی دید، پس بدو گفتند: به مدینه برو و بر جنازه امام باقر علیه السّلام نماز بخوان که فرشتگان او را در بقیع غسل می‌دهند. آن مرد به مدینه آمد و دید امام باقر علیه السّلام رحلت فرموده است.

[208] امام صادق عليه السّلام مى‌فرمايد كه بخدا سوگند جبرئيل، اين آيه را ... وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها بمحمّد «1» چنين بر محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نازل كرده است.
[209] امام صادق عليه السّلام فرموده است: اين آيه: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «2» را چنين بخوان.
[210] ابو بصير از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه اين آيه را چنين قرائت كرد: وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ [و سلّموا للامام تسليما] أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً «3»: و اين آيه را چنين فرمود: ... ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ [من امر الموالى] وَ يُسَلِّمُوا [للّه الطاعة] تَسْلِيماً «4».

---

(1) «شما بر پرتگاه دوزخ بوديد و خدا شما را [به محمّد] از آن رهايى بخشيد» (سوره آل عمران/ آيه 103).
(2) «هرگز به نيكى نخواهيد رسيد مگر آنكه آنچه را دوست داريد انفاق كنيد» (سوره آل عمران/ آيه 92).
(3) «و اگر ما بر آنها بنويسيم و فرمان دهيم كه خود را بكشيد [بخوبى تسليم امام شويد] يا از خانه‌هاى خود كوچ كنيد [براى رضايت امام] جز اندكى آن را اجرا نكنند، و اگر مخالفان انجام دهند آنچه را بدانها پند داده شود بر ايشان بهتر و پابرجاتر است» (سوره نساء/ آيه 66).
(4) «سپس ملالى نيابند در دل خود از آنچه حكم كرده‌اى [در مورد فرمان امام و والى] و بخوبى [طاعت خدا را) گردن نهند» (سوره نساء/ آيه 65).

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 231

[211] ابو جناده به نقل از امام موسى بن جعفر عليه السّلام روايت مى‌كند كه در اين آيه چنين فرمود: أُولئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ [فقد سبقت عليهم كلمة الشقاء و سبق لهم العذاب] وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغاً «1».
[212] بريد بن معاويه مى‌گويد: امام باقر عليه السّلام اين آيه را چنين خواند: .. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ [فان خفتم تنازعا فى الامر فارجعوا إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ و الى أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ] «2»، و سپس فرمود: چگونه خدا دستور به فرمانبرى از آنها دهد و از سويى اجازه در اختلاف و نزاع با آنها دهد. اين دستورات را به كسانى داده كه دستور زير را به آنها خطاب كرده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ.

[213] ابو حمزه به نقل از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از جبرئیل پرسید: نابودی قوم صالح چگونه بود؟ جبرئیل گفت: ای محمّد! صالح در حالی به پیامبری قومش برانگیخته شد که شانزده ساله بود و تا صد و بیست سالگی در میان این قوم بسر برد و در این مدّت در خیر، او را پاسخ ندادند. آنها هفتاد بت داشتند که به جای خدا می‌پرستیدند. صالح چون این را از ایشان بدید گفت: ای قوم! من در حالی به سوی شما فرستاده شدم که شانزده ساله بودم و اینک صد و بیست ساله‌ام. اکنون برای شما دو پیشنهاد دارم، یا از من بخواهید تا از خدای خود درخواستی کنم و در آنچه خواستید در دم

---

(1) «اینان کسانی هستند که خدا می‌داند در دلهایشان چیست، پس تو از آنها درگذر [که براستی سرنوشت شقاوت بر ایشان گذشته و عذاب بر آنها پیش‌بینی شده] و با آنها در باره خودشان سخن رسا بگو» (سوره نساء/ آیه 63).

(2) «از خدا فرمان برید و از رسول خدا و صاحب الامر خود [و اگر از نزاع در چیزی ترسیدید آن را بخدا و رسول برگردانید و در باره آن به صاحب الامر رجوع کنید]. سپس فرمود: چگونه فرمان دهد به طاعت آنها و اجازه دهد که با آنها نزاع شود. همانا این دستور رجوع برای حل اختلاف را به کسانی داده که به آنها گفته شده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (سوره نساء/ آیه 59).

به شما پاسخ دهد، یا من از معبودان شما چیزی می‌خواهم و اگر آنچه را من خواستم انجام دادند من از میان شما می‌روم که هم من از شما دلتنگم و هم شما از من. گفتند: سخن منصفانه‌ای است.

روزی آماده شدند تا برای آزمون، خارج شوند. امام باقر علیه السّلام فرمود: آنها بتهایشان را بر دوش نهادند و به صحنه آمدند و سپس خوراک و نوشاک آوردند و خوردند و آشامیدند و چون فارغ شدند صالح را بخواندند. آنها گفتند: ای صالح! بپرس. صالح رو به بت بزرگتر کرد و گفت: نام این چیست؟ گفتند: فلان. صالح به او گفت: ای فلان! پاسخ ده، ولی آن پاسخی نداد. صالح گفت: چرا جواب نمی‌دهد؟ گفتند: دیگری را بخوان. صالح همه آنها را به نامهایشان خواند و هیچ یک پاسخی نداد. آنها به بتهای خود روی کردند و گفتند: چرا به صالح پاسخ نمی‌دهید؟ باز پاسخی نیامد. گفتند: ساعتی ما را با بتهای خود تنها بگذار و از میان ما برو. سپس فرش و

بساط خود را برچیدند و همگی جامه‌های خویش از تن بیرون آوردند و خود را بر خاک انداختند و خاک بر سر خویش ریختند و به بتهاشان گفتند: اگر امروز به صالح پاسخ نگویید رسوا خواهید شد.
امام باقر علیه السّلام فرمود: سپس صالح را فراخواندند و گفتند: ای صالح! آنها را بخوان.
صالح آنها را خواند ولی باز پاسخی نیامد. صالح به آنها گفت: ای قوم! روز به نیمه رسید و خدایان شما به من پاسخی ندادند، حال، شما از من بخواهید تا من از خدای خود بخواهم هم اینک پاسخ شما را بدهد. پس هفتاد مرد از بزرگان و سران آنها داوطلب این کار شدند و گفتند: ای صالح! ما از تو چیزی خواهیم خواست، اگر خدای تو پاسخ داد ما از تو پیروی کنیم و به دعوت تو پاسخ دهیم و همه مردم آبادی ما با تو بیعت خواهند کرد.
صالح گفت: درخواست کنید آنچه می‌خواهید. آنها گفتند: با ما نزدیک این کوه بیا- کوه در نزدیکی آنها قرار داشت- صالح با آنها براه افتاد چون به کوه رسیدند گفتند: ای صالح! از پروردگارت بخواه تا هم اکنون از دل این کوه برای ما یک ماده شتر سرخ مو و گلی رنگ و پر کرک و ده ماهه که فاصله میان دو پهلویش یک میل باشد برآورد. صالح گفت: شما از من چیزی خواستید که بر من گران است ولی بر خدای من آسان. صالح این تقاضا را از

خدای خود درخواست کرد که ناگاه کوه از هم بشکافت و بانگی کرد که از صدای آن نزدیک بود عقل از سر آنها بپرد، و سپس آن کوه پریشان و لرزان گشت چونان زنی که درد زاییدن او را گرفته باشد، و ناگاه سر آن شتر بیرون آمد و هنوز همه گردنش بیرون نیامده بود که شروع به نشخوار کردن نمود. آن گاه بقیه پیکر آن شتر بیرون آمد و سر پا ایستاد.
چون قوم صالح این صحنه را دیدند گفتند: چه شتابان خدایت پاسخت را داد! از خدایت بخواه کره این ماده شتر را نیز برای ما بیرون آورد. صالح آن را از خدایش درخواست کرد و آن ماده شتر کره خود را بیرون انداخت و آن کرده شتر پیرامون او به حرکت درآمد. صالح به نمایندگان آنها گفت: آیا چیز دیگری هم باقی مانده است؟ آنها گفتند: نه، ما را نزد قوم خود ببر تا آنچه را دیده‌ایم به آگاهی آنها برسانیم و آنها به تو ایمان آورند.
امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: همه با صالح نزد قوم برگشتند و هنوز به مردم نرسیده بودند که شصت و چهار تن از آنها مرتد شدند و گفتند: این سحر و جادوست و دروغ. پس به سوی دیگر مردم آمدند و آن شش نفر باقی مانده صالح را بر حق دانستند. امام باقر علیه السّلام فرمود:
آنها این چنین به شهر بازگشتند. و از آن شش تن باز یکی مرتد شد و همراه کسانی گشت که آن شتر را دنبال کردند.

ابن محبوب می‌گوید: این حدیث را به یکی از اصحابمان باز گفتم که سعید بن یزید نامیده می‌شد و او به من گفت کوهی را که آن شتر از آن برآمده در شام دیده است. سعید بن یزید می‌گوید: من اثر پهلوی آن شتر را که در کوه مانده است دیده‌ام و هم اکنون نیز اثر پهلوی آن شتر در کوه موجود است، و کوه دیگری در آن سو قرار دارد که فاصله میان آن دو یک میل است.

[214] ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ* فَقالُوا أَ بَشَراً

مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ* أَ أُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِنْ بَیْنِنا بَلْ هُوَ کَذَّابٌ أَشِرٌ «1»، یعنی چه؟ حضرت علیه السّلام فرمود: این همان داستان تکذیبی است که از صالح کردند، و خداوند عزّ و جل هیچ گاه مردمی را هلاک نکرد مگر اینکه پیش از آن پیامبرانی برای آنها فرستاد و آن پیامبران بر آن قوم حجّت آوردند، و خداوند صالح را برای قوم ثمود فرستاد و صالح آنها را به سوی خدا فراخواند و آنها پاسخش ندادند و بر او عصیان کردند و گفتند: هرگز به تو ایمان نیاوریم مگر آنکه برای ما از این کوه شتری ده ماهه برآوری.

آنها این کوه را پرستش می‌کردند و در سر هر سال برای آن قربانی می‌دادند و نزدیک آن گرد می‌آمدند. آنها به صالح گفتند: اگر آن گونه که خود می‌پنداری رسول و پیامبری از خدای خود بخواه تا از این سنگ سخت برای ما شتری ده ماهه برآورد، و خداوند آن گونه که خواسته بودند این شتر را برای آنها برآورد.

سپس خداوند به صالح وحی فرستاد که به آنها بگو: همانا خدا برای این ماده شتر [از این آب] یک روز را حق الشرب قرار داده و برای شما نیز یک روز را. هر گاه که شتر در نوبت خود به روز مقرّر، آب می‌آشامید شیر او را می‌دوشیدند و خرد و کلانی در میان آنها نمی‌ماند مگر اینکه در روز خود از این شیر می‌آشامیدند، و چون شب می‌شد و روز می‌کردند چاشت بر سر آب خود می‌رفتند و در نوبت خودشان از آن می‌نوشیدند، و آن روز آن ماده شتر آب نمی‌نوشید و تا آن گاه که خدا اراده کرده بود بر همین وضع بماندند.

سپس آنها بر خداوند شوریدند و کنار یک دیگر گرد آمدند و گفتند: این ماده شتر را دنبال کنید و از آن آسودگی یابید. ما بدین راضی نیستیم که حقّ آب، یک روز از ما باشد و یک روز از آن. سپس گفتند: چه کسی عهده‌دار کشتن آن می‌شود تا ما هر چه او می‌خواهد بدو دهیم. مردی سرخ مو و گلی مو و کبود چشم و زنازاده که پدری برای او شناخته نبود و «قدار» نام داشت و نگون بختی بود از نگون بختان و برای ایشان شوم

---

(1) «ثمودیان، بیم دهندگان را تکذیب کردند، آیا ما پیروی انسانی چون خود را بکنیم؟ در این صورت ما در گمراهی و در آتشیم، آیا از میان ما همه

دستورات الهی به آن یکی القا شده؟ بلکه او بسیار دروغگو و پرمدّعاست» (سوره قمر/ آیه 23 تا 25).

و نامیمون بود، نزد آنها آمد و برای او مزدی مقرّر کردند، و چون آن مادّه شتر به سوی آب رفت تا در نوبت خود از آن آب بنوشد. آن را رها کرد تا آبش را نوشید و خواست بازگردد که او بر سر راه آن در کمین شد و با شمشیر ضربتی بدو زد ولی کارگر نیفتاد و ضربت دیگری بدو نواخت که این شتر را بکشت. شتر به پهلو به روی زمین افتاد و کره آن گریخت تا بالای آن کوه رسید و سه بار به سوی آسمان شیون کرد، و قوم صالح بر سر آن شتر ریختند و کسی از ایشان نماند مگر آنکه در زدن ضربتی به او شرکت جست. آنها گوشت شتر را میان خود تقسیم کردند و خرد و کلانی در میان آنها نماند مگر اینکه از آن گوشت خورد.

صالح چون این بدید به سوی ایشان آمد و گفت: ای جماعت! چه چیز شما را به این کار واداشت؟ آیا خدایتان را عصیان کردید؟ پس از سوی خداوند تبارک و تعالی بدو وحی رسید که: ای صالح! همانا قوم تو طغیان کردند و ناقه‌ای را کشتند که من چونان حجّتی، برای آنان فرستاده بودم و آن نه تنها بر ایشان زیانی نداشت که بیشترین سود را داشت، پس به ایشان بگو: من سه روز بر ایشان عذاب فرستم، اگر توبه کردند و بازگشتند من توبه آنها را بپذیرم و عذاب از آنها بگردانم، و اگر توبه نکنند و باز نگردند در روز سوم عذاب خود بر آنها فرو فرستم.

صالح نزد ایشان آمد و گفت: ای جماعت! من فرستاده خدا هستم به سوی شما، او به شما می‌گوید: اگر توبه کردید و بازگشتید، و مغفرت طلبیدید من شما را ببخشم و توبه‌تان بپذیرم. چون این سخن بدیشان گفت، آنها بیشتر سرکشی و پلیدی در پیش گرفتند و گفتند: ای صالح! اگر راست می‌گویی هر چه را می‌گویی و وعده می‌دهی به سر ما آر.

صالح به آنها گفت: ای جماعت! شما فردا را صبح خواهید کرد در حالی که چهره‌ای زرد خواهید داشت و در روز بعد، چهره‌ای سرخ و در روز دگر، چهره‌ای سیاه. چون روز نخست رسید صبح کردند در حالی که چهره‌ای زرد داشتند و نزد یک دیگر می‌رفتند و می‌گفتند: آنچه صالح گفت به سر شما آمد. سرکشان ایشان گفتند: سخن صالح را نخواهیم شنید و نخواهیم پذیرفت اگر چه بسی سترگ باشد. چون روز دوم رسید صبح

کردند در حالی که چهره‌هاشان سرخ بود. باز نزد یک دیگر می‌رفتند و می‌گفتند: آنچه صالح گفت به سرتان آمد، و سرکشان ایشان گفتند: اگر همه ما را هم بکشد سخن صالح را گوش نخواهیم کرد و خدایان خود را کنار نخواهیم نهاد؛ خدایانی که پدران ما آنها را می‌پرستیده‌اند و هرگز توبه

نکردند و باز نگشتند. چون روز سوم فرا رسید صبح کردند در حالی که چهره‌هاشان سیاه شده بود و باز نزد یک دیگر رفتند و گفتند: ای قوم! آنچه صالح گفت به سر شما آمد، و سرکشان ایشان گفتند: به سر ما آمد آنچه صالح گفت.

پس چون شب به نیمه رسید جبرئیل علیه السّلام بر آنها فرود آمد و بر آنها بانگی زد که از آن گوششان دریده گشت و دلشان شکافت و جگرشان پاره پاره شد. آنها در این سه روز حنوط کرده کفن پوشیده بودند و می‌دانستند که عذاب بر آنها فرستاده خواهد شد. همه آنها از خرد و کلان در چشم بهم زدنی بمردند و برای آنها جانداری از گوسفند و شتر و نه چیز دیگر نماند مگر آنکه خدا همه را از میان برد و همگی در خانه‌ها و بسترهاشان به اجسادی بدل شدند و سپس خداوند به همراه آن بانگ آسمانی آتشی از آسمان فرو فرستاد تا آنها همه را بسوخت. و این داستان ایشان است.

[215] فضيل بن زبير می‌گويد: فروه به من گفت: به امام باقر عليه السّلام در باره آن دو [ابو بكر و عمر] چيزی گفتم. حضرت عليه السّلام فرمود: هشتاد سال است كه شما را بر سر خون عثمان سركوب می‌كنند و خود می‌دانند كه او بيدادگر بوده است، ديگر چگونه با شما رفتار خواهند كرد آن هنگام كه دريابند شما نام دو بت آنها را بر زبان آورده‌ايد.

[216] سدير مى‌گويد: خدمت امام باقر عليه السّلام بوديم، سخن از امورى به ميان آمد كه مردم پس از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم پديد آوردند، و اينكه چقدر امير المؤمنين عليه السّلام را خرد كردند. مردى از آن جماعت گفت: خداوند روزگارت را سامان بخشد، در آن هنگام ارجمندى و عدّه

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 237

بنى هاشم چه شده بود؟ امام باقر عليه السّلام فرمود: در آن روزگار چه كسى از بنى هاشم باقى مانده بود؟! تنها جعفر و حمزه بودند كه در گذشته بودند و تنها دو مرد ناتوان و خوار و نو اسلام يعنى عبّاس و عقيل حضور داشتند كه آنها هم از طلقا بودند. بخدا سوگند اگر حمزه و جعفر در صحنه مى‌بودند آن دو نفر [ابو بكر و عمر] به خلافت دست نمى‌يافتند، و اگر آن دو شاهد كارهاى ابو بكر و عمر بودند آنها را از ميان مى‌بردند.

[217] اسماعیل بن مسلم به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: هر که از درد واهنه شکایت دارد یا دچار سردرد یا حبس بول گشته، دست خود را بر موضع درد نهد و این دعا را بخواند: آرام شو که من تو را آرام ساختم بدان خدایی که برای او هر چه در شب و روز است آرام گشت، و اوست شنوای دانا.

جایگاه بعضی از خصوصیات در بدن

[218] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: حزم و دور اندیشی در دل است، و رحمت و مهرورزی و خشونت در کبد، و حیا و شرم در ریه است.

یک درمان برای درد طحال

[219] موسی بن بکر می‌گوید: یکی از غلامان ابو الحسن علیه السّلام بیمار شد. حضرت از حال او پرسید. به عرض رساندند: دچار درد طحال [اسپرز] شده است. امام علیه السّلام فرمود: سه روز به او کرّاث [گونه‌ای تره پیازگونه که برگهایی پهن و دراز دارد] بخورانید، و ما به او سه روز کرّاث دادیم و خون او بند آمد و بهبود یافت.

درمان ضعف معده

[220] محمد بن عمرو بن ابراهیم می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام جویا شدم و از ضعف معده

خود به او شکایت بردم. فرمود: حزاء [گیاهی است در بیابان همچون کرفس، ولی با برگی از آن پهن‌تر] را با آب سرد بنوش. من چنین کردم. و از آن، اثری را که می‌خواستم به دست آوردم.

درمان باد و سستی مفاصل و عطش

[221] بکر بن صالح می‌گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: برای درمان باد (شابکه) و (حام) [مرض عطش] و سستی مفاصل، یک مشت شنبلیله بر می‌گیری با مشتی انجیر خشک و هر دو را در مقداری آب خیس می‌کنی، سپس در ظرفی تمیز آن را می‌پزی و صاف می‌کنی و آن را رها می‌کنی تا سرد شود و یک روز در میان از آن می‌خوری تا جایی که در یک روز قدحی پر از این دارو خورده باشی.

درمان با شیر تازه و عسل

[222] حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند: هر که در آب منی او «1» دگرگونی پدید آید شیر تازه و عسل او را سود رساند.

نهی از حجامت در روز سه شنبه

[223] حمران می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرموده است: مردم با یک دیگر در چه اختلاف دارند؟ عرض کردم: چنین گمان می‌کنند که حجامت در روز سه شنبه نیکوتر است.
راوی می‌گوید: امام علیه السّلام فرمود: بر چه پایه چنین می‌پندارند؟ عرض کردم: می‌پندارند که این، روز خون است. امام علیه السّلام فرمود: درست می‌گویند ولی سزاوارتر این است که خون خود را در روز خودش به هیجان و جنبش درنیاورند. آیا نمی‌دانند که در روز سه شنبه ساعتی هست که هر که در آن ساعت حجامت کند خونش بند نیاید تا بمیرد یا آن پیش آید

---

(1) اگر مردی با مشکل فقدان یا کمبود نطفه در منی مواجه شود.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 239
که خدا خواهد.

حجامت کردن در روز چهارشنبه

[224] ابو عروه برادر شعیب یا خود شعیب عقرقوفی می‌گوید: خدمت امام کاظم علیه السّلام شرفیاب شدم و او از روز چهارشنبه هنگامی که در زندان بود حجامت می‌کرد. به آن حضرت عرض کردم: امروز روزی است که مردم می‌گویند: هر که در چنین روزی حجامت کند به پیسی گرفتار آید؟ حضرت علیه السّلام فرمود: کسی از آن می‌هراسد که مادرش به هنگام خون‌ریزش ماهانه او را باردار شده باشد.

نهی از حجامت در ظهر روز جمعه

[225] اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در روز جمعه هنگام ظهر حجامت نکنید که هر که به هنگام ظهر حجامت کند و به بیماری‌ای گرفتار آید کسی جز خویش را ننکوهد.

چهار داروی مهم

[226] معتّب از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: دارو چهار تاست: سعوط [دارویی که در بینی کشند]؛ حجامت [گرفتن خون در اوقاتی خاص]؛ کشیدن نوره [ستردن موی بدن]؛ اماله کردن و تنقیه با مایعات.

درمان سرفه

[227] عمر بن اذینه می‌گوید: مردی از سرفه فراوان نزد امام صادق علیه السّلام می‌نالید و من حاضر بودم. حضرت علیه السّلام به او فرمود: مقداری کاشم [زیره کوهی یا به گمان برخی گل پر] در دستت بگیر و هموزن آن شکر بریز و آن دو را با یک دیگر بکوب، و یک تا دو روز از آن بخور. ابن اذینه می‌گوید: پس از این ماجرا من آن مرد را دیدم. او به من گفت: من

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 240

دستور امام علیه السّلام را به کار بستم و سرفه‌ام بهبود یافت.

درمان سردی و رطوبت

[228] مردی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که موسی بن عمران از سردی و رطوبت به پروردگارش شکایت کرد. خدای متعال به او دستور چنین داد: هلیله و بلیله [میوه درختی است هندی] و اجلح را بگیر و آن را با عسل در هم آمیز و استفاده کن.
امام علیه السّلام سپس فرمود: اجلح همان است که شما آن را طریفه می‌نامید.

گفتگوی یک پزشک با امام صادق علیه السّلام

[229] اسماعیل بن حسن پزشک می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی هستم از عرب و از پزشکی سر رشته‌ای دارم، و طب من همان طب عربی است و در برابر طبابتم مزدی نمی‌گیرم. امام علیه السّلام فرمود: باکی نیست. عرض کردم: رسم ما این است که زخم و دمل را می‌شکافیم و آن را با آتش می‌سوزانیم، فرمود: باکی نیست. عرض کردم:
شیوه من آن است که به بیماران (اسمحیقون) و (غاریقون) می‌دهم، فرمود: باکی نیست.
عرض کردم: گاهی هم بیمار بر اثر مداوای ما می‌میرد، امام علیه السّلام فرمود: اگر چه بمیرد.
عرض کردم: ما به بیمار نبیذ می‌دهیم، امام علیه السّلام فرمود: در حرام شفایی نهفته نیست.
پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیمار شد. عایشه به او گفت: شما سینه پهلو گرفته‌اید؟ حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من به نزد خدای گرامی‌تر از آنم که به سینه پهلو گرفتار آیم. پس دستور داد صبر تلخ در دهان آن حضرت چکاندند.

در مورد جراحی کردن

[230] یونس بن یعقوب می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چگونه است که اگر انسانی دارویی را بخورد و رگی را ببرد [در مورد جراحی] و این گاهی بدو سود رساند و گاهی به قتلش منجر شود؟ امام علیه السّلام فرمود: ببرد و دارو را بنوشد [اگر چه
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 241
احتمال مرگ بدهد].

درمان درد دندان با حجامت

[231] حمزة بن طیّار می‌گوید: خدمت امام موسی بن جعفر علیه السّلام بودم. آن حضرت دید که من می‌نالم. فرمود: چه ناراحتی داری؟ عرض کردم: دندانم درد می‌کند. فرمود:

خوب است حجامت کنی. حمزه می‌گوید: من حجامت کردم و درد دندانم آرام گرفت.

جریان را به آگاهی آن حضرت رساندم و ایشان به من فرمود: مردم مداوایی نکردند بهتر از یک شاخ حجامت یا یک نوش عسل. راوی می‌گوید: عرض کردم: جانم به قربانت یک نوش عسل یعنی چقدر؟ فرمود: یک انگشت.

درمان درد دندان و خونریزی و قرمزی دهان

[232] سلیمان بن جعفر جعفری می‌گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که فرمود:
داروی درد دندان این است که یک دانه حنظل [هندوانه ابو جهل] بر می‌گیری و آن را پوست می‌کنی و روغنش را می‌گیری، و اگر دندان را کرم خورده و توی آن خالی شده باشد چند قطره از آن روغن، در آن می‌چکانی و کمی هم روی پنبه‌ای می‌ریزی و در جای کرم خوردگی می‌نهی و سه شب پیاپی، این کار را می‌کنی در حالی که به پشت خوابیده باشی، و اگر کرم خوردگی ندارد و درد دندان از باد است دو یا سه قطره از همان روغن در گوشی که سمت آن دندان قرار دارد می‌چکانی و به خواست خدا دردش آرام می‌گیرد. او می‌گوید: نیز شنیدم که برای درد دهان و خونریزی دندان و ضربان قلب و قرمزی داخل دهان می‌فرمود: حنظل تازه را که زرد شده باشد می‌گیری و در قالبی از گل می‌گذاری و سر آن را سوراخ می‌کنی و چاقویی در آن فرو می‌بری و آهسته آهسته اطرافش را با چاقو می‌تراشی، آن گاه سرکه خرمای بسیار ترشی در آن می‌ریزی، سپس آن را روی آتش می‌نهی تا آن سرکه خوب بجوشد، سپس شخص دردمند به مقدار سر ناخن از آن دارو برگیرد و به لثه و دهانش بمالد و با سرکه دهان را بشوید، و اگر بخواهد این دارو را از
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 242
میان آن حنظل در شیشه‌ای بریزد مانعی ندارد، و هر گاه سرکه آن تمام شد دوباره سرکه تازه روی آن بریزد که این سرکه هر چه بیشتر کهنه شود به خواست خدا فایده‌مندتر گردد.

نظر امام صادق علیه السّلام در باره علم نجوم

[233] عبد الرحمن بن سیابه می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: جانم به قربانت، مردم می‌گویند نظر در علم نجوم روا نیست و من این علم را دوست می‌دارم، پس راستی اگر به دینم ضرر می‌زند که من به چیزی که به دینم ضرر زند نیازی ندارم، و اگر به دینم ضرر نمی‌زند بخدا من به این کار مایلم و نظر در آن را خوش می‌دارم. امام علیه السّلام فرمود:
آن گونه که می‌گویند نیست، آن به دین تو زیانی نمی‌رساند. سپس فرمود: شما در اموری از علم نجوم نظر می‌کنید که بسیارش حاصل نیاید و اندکش سودی ندارد، شما تنها روی طالع ماه حساب می‌کنید. آن گاه فرمود: آیا می‌دانی فاصله میان مشتری و زهره چند دقیقه است؟ عرض کردم: نه بخدا سوگند، فرمود: آیا می‌دانی فاصله میان ماه و زهره چند دقیقه است؟ عرض کردم: نه. فرمود: آیا می‌دانی فاصله میان سنبله و خورشید چند دقیقه است؟ عرض کردم: نه بخدا سوگند، تا به حال از هیچ یک از منجمان نشنیده‌ام. فرمود:
آیا می‌دانی فاصله میان سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه است؟ عرض کردم: نه بخدا تاکنون از هیچ منجمی نشنیده‌ام. فرمود: میان هر یک از اینها شصت یا هفتاد دقیقه است، و تردید از عبد الرحمن راوی حدیث است. سپس فرمود: ای عبد الرحمن! این حسابی است که اگر کسی آن را حساب کند و به حقیقتش پی ببرد یک دانه نی را که در میان نیستان باشد و شماره نیهایی را که در سمت راست و چپ آن است و شماره آنچه پشت سر آن نی و جلوی آن قرار دارد همه را می‌فهمد تا بدان جا که حتی یک دانه از نیهای آن نیزار، بر او پوشیده نماند.

یکی از سخنان جامع پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[234] نضر بن قرواش جمّال [شتردار] می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که شترانی

به بیماری گری مبتلا شده‌اند و من آنها را از ترس آنکه به حیوانات دیگر سرایت نکند از شتران دیگرم جدا کرده‌ام و گاهی نیز برای چهارپایان سوت می‌زنم تا آب بخورند، حضرت علیه السّلام فرمود: مردی عرب نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت: گاهی من گوسفند و گاو و شتری را که به گری مبتلا شده‌اند به بهایی اندک به دست می‌آورم ولی از ترس اینکه گری آنها به دیگر شتران و گوسفندانم سرایت کند از خریدن آنها نگران و ناراحتم، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای مرد عرب! این بیماری برای نخستین بار از کجا به این حیوان سرایت کرده است؟ سپس پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: نه واگیره است و نه فال بد و نه بوم و نه شوم و نه صفر و نه رضاع پس از گرفتن از شیر و نه تعرّب پس از هجرت و نه روزه خاموشی و حرف نزدن یک شبانه روز و نه طلاق پیش از نکاح و نه آزاد کردن بنده‌ای پیش از تملّک و خریداری و نه یتیمی پس از بلوغ.

نهی از فال بد زدن

[235] عمرو بن حریث می‌گوید: امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: فال بد زدن بر طبق همان چیزی است که در پیش خود فال بد زده‌ای، اگر آسان بگیری آسان گذرد و اگر سخت بگیری سخت گذرد و اگر چیزی به دل نگیری چیزی در میان نخواهد بود.

کفّاره فال بد زدن

[236] امام صادق علیه السّلام فرموده است: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: کفاره فال بد زدن توکل است بخدای.

[237] این حدیث را برخی از امام صادق علیه السّلام و برخی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده‌اند که در تفسیر این آیه شریفه: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 244

فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ ... «1»، فرموده است: اینان مردم یکی از شهرهای شام بودند و شمارشان هفتاد هزار تن بود که در هر فصلی از فصول مختلف طاعون بدیشان وارد می‌شد، و همین که در می‌یافتند طاعون بدیشان وارد شده است، توانگرانی که قدرتی داشتند از شهر بیرون می‌رفتند و کم توشه‌گان از سر ناچاری در آن جا می‌ماندند، و لذا بیشتر کسانی که مانده بودند می‌مردند، و مرگ و میر در میان کسانی که بیرون رفته بودند کمتر بود، از این رو آنها که بیرون می‌رفتند می‌گفتند: راستی اگر ما در شهر مانده بودیم مرگ و میرمان زیاد می‌شد، و آنان که مانده بودند می‌گفتند: براستی اگر ما نیز بیرون می‌رفتیم افراد کمتری از ما می‌مردند، و از همین رو بر آن شدند تا اگر این بار نیز طاعون آمد همین که آن را دریافتند همگی با هم از شهر برون شوند، و چنین نیز کردند، و همین که ورود طاعون را دریافتند از شهر خارج شدند و از ترس مرگ از طاعون فرار کردند و تا آن گاه که خدا می‌خواست در شهرها گردش کردند، تا آنکه به شهری ویران برخوردند که ساکنان آن این شهر را وانهاده بودند و طاعون آنها را از میان برده بود. بدان جا که رسیدند فرود آمدند، و چون بارهای خود را گشودند و آرامش یافتند خدای عزّ و جلّ بدیشان فرمود: همگیتان بمیرید. آنها همگی در همان لحظه مردند و اسکلتهایی گشتند که رخ می‌نمودند. اینان بر سر راه گذر کاروانیان بودند، رهگذران استخوانهای آنان را از کنار راه دور کردند و همه را در یک جا گرد آوردند. پس از این ماجرا یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام حزقیل از آن جا گذشت و چون آن استخوانها را دید آب در دیده گرداند و گریست.

او گفت: پروردگارا! اگر بخواهی اینها را هم اینک زنده می‌گردانی چنان که آنها را میراندی تا شهرهایت را آباد کنند و از بندگانت فرزند آرند و همراه دیگر خلاقیت که پرستشت می‌کنند تو را بپرستند. خدای متعال به او وحی فرمود: آیا دوست داری آنها زنده شوند؟

عرض کرد: آری، بار خدایا! آنها را زنده کن. خدای عزّ و جلّ بدو وحی فرمود که چنین و چنان بگو. او نیز همان را بر زبان جاری کرد که خدای عزّ و جلّ به او دستور داده بود.

---

(1) «آیا آن هزاران تن را ندیده‌ای که از بیم مرگ، از خانه‌های خویش بیرون رفتند، پس خدا به آنها گفت:
بمیرید. آن گاه همه را زنده ساخت» (سوره بقره/ آیه 243).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافي، ص: 245
امام صادق علیه السّلام فرمود: آن اسم اعظم بود، و چون حزقیل آن کلام را بر زبان جاری کرد دید استخوانهای پراکنده را که به سوی یک دیگر می‌پرند و همه آنها زنده شدند و به یک دیگر می‌نگریستند
و سبحان اللَّه و اللَّه اکبر و لا اله الا اللَّه
می‌گفتند. در این هنگام حزقیل گفت:
گواهی می‌دهم که خدای بر هر کاری توانا است. عمر بن یزید می‌گوید:
امام صادق علیه السّلام فرمود: این آیه در باره اینها نازل شد.

داستان یعقوب علیه السّلام و فرشته مرگ

[238] حنان بن سدیر می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: مقصود سخن یعقوب به پسرانش که گفت: ... اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ ... «1» چیست؟ آیا یعقوب پس از آنکه بیست سال از یوسف دور شده بود می‌دانست که او زنده است؟ امام علیه السّلام فرمود: آری. عرض کردم: چگونه می‌دانست که او زنده است؟ امام علیه السّلام فرمود: هنگام سحر دعا کرد و از خدای عزّ و جلّ خواست که فرشته مرگ بر او نازل گردد، خداوند عزّ و جلّ دعایش را اجابت فرمود و فرشته مرگ که نامش «بریال» بود نزد یعقوب آمد.

بریال گفت: ای یعقوب! چه می‌خواهی؟ فرمود: بگو بدانم آیا جانهایی را که می‌گیری یک جا و دستجمعی می‌گیری یا جدا جدا؟ بریال گفت: جدا جدا می‌گیرم. فرمود: آیا در میان این جانهایی که گرفته‌ای بجان یوسف برخورده‌ای؟ عرض کرد: نه. یعقوب دانست که یوسف زنده است و از این رو به فرزندانش فرمود: بروید و یوسف و برادرانش را بجویید.

[239] خالد بن یزید قمی از یکی از اصحاب خود از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که پیرامون این آیه شریفه: وَ حَسِبُوا أَلَّا تَکُونَ فِتْنَةٌ .... «2» فرمود: چون پیامبر در میان آنها

---

(1) «بروید و یوسف و برادرش را بجویید» (سوره یوسف/ آیه 87).
(2) «و پنداشتند که عقوبتی نخواهد بود» (سوره مائده/ آیه 71).

بود: ... فَعَمُوا وَ صَمُّوا ... «1»، و چون پیامبر رحلت فرمود: ... ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ ... «2» تا هنگامی که امیر المؤمنین علیه السّلام خلافت را به دست گرفت، امام علیه السّلام فرمود: (سپس دوباره کور و کر شدند) یعنی پس از آن حضرت تاکنون.

[240] ابو عبیده حذّاء از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که پیرامون این فرموده الهی:
لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ... «3» فرمود: مسخ شدن آنها به خوک به نفرین آن حضرت بود و مسخ شدن آنها به میمون با زبان عیسی بن مریم علیه السّلام نقش بست.

[241] عمران بن میثم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که کسی این آیه را: ... فَإِنَّهُمْ لا یُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ «4» بر امیر المؤمنین علیه السّلام بخواند، و حضرت علیه السّلام فرمود: آری، بخدا سوگند که آنها پیامبر را به سخت‌ترین گونه تکذیب کردند ولی جمله: «لا یُکَذِّبُونَکَ» به تشدید نیست بلکه «لا یُکَذِّبُونَکَ» به تخفیف است، یعنی چیز باطلی نیاوردند که بدان وسیله دعوت حق تو را دروغ سازند و از بین ببرند.

[242] ابو بصير مى‌گويد: از يكى از دو امام باقر و صادق عليه السّلام پيرامون تفسير اين آيه شريفه: ... وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ‌ءٌ ... «5» پرسيدم. فرمود: اين آيه در باره ابن ابى سرح نازل شد كه عثمان او را به

---

(1) «پس كور و كر شدند» (سوره مائده/ آيه 71).
(2) «آن گاه خدا توبه‌شان را پذيرفت» (سوره مائده/ آيه 71).
(3) «از بنى اسرائيل آنان كه كافر شدند به زبان داود و عيسى بن مريم لعنت شدند» (سوره مائده/ آيه 78).
(4) «ولى اينان تنها تو را تكذيب نمى‌كنند بلكه اين ستمگران سخن خدا را انكار مى‌كنند» (سوره انعام/ آيه 33).
(5) «كيست ستمكارتر از آن كس كه بخدا دروغ بست يا گفت كه به من وحى شده و حال آنكه به او هيچ چيز وحى نشده بود» (سوره انعام/ آيه 93).

حكومت مصر گماشته بود، و او همان كسى است كه در روز فتح مكه، پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم خونش را هدر دانست. او از كسانى بود كه براى پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قرآن مى‌نوشت و چون خداوند از آسمان نازل مى‌فرمود: «أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» او مى‌نوشت: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به او مى‌فرمود: اين را ننويس و همان را بنويس كه نازل شده، درست است كه: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، ولى همان را كه به من نازل شده بنويس. ابن ابى سرح همان كسى بود كه به منافقان مى‌گفت: من از پيش خود مانند آنچه او [پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم] مى‌آورد مى‌گويم و او تغييرش نمى‌دهد، و از اين رو خدا در باره‌اش اين آيه را نازل فرمود:

[243] محمد بن مسلم مى‌گويد: از امام باقر عليه السّلام پيرامون تفسير اين آيه شريفه:

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ... «1» پرسيدم. حضرت عليه السّلام فرمود:

هنوز تأويل اين آيه نيامده. همانا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم از سر نيازى كه خود و اصحابش داشتند [و ناگزير بودند با مشركان و منحرفان بسازند] بدانها مهلت داد، و روزى كه تأويل اين آيه برسد اين

مهلت از آنها پذيرفته نشود بلکه کشته شوند تا خدای عزّ و جلّ به يگانگی پرستش شود و شرکی به جای نماند.

[244] معاویة بن عمّار می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: این آیه: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْری إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ «2» در باره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است، و فرمود: همانا پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در جنگ بدر نهی فرمود که مسلمانان کسی از بنی هاشم و نیز ابو البختری را بکشند و این چند تن اسیر شدند. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را فرستاد و فرمود: ببین از بنی هاشم چه کسانی در میان اسیران هستند.

---

(1) «آنها را بکشید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و همه دین برای خدا باشد» (سوره انفال/ آیه 39).
(2) «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خدا در دلهایتان نشان ایمان ببیند بهتر از آنچه از شما گرفته‌اند ارزانیتان خواهد داشت» (سوره انفال/ آیه 70).

علی علیه السّلام همان گونه که می‌رفت گذرش به عقیل بن ابی طالب افتاد و روی از او برتافت. عقیل گفت: ای علی! بخدا که وضع مرا دیدی. علی علیه السّلام نزد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بازگشت و عرض کرد: ابو الفضل در دست فلان کس اسیر است و عقیل در دست فلانی و نوفل بن حارث در دست بهمان. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برخاست تا به عقیل رسید و به او فرمود:

ای ابا یزید! ابو جهل کشته شد، عقیل گفت: در این صورت دیگر کسی بر سر به چنگ آوردن تهامه با شما نستیزد، سپس عقیل [با پیامبر] چنین گفت: اگر آنها [دشمن] را از پای درآوردید رهاشان کنید و گر نه تسلط خود را بر آنان محقق سازید. در این هنگام عباس را آوردند. به او گفته شد: برای آزادی خود و دو برادرزاده‌ات [عقیل و نوفل] سربها بده تا آزاد شوید. عباس رو به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کرد و گفت: ای محمد! آیا تو حاضری من با پرداخت سربها به گدایی بیفتم و دست گدایی پیش قریش دراز کنم؟ پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: نه، از همان پولهایی که نزد همسرت امّ الفضل گذاردی و به او گفتی: اگر در این راه که می‌روم آسیبی به من رسید این پول را خرج خود و بچه‌هایت بکن. عبّاس گفت: برادر زاده! چه کسی این خبر را به تو خبر داد؟ پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: جبرئیل از جانب خدای عزّ و جلّ

خبر داد. عباس گفت: سوگند بدان که بدو سوگند می‌خورند که کسی جز من و همسرم از این ماجرا آگاه نبود. همانا من گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی. امام علیه السّلام فرمود: به این ترتیب همه اسیران در حالی به مکّه بازگشتند که مشرک بودند مگر عباس و عقیل و نوفل- کرّم اللّه وجوههم- و این آیه در باره آنها نازل شده است.

[245] ابو بصير از يكى از دو امام باقر و صادق عليهما السّلام روايت كرده كه پيرامون اين آيه شريفه: أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ... «1» فرموده‌اند كه: اين آيه در باره حمزه و على عليه السّلام و جعفر و عباس و شيبه نازل گشته است كه

---

(1) «آيا آب دادن به حاجيان و عمارت مسجد الحرام را با ايمان به خدا و روز قيامت برابر مى‌دانيد» (سوره توبه/ آيه 19).

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 249

آنها [عباس و شيبه] به منصب آب دادن حاجيان و پرده‌دارى كعبه به خود مى‌باليدند، پس خداى عزّ و جلّ اين آيه را نازل فرمود و مقصود از «... يا آن كس كه بخدا و روز جزا ايمان آورده در راه خدا جهاد كرده ...» على عليه السّلام و حمزه و جعفر صلوات اللَّه عليهم مى‌باشند كه اين دو دسته به درگاه الهى همسنگ نباشند.

[246] عمّار ساباطى مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام پيرامون اين آيه شريفه: وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ... «1» پرسش كردم. امام عليه السّلام فرمود: اين آيه در باره ابو فصيل [ابو بكر] نازل شده است، زيرا پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در نظر او مردى ساحر و افسونگر بود و هر گاه بيمار مى‌شد پروردگار خود را مى‌خواند و به سوى او بازمى‌گشت- يعنى از عقيده باطلى كه در باره پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم داشت توبه مى‌كرد- سپس هنگامى كه خداوند نعمتى به او ارمغان مى‌كرد- يعنى تندرستى را به او باز مى‌گرداند- آنچه را پيش از آن به درگاه خدا خوانده بود از ياد مى‌برد و از اين رو خداوند در پس آن مى‌فرمايد:

.. قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ «2»، يعنى فرمانروايى و اماراتى كه بناحق و دستورى از خداوند و پيامبر بر مردم يافتى.

راوى مى‌گويد: سپس امام صادق عليه السّلام فرمود: آن گاه خداى عزّ و جلّ سخن را متوجّه على عليه السّلام كرده و از وضع و فضيلتى كه در پيشگاه خداى دارد چنين سخن به ميان مى‌آورد:

أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ «3».

امام صادق عليه السّلام سپس فرمود: اى عمّار! اين است تأويل آن.

[247] حمّاد بن عثمان مى‌گويد: نزد امام صادق عليه السّلام چنين قرائت كردم: (ذوا عدل

(1) «و هر گاه زیانی به آدمی رسد با اناب خدایش را بخواند» (سوره زمر/ آیه 8).
(2) «بگو اندکی از کفرت بهره ببر که تو از اصحاب آتشی.» (سوره زمر/ آیه 8).
(3) «آیا آن کس که در همه ساعات شب به عبادت پرداخته یا در سجود است یا در قیام و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار با آنکه چنین نیت یکسان است؟ بگو: آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند» (سوره زمر/ آیه 9).

منکم) حضرت علیه السّلام فرمود: بخوان: (ذو عدل) و این از جاهایی است که نگارندگان قرآن در آن خطا کردند.

[248] احمد بن ابی بصیر از مردی به نقل از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرموده است:

این آیه را چنین بخوانید: لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ [لم تبد لکم] إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ. «1» [249] محمد بن مروان می‌گوید: امام صادق علیه السّلام این آیه را چنین تلاوت می‌کرد:

وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ [الحسنی] صِدْقاً وَ عَدْلًا «2». عرض کردم: جانم به قربانت، ما این آیه را چنین تلاوت می‌کنیم: (وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا) امام علیه السّلام فرمود: کلمه [حسنی] در آن هست.

[250] عبد اللَّه بن قاسم بطل در باره آیه شریفه: وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ ... «3» از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: این آیه به کشتن علی بن ابی طالب علیه السّلام و نیزه زدن به حسن علیه السّلام نظر دارد، و آیه ... وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیراً «4» حاکی از کشته شدن امام حسین علیه السّلام است، و آیه: فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما ... «5» حکایت از ریخته شدن خون حسین علیه السّلام دارد، و آیه: بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ ... «6» بر مردمی دلالت دارد که خداوند پیش از ظهور امام قائم علیه السّلام می‌فرستد و هیچ کس را که مسئول خونی است در خاندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وانگذارند مگر آنکه او را بکشند، ... وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولًا «7» یعنی ظهور

(1) «از چیزهایی مپرسید [که آشکار نشده است بر شما] اگر بر شما آشکار شود خوشتان نیاید» (سوره مائده/ آیه 101).
(2) «و کلام پروردگار تو در راستی و عدالت [به حدّ کمال] است» (سوره انعام/ آیه 115).

(3) «و بنی اسرائیل را خبر دادیم که: دو بار در زمین فساد خواهید کرد» (سوره اسراء/ آیه 4).
(4) «و نیز سرکشی خواهید کرد» (سوره اسراء/ آیه 4).
(5) «چون از آن دو بار وعده نخستین در رسید» (سوره اسراء (آیه 5).
(6) «گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند بودند بر سر شما فرو فرستادیم، آنها حتّی در درون خانه‌ها هم کشتار کردند» (سوره اسراء/ آیه 5).
(7) «و این وعده به انجام رسید» (سوره اسراء/ آیه 5).

امام قائم علیه السّلام، و مقصود از آیه شریفه: ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ ... «1» رجعت امام حسین علیه السّلام است با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرّین بر سر دارند از دو سو و به مردم خبر می‌دهند که این حسین علیه السّلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی در باره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجّال و شیطان نیست و هنوز حجت بن الحسن علیه السّلام میان مردم است، و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین علیه السّلام است اجل امام دوازدهم که حجت است فرا رسد، و همان امام حسین علیه السّلام خواهد بود که او را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و به خاکش می‌سپارد، و عهده‌دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام.

[251] ابو جعفر خثعمى مى‌گويد: هنگامى كه عثمان ابو ذر را به ربذه تبعيد كرد امير مؤمنان و عقيل و حسن و حسين عليهما السّلام و عمار بن ياسر رضى اللّٰه عنه او را بدرقه كردند. امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: اى ابا ذر! براستى تو تنها براى خداوند سبحان خشم گرفتى پس از همان كسى اميد بر كه براى او خشم گرفته‌اى. اين مردم از تو براى دنياى خويش هراسيدند ولى تو از كارهاى ايشان بر دين خود هراسناک شدى و از اين رو آنها تو را از پيرامون خويش راندند و به بلايت گرفتار آوردند. بخدا سوگند اگر همه آسمانها و زمين به روى بنده‌اش بسته باشد و آن بنده تقواى خدا را پيشه كند خداوند براى او گشايشى مقرر فرمايد، پس مباد چيزى جز حق و راستى تو را به انس و همدمى گيرد و جز باطل و نادرستى به هراست افكند.

آن گاه عقيل به سخن آمد و گفت: اى ابا ذر! تو مى‌دانى كه ما تو را دوست داريم و ما مى‌دانيم كه تو ما را دوست دارى و تو در حق ما امورى را مراعات كرده‌اى كه ديگران جز اندكى، آن را ضايع كردند، پاداش تو بر خداى عزّ و جلّ خواهد بود، و از همين روى اين

(1) «بار ديگر شما را بر آنها غلبه داديم» (سوره اسراء/ آيه 6).

جماعت تو را بيرون راندند و از وطن آواره‌ات ساختند، پس پاداشت بر خداى باد. تقوى خداى را در پيش گير و بدان كه شانه خالى كردن از بلا، برخاسته از بى‌تابى است و دير پنداشتن تندرستى و رفع بلا، از نوميدى است، پس نوميدى و بى‌تابى را وارهان و بگوى:

خدا مرا بس و چه نيكو وكيل و تكيه‌گاهى است.

سپس حسن بن على عليه السّلام چنين فرمود: عموجان! اين مردم با تو آن كردند كه ديدى و همانا خداوند سبحان از والاترين ديدگاه وضع تو را مى‌نگرد، پس ياد دنيا با ذكر مرگ و جدايى از آن از سر بنه و سختى آنچه را بر تو مى‌رسد به خاطر آسودگى و سعادت سرانجامش بر خود هموار كن و شكيبا باش، تا پيامبرت را ديدار كنى در حالى كه او از تو خوشنود است، إن شاء اللّٰه.

سپس حسين عليه السّلام چنين فرمود: عموجان! همانا خداوند تبارک و تعالى مى‌تواند آنچه را ديدى دگرگون سازد و او هر روز در كارى است. همانا اين جماعت، تو را از دنيايشان بازداشتند و تو هم در برابر، آنها را از دين خود بازداشتى، و تو چه بى‌نيازى از آنچه ايشان تو را از آن بازداشتند و

آنها چه نیازمندند به آنچه تو از ایشان بازداشتی، پس بر تو باد شکیبایی که خیر از شکیبایی برمی‌خیزد و شکیبایی از کرامت، و بی‌تابی را وارهان که بی‌تابی بی‌نیازت نسازد.
سپس عمّار رضی اللّه عنه چنین گفت: ای ابا ذر! خداوند به هراس افکند، آنکه تو را به هراس افکند و بترساند، آنکه تو را ترساند. براستی سوگند بخدا که چیزی مردم را از گفتن حق باز نداشت، مگر دل بستن به دنیا و دوست داشتن آن. بدان که طاعت و فرمانبری با جماعت است و حکومت از آن کسی است که بر آن چیرگی یابد. همانا این جماعت، مردم را به دنیایشان فرا خواندند و مردم بدیشان پاسخ گفتند و دینشان را بدیشان بخشیدند، پس دنیا و آخرت را زیان دادند و این است همان زیان آشکار.
سپس ابو ذر رضی اللّه عنه چنین گفت: سلام و رحمت و برکات خدای بر شما باد و پدر و مادرم فدای این چهره‌هایی باد که هر گاه ایشان را می‌بینم به یاد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌افتم.
دلخوشی من از بودن در مدینه تنها شما بودید، ولی بودنم در مدینه بر عثمان گران بود
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 253
چنان که در شام بر معاویه، و از همین رو تصمیم گرفت مرا به شهر دیگری تبعید کند. من از او خواستم مرا به کوفه تبعید کند ولی او به خیال خود ترسید که اگر من به کوفه روم آن شهر را علیه برادرش [ولید بن عقبه] بشورانم، و بخدا سوگند خورد که مرا به شهری تبعید کند که در آن نه همنشینی داشته باشم و نه آوازی بشنوم، و بخدا سوگند که من نمی‌خواهم مگر آنکه خدای را به یاری و یاوری گیرم و من در پناه او هراس و وحشتی ندارم. بس است مرا خدا و معبودی جز او نیست. بر او توکل می‌کنم و اوست پروردگار عرش عظیم و درود خدا بر آقای ما محمّد و خاندان پاکش.

[252] عبد الرحمن بن مسلمه جریری می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: دشمنان ما را سرزنش می‌کنند و دروغگو می‌پندارند، ما می‌گوییم: دو فریاد آسمانی خواهد بود، آنها می‌گویند: وقتی دو فریاد هر دو از آسمان باشد چگونه فریاد حق از باطل شناخته گردد؟ حضرت علیه السّلام فرمود: شما چه پاسخی به آنها می‌دهید؟ عرض کردم: ما پاسخی نداریم به آنها بگوییم. فرمود: به آنها بگویید: هنگامی که آن فریاد بلند شود هر کس پیش از آن فریاد بدان ایمان آورده آن را باور و تصدیق کند خدای عزّ و جلّ می‌فرماید:
... أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «1».
[253] داود بن فرقد می‌گوید: مردی از عجلیّه این حدیث را شنید که می‌گویند: در اول روز منادی ندا کند: آگاه باشید که فلان فرزند فلان و پیروانش رستگارانند، و در آخر روز منادی دیگر ندا کند: آگاه باشید که عثمان و پیروانش رستگارانند. آن مرد عجلی گفت: در این حال ما ندانیم کدام راست می‌گوید و کدام دروغ؟ حضرت علیه السّلام در پاسخ فرمود: کسی آن را تصدیق کند که پیش از ندا بدان ایمان دارد خداوند می‌فرماید:
أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى.

---

(1) «آیا آنکه به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آنکه به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما رای چه سود می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟» (سوره یونس/ آیه 35).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 254

[254] اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: آنچه را دوست دارید نخواهید دید مگر وقتی که بنو فلان در میان خود اختلاف یابند، و چون اختلاف یابند مردم به آز افتند و تفرقه ایجاد می‌شود و آن هنگام است که سفیانی خروج می‌کند.

[255] اسماعیل بن صباح می‌گوید: از پیری شنیدم که این حدیث را از سیف بن عمیره نقل می‌کرد که گفت: من نزد ابو الدوانیق [منصور دوانیقی] بودم و از او شنیدم که بی‌مقدمه به من گفت: ای سیف بن عمیره! ناگزیر یک منادی [آسمانی] با نام مردی از فرزندان ابو طالب ندا کند. به او گفتم: کسی یافت می‌شود که این حدیث را باز گوید؟ گفت: قسم به آنکه جانم در ید قدرت اوست که به گوش خود از او [امام باقر علیه السّلام] شنیدم که می‌فرمود:

ناگزیر باید یک منادی [آسمانی] با نام مردی ندا کند.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! براستی که من حدیث را تاکنون نشنیده‌ام، گفت: ای سیف! وقتی این ندا بلند شود ما نخستین کسی باشیم که آن را بپذیریم، زیرا آن مردی که به نام او ندا می‌شود یکی از عموزادگان ماست.

عرض کردم: از کدام عموزاده‌های شما؟

گفت: از فرزندان حضرت فاطمه علیها السّلام، سپس گفت: ای سیف! اگر من این حدیث را از ابا جعفر محمد بن علی علیه السّلام [حضرت باقر علیه السّلام] نشنیده بودم و به جای او تمام مردم زمین آن را برای من باز می‌گفتند من نمی‌پذیرفتم، ولی او محمد بن علی علیه السّلام است.

خبر دادن امام باقر علیه السّلام از خلافت بنی عباس

[256] ابو بصیر می‌گوید: در خدمت امام باقر علیه السّلام در مسجد [مدینه] نشسته بودم که داود بن علی [عموی منصور دوانیقی] و سلیمان بن خالد و عبد اللّٰه بن محمد [منصور دوانیقی] وارد مسجد شدند و در گوشه‌ای از مسجد نشستند. فردی به آنها گفت: این محمد بن علی علیه السّلام است که اینجا نشسته. در این هنگام داود بن علی و سلیمان بن خالد

برخاسته و به سوی آن حضرت آمدند ولی منصور دوانیقی از جای خود حرکت نکرد. آن دو آمدند و به امام باقر علیه السّلام سلام کردند. حضرت به ایشان فرمود: چه چیز مانع از آن شد که سرکش شما [منصور] نیز نزد من بیاید؟ آن دو از جانب او عذرتراشی کردند. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آگاه باشید که بخدا سوگند زمان چندانی نگذرد که او میان دو اقلیم زمین را بگیرد و پس از آن، مردان دنبال او راهی شوند و سپس گردنکشان در برابرش سر تسلیم فرمود آورند، و پس از آن، سلطنتی سخت به دست آورد. داود بن علی گفت: آیا سلطنت ما پیش از سلطنت شماست؟ فرمود: آری ای داود! دولت شما پیش از دولت ماست، داود گفت: خداوند کارت را سامان دهد آیا سلطنت ما زمانی هم خواهد داشت؟ فرمود: آری ای داود! بخدا سوگند که شما به شمار هر روز سلطنت بنی امیّه دو روز و در برابر یک سال آن دو سال سلطنت خواهید کرد، و هر آینه کودکان شما سلطنت را چونان نوباوگانی که با گوی بازی می‌کنند دست بدست بگردانند.

پس داود بن علی خوشحال از نزد آن حضرت برخاست و به سوی منصور رفت تا او را از این مژده با خبر سازد، و چون داود و سلیمان بن خالد رفتند حضرت علیه السّلام سلیمان را از پشت صدا زد و فرمود: ای سلیمان بن خالد! اینان [بنی عباس] همچنان در خوشی و آسایش سلطنت خواهند کرد تا وقتی که خون ناحقّی از ما- و اشاره به خود کرد- نریزند، و هنگامی که دستشان به خون ما آلوده گشت دیگر زیر زمین برای ایشان بهتر از روی زمین خواهد بود و در آن گاه نه در زمین یاوری خواهند داشت و نه در آسمان عذر آوری.

سلیمان بن خالد بیامد تا جریان را به آگاهی منصور رساند. منصور برخاست و خدمت امام باقر علیه السّلام رسید و بر آن حضرت درود فرستاد و سخنان داود بن علی و سلیمان بن خالد را به عرض امام رساند. حضرت فرمود: آری ای ابا جعفر! سلطنت شما پیش از سلطنت ما خواهد

بود و سلطنت شما سخت و دشوار است که آسمانی در آن راه ندارد و مدتی طولانی بر پای خواهد بود، و بخدای سوگند شما در برابر هر روز سلطنت بنی امیه دو روز و در برابر هر سال آن دو سال سلطنت خواهید کرد، و مقام سلطنت را کودکان شما دست

بدست بگردانند چونان که نوباوگان با گوی بازی کنند، آیا سخن مرا درک کردی؟ سپس فرمود: سلطنت شما پیوسته رونق خواهد داشت و در آن بخوشی به سر خواهید بر تا وقتی که خون حرامی از ما نریخته‌اید، و هر گاه بدان دامن آلودید خدای عزّ و جلّ بر شما خشم گیرد و سلطنت شما را از میان ببرد و شوکت را از شما بستاند و خدای عزّ و جلّ بنده‌ای اعور «1» از بندگانش را- که از اولاد ابو سفیان نیست- بر شما مسلّط گرداند که نابودی شما به دست او و همراهانش باشد. در اینجا حضرت سخن خود را قطع کرد.
[257] مفضّل بن مزید می‌گوید: در ایام شورش عبد اللَّه بن علی به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در میان اینها اختلاف افتاده؟ فرمود: این سخن را وانه که تباهی کار اینها از همان جا که رو به راه شد فراهم آمد.

دو علامت برای ظهور امام قائم علیه السّلام

[258] بدر بن خلیل ازدی می‌گوید: در محضر امام باقر علیه السّلام نشسته بودم. حضرت فرمود: پیش از قیام حضرت قائم علیه السّلام دو نشانه پدید آید که از روز هبوط آدم چنین چیزی پدید نیامده، یکی آنکه خورشید در نیمه ماه رمضان و دیگر آنکه ماه در آخر رمضان بگیرد. مردی گفت: ای فرزند پیامبر خدا! معمولا خورشید در آخر ماه می‌گیرد و ماه در نیمه آن، امام باقر علیه السّلام فرمود: آنچه را تو می‌گویی من می‌دانم لیکن این، دو نشانه است که از هنگام هبوط آدم دیده نشده است.

[259] عمرو بن ابی المقدام می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: من و پدرم

---

(1) « (اعور) به چند معنی آمده است از جمله: یک چشم، بداخلاق، کسی که برادر پدر و مادری ندارد، و مقصود حضرت علیه السّلام در اینجا آن گونه که مجلسی (ره) می‌فرماید: هلاکوخان نوه چنگیز است که به بغداد آمد و آخرین خلیفه عباسی، مستعصم را کشت و بغداد را گرفت و سلطنت بنی عباس از میان برفت».

از خانه بیرون رفتیم تا [در مسجد مدینه] به میان قبر و منبر رسیدیم. در آن جا به گروهی از شیعه برخوردیم. پدرم به آنها سلام کرد و فرمود: بخدا سوگند من بوی شما و جانهای شما را دوست می‌دارم، پس شما مرا یاری رسانید در این دوستی، در سایه پارسایی و کوشش، و بدانید که به ولایت ما نتوان رسید مگر به پارسایی و تلاش، و هر که از شما که بنده‌ای از بندگان خدا را امام و پیشوای خود قرار دهد باید بر طبق رفتار و کردار او عمل کند، شما پیروان خدا هستید و یاران خدا و پیشی‌گیرندگان در میان پیشینیان و پسینیان و پیشی‌گیرندگان در دنیا و آخرت به سوی بهشت، و ما از روی ضمانتی که خدا کرده و نیز ضمانت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای شما بهشت را ضمانت کرده‌ایم. بخدا که در درجات بهشت، کسی بهره‌مندتر از شما نباشد، پس برای درک فضایل از یک دیگر پیشی گیرید.

تنها شمایید پاکان و زنانتان زنانی پاک هستند. هر زن با ایمانی حوریه‌ای است خوش چشم، و هر مرد با ایمانی صدّیقی باشد. امیر المؤمنین علیه السّلام به قنبر فرمود: ای قنبر! مژده‌ات باد و بشارت ده و شاد باش که بخدا سوگند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از این جهان برفت در حالی که بر همه امتش خشمگین بود مگر بر شیعیان.

آگاه باش برای هر چیزی عزت و شوکتی است و عزت اسلام شیعیان هستند.

آگاه باش که هر چیز را ستونی است و ستون اسلام شیعیان هستند.

آگاه باش که برای هر چیزی اوجی است و اوج اسلام شیعه است.

آگاه باش که برای هر چیز شرفی است و شرف اسلام شیعه است.

آگاه باش که هر چیزی را سروری است و سرور انجمنها انجمنهای، شیعه است.

آگاه باش که هر چیزی را امام و رهبری است و امام زمین، آن سرزمینی است که شیعه در آن سکونت دارد، بخدا اگر شما در زمین نباشید، هرگز در کنار چشمه‌ای گیاهی نروید.
بخدا سوگند اگر شما در روی زمین نباشید، خدا نعمتی به مخالفان شما ندهد و به خوشی دست نیابند، و نه در این سرای و نه در آن سرای، بهره‌ای به کف نخواهند آورد.
هر شخص ناصبی هر قدر هم که عبادت و تلاش کند، باز مشمول این آیه است: عامِلَةٌ
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 258
ناصِبَةٌ* تَصْلی ناراً حامِيَةً «1». پس هر شخص ناصبی سخت کوش عملش بر باد است.
شیعیان مایند که به پرتوی خدای عزّ و جلّ گویایند، و هر که مخالف آنانند پراکنده و نامفهوم سخن می‌گویند. بخدا سوگند هیچ بنده‌ای از شیعیان ما نیست که بخوابد مگر آنکه خدای عزّ و جلّ روحش را به آسمان بالا برد و به آن برکت دهد، پس اگر عمرش به سر آمده باشد آن را در گنجینه‌های رحمت خویش و گلستانهای بهشتی و در سایه عرشش جای دهد، و اگر عمرش به سر نیامده باشد همراه فرشتگان امین خود باز فرستد تا آن را به پیکری که از آن بیرون آمده بازگردانند تا در آن جاگیر شود.
بخدا سوگند که حاجیان شما و عمره‌گزارانتان، خاصّان درگاه خدای عزّ و جلّ هستند، و کم توشگان شما توانگران، و توانگران شما قناعت پیشه‌گانند، و براستی که همه شما اهل دعوت خدا و اهل اجابت او هستید.
[260] نیز عمرو بن ابی المقدام در حدیث دیگری مانند حدیث بالا را از امام صادق علیه السّلام روایت کرده و در آن افزایشی چنین آورده است:
آگاه باشید که براستی هر چیزی را گوهری است و گوهر فرزندان آدم، محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است و پس از آن حضرت، ما و شیعیانمان هستیم. خوشا بر شیعیان ما که چه نزدیکند به عرش خدای عزّ و جلّ، و چه نیکوست رفتار خدای عزّ و جلّ نسبت بدیشان در روز رستخیز.
بخدا سوگند اگر بر مردم گران و بزرگ نمی‌آمد و شیعیان را خودستایی در بر نمی‌گرفت فرشتگان، رو در رو به آنها سلام می‌کردند. بخدا سوگند هیچ بنده‌ای در شیعیان ما نیست که قرآن را ایستاده در حال نماز بخواند مگر آنکه در برابر هر حرفی از آن صد حسنه بدو دهند، و اگر نشسته در نماز بخواند، برای هر حرفی پنجاه حسنه بدو بخشند، و شخص خاموش از شیعیان پاداش تلاوت‌کننده قرآن مخالفان را دارد، بخدا سوگند شما در بسترهای خویش غنوده‌اید و مزد مجاهدان در راه خدا را دارید، و در نماز ایستاده‌اید و پاداش صف بستگان در راه خدا را دریافت می‌کنید. بخدا سوگند شمایید آن کسانی که

(1) «تلاش کرده و رنجیده، در آتش سوزان درافتند» (سوره غاشیه/ آیه 3 و 4).

خدای سبحان در باره ایشان فرموده: وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ. «1» همانا شیعیان ما چهار چشم دارند: دو چشم در سر و دو چشم در دل. آگاه باشید که همه این گونه‌اند، ولی خدای سبحان چشمهای شما را بینا کرده و چشمهای آنان را بسته است.

شکایت امام صادق علیه السّلام از تنهایی خویش

[261] عنبسة بن مصعب می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: من از تنهایی و پریشانی خود در میان مردم مدینه به درگاه خدای عزّ و جلّ شکایت می‌برم تا آن گاه که شما به مدینه آیید و من شما را ببینم و با شما الفت گیرم. ای کاش این حکومت خود کامه به من اجازه می‌داد تا در طائف کوشکی برای خویش بر می‌گزیدم و در آنجا سکونت می‌کردم و شما را نیز در کنار خویش جایی می‌دادم و به او تعهد می‌سپردم که از سوی ما به او بدی و زیانی نرسد.

شعر کمیت برای امام صادق علیه السّلام

[262] یونس بن یعقوب می‌گوید: کمیت این شعر را برای امام صادق علیه السّلام سرود و گفت:
أخلص اللّٰه لی هوای فماأغرق نزعا و لا تطیش سهامی [یعنی: خداوند عشق مرا برای شما پاک گرداند که زه کمان را نکشیده تیرم به خطا نرود]، امام علیه السّلام به او فرمود: نگو که «زه کمان را نکشیده ...» بلکه بگو: «زه را بخوبی کشیده تیرم به خطا نرود».

[263] سفیان بن مصعب عبدی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم. حضرت

---

(1) «کینه‌ای که در سینه‌شان بوده کندیم و برادرانه بر تختها روبروی هم هستند» (سوره حجر/ آیه 47).

فرمود: به امّ فروه بگویید بیاید و بشنود که با جدش چه کردند! سفیان می‌گوید: امّ فروه آمد و در پس پرده بنشست. سپس امام صادق علیه السّلام به من فرمود: برای ما سوگسروده‌ای بخوان. او می‌گوید: گفتم: ای امّ فروه! اشک از دیده همی باران. امّ فروه که این بیت را شنید شیون کرد و زنان نیز شیون سر دادند. امام صادق علیه السّلام فرمود: در خانه، اهل مدینه بر در خانه گرد آمده بودند. امام صادق علیه السّلام شخصی را نزد آنان فرستاد و او به مردم گفت: کودکی از ما غش کرده و مردم بدین سبب می‌نالند.

داستانی از جنگ خندق

[264] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: هنگامی که در جنگ خندق پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خندق را حفر می‌کرد مسلمانان به سنگ سختی رسیدند. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کلنگ را از دست امیر المؤمنین علیه السّلام- یا از دست سلمان رضی اللَّه عنه- گرفت و ضربتی بدان سنگ زد که سه پاره شد.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: در این ضربتی که بدین سنگ زدم گنجینه‌های پادشاه ایران و روم بر من گشوده گشت. یکی از آن دو به دیگری گفت: گنجینه‌های قیصر و کسری را به ما وعده می‌دهد و حال آنکه هیچ یک از ما جرأت ندارد برای قضای حاجت برون رود.

باد (ازیب) یا باد جنوب

[265] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی بادی دارد که (ازیب) خوانده می‌شود که اگر به مقدار سوراخ بینی گاوی از آن باد بفرستد هر آنچه را میان آسمانها و زمین باشد بر بیاشوبد، و این همان باد جنوب است.

معجزه باران از پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم

[266] ابو العباس رزیق از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: گروهی نزد پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! سرزمین ما چند سال است که به خشکسالی گرفتار شده است. خدای تبارک و تعالی را بخوان تا برای ما بارانی فرو

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 261

فرستد. پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم دستور داد منبری در بیرون شهر بنهند. منبر به بیرون از شهر آورده شد و مردم اجتماع کردند. پیامبر بر منبر رفت و دعا کرد و به مردم دستور داد که آمین بگویند. طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! به مردم بگوی که خدای تو بدیشان وعده کرده است که در فلان روز و فلان ساعت بر ایشان باران فرو خواهد فرستاد.

مردم به انتظار آن روز و ساعت روز شماری می‌کردند تا چون ساعت مقرر فرا رسید خداوند عزّ و جلّ بادی فرستاد که ابرها را در هم ریخت و آسمان را پوشانید و دهنه خود را رها کرد، [کنایه از شدت باران است]. همان افراد خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: ای پیامبر! از خدا بخواه تا جلوی باران را بگیرد که ما نزدیک است غرق شویم.

همه مردم گرد آمدند. پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم دوباره دست به دعا برداشت و به مردم نیز فرمان داد آمین بگویند. مردی از میان جمعیّت گفت: ای رسول خدا! دعا را بلند بخوان تا ما هم بشنویم، زیرا همه دعایی را که تو می‌خوانی ما نمی‌شنویم. پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:

بگویید: خدایا! بر پیرامون ما ببارد نه بر ما. خدایا! این باران را بر دل صحرا بریزان و در پای درختها و چراگاههایی که گله‌داران رمه‌های خود را می‌چرانند. خدایا! آن را رحمت قرار ده و عذابش قرار مده.

همیشه برق آسمان به دنبال خود باران دارد

[267] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: هیچ گاه آذرخشی نه در تاریکی شب و نه در روشنایی روز نجهد مگر آنکه باران همراه خود دارد.

جایگاه ابرها در روی زمین

[268] ابن عزرمی در حدیث مرفوعی روایت می‌کند که از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند:
ابرها در کجا هستند؟ فرمود: بر درختی و روی تلّی در کنار دریا که در همان جا مأوا می‌کنند، و چون خداوند عزّ و جلّ اراده کند که آن را به جایی روانه سازد بادی بفرستد تا

آن را بپراکند و فرشتگانی بگمارد تا آنها را با تازیانه‌ها، بزنند و این همان برق است، و آن ابر بدین ترتیب بالا می‌رود، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ ... «1»، و نام این فرشته که ابر را می‌راند رعد است.

فوائد راستگویی و خوشرفتاری

[269] مثنّی حنّاط و محمد بن مسلم می‌گویند: امام صادق علیه السّلام فرموده است: هر که زبانش راست گوید کردارش پاک گردد، و هر که نیّتش به نیکی گراید خداوند بر روزیش بیفزاید و هر که با خانواده خویش، رفتار خوش گرداند خداوند بر عمرش بیفزاید.

حدیث قدسی به فرزند آدم

[270] امام صادق علیه السّلام به نقل از جدّش علی علیه السّلام و او به نقل از پیامبر اکرم علیه السّلام روایت می‌کند که خداوند تبارک و تعالی به فرزند آدم فرمود: اگر چشمت در دیدن بعضی از آنچه من بر تو حرام کرده‌ام با تو بستیزد پس من تو را با دو پلک بالا و پایین بر آن یاری رسانده‌ام، پس آن دو را بر هم نه و نگاه مکن، و اگر زبانت در گفتن پاره‌ای از آنچه من بر تو ناروا شمرده‌ام با تو به ستیز برخاست پس من تو را با دو لب بر آن یاری رسانده‌ام پس آن دو را بر هم نه و خاموشی گزین، و اگر عورتت در پاره‌ای از آنچه من بر تو حرام کرده‌ام با تو آهنگ کشمکش یافت من تو را به وسیله دو طبق بر آن یاری داده‌ام پس آن دو را بر هم نه و حرامی انجام مده. «2»

سه کس که در آنها خیری نیست

[271] یکی از وابستگان بنی هاشم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت

---

(1) «آن خدایی که بادها را فرستد تا ابر را برانگیزد و ما آن را به بلدی مرده برانیم» (سوره فاطر/ آیه 9).
(2) «مجلسی قدس سرّه می‌گوید: شاید مقصود از (دو طبق) در جمله اخیر، رانها باشد، و مرحوم فیض در ج 3 وافی جزء 14 همین وجه را قایل شده است».

فرمود: از سه کس امید خیری نرود: کسی که از معایب خویش آزرمی نداشته باشد و در نهان از خدای نترسد، و در پیری از گناه دست نشوید.

معنی شریف و کرم و بزرگواری

[272] حجّال می‌گوید: به جمیل بن درّاج گفتم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است: هر گاه شریف قومی نزد شما آمد او را ارجمند بشمارید. گفت: آری. گفتم: شریف چه کسی است؟ گفت: من این سؤال را از امام صادق علیه السّلام پرسیده‌ام و آن حضرت فرموده است:
شریف کسی است که دارایی داشته باشد. پرسیدم: شخص صاحب نژاد (اصیل) چه کسی است؟ فرمود: کسی که با دارایی خود یا دیگر امکاناتی که دارد کارهای نیک انجام دهد.
پرسیدم: کرم و بزرگواری چیست؟ فرمود: تقوا و پرهیزگاری.

[273] سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است:
چه سخت است غم و اندوه زنان و چه دور است جدایی مرگ، و سخت‌تر از اینها همه آن تهیدستی و کم‌توشه‌گی است که صاحبش هم چاپلوسی کند، بی‌آنکه چیزی بدو دهند.

حدیث یأجوج و مأجوج

[274] ابن عباس می‌گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام در باره آفرینش پرسش شد؟ حضرت فرمود: خداوند هزار و دویست مخلوق در خشکی آفرید و هزار و دویست مخلوق در دریا، و فرزندان آدم هفتاد نژادند، و مردمان همگی فرزندان آدمند مگر یأجوج و مأجوج.

مردم سه گروهند

[275] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: مردم سه گروهند: گروهی که از مایند و ما نیز از ایشانیم، و گروهی که خود را با انتساب به ما می‌آرایند، و کسانی که

یک دیگر را به وسیله ما بخورند [به نام ما از مردم بهره مادّی می‌برند].

فزونی فقر و نیاز در جامعه

[276] فضیل بن یسار می‌گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هر گاه دیدی که فقر و نیاز رو به فزونی نهاده است و مردم یک دیگر را پس می‌زنند امر خداوندی را منتظر باش. عرض کردم: قربانت گردم مفهوم فقر و نیاز را دانسته‌ام، ولی پس زدن مردم به چه معناست؟

امام علیه السّلام فرمود: اینکه مردی از شما نزد برادر دینی خویش برود و از او چیزی درخواهد و او آن گونه بدو بنگرد جز آنچه پیشتر بدو می‌نگریست. و با او سخن گوید متفاوت با شیوه‌ای که قبلا با او سخن می‌گفت.

یک سخن حکیمانه از امام سجّاد علیه السّلام

[277] امام زین العابدین علیه السّلام به نقل از پدرش روایت می‌کند که ایشان به نقل از جد او فرموده است: رزق و روزی به میزان حماقت بسته است، و محرومیت به خرد و فرزانگی، و بلا به شکیبایی.

داستان گم شدن شتر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[278] عمر برادر عذافر می‌گوید: مردی به من ششصد درهم- یا هفتصد درهم- داد که از مال امام صادق علیه السّلام بود و این پول در میان جوال من بود، و چون به حفیره رسیدم جوال پاره شد و هر چه در آن بود ریخت. در آن جا به حاکم مدینه برخوردم و او به من گفت: تو همان کسی هستی که خورجینت پاره شد و هر چه داشتی از میان رفت؟ گفتم: آری. گفت: وقتی به مدینه آمدی پیش ما بیا تا برابر آن را به تو بدهیم. هنگامی که به مدینه رسیدم خدمت امام صادق علیه السّلام رفتم، آن حضرت به من فرمود: ای عمر! خورجینت پاره شد و هر چه داشتی از میان رفت؟ عرض کردم: آری. فرمود: آنچه خدا به تو داد بهتر است از آنچه خدا از تو ستاند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 265
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شترش گم شد و مردم [منافق] گفتند: این همان است که از آسمان به ما خبر می‌دهد ولی نمی‌داند شترش کجاست! در همین هنگام جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: ای محمد! شترت در فلان درّه است و افسارش به فلان درخت پیچیده شده است. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به منبر رفت و حمد و ثنای خدای به جای آورد و فرمود: ای مردم! شما در غیاب من پیرامون شترم سخن بسیار گفتید، اینک بدانید که آنچه خدا به من داده بهتر است از آنچه از من گرفته، بدانید که شتر من در فلان درّه است و افسارش به فلان درخت بسته شده. مردم به آن نشانی که حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم داد رفتند و همان جا که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفته بود شتر را یافتند.
پس از این حدیث امام صادق علیه السّلام فرمود: اکنون نزد حاکم مدینه برو تا به وعده‌ای که به تو داده وفا کند، و این همان چیزی است که خدا تو را بدان خوانده بی‌آنکه از خدا آن را بخواهی.

حدیث ابو ذر

[279] شعیب عقرقوفی می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: حدیثی از ابو ذر رضی اللَّه عنه رسیده که گفته است: سه چیز است که مردم آن را خوش نمی‌دارند و من آنها را خوش می‌دارم: مرگ را و تهیدستی را و بلا را. حضرت فرمود: این سخن چنان نیست که مردم روایت می‌کنند، بلکه مقصود ابو ذر این است که من مرگ در راه طاعت از خدای را، بیش از زندگی در راه نافرمانی خدا دوست دارم، و بلای در راه فرمانبری خدا را، بیش از تندرستی در نافرمانی خدا می‌خواهم، و تهیدستی در راه طاعت از خدا را، بیش از بی‌نیازی در راه نافرمانی خدا خواهانم.

خواب دیدن پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[280] علی بن عیسی قمّاط از عمویش روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرود آمد در حالی که آن حضرت
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 266
غمگین و افسرده بود. عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه است که من تو را افسرده و غمگین می‌یابم؟ فرمود: دیشب خوابی دیدم. عرض کرد: چه خوابی دیده‌ای؟ فرمود:
دیدم بنی امیه بر منبرم بالا می‌روند و فرمود می‌آیند! عرض کرد: سوگند بخدایی که تو را بحق به پیامبری برگزید من از این خواب هیچ نمی‌دانم. پس به آسمان بالا رفت و خدای عزّ و جلّ او را به همراه آیاتی به زمین فرستاد تا با آن آیات پیامبر را آرامش بخشد:
أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ* ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ* ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ «1»، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ* وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ* لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ «2». خداوند این آیات را برای آن جماعت فرو فرستاد و شب قدر را برای پیامبرش از هزار ماه نیکوتر قرار داد.

تفسیر آیه شریفه 63 سوره نور از امام صادق علیه السّلام

[281] عبد الاعلی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پیرامون آیه شریفه: .. فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ «3» پرسش کردم. حضرت فرمود: مقصود فتنه در دین اوست یا زخمی که خدا در برابر آن پاداشی بدو ندهد.

[282] عبد الاعلی می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شیعیان شما با هم در می‌ستیزند و یک دیگر را خوش نمی‌دارند، خوب است- قربانت گردم- به وضع ایشان نظری بیفکنید. حضرت فرمود: من می‌خواهم نامه‌ای برای آنها بنویسم که حتی دو نفر از

---

(1) «آیا می‌بینی که اگر ما آنها را کامروا گردانیمشان سالیانی سپس بیایدشان آنچه وعده داده می‌شدند، بی‌نیازشان نکند آنچه به آن کامروا بودند» (سوره شعراء/ آیه 205 تا 207).
(2) «همانا ما آن را فرمود آوردیم در شب قدر و نمی‌دانی که شب قدر چیست، شب قدر از هزار ماه بهتر است» (سوره قدر/ آیه 1 تا 3).
(3) «باید بترسند کسانی که خلاف فرمان او کنند از اینکه بدیشان بليّه و فتنه‌ای برسد و یا به عذابی دردناک دچار گردند» (سوره نور/ آیه 63).

آنها در باره من با یک دیگر اختلاف نیابند. عرض کردم: ما هرگز تا بدین حد به چنین نامه‌ای نیازمند نشده بودیم. امام علیه السّلام فرمود: با بودن مروان و ابن ذر چگونه چنین چیزی شدنی است! عبد الاعلی می‌گوید: من از این سخن گمان بردم که حضرت علیه السّلام چنین نامه‌ای نخواهد نگاشت، پس از خدمت آن حضرت برخاستم و نزد اسماعیل رفتم و بدو گفتم: ای ابا محمد! من اختلاف شیعه و دشمنی آنها با یک دیگر را به آگاهی پدرت رساندم و او فرمود: من قصد دارم نامه‌ای برای آنها بنویسم که از این پس حتی دو نفر در باره من با یک دیگر اختلاف نیابند. اسماعیل گفت: پدرم نام مروان و ابن ذر را نبرد؟ گفتم: آری.
گفت: ای عبد الاعلی! براستی که شما را بر ما حقّی است چونان که ما را بر شما، و بخدا سوگند شما در ادای حقّ ما شتابان‌تر نیستید از ما نسبت به حقوق شما. آن گاه گفت: من در این پیرامون خواهم اندیشید. سپس گفت: ای عبد الاعلی! چه می‌شود اگر مردمی که پیرو یک آیینند و به سوی یک رهبر دینی روی دارند و بایدها و نبایدهای خویش را از او می‌ستانند و کارشان را به او مستند می‌سازند در باره او اختلافی نیابند؟! ای عبد الاعلی! همانا مرد مؤمن را نزیبد که اگر دید برادرش در رسیدن به یکی از درجات بهشت بر او پیشی جسته به زیرش کشد، چنان که برای آن دیگری نسزد که دست رد به سینه برادر خویش زند و او را از خود براند، بلکه بر اوست تا وی را به درجه خود رساند و از خدا برایش آمرزش بخواهد.

[283] ابو خالد كابلى مى‌گويد: از امام باقر عليه السّلام پيرامون اين آيه شريفه: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا ... «1» پرسش كرد.
امام عليه السّلام فرمود: اما آن كس كه شريكان بر سر او كشمكش كردند همان اوّلى بود كه گروههاى گوناگون پيرامون حكومت او گرد آمدند و با اين حال يک ديگر را لعن و نفرين

---

(1) «خدا مثلى مى‌زند، مردى كه شريكان بر سر او كشاكش كنند، و مردى كه تسليم مرد ديگر است، آيا حكايت اين دو يكسان است؟» (سوره زمر/ آيه 29).

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 268

مى‌كردند و از هم بيزارى مى‌جستند، اما آن مردى كه تسليم ديگرى شد همان پيشواى بر حق نخستين و شيعيان او بودند. سپس فرمود: همانا يهود پس از حضرت موسى عليه السّلام هفتاد و يک فرقه شدند كه يک فرقه آنها در بهشت و هفتاد فرقه ديگر در دوزخ، و مسيحيان پس از عيسى عليه السّلام هفتاد و دو فرقه شدند كه يک فرقه آنها در بهشت و هفتاد و يک فرقه ديگر در دوزخند، و اين امّت پس از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم هفتاد و سه فرقه شدند كه هفتاد و دو فرقه در آتش و يک فرقه در بهشتند، و از اين هفتاد و سه فرقه سيزده فرقه دوستى و محبّت ما را با خود دارند كه دوازده فرقه آنها در دوزخ و يک فرقه در بهشت جاى دارند و شصت فرقه از ديگر مردم دوزخى خواهند بود [كه دوزخيان همان هفتاد و دو فرقه خواهند بود].

مهلت حکومت حقّ و حکومت باطل

[284] عبد اللَّه بن سنان می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: دوران حکومت باطل [ظاهرا] همچنان طولانی است و مدت حکومت حق، کوتاه.

حدیث در زمان فرج شیعیان

[285] یعقوب سرّاج می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فرج شیعیان شما چه هنگام است؟ فرمود: آن هنگام که فرزندان عباس با یک دیگر اختلاف یابند و بنیان حکومتشان به سستی گراید و کسانی به حکومت ایشان آز ورزند که پیشتر بدان آزی نداشتند، و عربیان زنجیر اسارت خویش بگسلند و هر نیرومندی قدرت خویش را هویدا سازد و آن شامی [سفیانی] ظهور کند و یمانی بیاید و حسنی جنبش به پا کند و صاحب الامر آنچه را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او ارث رسیده برگیرد و از مدینه به مکه رود. عرض کردم: آنچه از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او ارث رسیده چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و زره و عمامه و برد و چوبدستی و پرچم و سلاح و زین مخصوص او. او آنها را برمی‌دارد تا به مکه درآید، پس شمشیر را از غلاف بیرون کشد و زره را بپوشد

و پرچم را برافرازد و برد و عمامه را بر تن کند و چوبدستی مخصوص را به دست گیرد، و از خداوند برای ظهور خویش اجازت طلبد. برخی از نزدیکانش از این مهم آگاهی یابند و به نزد حسنی روند و او را بیاگاهانند و حسنی قیام کند و اهل مکه بر او بشورند و او را بکشند و سرش را برای شامی فرستند، در این هنگام صاحب الامر ظاهر گردد و مردم با او بیعت و از او پیروی کنند. در این هنگام شامی لشکری به مدینه گسیل دارد و خدای عزّ و جلّ سپاه او را پیش از رسیدن به مدینه نابود کند، و در این هنگام هر کدام از فرزندان علی علیه السّلام که در مدینه سکونت دارند به مکه بگریزد و به صاحب الامر بپیوندد، و حضرت صاحب الامر به سوی عراق حرکت کند و لشکری به سوی مدینه گسیل دارد تا مردم مدینه امنیت یابند و بدان جا باز گردند.

داستان برخورد امام صادق علیه السّلام با یکی از سپاهیان مدینه

[286] مالک بن عطیّه از برخی از اصحاب امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که: امام صادق علیه السّلام خشمناک از خانه بیرون آمد و فرمود: اندکی پیش برای برآوردن نیازی از خانه بیرون آمدم و به یکی از سپاهیان مدینه برخوردم، او در برابر من فریاد زد که: لبّیک یا جعفر بن محمد لبّیک. من از همان جا به خانه بازگشتم و از سخنی که او به من گفته بود [مرا به جای خدا گرفته بود] هراسان و ترسان شدم و در سجده‌گاه خویش به درگاه خدای سجده کردم و روی بر خاک مالیدم و خویش را به درگاهش به خواری افکندم و از آنچه آن مرد به من گفته بود در پیشگاهش بیزاری جستم، و اگر عیسی بن مریم از آنچه خدا در باره‌اش فرموده بود تجاوز می‌کرد بی‌درنگ چنان کر می‌شد که دیگر نمی‌شنید و چنان کور می‌شد که دیگر نمی‌دید و چنان لال می‌گشت که برای همیشه توان سخن از کف می‌نهاد. سپس فرمود: خدا لعنت کند ابا الخطّاب را و او را با آهن بکشد.

نهی از تفاخر به قبیله و ملّیّت

[287] مردی از دوستان امام موسی بن جعفر علیه السّلام می‌گوید: مردی از قریش نزد آن

حضرت آمده بود و از مفاخر قریش و عرب داد سخن می‌داد. حضرت به او فرمود: این سخنها را وانه، مردم سه گروهند: عرب، وابسته به عرب، و عجم غیر مسلمان. و ما عرب هستیم و وابستگان، شیعیان ما هستند، و هر کس بر طریقه ما نباشد عجم دور از اسلام است. مرد قریشی گفت: تو که چنین می‌گویی پس تیره‌ها و خاندانهای عرب و قریش چه می‌شوند؟ امام علیه السّلام فرمود: جز این سخنی برای گفتن نیست.

ناصبی‌ها در هنگام ظهور امام قائم علیه السّلام

[288] سلّام بن مستنیر می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: آن گاه که قائم علیه السّلام ظهور کند ایمان را بر هر شخص ناصبی عرضه کند، پس اگر از روی حقیقت ایمان آورد پس چه بهتر و الّا گردنش را می‌زند، یا باید جزیه بپردازد چنان که امروزه اهل ذمّه جزیه می‌پردازند، و همیانی به کمرشان می‌بندند و آنها را از شهرها به روستاها می‌فرستند.

[289] امام باقر علیه السّلام فرمود: روزی پدرم در حالی که اصحاب او نزدش بودند فرمود:
کدام یک از شما حاضر است تکه آتش داغی را در دست بگیرد و آن قدر نگاهش دارد که خاموش شود؟ مردمی که حاضر بودند همگی خاموش ماندند و از دادن پاسخ خودداری می‌کردند، من برخاستم و گفتم: پدر جان! اگر اجازت می‌فرمایی من چنین کنم فرمود:
مقصود من تو نبودی، تو از منی و من از تو، مقصود من ایناننند. امام سه بار این سخن را تکرار کرد و سپس فرمود: همانا که چه بسیار است توصیف و تعریف و چه اندک است عمل! اهل عمل اندکند، آری، اهل عمل اندکند. اینک بدانید که ما اهل عمل و اهل سخن را بخوبی می‌شناسیم و این را برای سرگردان کردن شما نگفتم بلکه برای آن بود که نیکان شما را بیازماییم و آثارتان را ثبت کنیم.
امام باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که این سخن را از پدرم شنیدند بخدا سوگند، مثل آن بود که زمین آنها را از شدت شرم و خجلت به خود لرزاند، تا جایی که من مردی را دیدم که
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 271
عرق خجالت از سر و رویشان ریزان بود و چشم از زمین برنمی‌داشت. پدرم که وضع آنها را دید فرمود: خدا رحمتتان کند من نظری جز خیر نداشتم. همانا بهشت را درجاتی است:
درجه مردمی که اهل عمل هستند چنان است که کسی از اهل سخن بدان نرسد، و درجه اهل سخن نیز درجه‌ای است که دیگران بدان نرسند. بخدای سوگند همین که پدرم این سخن را گفت چنان بود که گویی، بند از پای ایشان گشوده باشند.

شیعه علی علیه السّلام

[290] موسی بن بکر واسطی می‌گوید: ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود: اگر من شیعیان خود را بررسی کنم مردمی نخواهم یافت مگر زبان آور، و چون بیازمایمشان آنها را نخواهم یافت مگر از دین برگشته، و اگر در بوته آزمایششان گذارم از هزار نفر یک نفر هم سالم بیرون نیاید، و اگر غربالشان کنم چیزی جز آنچه از من است در غربال نماند. اینها دیر زمانی است که بر بالشها تکیه زده‌اند و گفته‌اند: ما شیعه علی هستیم و حال آنکه شیعه علی تنها آن کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند.

روز رستخیز و گواهی حضرت مریم و یوسف و ایّوب علیهم السّلام

[291] عبد الاعلی وابسته آل سام می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: در روز رستخیز زنی را که به سبب زیباییش به گناه افتاده بیاورند. آن زن می‌گوید: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و به همین سبب به من آن رسید که رسید. پس مریم علیها السّلام را در برابرش حاضر کنند و بدو گویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم اما او به فتنه گرفتار نیامد. نیز مرد زیبایی را که به سبب زیباییش به گناه افتاده بیاورند و او گوید: بار خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و از این رو گرفتار زنان گشتم و از زنان به من آن رسید که رسید. پس یوسف را نزدش حاضر کنند و بگویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم ولی با این حال به گناه دامن نیالود. نیز مرد بلا دیده‌ای را بیاورند که به سبب ابتلایش به گناه افتاده. آن شخص می‌گوید: بار خدایا! بلا را بر من سخت گرداندی تا جایی که به گناه افتادم.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 272

پس ایوب را بیاورند و بدان شخص گویند: آیا بلای تو سخت‌تر بود یا بلای او؟ او هم گرفتار بلا شد ولی به گناه دامن نیالود.

[292] اسماعیل بصری می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: شما [آزادانه] در همه جا می‌نشینید و تعریف می‌کنید و هر چه می‌خواهید می‌گویید و از هر که می‌خواهید بیزاری می‌جویید و نسبت به هر که اراده می‌کنید اظهار دوستی می‌کنید؟ عرض کردم:
آری. فرمود: آیا زندگی جز این است؟!

فضیلت نقل سخنان زیبای معصومین علیهم السّلام بدون کم و کاست

[293] ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که ما را محبوب مردم سازد و ما را با آنها دشمن نمی‌کند. بخدا سوگند اگر همان زیباییهایی سخنان ما را برای آنها نقل می‌کردند، بهتر بود و کسی نمی‌توانست در آنان دست اندازی کند، ولی یکی از آنها سخنی از ما می‌شنود و آن را ده چندان می‌کند.

تفسير آيه 60 سوره مؤمنون از امام صادق عليه السّلام

[294] ابو بصير مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام پيرامون آيه شريفه: وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ ... «1» پرسش كردم. حضرت فرمود: مقصود شفاعت آنان و اميدى است كه دارند و ترس آن را دارند كه اعمالشان به سبب نافرمانى از خداى عزّ و جلّ به سوى ايشان باز گردد و اميد آن دارند كه از آنها پذيرفته شود.

---

(1) «و كسانى كه ببخشند و با اين حال باز دلهاشان ترسان است» (سوره مؤمنون/ آيه 60).

دعوت‌کننده گمراه و پیروان او

[295] ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که مردمان را به گمراهی بخواند و پیروانی نیابد.

مساوات و برابری در سیره امام رضا علیه السّلام

[296] مردی از اهل بلخ می‌گوید: من در سفر امام رضا علیه السّلام به خراسان ملتزم رکاب آن حضرت بودم. روزی حضرت فرمود سفره بگسترانند و بر سر سفره غلامان سیاه پوست و دیگران را دعوت کرد. عرض کردم: جانم به قربانت، خوب است برای اینها سفره‌ای جداگانه بیندازی، حضرت فرمود: این سخن را کنار نه، خداوند تبارک و تعالی یکی است و مادر و پدر یکی و پاداش آدمیان نیست مگر به اعمال آنان.

سرشت و طبیعت اجسام

[297] ابن سنان می‌گوید: از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: سرشت و طبیعت اجسام به چهار چیز بسته است: هوا و نسیمی که جان جز بدان زندگی نمی‌یابد و هر درد و عفونت از بدن بیرون می‌کند، و زمینی که خشکی و گرما از آن زاده می‌گردد، و خوراکی که خون از آن پدید می‌آید. آیا ندیده‌ای که غذا به معده وارد می‌شود و معده آن را تغذیه می‌کند تا نرم گردد و سپس شیره‌اش گرفته می‌شود و پس از آن، طبیعت آدمی از آن شیره، خون پدید می‌آورد و تفاله آن بیرون می‌آید، و آب که زاینده بلغم است.

در بیان «خیر» نهری در بهشت

[298] حسین بن اعین برادر مالک بن اعین می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: اینکه شخصی به دیگری می‌گوید خدا پاداش خیرت دهد، مفهوم «خیر» چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: خیر نام نهری است در بهشت که سرچشمه‌اش کوثر است، و کوثر از ساق عرش

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 274

سرچشمه می‌گیرد، و بر آن نهر منزلگاههای اوصیا و شیعیانشان بنا شده، و در دو طرف این نهر دخترکانی برآیند که هر گاه یکی از آنها از جای برآرند دیگری به جای او برآید، و نامشان به نام آن نهر [خیر] نامیده شده، و همین است مفهوم آیه شریفه: فِیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ «1»، و مقصود گوینده از «جزاک اللّٰه خیرا» همان منازلی است که خداوند برای گزیدگان و نیکان فراهم کرده است.

حدیث نهر بهشتی و حوریان

[299] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در بهشت نهری است که در دو طرف آن حوریانی رسته‌اند، و چون مرد مؤمنی به یکی از آنها گذر کند و از آن خوشش بیاید آن را از جای برکند و خداوند عزّ و جلّ به جای آن، حوریه دیگری برویاند.

[300] ابو حمزه می‌گوید: شبی در خدمت امام باقر علیه السّلام بودم. آن حضرت نگاهی به آسمان کرد و فرمود: ای ابا حمزه! این گنبد پدر ما آدم علیه السّلام است و خدای عزّ و جلّ جز این گنبد سی و نه گنبد دیگر دارد و در آنها آفریدگانی هستند که چشم بر هم زدنی خدای را عصیان نمی‌کنند.
[301] عجلان ابی صالح می‌گوید: مردی خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و به حضرت عرض کرد: قربانت گردم، این گنبد آدم علیه السّلام است؟ حضرت علیه السّلام فرمود: آری، و خدای عزّ و جلّ را گنبدهای فراوانی است، بدان که همانا در پس این مغرب سی و نه مغرب دیگر است، سرزمینهای سپیدی که از آفریده‌های خدا آکنده‌اند و همگان از نور آنها پرتو گیرند و چشم بر هم زدنی خدای را عصیان نکنند. آنها نمی‌دانند که آدم خلق شده یا نه و از اولی و دومی بیزاری می‌جویند.

---

(1) «در آن جا زنانی هستند زیبا روی» (سوره الرحمن (آیه 70).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 275

نشانه‌های شخص بی‌تکبّر

[302] اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هر که کفش خود را پینه زند و جامه‌اش را وصله کند و کالایی را که می‌خرد خود به خانه برد، از تکبّر برکنار است.

[303] مفضّل بن عمر می‌گوید: من و قاسم شریکم و نجم بن حطیم و صالح بن سهل در مدینه بودیم و در باره ربوبیّت ائمه بحث و مذاکره می‌کردیم. پس یکی از آنها گفت: این چه سخنی است که می‌گویید؟ ما هم اینک به امام نزدیک هستیم و او هم از ما تقیّه نمی‌کند، پس برخیزید تا خدمت آن حضرت رسیم. مفضّل می‌گوید: ما برخاستیم و بخدا سوگند هنوز به در خانه آن حضرت نرسیده بودیم که دیدیم آن حضرت بدون کفش و قبا و در حالی که موی بر تنش راست ایستاده بود به ما فرمود: نه، نه! ای مفضّل و ای قاسم و ای نجم! نه نه، ما بندگانی گرامی در نزد خدا هستیم که در گفتار بدو پیشی نگیرند و به دستور او عمل کنند.

شیطان و یاورش تمریح

!! [304] ابان بن عثمان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: شیطان را یاوری است به نام تمریح که چون شب شود میان مشرق و مغرب را پر کند [همه جا زیر قدرت اوست].
[بنی امیّه و «وزغ»] [305] عبد اللّٰه بن طلحه می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره «وزغ» پرسیدم؟ فرمود:
پلید است و همه انواعش از حیوانات مسخ شده هستند و هر گاه آن را بکشی باید غسل
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 276
کنی. آن گاه فرمود: روزی پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و در کنار او مردی بود که با او سخن می‌گفت، ناگاه وزغی را دید که با زبانش ولوله می‌کند. پدرم به آن مرد فرمود: آیا می‌دانی این وزغ چه می‌گوید؟ آن مرد گفت: نه، من سخن او را نمی‌فهمم. امام علیه السّلام فرمود:
می‌گوید: بخدا سوگند اگر عثمان را به دشنام یاد کنید من نیز تا این مرد این جا است علی را دشنام دهم. نیز پدرم فرمود: کسی از بنی امیه نمیرد مگر آنکه به صورت وزغی مسخ شود، و فرمود: هنگامی که مرگ عبد الملک فرا رسید به صورت وزغی مسخ شد و از نزد آنان که پیش او بودند بگریخت. آنان که نزد او بودند فرزندانش بودند، و چون او را از دست دادند بر آنها گران آمد و ندانستند چه کنند، و سرانجام بر آن شدند تنه درخت خرمایی را بیاورند و آن را به شکل مردی درآورند. آنها همین کار را کردند و به آن مجسمه چوبی زره‌ای آهنی پوشانیدند و در کفنش پیچیدند، و هیچ کس از آن آگاهی نیافت مگر من و فرزندانش.

آرزوی دیدار امام قائم علیه السّلام در تندرستی و عافیت

[306] معاویة بن عمّار از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هر گاه کسی از شما آرزوی دیدار حضرت قائم علیه السّلام را کند باید آرزو کند که این دیدار در تندرستی و عافیت باشد، زیرا خداوند، محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را به مهر و مهربانی مبعوث فرمود و حضرت قائم علیه السّلام را برای انتقام گرفتن برخواهد انگیخت.

شباهت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام به موسی بن عمران علیه السّلام

[307] عبد الملک بن بشیر از امام هفتم علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: امام حسن علیه السّلام مانندترین مردم بود به موسی بن عمران علیه السّلام از سر تا ناف، و امام حسین علیه السّلام شبیه‌ترین مردم بود به موسی بن عمران علیه السّلام از ناف تا نوک پا.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 277

حدیث اندام آدم علیه السّلام

[308] مقاتل بن سلیمان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: طول قامت آدم و حوّا آن هنگام که به زمین فرو درآمدند چه قدر بود؟ امام علیه السّلام فرمود: ما در کتاب علی بن ابی طالب علیه السّلام چنین یافته‌ایم که چون خدای عزّ و جلّ آدم و همسرش حوّا را به زمین در فرو فرستاد دو پای آدم روی بلندی کوه صفا بود و سرش زیر افق آسمان. آدم از گرمای خورشید به درگاه الهی نالیده خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل وحی فرمود که آدم از گرمای فراوان آفتاب می‌نالد، جبرئیل او را در هم فشرد و قامتش هفتاد ذراع به ذراع خود آدم گردید، و حوّا را نیز در هم فشرد و او نیز قامتی به طول سی و پنج ذراع به ذراع خودش گشت.

حدیث در مسأله ارث

[309] حارث بن مغیره می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پیرامون مردی پرسش کردم که پدرش در زمان جاهلیت اسیر شده و برده گشته است و این شخص نمی‌دانسته که پدرش چنین وضعی داشته مگر پس از آنکه در دوران اسلام، پشت به پشت از پدران، برده به دنیا آمده‌اند، و سپس این شخص آزاد شده. امام علیه السّلام فرمود: این شخص به همان پدرانی منسوب است که در اسلام برده بوده‌اند و از همان قبیله‌ای محسوب می‌شود که پدرش در آن قبیله برده شده، اگر در میان آنها معروف و شناخته شده باشد، و از همان پدران ارث می‌برد و آنها نیز از او ارث می‌برند.

سه خصلت مخصوص مؤمن

[310] عبد المؤمن انصاری از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی به مؤمن سه خصلت ارمغان کرده است: ارجمندی در دنیا و آخرت، رستگاری در دنیا و آخرت و هیبت در سینه ستم پیشگان.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 278

زيور و زينت مؤمن در دنيا و آخرت

[311] عبد اللَّه بن سنان مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‌فرمود: سه چيز است كه مؤمن بدان مى‌بالد و زيور دنيا و آخرت بشمار است: نماز آخر شب، نوميدي او از آنچه در دست مردمان است و دوست داشتن امام از آل محمد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم. امام عليه السّلام فرمود: و سه كس بودند كه بدترين خلق خدا بودند و بهترين آفريدگان خدا گرفتار ايشان بودند: ابو سفيان كه با پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم جنگيد، معاويه كه با على عليه السّلام دشمنى ورزيد، يزيد بن معاويه- كه نفرين خدا بر او باد- كشنده حسين بن على عليه السّلام كه با او آن قدر بستيزيد كه بكشتش.

منفورترین چیز در پیشگاه خداوند

[312] ابو حمزه ثمالی از حضرت زین العابدین علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: حسب برای قرشی و عربی نیست جز به فروتنی، و کرامتی نیست جز به پرهیزگاری، و عملی نیست جز به نیّت، و عبادتی نیست جز به ژرف‌اندیشی در دین. آگاه باشید که منفورترین مردم به پیشگاه الهی آن کس است که به سنّت یک امام اقتدا می‌کند ولی از اعمال او پیروی نمی‌کند.

[313] برید می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: یزید بن معاویه برای رفتن به حج به مدینه آمد و آن جا سوی مردی از قریش فرستاد، و چون به نزد او آمد یزید بن معاویه بدو گفت: آیا تو اقرار می‌کنی که بنده من هستی، اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر بخواهم به بردگی خویش درت می‌آورم؟ آن مرد گفت: بخدا ای یزید تو از نظر حسب و نسب در میان قریش ارجمندتر از من نیستی و پدر تو در اسلام و جاهلیّت از پدر من گرامیتر نبوده و خود تو هم در دینداری فضیلتی بیش از من نداری و از من بهتر نیستی، پس چگونه به آنچه خواستی اقرار کنم؟ یزید به او گفت: بخدا سوگند اگر این اقرار را

نکنی تو را می‌کشم. آن مرد بدو گفت: کشته شدن من به دست تو بزرگتر از کشته شدن حسین بن علی علیه السّلام فرزند رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به دست تو نیست. پس یزید دستور داد و او را بکشتند. سپس در پی علی بن الحسین علیه السّلام فرستاد و همان سخنی را به او گفت که به آن مرد قرشی گفته بود. علی بن الحسین علیه السّلام به او گفت: آیا اگر اقرار نکنم مرا نیز چونان مردی که دیروز کشتی می‌کشی؟ یزید- که لعنت خدا بر او باد- پاسخ داد: آری. علی بن الحسین علیه السّلام به او فرمود: به آنچه تو می‌خواهی اقرار می‌کنم، من بنده‌ای مجبورم که اگر بخواهی نگاهم می‌داری و اگر بخواهی می‌فروشی‌ام. یزید- که لعنت خدای بر او باد- به ایشان گفت: این برای تو بهتر شد که هم خونت را حفظ کردی و هم از شرفت کاسته نشد.

فرق بین ناصبی و زیدی

[314] عبد اللَّه بن مغیره می‌گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: من دو همسایه دارم یکی ناصبی و دیگری زیدی و من ناگزیرم با آنها رفت و آمد داشته باشم. با کدام یک آمد و شد کنم؟ امام علیه السّلام فرمود: هر دو بد هستند، هر که آیه‌ای از کتاب خدا را تکذیب کند اسلام را پشت سر خویش رها کرده است و همه قرآن و انبیا و پیامبران را تکذیب نموده.
امام علیه السّلام سپس فرمود: این یکی [ناصبی] دشمن توست و آن زیدی دشمن ما.

مجازات بی‌تفاوت بودن در برابر توهین به ائمه علیهم السّلام

[315] عبید بن زراره از پدرش و او از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرموده است:
هر کس در مجلسی بنشیند که در آن به امامی از امامان دشنام داده شود و این شخص بتواند به دفاع برخیزد و چنین نکند، خداوند عزّ و جلّ در دنیا جامه خواری بر پیکرش کشد و در آخرت به کیفر گرفتارش کند و نیکوئیهای معرفت ما را که به او داده، از او بستاند.

[316] ابو شبل می‌گوید: امام صادق علیه السّلام خطاب به من چنین آغاز سخن کرد و فرمود:
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 280
شما ما را دوست داشتید و حال آنکه مردم ما را دشمن می‌داشتند، شما ما را تصدیق می‌کردید و حال آنکه مردم دروغگویمان می‌پنداشتند، شما به ما پیوستید و مردم با ما جفا کردند، پس خدای متعال زندگی شما را زندگی ما و مرگ شما را مرگ ما مقرر فرمود. بخدا سوگند فاصله‌ای نیست میان مردی از شما و میان اینکه دیده‌اش روشن گردد مگر همان مقدار که جانش به اینجا برسد- و اشاره به حلقش کرد و پیوست آن را به دست گرفت- سپس این سخن را تکرار کرد، و به این اندازه هم بسنده نکرد تا سرانجام برایم سوگند خورد و فرمود: سوگند بخدایی که معبودی جز او نیست این سخن را پدرم محمّد بن علی علیه السّلام برایم گفت. ای ابا شمل! خوشحال نیستی که شما نماز بخوانید و آنها نیز نماز بخوانند و از شما پذیرفته گردد و از آنها نه؟ آیا شاد نیستید که شما زکات بپردازید و آنها هم، و از شما پذیرفته آید ولی از آنها نه؟ آیا خشنود نیستید که شما حج گزارید و آنها نیز، و خداوند سبحان آن را از شما بپذیرد و از آنها نه؟ بخدا سوگند پذیرفته نشود نماز و نه زکات و نه حج مگر از شما، پس تقوای الهی در پیش گیرید که هم اینک روزگار به صلح و آرامش سپری می‌کنید و امانت را بپردازید و هر گاه که مردم از یک دیگر متمایز و مشخص شوند و هر گروه در پی خواسته خود می‌رود و شما تا آن هنگام که از ما فرمان می‌برید به راه درست رفته‌اید. آیا قاضیان و زمامداران و مسأله گویان از آنها نیستند؟ عرض کردم:
آری فرمود: پس از خدای عزّ و جلّ بهراسید که شما تاب برخورد با همه مردمان را ندارید، براستی که مردم به این سو و آن سو دست زده‌اند و تنها شمایید که به راه خدای عزّ و جلّ رفته‌اید. همانا خدای عزّ و جلّ از میان بندگان خود محمّد صلّى اللّه علیه و آله و سلّم را برگزید، و شما هم همان برگزیده خدا را انتخاب کردید، پس از خدا بترسید و امانت سفید پوست و سیاه پوست را بدو رد کنید اگر چه از خوارج باشد یا از مردم شام.
[317] در روایت دیگری ابو شمل همین مضمون را از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 281

حج از شیعیان پذیرفته می‌شود

[318] معاذ بن کثیر می‌گوید: در موقف عرفات نگریستم در حالی که مردم فراوانی در آن بودند، پس به امام صادق علیه السّلام نزدیک شدم و عرض کردم: اهل موقف فراوانند! حضرت علیه السّلام نگاهی انداخت و دیده‌اش را چرخاند و فرمود: نزدیک بیا ای ابا عبد اللَّه [کنیه معاذ]، اینها کف و زباله‌هایی است که موج از هر سو آورده، نه، بخدا سوگند حجّی پذیرفته نیست مگر از شما، نه، بخدا سوگند خداوند جز از شما حج دیگری را نخواهد پذیرفت.

[319] این حدیث تکرار حدیث 71 است که ترجمه آن گذشت و کلینی آن را تکرار کرده است.

تظلّم حضرت زهرا علیها السّلام

[320] ابو هاشم می‌گوید: هنگامی که علی علیه السّلام را از خانه بیرون بردند حضرت فاطمه علیها السّلام نیز به دنبال آن حضرت بیرون آمد در حالی که پیراهن رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را روی سر گذاشته بود و دست حسن و حسین علیه السّلام را در دست داشت و می‌فرمود: مرا با تو چکار ای ابا بکر؟ می‌خواهی بچه‌هایم را یتیم کنی و مرا بی‌شوهر؟ بخدا سوگند اگر بد نمی‌بود مو پریشان می‌کردم و به درگاه پروردگارم فریاد می‌زدم. مردی از میان آن جمعیت [آن ملعون را مورد خطاب نموده] گفت: از این کار چه منظوری داری؟ [یعنی می‌خواهی عذاب بر این امّت نازل کنی] سپس حضرت زهرا علیها السّلام دست علی علیه السّلام را گرفت و از مسجد بیرون برد.

[321] عبد الحمید طایی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: بخدا قسم اگر فاطمه زهرا علیها السّلام موی خود را پریشان کرده بود همه مردم یک جا مرده بودند.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 282

تکلیف زنازاده

[322] ابن ابی یعفور می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زنازاده به کار گماشته می‌شود [و مورد تکلیف قرار می‌گیرد]، پس اگر کار نیک انجام دهد پاداش درمی‌یابد و اگر کار بد کند کیفر می‌بیند.

مروان و وزغ و استراق سمع

[323] عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

هنگامی که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از اتاقش بیرون آمد که مروان و پدرش به سخنان او [که در اتاق با همسرانش می‌فرمود] گوش می‌دادند. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: ای وزغ زاده وزغ.

امام صادق علیه السّلام فرمود: از آن روز عقیده بر آن شد که وزغ به سخن مردم گوش می‌دهد.

[324] زراره مى‌گويد: از امام باقر عليه السّلام شنيدم كه مى‌فرمود: آن گاه كه مروان زاده شد خواستند تا پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم براى او دعا كند. پس او را نزد عايشه فرستادند تا او را خدمت پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم برد و حضرت برايش دعا نمايد. پس چون عايشه او را نزديك پيامبر آورد حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: اين چلپاسه «1» چلپاسه زاده را از من دور كنيد. زراره مى‌گويد: جز اين نمى‌دانم كه امام باقر عليه السّلام فرمود: پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم او را نفرين كرد.

[325] اين همان حديث هفتاد و شش است كه ترجمه آن گذشت.

[326] مسعدة بن صدقه از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: على عليه السّلام را عادت بر آن بود كه در آغاز بارش باران زير آن مى‌ايستاد تا سر و ريش و جامه‌اش تر مى‌شد.

پس به حضرت عليه السّلام عرض شد: بهتر است زير سقفى بروى. حضرت عليه السّلام فرمود: اين همان

---

(1) بزمجه (سوسمار كوچك) كه در مكانهاى گوناگون رنگ عوض كند.

آبى است كه تازه از عرش رسيده، سپس حضرت عليه السّلام چنين سخن آغازيد و فرمود: در زير عرش دريايى نهان شده است و آبى در آن درياست كه روزى حيوانات را آن آب مى‌روياند، و هنگامى كه خداوند والانام اراده كند كه از روى مهر آنچه را خواهد براى آنها برویاند بدان آب وحى فرمايد و آن آب نيز- آن گونه كه گمان مى‌كنم فرمود- بر طبق خواسته او همچنان از آسمانى به آسمان ديگر فرو ريزد تا به آسمان دنيا مى‌رسد، پس آسمان دنيا نيز، آن آبها را برابر مى‌افكند و ابر چونان غربال است. سپس خداوند به باد وحى مى‌فرمايد كه: ابر را بكوب و آبش بساز همچون آبهاى ديگر و سپس به فلان جا ببر و بر آنها ببار تا سيل و جز آن جريان يابد. او نيز بر اساس دستورات الهى بر آن جا كه بدو دستور داده شده ببارد و هيچ قطره بارانى نيست مگر آنكه فرشته‌اى همراه آن است تا آن را در جايگاهش بنشاند. و هيچ قطره بارانى فرو نريزد مگر به تعداد معين و اندازه مشخص جز بارانى كه در روز طوفان نوح عليه السّلام باريدن گرفت كه سيل آسا بريخت بى‌هيچ اندازه و شمارى.

راوى مى‌گويد: سپس امام صادق عليه السّلام از پدرانش عليهم السّلام و از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم حديث كرد كه آن حضرت

فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ ابر را غربالهای باران قرار داد، و در آغاز آن را به صورت تگرگ گرداند و ابر است که آن را آب می‌کند و به صورت باران در می‌آورد تا بدان چه اصابت می‌کند زیان نرساند، و تگرگ و آذرخشی که می‌بینید در واقع عذابهایی است از سوی خدای عزّ و جلّ تا به هر یک از بندگانش که خواهد اصابت کند.
سپس فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: به باران و هلال ماه اشاره نکنید که خداوند این کار را خوش نمی‌دارد.

یک پند حکیمانه از امیر المؤمنین علیه السّلام

[327] علی بن اسباط در حدیث مرفوعی روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام به ابن عباس نوشت: اما بعد چه بسا آدمی را رسیدن به آنچه از دستش نمی‌رفت، شاد کند و نرسیدن به چیزی که هرگز بدو نمی‌رسید- حتی اگر می‌کوشید- غمگین سازد، پس باید خوشحالی

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 284

تو برای اموری باشد که پیش فرستاده‌ای اعم از کار یا حکم یا گفتار نیک، و سوگمندیت در اموری باشد که در آنها کوتاهی ورزیدی، پس آنچه را از دنیا از دستت رفته و انه و بر آنها افسوس مخور و به آنچه از دنیا به تو رسیده شاد و دلخوش مباش و تمام همّت خویش را برای پس از مرگت به کار بند، و السلام.

گفتگوی امام صادق علیه السّلام با شیعیان در مسجد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[328] ابو صامت از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرموده است: من و پدرم ابو جعفر علیه السّلام در میان قبر و منبر [در مسجد مدینه] به شیعیان گذر کردیم. من به پدرم گفتم: فدایت گردم اینان شیعیان و طرفداران تواند. فرمود: کجایند؟ عرض کردم: آنان را در میان قبر و منبر می‌بینم. فرمود: مرا نزد آنان ببر، و چون نزد ایشان رفت بر آنها درود فرستاد و فرمود: بخدا سوگند من شمیم شما و جانهای شما را دوست می‌دارم و شما نیز با پارسایی و تلاش، بر این دوستی مرا یاری رسانید که هیچ کس به آنچه در نزد خداست نرسد مگر در پرتوی پارسایی و تلاش، و چون بنده خدایی را جلودار خویش قرار دادید از او پیروی کنید. هان، بخدا سوگند که شما بر آیین من و پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، اگر چه اینان نیز بر دین آنهایند، پس شما در این کار مرا با پارسایی و کوشش مدد رسانید.

پیشرفت علم در زمان ظهور

[329] ابو الربیع شامی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هنگامی که قائم ما علیه السّلام قیام کند خدای عزّ و جلّ در گوشها و دیدگان شیعیان ما چنان نیروی رسانایی بنهد که دیگر میان آنها و حضرت قائم علیه السّلام پیکی نباشد و آن حضرت [از فاصله دور] با آنان سخن بگوید و آنان بشنوند و او را در همان جایی که هست ببینند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 285

طلب خیر و رضایت خداوند

[330] هارون بن خارجه از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هر که از خداوند خیر جوید و بدان چه خدا برایش پیش فرستاده خشنود گردد بیقین خداوند آنچه را خیر اوست برایش پیش می‌فرستد.

شرافت و مروّت و عقل در دیدگاه امیر المؤمنین علیه السّلام

[331] جویرية بن مسهر می‌گوید: من پشت سر امیر المؤمنین علیه السّلام دویدم، حضرت به من فرمود: ای جویرية! براستی که این نادانان از میان نرفتند مگر به صدای کفشها در پشت سرشان، اکنون بگو برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: آمده‌ام تا سه چیز را از تو پرسش کنم:
از شرافت و از مروت و از عقل. حضرت فرمود: اما شرافت، پس هر که را سلطان شرافت بخشد، شرافتمند گردد؛ و مروت، سر و سامان دادن به معیشت و زندگانی است؛ و اما عقل، هر که از خدا ترسد از آن برخوردار است.

علت تفاوت دمای خورشید و ماه

[332] محمد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم چرا گرمای خورشید بیش از ماه است؟ فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ خورشید را از نور آتش و آب زلال آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن تا چون هفت لایه شد جامه آتشین در برش کرد و از این روی گرمایی پیش از ماه یافت. عرض کردم: قربانت گردم، ماه چگونه است؟
فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ ماه را از پرتو نور آتش و آب زلال آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن تا چون هفت لایه شد جامه‌ای از آب در برش کشید و از این روی ماه سردتر از خورشید گشت.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 286

دارنده حقیقت ثابت و استوار

[333] زید ابو الحسن می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر که حقیقت ثابت و استواری داشته باشد در شبهه‌ها ایستا و غیر پویا توقف نکند تا جایی که مرز هدف خود را بشناسد و حکم رویداد تازه را از زبان وارث دانش بجوید، و به چه چیز ندانستید آنچه را منکر شدید؟ و به چه چیز آنچه را دیدید دانستید اگر مؤمنانید؟

چیرگی حقّ بر باطل در قرآن

[334] یونس بن عبد الرحمن در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آنکه حق بر باطل چیرگی یابد و دلیل آن این گفتار پروردگار است که: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ «1».

نصیحتی از امام باقر علیه السّلام

[335] در حدیث مرسلی از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: کسی را جز خدا تکیه‌گاه خود نگیرید که در این صورت مؤمن نباشید، زیرا هر گونه سبب و نسب و خویشی و تکیه‌گاه و بدعت و شبهه‌ای گسسته گردد آن گونه که غباری که روی سنگ سخت قرار گرفته به محض آمدن باران تند زدوده گردد مگر آنچه را که قرآن اثبات کرده باشد.

حدیث در اینکه ائمه علیهم السّلام ریشه هر گونه خیر و نیکی می‌باشند

[336] ابن مسکان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ما ریشه هر گونه خیر و خوبی هستیم و همه نیکیها از شاخه‌های ماست، و از جمله نیکیهاست یکتاپرستی و نماز

---

(1). «بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم تا آن را خوار و کوچک نموده پس آن را نابود ساخته است» (سوره انبیاء/ آیه 18).

و روزه و فرو خوردن خشم و چشم پوشی از تبهکار و مهربانی به کم توشه و دلجویی از همسایه و اعتراف به فضیلت اهل فضل، و دشمنان مایند ریشه هر شر و تباهی و از شاخه آنهاست زشتی و هرزگی. از آنهاست دروغ و بخل و سخن چینی و بریدن از خویشاوندان و رباخواری و بناحق خوردن مال یتیم و تجاوز به حقوقی که خداوند تعیین کرده و ارتکاب کارهای پنهان و پیدای پلید و زنا و دزدی و کارهای زشتی مانند اینها، و لذا دروغ می‌گوید هر که گمان می‌کند که با ماست لیکن به شاخه‌های دیگری جز ما چنگ می‌افکند.

چند نصیحت از امام صادق علیه السّلام

[337] خالد بن نجیح می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به مردی فرمود: بدان چه خدا روزیت کرده خشنود باش و به آنچه نزد دیگران است چشم مدوز و آرزوی آنچه را از دسترس تو بیرون است مکن زیرا هر که قناعت ورزید سیر گشت و هر که قناعت نورزید روی سیری ندید، پس بهره خویش را از آخرت طلب کن. امام صادق علیه السّلام فرمود: سودمندترین چیزها برای انسان آن است که پیش از دیگران عیب خود را دریابد، و سخت‌ترین کارها پنهان داشتن فقر و نداری است، و بی‌حاصل‌ترین چیزها یکی نصیحت کردن به کسی است که آن را نپذیرد و دیگر همسایگی است با انسان آزمند، و آسایش بخش‌ترین چیزها نومیدی از مردم است، و نیز فرمود: ناشکیبا و بد خلق مباش و خود را برای تحمّل کسی که با تو ناهمسوست و بر تو برتری و فضیلت دارد رام گردان، و اگر تو با او مخالفت نکنی فضل او را به رسمیت شناخته‌ای، و هر که فضلی را برای کسی نشناسد خودکامه خواهد بود. نیز به مردی فرمود: بدان که هر کس در پیشگاه خداوند تبارک خواری نورزد ارجمندی نیابد، و هر که در پیشگاهش تواضع نکند والایی نیابد، و به مردی فرمود: امر دینت را استوار ساز آن گونه که دنیامداران امر دنیاشان را، زیرا دنیا گواهی است زنده که بدان وسیله آنچه از آخرت نهان است شناخته می‌شود، پس آخرت را با آن بشناس و به دنیا جز از سر پندآموزی منگر.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 288

[338] هشام بن سالم می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که به حمران بن اعین می‌فرمود: ای حمران! به کسی بنگر که در قدرت، دون توست، و به کسی منگر که در قدرت، فوق توست که این شیوه برای تو در آنچه روزیت شده قانع‌کننده‌تر است و شایسته است که تو را سزاوار نعمت بیشتری از سوی پروردگارت گرداند، و بدان که عمل اندک پیوسته همراه با یقین نزد خداوند والانام برتر است از عمل فراوان بدور از یقین.
و بدان که هیچ گونه پارسایی فایده‌مندتر از دوری کردن از محرّمات الهی و دست شستن از آزار مؤمنان و غیبت کردن ایشان نیست، و هیچ زندگانی‌ای گواراتر از خوش اخلاقی نیست، و هیچ مالی سودمندتر از قناعت‌ورزی در همان مال اندک نیست که کفایت زندگی می‌کند، و هیچ جهلی زیانبارتر از خود محوری نباشد.

حدیث در بیان مصداق «مردم» و «اشتباه مردم» و «نسناس»

[339] سعید بن مسیّب می‌گوید: از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام شنیدم که فرمود:

مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و عرض کرد: اگر براستی عالم هستی، مرا از مردم و اشباه مردم و نسناس آگاه گردان. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای حسین! پاسخ این مرد را بده. امام حسین علیه السّلام فرمود: اما اینکه گفتی ناس [مردم] کیانند؟ ماییم آن مردم و لذا خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ ... «1» و رسول خدا آن کسی بود که مردم را کوچ می‌داد. و اما اینکه از اشباه مردم پرسیدی، پس ایشان شیعیان مایند و هم آنها دوستان ما هستند و از مایند، و از همین رو ابراهیم فرمود:

... فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی ... «2». و اما اینکه از نسناس پرسیدی، ایشان اکثریت مردمند.

---

(1) «پس از همان جا که مردم کوچ کنند شما هم کوچ کنید» (سوره بقره/ آیه 199).

(2) «هر که از من پیروی کند از من است» (سوره ابراهیم/ آیه 36).

و با دست خود اشاره به گروه مردم کرد و سپس فرمود: إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «1».

نظر امام باقر علیه السّلام پیرامون خلیفه اوّل و دوّم

[340] حنان بن سدیر از پدرش روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السّلام پیرامون آن دو نفر [خلیفه اول و دوم] پرسش کردم. حضرت فرمود: ای أبو الفضل! پیرامون آن دو از من چه می‌پرسی؟ بخدا سوگند هرگز کسی از ما نمرده مگر آنکه خشم آن دو را در سینه داشته و اکنون کسی از ما نیست مگر آنکه از آن دو خشم دارد، و این همان است که سالخوردگان ما به کودکانمان سفارش می‌کنند، چه، آن دو به حقّ ما ستم ورزیدند و از پرداخت سهممان جلو گرفتند و نخستین کسانی بودند که بر گردن ما سوار شدند و در اسلام رخنه‌ای را به روی ما گشودند که هرگز بسته نگردند تا آن گاه که قائم ما قیام کند و سخنگوی ما سخن آغازد. سپس فرمود: هان بخدا سوگند که اگر قائم ما قیام کند یا سخنگوی ما سخن آغازد از کارهای آن دو چیزهایی را هویدا سازد که تا آن هنگام پنهان بوده است و کارهایی از آن دو را بپوشاند که تظاهر به آن می‌کرده‌اند. بخدا سوگند هیچ بلا و گرفتاری بنیان نهاده نشد و بر سر خاندان ما نیامد مگر آنکه آن دو پایه آن را شالوده ریختند، پس نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر ایشان.

[341] نيز حنان از پدرش و او از امام باقر عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: همه مردم پس از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم از دين برگشتند جز سه نفر. عرض كردم: آن سه نفر چه كسانى بودند؟
فرمود: مقداد بن اسود، ابو ذر غفارى و سلمان فارسى كه رحمت خدا و بركاتش بر ايشان باد. آن گاه پس از گذشت زمان كوتاهى مردمان ديگرى هم از مسأله آگاه شدند، و فرمود:

---

(1) «آنها نيستند مگر همچون چهارپايان يا حتّى گمراهتر» (سوره فرقان/ آيه 44).

اينان همان كسانى بودند كه چرخ دين بر محور آنها مى‌گرديد و از بيعت [با خليفه اول] روى برتافتند تا آن گاه كه امير المؤمنين عليه السّلام را بزور بياوردند و از آن حضرت بيعت ستاندند، و اين است معناى اين فرموده پروردگار كه: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى‌ أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى‌ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ «1».

بهترین بندگان خداوند در بیان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[342] نیز از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در روز فتح مکه بر منبر رفت و فرمود: ای مردمان! همانا خداوند، تکبر و بالیدن به پدرانتان را از شما دور کرد. بدانید که شما از آدمید و آدم از گل. بدانید که بهترین بندگان خدا بنده‌ای است که تقوای او را در پیش گیرد، عربی بودن به این نیست که از پدری عربی زاده شوی بلکه به زبان گویا [ی به حق] است، پس هر کس در کردار کوتاهی ورزد حسب و نسبش، او را به سر منزل مقصود نرساند. بدانید که هر خونی به هنگام جاهلیت بوده یا هر کینه‌ای در میان بوده باشد، در زیر پای من قرار دارد تا روز رستخیز.

[343] نیز از امام باقر علیه السّلام روایت کرده می‌گوید: به آن حضرت علیه السّلام عرض کردم: آیا فرزندان یعقوب پیامبر نبودند؟ فرمود: نه، لیکن آنها اسباط فرزندان پیامبر بودند، و خرقه تهی نکردند مگر آنکه رستگارانی بودند که توبه کردند و اعمال [بد] خود را یاد آوردند، ولی شیخین از دنیا رفتند بی‌آنکه توبه کنند و رفتار بد خود را با امیر المؤمنین علیه السّلام یاد آورند، پس نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر ایشان باد.

---

(1) «و نیست محمّد جز فرستاده‌ای که پیش از او فرستادگانی درگذشته‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود به عقب باز گردید و هر که به عقب باز گردد زیانی بخدا نرساند و خداوند به سپاسگزاران پاداش نیک دهد» (سوره آل عمران/ آیه 144).

حضرت سلیمان علیه السّلام و دعای مور برای طلب باران

[344] ابو الخطاب از امام هفتم علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در زمان حضرت سلیمان بن داود مردم به خشکسالی سختی گرفتار آمدند. پس به خدمت آن حضرت رسیدند و از قحطی نالیدند و از او خواستند که از خدای تعالی برای ایشان باران طلبد. حضرت سلیمان علیه السّلام فرمود: چون نماز صبح را به جای آورم به طلب باران بیرون خواهم شد.
چون نماز صبح را به جای آورد به طلب باران بیرون شد و همه مردم همراه او رفتند.
قدری که راه پیمود موری را دید که دستها را به آسمان بلند کرده و پاهای خود را بر زمین نهاده می‌گوید: بار خدایا! ما نیز آفریده‌ای از آفریدگان تو هستیم و از روزی تو بی‌نیاز نیستیم پس ما را به سبب گناهان فرزندان آدم هلاک مکن. حضرت سلیمان علیه السّلام به مردم فرمود: بازگردید که در پرتو وجود دیگری باران بهره شما خواهد شد. امام علیه السّلام فرمود: در آن سال بارانی برای ایشان باریدن گرفت که مانند نداشت.

فضیلت بندگان خیّر خداوند

[345] ابو عبید مداینی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ را بندگانی است با برکت و گشاده خوی. ایشان روزگار خویش سپری می‌کنند و مردمان نیز در پرتو وجود آنها زندگی خود را به سر می‌برند. ایشان در میان بندگان خدا چونان باران هستند. و در برابر، خداوند عزّ و جلّ را بندگانی است که از رحمت حق بدور و از خیر و برکت بی‌بهره هستند، نه خویش زندگی خوشی دارند و نه مردم در پناهشان زندگی را بخوبی سپری می‌کنند، اینان در برابر بندگان خدا چونان ملخ هستند که بر چیزی وارد نمی‌شوند مگر آنکه نابودش می‌سازند.

سفارش به صبر و شکیبایی در دوران حکومت باطل

[346] حسن بن شاذان واسطی می‌گوید: به امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام نامه‌ای نوشتم
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 292
و از ستم مردم واسط و حملاتی که به من می‌کردند به آن حضرت علیه السّلام شکایت کردم. ایشان گروهی از طرفداران عثمان بودند که به من آزار می‌رساندند. آن حضرت علیه السّلام به خط شریف خود به من این گونه نوشت:
همانا خدای تبارک از دوستان ما پیمان گرفته که در دوره حکومت باطل شکیب ورزند، پس در برابر حکم پروردگارت شکیبا باش. و آن گاه که سرور خلایق ظهور کند آنها خواهند گفت: یا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ «1»

[347] جمیل بن دراج از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: اگر مردم می‌دانستند در معرفت و شناخت خدا چه فضیلتی نهفته است هرگز به رونق زندگی دنیا و نعمتهای دنیوی که خداوند به دشمنان خود داده نظر نمی‌افکندند و دنیای آنها در نگاه ایشان زبونتر از چیزی بود که آنها زیر پای خود لگد می‌کنند. ایشان بهره‌مند گردند به معرفت و شناخت خدای عزّ و جلّ و بدان شادکام باشند چونان شادکامی کسی که همیشه در باغهای بهشت با اولیای خدا به سر می‌برند. همانا شناخت خدای عزّ و جلّ انس بخش هر وحشتی، و یار و همدم هر گونه تنهایی، و روشنا بخش هر ظلمتی و نیرو رسان هر ناتوانی و در میان هر دردی است. سپس فرمود: همانا پیش از شما مردمی بودند که کشته می‌گشتند و به آتش کشیده می‌شدند و با ارّه تکه تکه می‌گشتند و زمین با همه پهناوری بر ایشان تنگ می‌شد، و تمام این شرایط آنها را از باوری که داشتند بر نمی‌گرداند، و کسانی که بر سر آنها چنین بلاهایی می‌آوردند نه به سبب مطالبه خون یا آزاری بود که از آنها می‌دیدند، بلکه از ایشان تنها از آن روی انتقام می‌کشیدند که، بخدای نیرومند ستوده، ایمان داشتند. پس از پروردگارتان درجات ایشان را طلب کنید و بر ناگواریهای روزگار خود شکیب ورزید، تا

---

(1) «وای بر ما، کیست که ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است آنچه خدای رحمان وعده کرده بود و پیامبران راست گفتند» (سوره یس/ آیه 52).

به پیامدهای تلاش آنها دست یازید.

در خلقت پشه

[348] از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: خداوند خردتر از پشه نیافرید، و جرجس کوچکتر از پشه است، و آنچه را ما آز می‌نامیم از جرجس هم کوچکتر است، و چیزی نیست که در بدن فیل باشد مگر آنکه مانند آن در بدن همین حیوان نیز وجود دارد و حتی افزودن بر فیل دو بال نیز از دو طرفش روییده.

[349] ابو الربيع شامى مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام پيرامون اين آيه شريفه پرسش كردم:
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ ... «1»
فرمود: اين آيه در باره ولايت على عليه السّلام نازل شده است.

[350] او مى‌گويد: از حضرت در باره آيه شريفه: .. وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِی كِتابٍ مُبِينٍ «2» پرسيدم. او مى‌گويد: حضرت على عليه السّلام فرمود: مقصود از «برگ» جنين سقط شده است، و مقصود از «دانه» فرزند است، و مقصود از «تاريكيهاى زمين» رحمهاست، و «تر» مردمان زنده است، و «خشک» مردگانند، و همه اينها نزد امامى است كه بيان مى‌كند.

او مى‌گويد: از حضرت عليه السّلام در باره اين فرموده پروردگار: قُلْ سِيرُوا فِی الْأَرْضِ

---

(1) «اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! خدا را اجابت كنيد و پيامبر را نيز اجابت كنيد، زيرا شما را به چيزى كه زندگيتان مى‌دهد دعوت مى‌كند» (سوره انفال/ آيه 24).

(2) «و هيچ برگى نيفتد مگر آنكه خدا آن را بداند، و نه دانه‌اى در تاريكيهاى زمين، و نه تر و خشكى هست جز آنكه در نامه بيان‌كننده هست» (سوره انعام/ آيه 59).

فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ ... «1» پرسش كردم و حضرت عليه السّلام فرمود: مقصود اين است كه به قرآن بنگريد و سرانجام كسانى را كه پيش از شما بودند و نيز گزارشى را كه از وضع ايشان به شما داده است بدانيد. او مى‌گويد: عرض كردم: مقصود از اين آيه شريفه چيست كه: وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ* وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ «2»؟ فرمود: در موقع خواندن قرآن به [داستان] آنها گذر مى‌كنيد و داستان آنها را كه خداوند عزّ و جلّ براى شما بيان كرده مى‌خوانيد.

[351] سلیمان بن خالد می‌گوید: امام صادق علیه السّلام از من پرسید: چه چیز شما را واداشت که زید را در جایی بنهید که نهادید؟ او می‌گوید: عرض کردم: سه چیز موجب این کار شد:
یکی اندک بودن افرادی که با ما ماندند و حال آنکه ما بیش از هشت نفر نبودیم، و دیگر آنکه ترسیدیم صبح فرا رسد و پرده از کار ما برداشته آید، سوم اینکه همان نقطه از زمین آرامگاه مقدر او بود. فرمود: از آن نقطه که او را دفن کردید تا فرات چقدر فاصله بود؟
عرض کردم: به اندازه یک سنگ پرتاب. فرمود: سبحان اللَّه! چرا به پیکر او آهنی نبستید و در فرات نینداختید با اینکه این کار بهتر بود؟ عرض کردم: فدایت شوم، بخدا سوگند نتوانستیم چنین کنیم. فرمود: روزی که شما همراه زید خروج کردید چگونه بودید؟
عرض کردم: مؤمن بودیم. فرمود: دشمن شما چگونه بود؟ عرض کردم: کافر بود.
فرمود: من در کتاب خدا چنین می‌یابم که فرموده است: یا ایّها الّذین آمنوا فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً حَتَّى

---

(1) «بگو در زمین گردش کنید و بنگرید که چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از شما بودند» (سوره روم/ آیه 42).
(2) «و براستی شما بر آنها گذر می‌کردید هنگامی که صبح می‌کنید و در شب، آیا تعقّل نمی‌کنید؟» (سوره صافات/ آیه 137 و 138).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 295
تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها «1» و شما با رها کردن کسانی که اسیر کرده بودید آغاز کردید.
سبحان اللَّه! یک ساعت هم نتوانستید به داد عمل کنید.

فرق پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و پیامبران دیگر

[352] ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ پیامبر شما را از اینکه از امّت خود آن کشد که پیامبران دیگر از امّتهای خود کشیدند، معاف داشت و آن را برای ما مقرّر کرد.

حکم جنگیدن با علی علیه السّلام از نظر امام باقر علیه السّلام

[353] ضریس می‌گوید: مردم در محضر امام باقر علیه السّلام مجادله می‌کردند. یکی از آنها گفت: جنگ با علی علیه السّلام بدتر است از جنگ با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و دیگری گفت: جنگ با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدتر است از جنگ با علی علیه السّلام. امام باقر علیه السّلام سخن آنها را شنید و فرمود: چه می‌گویید؟ عرض کردند: خداوند امورت را سامان بخشد، پیرامون جنگ‌کنندگان با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و جنگ‌کنندگان با علی علیه السّلام گفتگو می‌کنیم، برخی از ما می‌گوییم: جنگ با علی علیه السّلام بدتر بوده است و برخی چنین معتقدیم که جنگ با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدتر بوده است.
امام باقر علیه السّلام فرمود: نه، بلکه جنگ‌کنندگان با علی علیه السّلام بدتر بوده‌اند از جنگ‌کنندگان با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. من عرض کردم: قربانت گردم آیا براستی جنگ‌کنندگان با علی علیه السّلام بدتر بوده‌اند از جنگ‌کنندگان با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؟ فرمود: آری، و اینک به تو می‌گویم چرا. جنگ‌کنندگان با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اعتراف به اسلام نداشتند، ولی جنگ‌کنندگان با علی علیه السّلام اقرار به اسلام داشتند و سپس آن را انکار کردند.

---

(1) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون به کسانی که کفر می‌ورزند برخورد کردید گردن بزنید تا چون آنها را بسیار کشتید بندهای آنها را محکم ببندید و پس از آن یا بر آنها منّت نهید یا فدیه گیرید تا اینکه جنگ، بارهای سنگین خود را فرو نهد» (سوره محمّد/ آیه 4).

[354] ابو بصیر می‌گوید: پیرامون آیه شریفه: وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ «1» به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چگونه مانند فرزندان بدو داده شد؟ فرمود: فرزندان او که پیش از آن به اجل خود مرده بودند به اندازه همان فرزندانی که در آن روز به هلاکت رسیدند برای او زنده شدند.

[355] ابو بصیر در باره آیه شریفه: کَأَنَّما أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً «2»، می‌گوید امام صادق علیه السّلام فرمود: آیا نمی‌بینی سیاهی شب بیشتر از ساعتهای دیگر روز است؟ همچنین بر سیاهی آنان نیز افزوده می‌شود.

در هلاک شدن همه مردم

[356] حارث بن مغیره می‌گوید: شنیدم که عبد الملک بن اعین از امام صادق علیه السّلام پرسش مطرح می‌کند و همچنان می‌پرسد تا جایی که به حضرت عرض کرد: بر این اساس همه مردم هلاک شدند؟ فرمود: آری بخدا همه مردم هلاک شدند. من عرض کردم: هر که در مشرق و هر که در مغرب بود؟ فرمود: همانا شهرها از روی گمراهی فتح شدند، آری، بخدا هلاک شدند مگر سه تن.

[357] ابان بن تغلب و گروهی دیگر می‌گویند: در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم که حضرت فرمود: هیچ بنده‌ای سزامند ایمان حقیقی نگردد تا آنکه مرگ نزد او محبوبتر از زندگی باشد و بیماری دوست داشتنی‌تر از تندرستی، و کم‌توشه‌گی بهتر از بی‌نیازی، آیا شما همچنین هستید؟ گفتند: قربانت گردیم نه بخدا قسم، و همگی شرمنده شدند

---

(1) «و کسانش را بدو دادیم و نظیرشان را همراهشان ...» (سوره انبیاء/ آیه 84).

(2) «گویی پوشیده شده است رویهایشان با پاره‌هایی از شب تار» (سوره یونس/ آیه 27).

و نومیدی به دلشان رخنه کرد، پس چون امام علیه السّلام نومیدی را، در ژرفای دل ایشان دریافت فرمود: آیا کسی از شما می‌خواهد هر چه آرزو دارد در این جهان عمر کند و پس از آن بر غیر این عقیده بمیرد یا اینکه هم اکنون بر این عقیده بمیرد؟ گفتند: بلکه هر یک از ما بر عقیده‌ای که دارد بمیرد بهتر است. امام علیه السّلام فرمود: پس روشن شد که مرگ نزد شما محبوبتر از زندگی است. سپس فرمود: آیا هیچ یک از شما دوست دارد به آنچه می‌خواهد زنده بماند و هیچ یک از این بیماریها و دردها به پیکر او ره نیابد یا با داشتن این عقیده بمیرد؟ گفتند: نه، ای فرزند رسول خدا! بدین ترتیب روشن شد که بیماری نیز، در نزد شما دوست داشتنی‌تر از تندرستی است. سپس فرمود: آیا هیچ یک از شما دوست دارد که تمام آنچه خورشید بر آن پرتو می‌افکند از آن او باشد ولی بر این آیین نباشد؟ همه گفتند: نه، ای فرزند رسول خدا! فرمود: پس می‌بینم که تهیدستی، نزد شما بهتر از بی‌نیازی است.

سفارش پدر گرامی امام صادق به آن حضرت علیهما السّلام

[358] حمّاد لحّام از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که پدرش به آن حضرت فرمود: پسر عزیزم! اگر تو در کردار با من مخالفت داشته باشی، در فردا روز رستخیز، با من هم منزل نخواهی بود، سپس فرمود: خدای عزّ و جلّ نخواسته است که مردمی عهده‌دار مردم دیگری شوند و آنان که زیر سرپرستی آنها قرار دارند، در کردار با سرپرستان خود مخالفت کنند و با این حال در روز قیامت هم منزل آنان باشند، نه بخدای کعبه سوگند هرگز.

[359] ابو حمزه می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ یک از این امّت، آیین ابراهیم علیه السّلام در پیش نگرفت مگر ما و شیعیان ما، و از این امّت، کسی راه نیافت مگر کسی که به وسیله ما ره یافت، و کسی گمراه نشد مگر به سبب ناهمسویی با ما.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 298

در کرامت خداوند

[360] علی بن عطیّه می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید: اگر مردی از سر خشم کاری کند آیا خداوند او را به کیفر می‌گیرد؟ حضرت فرمود: خداوند کریمتر از آن است که بنده‌اش را در بن‌بست بگذارد.

خیر و برکت در زندگی و مرگ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[361] محمد بن ابی حمزه و گروهی دیگر از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کنند که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: همانا برای شما در زندگی من خیر و برکت است چنان که در مردنم. عرض کردند:
ای پیامبر! خیر و برکت در زندگیت را دانستیم ولی در مردنت چگونه برای ما خیر نهفته است؟ فرمود: در زندگی‌ام که خداوند فرموده است: وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ ... «1»، و اما در مردنم این گونه است که اعمال شما بر من عرضه شود و من برای شما آمرزش بطلبم.

دروغ پردازی بعضی از منتسبین به شیعه

[362] هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا برخی از کسانی که خود را به شیعه منتسب می‌دانند تا آن جا به دروغ می‌پردازند که شیطان به دروغ ایشان نیازمند است.

امام سجّاد علیه السّلام در زیارت قبر پدر

[363] ابو حمزه می‌گوید: نخستین باری که من علی بن الحسین علیه السّلام را شناختم روزی بود که دیدم مردی از باب الفیل [مسجد کوفه] داخل شد و چهار رکعت نماز گزارد. من در

---

(1) «و مادامی که تو در میان ایشان هستی هر آینه خداوند آنها را عذاب نمی‌کند» (سوره انفال/ آیه 33).

پی آن مرد آن قدر رفتم تا به بئر الزکاة که نزدیک خانه صالح بن علی بود رسید، در آن جا دو شتر زانو بسته یافتم همراه غلامی سیاه، از غلام پرسیدم: این مرد کیست؟ گفت: علی بن الحسین است. پس من به حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام نزدیک شدم و درود فرستادم و عرض کردم: چرا به این شهر آمدید، شهری که پدر و نیایت را در آن کشتند؟ فرمود: به زیارت پدرم آمدم و در این مسجد نماز گزاردم و اینک رو به سوی مدینه دارم- درود خدا بر او باد-.

اشاره قرآن کریم به مظلومانه شهید شدن امام حسین علیه السّلام و خون‌بهای او

[364] یکی از اصحاب امام صادق علیه السّلام می‌گوید: از آن حضرت پیرامون آیه شریفه:
... وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ ... «1»
پرسش کردم.
حضرت فرمود: این آیه در باره امام حسین علیه السّلام نازل شده است که اگر همه زمینیان به خاطر او کشته شوند زیاده‌روی نشده است.

[365] عبد الصمد بن بشیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: آن ماهی که زمین را بر دوش می‌کشد پیش خود گفت: منم که با نیروی خود زمین را بر دوش دارم، پس خداوند ماهیی نزد او فرستاد که کوچکتر از یک وجب و بزرگتر از یک سر انگشت بود.
این ماهی به درون بینی او راه یافت و آن ماهی کلان بیهوش شد و چهل روز همچنان بیهوش بود که خداوند عزّ و جلّ بدو مهر و رحمت ورزید و آن ماهی از بینی وی بیرون آمد، پس هر گاه خداوند بزرگ اراده کند در جایی زمین لرزه پدید آید این ماهی را به سوی آن ماهی بزرگ می‌فرستد، و هر گاه چشم آن ماهی به این ماهی خرد افتد پریشان

(1) «و هر که به ستم کشته شود برای ولیّ او تسلّطی داده‌ایم، امّا در کشتن زیاده‌روی نکند» (سوره اسراء/ آیه 33). بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 300
شود و زمین لرزه پدید آید.

دستور امیر المؤمنین علیه السّلام بر توقّف لرزش زمین

[366] تمیم بن حاتم می‌گوید: در خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام بودیم که زمین بر خود لرزید پس حضرت با دست بدان اشارت فرمود و گفت: تو را چه می‌شود آرام گیر، آن گاه رو به ما کرد و فرمود: آگاه باشید که اگر این لرزش همان لرزشی بود که خدای عزّ و جلّ فرموده پاسخم را می‌داد ولی این لرزش آن نبود.

در دوست داشتن شیعیان

[367] ابو شبل می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که شما را به سبب آیین و باوری که دارید دوست بدارد به بهشت می‌رود، اگر چه آن باور شما را نداشته باشد.

گرفته شدن نعمت از گروهی به واسطه عملکرد خودشان است

[368] سلام بن مستنير از امام باقر عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: آن گاه كه داستان امير المؤمنين عليه السّلام و طلحه و زبير و عايشه در بصره به پايان رسيد آن حضرت به منبر رفت و خداى را حمد و سپاس گفت و بر پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم درود فرستاد و سپس فرمود:

اى مردمان! آگاه باشيد كه دنيا شيرين و خرّم مى‌نمايد و مردم را به شهوات مى‌فريبد و خوشيهاى زودگذر خود را براى آنان مى‌آرايد، سوگند بخداى كه دنيا آرزومند خويش را مى‌فريبد و با كسى كه اميد آن را برد خلف وعده مى‌كند و زود است كه پشيمانى و افسوس براى مردمانى به بار آورد كه بدان روى كرده‌اند و در به كف آوردن آن با يک ديگر به رقابت برخاسته‌اند و بر دين باوران و اهل فضيلت، از سر ستم و كينه‌جويى و سركشى و گردن فرازى حسد ورزيدند و ستم روا داشتند.

بخدا سوگند هيچ گاه مردمى در خرّمى نعمتهاى خداوندى و نه در پرهيزگارى دايمى كه در انجام طاعت خدا و شكر نعمتهاى او زندگى خويش را سپرى كرده باشند از نعمتهاى

خداوند بى‌بهره نمى‌شوند مگر پس از آنكه خودشان آن را دگرگون ساخته و از فرمانبرى حق روى بتافته‌اند و در سپاس گزاردن از نعمت خدا سستى ورزيده‌اند، چه، خداوند عزّ و جلّ در كتاب استوار خود فرموده است: ... إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ «1»، و اگر نافرمانها و گنه‌پيشگان، در آن هنگام كه از زوال نعمت خدا و رسيدن انتقامش و دگرگون شدن عافيتش حذر مى‌كردند، يقين مى‌يافتند كه اينها همه از سوى خدا و به سبب عملكرد خود آنهاست و در آن حال از اعمال خود دست مى‌شستند و توبه مى‌كردند و از راستى و صدق و صفا و اعتراف به گناه خود به درگاه خداى عزّ و جلّ پناه مى‌بردند، خداوند از همه گناهانشان چشم مى‌پوشيد و از هر لغزشى كه كرده بودند در مى‌گذشت، و هر نعمتى را كه به ايشان ارمغان كرده بود بديشان باز مى‌گرداند، و هر نوع سامانه و نعمتى را كه از ايشان ستانده تباه ساخته بود، به ايشان باز مى‌گرداند.

پس اى مردمان! از خدا آن گونه بترسيد كه بايد، و ترس از خدا را شعار خود سازيد و يقين خويش را خالص گردانيد و از كار زشتى كه شيطان شما را بدان واداشت از جنگ با ولى امر و دانشمندان پس از پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و از همكارى با يک ديگر در پراكندن جمع مسلمانان و از هم پاشاندن كار و تباه ساختن صلاح ميان مردم توبه كنيد. همانا خداى

عزّ و جلّ توبه را بپذیرد و از بدیها چشم پوشد و به آنچه می‌کنید آگاهی دارد.

چگونگی آفرینش برخی ستارگان

[369] ابو عبد اللَّه مداینی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ در هفتمین فلک ستاره‌ای آفرید و آن را از آب سرد خلق فرمود و دیگر ستارگان روان، از آب گرم هستند، و آن ستاره پیامبران و اوصیاست و همان ستاره امیر المؤمنین علیه السّلام است که

---

(1) «همانا خداوند نعمتی را که نزد گروهی است تغییر ندهد تا آنچه را در خودشان هست تغییر دهند، و چون خدا بر گروهی بدی خواهد جلوگیری ندارد، و آنها را جز خدا دوستداری نیست» (سوره رعد/ آیه 11).

به دل کندن از دنیا و زهد از آن، فرمان می‌دهد و دستور می‌دهد که خاک را بستر و خشت را بالش خود قرار دهیم و لباس خشن بر پیکر کشیم و خوراک ناخوشایند بخوریم و خدای تعالی ستاره‌ای که از آن به او نزدیکتر باشد، نیافریده است.

یک تعبیر خواب از امام رضا علیه السّلام

[370] یاسر خادم می‌گوید: به امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: در خواب قفسی را دیدم که گویی هفده شیشه در آن بود و ناگاه آن قفس بیفتاد و شیشه‌ها شکست.

حضرت فرمود: اگر خواب تو تعبیر شود مردی از خاندان من خروج کند که بیش از هفده روز سلطنت نکند و سپس بمیرد. پس محمد بن ابراهیم بهمراهی ابو السرایا در کوفه خروج کرد و هفده روز بیش عمر نکرد و سپس بمرد.

امام رضا علیه السّلام در خلافت هارون

[371] محمد بن سنان می‌گوید: در زمان خلافت هارون به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:
شما خود را به امامت شیعیان شهره ساخته‌اید و در جایگاه پدر نشسته‌اید در حالی که از شمشیر هارون خون می‌ریزد. فرمود: آنچه مرا در این کار جرأت بخشیده این سخن پیامبر است که فرمود: اگر ابو جهل مویی از سر من برگرفت، گواه باشید که من پیامبر نیستم، و من به شما می‌گویم: اگر هارون مویی از سر من برگرفت، گواه باشید که من امام نیستم.

[372] سماعه مى‌گويد: مردى از فرزندان عمر بن خطاب متعرض كنيزى از يكى از فرزندان عقيل شد. كنيز به ارباب خود شكايت برد و گفت: اين مرد عمرى مرا آزار مى‌دهد. مرد عقيلى به او گفت: به او وعده كاميابى بده و به راهروى خانه‌ات كشانش. كنيز چنان كرد، و چون آن مرد عمرى به راهرو خانه وارد شد مرد عقيلى بر او حمله برد

و بكشتش و جنازه‌اش را بر سر راه افكند. كسانى كه از نژاد ابو بكر و عمر و عثمان بودند گرد آمدند و گفتند: دوست ما هم شأن و هم وزنى نداشت و ما به جاى او جز جعفر بن محمد كسى را نكشيم كه جز او كسى رفيق ما را نكشته است. امام صادق عليه السّلام در آن هنگام به سوى محله قبا رفته بود. من خدمت آن حضرت رسيدم و تصميم اين گروه را به آگاهى ايشان رساندم. حضرت فرمود: آنها را وانه. همين كه آن حضرت بازگشت و آن گروه ايشان را بديدند به سويش يورش بردند و گفتند: دوست ما را كسى جز تو نكشته و ما احدى را به جز تو به جاى او نخواهيم كشت. حضرت فرمود: گروهى از ميان خود برگزينيد تا با من سخن گويد. پس گروهى از آنها جدا شدند و حضرت دست آنها را گرفت و به مسجد درآورد. به دنبال آن ايشان از مسجد بيرون آمدند در حالى كه مى‌گفتند:

ابو عبد اللَّه جعفر بن محمد بزرگ ماست و پناه بر خدا كه همچون اويى چنين كند يا دستور انجام آن را دهد، باز گرديد.

سماعه مى‌گويد: من همراه آن حضرت رفتم و به ايشان عرض كردم: چه زود خشم آنها به خشنودى گراييد! حضرت فرمود: آرى، من آنها را خواندم و گفتم: يا خاموش باشيد يا آن نامه را بيرون مى‌آورم. من عرض كردم: فدايت شوم مگر آن نامه چيست؟

فرمود: مادر خطاب، كنيز زبير بن عبد المطّلب بوده و نفيل [مردى از طائفيان] بر او دست اندازى كرد و آبستنش بساخت. زبير به دنبال او فرستاد و او به طائف گريخت.

زبير در پى او روانه طائف شد. قبيله ثقيف زبير را ديدند و به او گفتند: اى ابا عبد اللّه! اينجا چه مى‌كنى؟ گفت: نفيل شما كنيز مرا فريفته و بدو دست يافته. نفيل كه از جريان آگاه شده بود به شام گريخت. زبير نيز در سفرى بازرگانى به شام رفت و در سر راه خود به پادشاه دومه وارد شد. پادشاه به او گفت: اى ابا عبد اللّه! من از تو خواهشى دارم.

زبير گفت: خواهشت چيست؟ گفت: تو فرزند يكى از خويشان خود را گرفته‌اى و من مى‌خواهم او را به وى بازگردانى، [چنين برمى‌آيد كه نفيل

به پادشاه دومه شکایت کرده بوده که زبیر فرزند مرا- که مقصود خطاب بوده- پیش خود نگه داشته و از او خواسته است که وی را از زبیر بازستاند]. زبیر گفت: باید آن شخص [که به تو شکایت کرده] نزد من

حاضر شود تا من او را بشناسم.

چون فردا رسید زبیر نزد پادشاه دومه آمد، و هنگامی که چشم پادشاه به او افتاد خندید. زبیر گفت: ای پادشاه! چرا می‌خندی؟ گفت: من گمان نمی‌کنم مردی را که از تو شکایت کرده زنی عرب زاییده باشد، زیرا بمحض دیدن تو نتوانست خود را از ضرطه دادن نگه دارد. زبیر گفت: پادشاها! همین که من به مکه رفتم خواهش تو را انجام خواهم داد. و چون زبیر به مکه باز گشت نفیل تمام عشایر قریش را واداشت تا نزد زبیر رفتند و از او خواستند تا پسرش خطاب را به او باز پس دهد ولی زبیر نپذیرفت، تا آنکه به عبد المطّلب پناهنده شد و او را واسطه قرار داد. عبد المطّلب گفت: میان من و زبیر پیوندی نیست، مگر نمی‌دانید که او در باره پسر فلان چه کرد؟ پس خودتان نزد او بروید. آنها دوباره نزد زبیر آمدند و با او در این پیرامون سخن گفتند. زبیر به ایشان گفت: همانا شیطان در میان مردم حکومتی دارد و زاده این مرد زاده شیطان است و من در امان نیستم که روزی بر ما نیز ریاست کند، حال که چنین است او را از در مسجد الحرام نزد من آورید تا من آهنی را برای او بگذارم و در چهره‌اش خطوطی بنگارم و نامه‌ای هم برای او و پسرش بنگارم که در هیچ مجلسی صدرنشین ما نشود و بر فرزندان ما فرماندهی نیابد و در هیچ مالی از ارث، جز آن خویش را، انباز ما نگیرد. حضرت علیه السّلام فرمود: ایشان پذیرفتند و زبیر چنین کرد و در چهره او با آهنی داغ خط کشید و نامه را هم نوشت و آن هم اکنون نزد ماست، و من به ایشان گفتم: اگر دست کشیدید که بسیار خوب و الّا آن نامه را بیرون می‌آورم و در نتیجه رسوا می‌شوید. پس از این کار دست بشستند.

یکی از وابستگان پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از دنیا برفت در حالی که وارثی نداشت. پس فرزندان عباس در باره ارث او با امام صادق علیه السّلام به ستیز برخاستند. این رویداد در همان سالی بود که هشام بن عبد الملک به حج رفته بود. پس هشام بن عبد الملک برای از میان بردن ستیز جلسه‌ای به ریاست خودش تشکیل داد. در آن جلسه داود بن علی گفت: ارث این شخص از ماست، و امام صادق علیه السّلام فرمود: بلکه از ماست. داود بن علی گفت: همانا پدرت همو بود که با معاویه جنگید. امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر پدر من با معاویه جنگید

بهره پدر تو [عبد اللَّه بن عباس] در آن جنگ از همه بیشتر بود و سپس

خیانت‌کارانه گریخت. آن گاه امام صادق علیه السّلام به او فرمود: فردا که رسد طوقی [از ننگ و عار] چونان طوق کبوتر بر گردنت خواهم افکند. داود بن علی گفت: این سخن تو برای من بی‌ارزشتر از پشکل شتری است که در وادی ازرق افتاده باشد. حضرت علیه السّلام به او فرمود: وادی ازرق همان وادی است که برای تو و پدرت در آن حقی نیست. هشام گفت: چون فردا رسد این جلسه را تشکیل می‌دهیم.
روز دیگر که فرا رسید امام صادق علیه السّلام از خانه بیرون آمد و همراه خود نامه‌ای آورد که در کرباسی قرار داشت و آن را در جلوی هشام که در جای خود قرار گرفته بود نهاد. هشام که نامه را خواند گفت: جندل خزاعی و عکاشه ضمیری را- که هر دو از پیران سالخورده بازمانده از زمان جاهلیت بودند- پیش من حاضر کنید. چون آن دو آمدند نامه را پیش آنها انداخته گفت: این خطها را می‌شناسید؟ گفتند: آری، این خط عباس بن امیّه است، و خط دیگر از فلان کس، و این از فلانی از قریش است، و این خط حرب بن امیّه [جدّ معاویه] است. هشام گفت: ای ابا عبد اللَّه! می‌بینم که خط نیاکان من نزد توست. فرمود:
آری. هشام گفت: من حکم می‌کنم که میراث این مرد از آن توست. حضرت صادق علیه السّلام از مجلس خارج شد در حالی که این شعر را می‌خواند:
إن عادت العقرب عدنا لها* و کانت النّعل لها حاضرة
[اگر عقرب به سوی ما بازگردد ما نیز به سوی او بازگردیم و نعلین برای کوبیدنش حاضر است].
راوی می‌گوید: من به حضرت عرض کردم: قربانت گردم این نامه چه بود؟ فرمود:
نثیله کنیز مادر زبیر و ابو طالب و عبد اللَّه بود که عبد المطّلب او را از مادر زبیر گرفت و با او همبستر شد و فلانی [عباس] از او به دنیا آمد. زبیر گفت: این کنیز را ما از مادر خود به ارث می‌بریم و پسرش هم بنده ماست. پس عبد المطّلب قبایل قریش را نزد او واسطه کرد و زبیر پذیرفت البته مشروط به اینکه گفت: نباید پسرت در هیچ مجلسی صدرنشین ما باشد و در مالی خود را انباز ما انگارد. او این جریان را در نامه‌ای نوشت و گواهانی

گرفت، و این همان نامه است.

اصحاب یمین، شیعیان علی علیه السّلام می‌باشند

[373] عنبسة بن بجاد به نقل از امام صادق علیه السّلام پیرامون این آیه شریفه: وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ* فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ «1» نقل می‌کند که فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: آنها شیعیان تواند و فرزندان تو از اینکه ایشان آنها را بکشند از آنها بسلامت هستند.

بیعت گرفتن علی علیه السّلام برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و فرزندانشان

[374] حسین بن مصعب از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من در دشواری و راحتی و رغبت و اکراه از مردم برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیعت گرفتم تا آنکه مسلمانان رو به فزونی نهادند. فرمود: نیز از آنها بیعت می‌گرفتم که محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و فرزندان او را چونان خویش و فرزندان خویش پاس بدارند، و این پیمان را از ایشان گرفتم، پس اهل نجات، نجات یافتند و اهل نابودی، به نابودی درافتادند.

[375] از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: در پشت یمن درّه‌ای قرار دارد که آن را «برهوت» می‌خوانند، و از آن درّه فقط مارهای سیاه و از پرنده‌ها تنها جغد گذر می‌کند.
در این درّه چاهی است که آن را «بلهوت» می‌خوانند و ارواح مشرکان را هر بام و شام بدان جا برند و از چرک زخم بدانها بنوشانند. پشت این درّه مردمی هستند که ایشان را «ذریح» می‌خوانند. هنگامی که خداوند محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را به پیامبری برانگیخت، گوساله‌ای در میان ایشان فریاد کشید و دم خود را به زمین کوفت و با آواز فصیح گفت: ای

---

(1) «و امّا اگر از سمت راستیها باشد، پس سلام بر تو از سمت راستیها» (سوره واقعه/ آیه 90 و 91).

آل ذریح! مردی در تهامه آمده است که مردم را به شهادت دادن به یگانگی خدا دعوت می‌کند. مردم گفتند: خداوند برای امر مهمی این گوساله را به سخن درآورده است! این گوساله برای دوّمین بار، همین ندا را در میان آنها سر داد. پس آنها تصمیم گرفتند کشتیی بسازند و آن را ساختند و هفت تن از ایشان بر آن کشتی برآمدند و آنچه خدا در دل آنها انداخت. آذوقه در آن بار کردند آن گاه بادبان کشتی را برافراشتند و در دریا روانه کردند، کشتی همچنان بیامد تا آنها را به جدّه رساند. آنها نزد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آمدند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به ایشان فرمود: شما همان اهل ذریح هستید که گوساله در میانتان فریاد کرد؟
گفتند: آری، سپس به حضرت گفتند: ای پیامبر خدا! دین و کتاب خود را به ما عرضه کن.
حضرت دین و کتاب و سنن و فرایض و احکام را همان طور که از نزد خدای عزّ و جلّ آمده بود، بر آنها عرضه کرد و مردی از بنی هاشم را بدیشان امارت داد و همراه ایشان روانه‌اش ساخت و تاکنون اختلاف در میان آنها رخ ننموده است.

[376] حدید از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: آن هنگام که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به معراج رفت، روز پس از آن بنشست و جریان معراج را برای مردم باز گفت. آنها به ایشان گفتند: بیت المقدس را برای ما توصیف کن. حضرت توصیف بیت المقدس را برای ایشان آغازید. و چون شب بدان جا رفته بود توصیف آن بر او مشتبه شد، پس جبرئیل نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: بدینسو نگر. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بدان سو نگریست و بیت المقدس در نظرش هویدا گشت و همچنان نگاه می‌کرد و برای مردم توصیف می‌کرد و سپس مشخصات کاروان آنها را که در راه شام دیده بود برای ایشان توصیف کرد و آن گاه فرمود:

این کاروان فلان قبیله است که هنگام طلوع خورشید درخواهد رسید و در پیشاپیش آنها شتری خاکستری- یا قرمز- قرار دارد.

قریش سواری فرستادند تا آن کاروان را برگرداند ولی همان هنگام برآمدن آفتاب، کاروان در رسید. قرطة بن عبد عمرو گفت: افسوس که من اینک برای تو جوانی قوی

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 308

نیستم که پنداری در یک شب تا بیت المقدس رفتم و برگشتم.

داستان اضطراب ابو بکر در غار ثور

[377] امام صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در غار ثور رو به ابو بکر کرد و فرمود: آرام گیر که خدا با ماست. و این در حالی بود که وجود ابو بکر را لرزه فرا گرفته بود و آرامی نداشت، و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حال او را بدید فرمود: می‌خواهی من اصحاب خود را از انصار مدینه همان طور که در مجالس خود نشسته و با هم سخن می‌گویند به تو نشان دهم و نیز جعفر و همراهان او را که در دریا شناوری می‌کنند به تو نشان دهم؟ ابو بکر گفت: آری، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستی بر چهره ابو بکر کشید و ابو بکر دید که انصار نشسته‌اند و با یک دیگر سخن می‌گویند و مشاهده کرد که جعفر و همراهانش در دریا شنا می‌کردند، پس در همان لحظه به دل ابو بکر گذر کرد که پیامبر افسونگر است.

داستان خروج پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از غار

[378] معاویة بن عمار از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: آن هنگامی که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از غار بیرون شد و روی به سوی مدینه آورد قریش جایزه‌ای برابر با صد شتر برای کسی تعیین کرده بود که آن حضرت را دستگیر کند. سراقة بن مالک بن جعشم یکی از کسانی بود که در پی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رفته بود تا حضرت را بیابد و دستگیرش کند. او به حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که او را دید گفت: بار خدایا هر گونه که می‌خواهی شرّ سراقه را از من دور کن. در این هنگام چهار دست و پای اسب سراقه در زمین فرو شد و سراقه پای خویش را از رکاب بیرون کرد و به سوی پیامبر دوید و گفت: ای محمد! من می‌دانم که دست و پای اسب من از دعای تو به زمین فرو شد، پس از خدا بخواه تا اسب من را آزاد کند و بجان خودم سوگند اگر خیری از من به تو نرسد شرّی به تو نخواهد رسید. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دعا کرد و خدای عزّ و جلّ اسب او را آزاد کرد، ولی سراقه دوباره

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 309

برای دستگیری پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ایشان را تعقیب کرد، و تا سه بار دست و پای اسبش به زمین فرو شد و در هر بار پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نفرین می‌کرد و زمین دست و پای اسبش را در خود فرو می‌کشید، و در بار سوم همین که به دعای پیامبر دست و پای اسبش از زمین به در آمد گفت: ای محمد! شتران من در سر راه توست و غلام با آنهاست اگر برای سواری یا خوراک به آنها یا شیر آنها نیاز یافتی از ایشان بستان، و برای نشانی، این تیر را از ترکش من برگیر، و من از همین جا بازمی‌گردم و کسانی را که در تعقیب تو هستند از راه باز می‌گردانم. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ما را نیازی به اموال تو نیست.

حدیثی در زمان ظهور

[379] ابو الجارود از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: آنچه را منتظر آن هستید نخواهید دید تا آن گاه که چونان بز موات (مرده‌ای) گردید که باکی ندارد از اینکه حیوان درنده به هر جای او که خواهد دست اندازد. جای بلندی برای شما به جای نمانده که از آن بالا روید و تکیه گاهی نیست که به آن تکیه کنید. [مقصود از امر مورد انتظار ایشان ظهور حضرت قائم علیه السّلام است].

[380] ابو الجارود همانند این حدیث را روایت کرده و در زیر آن می‌گوید: به علی بن حکم گفتم: موات از بزها که در حدیث گذشته آمده است چیست؟ گفت: آنهایی که کاملا با هم مساوی گشته‌اند و هیچ یک را بر دیگری برتری نیست.

چند سفارش از امام صادق علیه السّلام به شیعیان

[381] عیص بن قاسم می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: بر شما باد تقوای خدایی که یکی است و انبازی ندارد، و خویش را بپایید که بخدا سوگند مردی از شما که رمه گوسفندی دارد و برای آنها چوپانی داناتر به وضع گوسفندان از او بیاید، آن چوپان

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 310

نخستین را بیرون کند و این مرد داناتر به گله او را به جای او بگمارد.

بخدا سوگند اگر برای یک نفر از شما دو جان بود که با یکی از آنها برد می‌کردید و تجربه می‌آموختید و دیگری به جای می‌ماند و با آن بدان چه برای او آشکار شده بود کار می‌کرد [چه خوب بود]، ولی یک جان بیشتر نیست، و چون آن یک جان بیرون رود بخدا سوگند فرصت توبه از دست خواهد رفت، پس شما خود بهتر می‌توانید برای خویش گزینش کنید. اگر فردی از خاندان ما سوی شما آمد بنگرید بر چه اساس و هدفی آهنگ شورش می‌کنید. نگویید زید خروج کرد [پس برای ما این کار نیز رواست] چه، زید مردی دانشمند و راستگوی بود و شما را به سوی خویش نمی‌خواند بلکه شما را به رضای آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرا می‌خواند، پس اگر پیروز شده بود بیقین شما را به همان کسی که بدو دعوت کرده بود می‌رساند، و جز این نبود که او بر حکومتی شورید که کاملا آماده دفاع بود و می‌خواست آن را در هم بکوبد. ولی آن کس که امروز خروج می‌کند شما را به چه چیز می‌خواند؟ به همان رضای آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم؟ که ما شما را گواه می‌گیریم که به چنین کسی راضی نیستیم و او امروز که کسی با وی نیست، نافرمانی ما می‌کند و هنگامی که پرچمها و درفشها را پشت سر خویش ببیند، به نشنیده گرفتن سخن ما سزاوارتر خواهد بود، مگر کسی که همه فرزندان فاطمه پیرامون او گرد آیند. بخدا سوگند آن را که شما می‌خواهید کسی نیست مگر شخصی که همه بنی فاطمه پیرامون او گرد آیند. همین که ماه رجب شد به نام خدای عزّ و جلّ روی آورید و اگر خواستید تا ماه شعبان هم عقب بیندازید زیانی نیست، و اگر بخواهید ماه رمضان هم فریضه روزه را در میان خانواده خود بگیرید شاید این کار موجب نیروی بیشتری برای شما گردد و همان خروج سفیانی شما را بس.

حدیث امام سجّاد علیه السّلام در خروج نکردن پیش از ظهور حضرت قائم علیه السّلام

[382] در حدیث مرفوعی از امام علی بن الحسین علیه السّلام روایت شده که فرمود: بخدا سوگند هیچ یک از ما پیش از ظهور حضرت قائم علیه السّلام خروج نکند جز آنکه حکایتش حکایت جوجه‌ای خواهد بود که پیش از درآمدن بالهایش از میان آشیانه خود پرواز کند

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 311

و کودکان آن را بگیرند و با آن بازی کنند.

نصیحتی از امام صادق علیه السّلام

[383] سدیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ای سدیر! ملازم خانه‌ات باش، و چون پلاسی از پلاسهای خانه‌ات و تا شب و روز آرامش دارند تو نیز آرام و ساکن باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده و لو پیاده به سوی ما کوچ کن.

در معالجه رنگ پریدگی و تب نوبه

[384] ابراهیم جعفی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام شرفیاب شدم و امام فرمود:
چگونه است که تو را رنگ پریده می‌یابم؟ عرض کردم: تب نوبه می‌کنم. فرمود: چرا از داروی مبارک طیب استفاده نمی‌کنی؟ شکر را نرم کن و آن را خوب در آب حل کن و ناشتا و شب هنگام آن را بنوش. او می‌گوید: من این کار را کردم و دیگر تب به سراغ من نیامد.

درمان با دو حبّه قند

[385] یکی از اصحاب ما می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام از دردی که داشتم نالیدم.
حضرت فرمود: هنگامی که در بستر خواب رفتی دو حبّه قند بخور. او می‌گوید: من چنین کردم و بهبودی یافتم و این ماجرا را برای یکی از پزشکان که ماهرترین پزشک شهر ما بود نقل کردم. او گفت: امام صادق علیه السّلام از کجا این درمان را دانسته! این از اسرار علم ماست.
بدان که او کتابهایی دارد که شاید این درمان را در یکی از کتابهای خود دیده باشد.

در درمان تب

[386] مردی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به مردی فرمود: هر گاه کسی از شما به تب گرفتار آید چگونه او را معالجه می‌کنید؟ او گفت: خدا امورت را سامان بخشد، ما با همین داروهای تلخ درمان می‌کنیم با سفایج و غافث و امثال آن. حضرت فرمود: سبحان اللَّه!

خدایی که می‌تواند شما را با داروی تلخ بهبود بخشد می‌تواند با داروی شیرین نیز بهبودی ارمغانتان کند. سپس فرمود: هر گاه یکی از شما تب کرد ظرف تمیزی بیاورد و یک و نیم حبّه قند در آن بیندازد آن گاه هر مقدار از قرآن که در خاطر دارد بر آن بخواند، سپس آن را در هوای آزاد بنهد و شیئی آهنی روی آن بگذارد، و چون صبح رسید روی آن آب بریزد و با دست آن را در آب حل کند و بیاشامد، و چون شب دوم رسید حبّه‌ای دیگر بر آن بیفزاید که در مجموع دو و نیم حبّه می‌شود، و چون سومین شب فرا رسید حبّه‌ای دیگر بر آن اضافه کند که مجموعا سه و نیم حبّه می‌شود.

در بلند گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم

[387] ابو هارون می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: اینان [اهل سنّت] بسم اللّه الرحمن الرحیم را [به هنگام قرائت حمد و سوره در نماز] پنهان می‌کنند [اصلا نمی‌خوانند یا آهسته می‌گویند]. پس بخدا چه نامهای نیکی را پنهان می‌کنند. هر گاه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خانه خود در می‌آمد و قریش برای دیدن ایشان اجتماع می‌کردند حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسم اللّه الرحمن الرحیم را آشکارا می‌خواند و صدای خود را بدان بلند می‌کرد و قریش که آن را می‌شنیدند می‌گریختند و لذا خداوند عزّ و جلّ در این باره نازل فرمود: وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً «1».

عکس العمل امام صادق علیه السّلام هنگام بردن نام رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نزد ایشان

[388] ابو هارون مکفوف می‌گوید: هر گاه نام پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نزد امام صادق علیه السّلام برده می‌شد آن حضرت می‌فرمود: پدر و مادر و خویش و عشیره‌ام فدای او باد، شگفتا از عربها چگونه ما را بر سر خود نمی‌نهند در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتابش می‌فرماید: وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها «2»، پس به برکت وجود

---

(1) «و چون پروردگارت را در قرآن به یکتایی یاد کنی، بازمی‌گردند و می‌رمند» (سوره اسراء/ آیه 46).

(2) «و شما بر کناره گودالی از آتش بودید، پس او شما را از آن آتش رهایی بخشید» (سوره آل عمران/ آیه 103).

پیامبر نجات یافتند.

در سلطنت بنی امیّه

[389] عبد الاعلی وابسته آل سام می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ ... «1»، آیا خدای عزّ و جلّ نبود که سلطنت را به بنی امیه بخشید؟ امام علیه السّلام فرمود: آن گونه نیست که تو می‌پنداری.
همانا خدای عزّ و جلّ سلطنت را به ما ارمغان کرد و بنی امیه آن را از ما ستاندند، چونان مردی که جامه‌ای دارد و دیگری آن جامه را از او می‌گیرد و البته در این هنگام جامه از آن گیرنده نیست.

تفسیر آیه شریفه 46 سوره اسراء

[390] محمد حلبی از امام صادق علیه السّلام در باره آیه شریفه: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها ... «2» پرسش کرد. امام علیه السّلام فرمود: یعنی دادگری پس از ستمگری.

نظر امام رضا علیه السّلام در باره شمشیر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم (ذو الفقار)

[391] صفوان بن یحیی می‌گوید: از امام هشتم علیه السّلام در باره ذو الفقار، شمشیر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پرسیدم، حضرت علیه السّلام فرمود: جبرئیل علیه السّلام آن را از آسمان فرود آورد و دسته‌ای نقره‌ای داشت.

---

(1) «بگو ای خدای دارای ملک، تو می‌دهی ملک را به هر که خواهی و می‌ستانی ملک را از هر که خواهی» (سوره آل عمران/ آیه 26).
(2) «بدانید که خدا زنده می‌کند زمین را پس از مردنش» (سوره حدید/ آیه 17).

[392] يوسف بن ابو سعيد مى‌گويد: روزى در خدمت امام صادق عليه السّلام بودم كه آن حضرت به من فرمود: آن گاه كه رستاخيز فرا رسد و خداى تبارک مردمان را گرد آورد نخستين كسى كه خوانده شود حضرت نوح عليه السّلام باشد و به او بگويند: آيا رسالت خود را رساندى؟ او در پاسخ مى‌گويد: آرى. به او مى‌گويند: چه كسى گواه تو باشد؟ پاسخ دهد:
محمّد بن عبد اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: پس نوح پيش بيايد و پا بر دوش مردم نهد تا به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم رسد و اين در حالى است كه حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بر پشته‌اى از مشک قرار دارد و على عليه السّلام نيز همراه اوست و اين مفهوم سخن پروردگار است: فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا «1». پس نوح به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم گويد: اى محمّد! همانا خداى تبارک و تعالى از من پرسيد كه آيا رسالتم را رسانده‌ام و من پاسخ دادم آرى، پس فرمود:
كيست كه گواه تو باشد؟ گفتم: محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم. پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مى‌فرمايد: اى جعفر و اى حمزه! برويد و براى نوح گواهى دهيد كه او رسالت خويش را رسانده است. امام صادق عليه السّلام فرمود: پس جعفر و حمزه دو گواه پيامبران هستند در تبليغ رسالتشان. من عرض كردم: قربانت گردم پس على عليه السّلام كجاست؟ فرمود: جايگاه او بسى والاتر از اينهاست.

[393] جميل از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم لحظات خود را در ميان اصحابش آن گونه تقسيم مى‌كرد كه نگاهش به اين و آن از روى عدالت بود.

---

(1) «پس چون او را نزديک بينند چهره كسانى كه كفر ورزيدند بد ريخت گردد» (سوره ملک/ آيه 27).

سخن گفتن با مردم به اندازه عقلشان

[394] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هرگز با کنه عقلش با خلایق سخن نگفت. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: همانا ما گروه پیامبران مأمور هستیم که با مردمان سخن نگوییم مگر به اندازه عقل ایشان.

[395] مالک بن عطیّه می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من مردی از قبیله بجیله هستم و دینداریم برای خدای عزّ و جلّ، بر این اساس استوار است که شما سروران من هستید و گاهی می‌شود که کسی ناشناس از من می‌پرسد: تو از کدام مردم هستی؟ و من به او می‌گویم: مردی عرب از بجیله هستم. آیا گناهی بر من بار است اگر نگویم از دوستداران بنی هاشم هستم؟ امام علیه السّلام فرمود: نه، آیا قلب و خواسته‌ات بر این نیست که از دوستداران مایی؟ عرض کردم: بخدا سوگند چنین است. فرمود: همین که می‌گویی من عرب هستم دیگر بر تو گناهی نیست، زیرا تو در نسب و بهره و شمار و حسب، عرب هستی و در دیانت و آنچه با آن برای خداوند عزّ و جلّ دینداری می‌کنی، در اطاعت ما هستی و احکام خود را از ما می‌ستانی چنان که از دوستان ما بشماری و از مایی و رو به سوی ما داری.

[396] ابو یحیی کوکب الدم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: همانا حواریّون عیسی شیعه او بودند و شیعیان ما حواریّون ما هستند و حواریّون عیسی فرمانبرتر از حواریّون ما نبودند. عیسی به حواریّون فرمود: ... مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 316

نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ ... «1». نه بخدا سوگند عیسی را در برابر یهود یاری نرساندند و برای او نبرد نکردند، و بخدا سوگند شیعه ما از آن هنگام که خداوند والانام جان پیامبرش را گرفت همچنان ما را یاری می‌کند و به خاطر ما نبرد می‌کند و در راه ما سوخته می‌شوند یا شکنجه می‌گردند و یا در شهرها در به در می‌شوند. خداوند به آنها از سوی ما جزای خیر دهد. امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است: بخدا سوگند اگر بینی دوستان ما را با شمشیر بزنند بغض ما در دل نگیرند، و بخدا سوگند اگر به دشمنان خویش نزدیک شوم و ثروتی کلان بدیشان بخشم باز هم ما را دوست نخواهند داشت.

[397] ابو عبیده می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام پیرامون این آیه شریفه: الم* غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ ... «2» پرسش کردم. حضرت فرمود: ای ابو عبیده! این سخن تأویلی دارد که جز خدا و راسخان در علم از خاندان محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم آن را ندارند. هنگامی که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به مدینه هجرت کرد و اسلام فیروزی یافت نامه‌ای به پادشاه روم نوشت و آن را همراه پیکی بفرستاد و پادشاه روم را به اسلام فرا خواند، و نامه‌ای نیز به پادشاه ایران نوشت و آن را نیز با فرستاده‌ای گسیل داشت و او را هم به اسلام خواند.

پادشاه روم نامه پیامبر اکرم را بزرگ داشت و بر فرستاده او عزت نهاد، در حالی که پادشاه ایران نامه پیامبر را ناچیز شمرد و آن را پاره کرد و پیک پیامبر را خوار کرد. در آن روز پادشاه ایران با پادشاه روم در حال جنگ بود و مسلمانان آرزو می‌کردند پادشاه روم بر پادشاه ایران چیرگی یابد و به او امید بیشتری از پادشاه ایران می‌بردند. و چون پادشاه ایران در این جنگ چیرگی یافت، مسلمانان را خوش نیامد و بدین سبب غمگین شدند و لذا این آیه فرو فرستاده شد: الم* غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ ... یعنی ایران بر روم پیروز شد در نزدیکترین سرزمین که عبارت بود از شامات و اطراف آن وَ هُمْ

---

(1) «یاوران من در راه خدا کیانند؟ حواریون گفتند: مائیم یاوران خدا» (سوره صف/ آیه 14).

(2) «الف، لام، میم، رومیان در نزدیک این سرزمین مغلوب گشتند» (سوره روم/ آیه 1 تا 3).

یعنی ایرانیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ یعنی رومیان سَيَغْلِبُونَ «1» یعنی مسلمانان بر ایشان چیرگی یابند فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ ... «2»، و چون مسلمانان با ایرانیان جهاد کردند و ایران را گشودند مسلمانان به یاری خداوند شاد شدند.

او می‌گوید: من گفتم: آیا چنین نیست که خداوند می‌فرماید در اند سال، با اینکه مؤمنان سالهای بسیار با پیامبر گذرانیدند و دوران خلافت ابو بکر را هم پشت سر گذاشتند و در دوران خلافت عمر بر ایران چیرگی یافتند؟ امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: آیا نگفتم که این آیه تاویل و تفسیری دارد ای ابا عبیده! و قرآن ناسخی دارد و منسوخی آیا نشنیدی که خداوند

فرمود: لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ یعنی اختیار با اوست که پس اندازد یا پیش بدارد و پیش بدارد، آنچه را در سخن پیش انداخته است تا آن روزی که به طور حتم مقرر گردد که نصرت و یاری به مسلمانان رسد، و این است همان سخن پروردگار که: وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ یعنی روزی که فرمان نصرت حتمی گردد.

[398] عمرو بن ابو المقدام از پدرش نقل می‌کند که گفته: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:
اهل سنّت چنین گمان می‌برند که چون همه مردم در بیعت با ابو بکر همداستان شدند پس این امر مورد خشنودی پروردگار بوده است و چنین نیست که خداوند امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را پس از او به فتنه افکند. امام باقر علیه السّلام فرمود: آیا ایشان کتاب خدا را نخوانده‌اند و پروردگار نمی‌فرماید که: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ

---

(1) «و آنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد» (سوره روم/ آیه 3).
(2) «در چند سال برای خدا است کار از پیش و از پس، و در آن روز خوشحال خواهند شد مؤمنان به یاری خدا، یاری کند هر که را خواهد» (سوره روم/ آیه 4 و 5).

الشَّاکِرِینَ «1». او می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آنها این آیه را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. امام علیه السّلام فرمود: آیا این گونه نیست که خداوند عزّ و جلّ، پیرامون امّتهای پیش از ایشان خبر داده که پس از آمدن دلایل دندانشکن و روشن، با هم اختلاف یافتند و می‌فرماید: ... وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یُرِیدُ «2»، و همین آیه، خود دلیلی است بر آنکه یاران محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز پس از او با هم اختلاف یافتند و برخی از ایشان ایمان آوردند و پاره‌ای دیگر کفر ورزیدند.

[399] عبد الحمید بن ابو العلاء می‌گوید: وارد مسجد الحرام شدم و یکی از خدمتگزاران امام صادق علیه السّلام را دیدم پس به سوی او رفتم تا از حال امام صادق علیه السّلام پرسش کنم. ناگهان چشمم به امام صادق علیه السّلام افتاد که در حال سجده هست. بسیار منتظر ماندم و سجده او به نظر من طولانی رسید. برخاستم و چند رکعت نماز گزاردم و باز حضرت را در حال سجده یافتم. از خدمتکار ایشان پرسیدم: چند وقت است امام به سجده رفته؟ او گفت: پیش از آنکه تو نزد ما آیی. همین که امام علیه السّلام صدای مرا شنید سر از سجده برداشت و فرمود: ای ابا محمّد! نزد من بیا. من نزدیک حضرت رفتم و بر او درود فرستادم پس پشت سر آن حضرت صدایی شنیدم. فرمود: این صدای چیست؟ عرض کردم: گروهی از مرجئه

---

(1) «و محمّد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگانی درگذشته‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بازگردید؟! و هر که به عقب بازگردد زیانی بخدا نرساند، و خداوند پاداش دهد سپاسگزاران را» (سوره آل عمران/ آیه 144).

(2) «و به عیسی بن مریم حجّتها دادیم و او را با روح القدس یاری رساندیم، و اگر خدا می‌خواست آنها که پس از پیامبران آمدند با وجود دلیلهایی که برایشان آمده بود با یک دیگر کارزار نمی‌کردند، ولی باز هم اختلاف کردند، از آنها کسانی بودند که ایمان داشتند و کسانی بودند که کفر ورزیدند، و اگر خدا می‌خواست با هم کارزار نمی‌کردند، ولی خدا هر چه خواهد می‌کند» (سوره بقره/ آیه 253).

و قدریه و معتزله هستند. فرمود: اینها مرا می‌خواهند پس برخیز تا به نزد آنها برویم.

حضرت برخاست و من نیز با ایشان برخاستم، و چون آنها دیدند که حضرت برخاست ایشان نیز به سوی حضرت آمدند. امام علیه السّلام بدیشان فرمود: دست از من بدارید و مرا نیازارید و نزد سلطانم مبرید زیرا من فتوایی برای شما نخواهم داشت. آن گاه دست مرا گرفت و آنها را به حال خویش وانهاد و به راه افتاد. چون از مسجد خارج شد به من فرمود: ای ابا محمّد! بخدا سوگند اگر شیطان پس از آن نافرمانی و تکبّری که کرده به اندازه عمر دنیا برای خداوند سجده کند سودی برایش نخواهد داشت و خداوند سجده او را نخواهد پذیرفت تا آن هنگام که خدا به او دستور داد در

برابر آدم به سجده افتد. همین گونه است همین امّت گنه‌پیشه پس از رهایی پیامبر و رهبری که پیامبرشان برای آنها گمارده بود به فتنه افتادند.
پس خداوند تبارک و تعالی عملی از آنها را نپذیرد و حسنه‌ای از آنها را بالا نبرد تا از همان راهی به درگاهش روند که او مقرّر کرده، و از همان امامی پیروی کنند که به پیروی از او مأمور شده‌اند، و از همان دری که خدا و پیامبر به روی آنها گشوده‌اند درآیند. ای ابا محمّد! همانا خداوند عزّ و جلّ پنج فریضه را حتمی ساخته است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت ما، و در مواردی چهار فریضه را بدیشان رخصت داده ولی به هیچ روی برای هیچ یک از مسلمانان در ترک ولایت ما رخصتی داده نشده است، نه بخدا سوگند در ولایت ما رخصتی نیست.

در اجل و مدّت حکومتها

[400] ابو اسحاق جرجانى از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ براى كسى كه حكومتى برايش مقرر مى‌دارد اجل و مدّتى قرار مى‌دهد از شب و روز و سال و ماه، پس اگر در ميان مردم به داد رفتار كنند خداوند عزّ و جلّ به چرخاننده چرخ دستور مى‌دهد كه آن را به كندى بچرخاند و از همين روى، روزها و شبها و سالها و ماههاى آنها به كندى مى‌گذرد، و اگر در ميان مردم ستم كنند و به داد رفتار نكنند خداوند

متعال به چرخاننده چرخ دستور مى‌دهد تا آن را بشتاب بچرخاند و از اين روى روزها و شبها و سالها و ماههايشان كوتاه مى‌گردد، و خداى عزّ و جلّ نيز به همان عدد شبها و ماهها وفا كرده.

محل وزیدن بادها

[401] عرزمی می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام در حجر اسماعیل زیر ناودان نشسته بودیم و دو نفر با یک دیگر بگو مگو می‌کردند. یکی از آن دو به دیگری گفت: بخدا سوگند تو نمی‌دانی که باد از کجا وزیدن می‌گیرد. و چون این سخن را زیاد دنبال کرد امام علیه السّلام به او فرمود: آیا تو می‌دانی؟ گفت: نه، اما از مردم شنیده‌ام که مسایلی را مطرح می‌کنند. من به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، باد از کجا می‌وزد؟ فرمود: باد زیر همین رکن شامی نهفته است، و هر گاه خدا بخواهد مقداری از آن را بیرون بیاورد بیرون بیاورد، اگر باد جنوب است جنوب و اگر شمال است شمال و اگر باد صباست باد صبا و اگر دبور است دبور. سپس فرمود: نشانه‌اش همین است که همیشه این رکن را در حال حرکت می‌بینی در زمستان و تابستان و شب و روز.

بیشترین خلایق

[402] داود رقّی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هیچ خلقی بیشتر از فرشتگان نیستند. هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می‌آیند و در همان شب کعبه را طواف می‌کنند و همین گونه است در هر روز.

در انواع فرشتگان

[403] عبد اللَّه بن طلحه در حديث مرفوعی از پيامبر اکرم صلّی اللَّه عليه و آله و سلّم روايت می‌کند که فرمود: فرشتگان سه دسته‌اند: دسته‌ای دو بال دارند و دسته‌ای سه بال و دسته‌ای چهار بال.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 321

[404] حکم بن عتیبه از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در بهشت رودی است که جبرئیل هر بامداد در آن فرود می‌رود، و چون بیرون آید حرکتی به خود می‌دهد، و خدای عزّ و جلّ از هر قطره آبی که از بدن او بچکد فرشته‌ای خلق کند.

فرشته عجیب الخلقه

[405] مردی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: خدای عزّ و جلّ را فرشته‌ای است که میان پره گوش او تا شانه‌اش فاصله‌ای است باندازه پریدن پرنده به مدت پانصد سال.

خروس آسمانی

[406] محمد بن فضیل از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: خدای عزّ و جلّ را خروسی است که پاهایش در زمین هفتم و گردنش زیر عرش قرار دارد و بالهایش در هواست، و چون نیمه شب یا ثلث دوم آخر شب برسد دو بالش را بر هم زند و فریاد کند:
«سبّوح قدوس ربنا اللّه الملک الحق المبین فلا اله غیره رب الملائکة و الروح»، پس با این صدا خروسهای زمین بال خود را بر هم می‌زنند و آواز سر می‌دهند.

حجامت با حالت ناشتا

[407] عمار ساباطی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیشینیان شما در باره حجامت چه عقیده‌ای داشتند؟ عرض کردم: می‌پنداشتند که حجامت در ناشتایی بهتر است از روی غذا. فرمود: نه، در روی غذا خون در رگها بیشتر عبور می‌کند و نیروی بیشتری به بدن می‌بخشد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 322

خواندن آیة الکرسی موقع حجامت کردن

[408] عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: آیة الکرسی را بخوان و هر روز که خواستی حجامت کن و صدقه بده و هر روز که خواستی مسافرت کن.

پرهیز، بهترین دارو

[409] عثمان احول می‌گوید: از امام ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ دارویی نیست مگر آنکه دردی را به جنبش درمی‌آورد، و هیچ دارویی برای بدن بهتر از آن نیست که آدمی امساک کند جز از آنچه بدن به آن نیاز دارد.

در از بین رفتن تب

[410] محمد بن خالد در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: تب با سه چیز از بدن بیرون می‌رود: با رگ زدن و خوردن مسهل از راه شکم و قی کردن.

[411] ابو المرهف از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: غبار بر سر کسی نشیند که آن را برانگیزد و محاضیر هلاک گشتند. عرض کردم: قربانت گردم محاضیر کیانند؟
فرمود: شتاب‌کنندگان [در ظهور دولت حق]. همان ایشان قصد سوء نکنند مگر به کسانی که متعرض آنان شوند. سپس فرمود: ای ابا المرهف! مخالفان برای شما توطئه بنیاد کنی نچینند، مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ مانعی در راه اجرای آن برای ایشان پیش آورد. سپس امام باقر علیه السّلام چیزی را بر زمین کوبید و فرمود: ای ابا المرهف! عرض کردم:
بلی، فرمود: آیا خداوند مردمی را که خود را وقف راه او کرده‌اند به فرجی پاداش ندهد؟
آری بخدا سوگند که هر آینه خداوند برای آنها گشایشی پدید آورد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 323

خروج سفیانی

[412] فضل کاتب می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام بودم که نامه‌ای از ابو مسلم خراسانی برای ایشان رسید. حضرت فرمود: نامه تو جواب ندارد برو. ما شروع کردیم با هم به نجوا کردن. فرمود: ای فضل! چه سخنی را با هم نجوا می‌کنید! همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی‌کند و از جای برآوردن کوهی آسانتر است از ساقط کردن حکومتی که هنوز عمرش به پایان نرسیده. سپس فرمود: همانا فلان پسر فلان تا به هفتمین فرزند فلان رسید. من عرض کردم: قربانت گردم پس چه نشانی میان ما و شماست؟ امام علیه السّلام فرمود: ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند و هنگامی که سفیانی خروج کرد به سوی ما رو آرید، و این سخن را سه بار باز گفت، و این از نشانه‌های حتمی [ظهور حضرت قائم علیه السّلام] است.

[413] جمیل بن درّاج می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که آیا شیطان از فرشتگان بود یا امری از امور آسمان را می‌گرداند؟ امام علیه السّلام فرمود: نه از فرشتگان بود و نه امری را می‌گرداند و نه عزت و احترامی داشت. من نزد طیّار [ظاهرا مقصود حمزة بن طیّار است] آمدم و آنچه را شنیده بودم بدو گفتم. طیّار سخن امام علیه السّلام را منکر شد و گفت: چگونه او از فرشتگان نبوده است در حالی که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ... «1». پس خود طیّار به خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و در آن هنگام که خود من هم در خدمت حضرت بودم این مطلب را جویا شد و عرض کرد: قربانت گردم، اینکه خدای عزّ و جلّ در بسیاری آیات قرآنی مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آیا منافقان هم در این خطاب داخل

(1) «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم در برابر آدم سجده کنند سجده کردند مگر ابلیس» (سوره کهف/ آیه 50).

هستند؟ فرمود: آری، منافقان هم در آن وارد هستند، چنان که گمراهان و هر کسی داخل در آن است که به دعوت ظاهر اسلام، اعتراف دارد.

فضیلت دعا کردن برای پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[414] مرازم از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: مردی نزد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آمد و عرض کرد: ای پیامبر! من دعا می‌کنم و بخشی از دعایم را به تو اختصاص می‌دهم.
حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: این برای تو موجب نیکی است. او عرض کرد: یا رسول اللَّه! پس من نیمی از دعایم را برای تو قرار دهم؟ حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: این برای تو بهتر است.
عرض کرد: یا رسول اللَّه! بنا بر این همه دعایم را به تو اختصاص می‌دهم؟
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: در این صورت خداوند امور مهمه دنیوی و اخروی تو را بسنده خواهد بود. سپس امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: همانا خداوند به رسول خود آن چیزی را تکلیف کرد که هیچ یک از خلایقش را بدان تکلیف نکرده بود؛ او را تکلیف کرد که اگر گروه رزمنده همراهی نیابد، خویش بتنهایی به عرصه نبرد درآید و حال آنکه هیچ کس از پیشینیان و پسینیان را چنین تکلیفی نکرد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ «1» سپس فرمود: خداوند مقرر کرد که برای او همان عهدی را بگیرد که برای خویشتن گرفته و لذا خداوند می‌فرماید: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها «2» پس دعا برای پیامبر ده حسنه پاداش دارد.

[415] فضیل صائغ می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: بخدا سوگند شما در تاریکیهای زمین، روشنایی هستید، و بخدا سوگند آسمانیان در تاریکیهای زمین به شما چنان می‌نگرند که شما به ستارگان درخشان آسمان و به یک دیگر می‌گویند: فلانی!

---

(1) «در راه خدا پیکار کن که بر هیچ کس جز بر نفس خویش مکلّف نیستی.» (سوره نساء/ آیه 84).
(2) «هر کس کار نیکی کند ده چندان آن از آن اوست» (سوره انعام/ آیه 160).

چگونه فلانی به این مقام دست یازیده است، و همین است مضمون سخن پدرم علیه السّلام که فرمود: از اینکه کسی به هلاکت رسد در شگفت نمی‌شوم لکن اگر کسی به رستگاری رسد شگفت زده می‌شوم.

نهی از سفر و ازدواج هنگام قمر در عقرب

[416] محمد بن حمران از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هر که به هنگام قمر در عقرب سفر یا ازدواج کند روی نیکی نبیند.

[417] عبد اللَّه بن عطاء می‌گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: برخیز و دو تا از این مرکبها را زین کن، یک الاغ و یک استر. من برخاستم و الاغ و استری را زین کردم و به گمان خود که حضرت علیه السّلام استر را بیشتر خویش می‌دارد آن را برای سوار شدن پیش آوردم. فرمود: چه کسی به تو دستور داد استر را پیش بیاوری؟ عرض کردم: من خودم آن را برای شما برگزیدم. فرمود: من به تو دستور دادم که برای من برگزینی؟ سپس فرمود: بهترین مرکبها نزد من دراز گوش است. او می‌گوید: الاغ را پیش آوردم و برای حضرت علیه السّلام رکاب گرفتم و حضرت سوار شد و فرمود: پاک است خدایی که ما را به سوی اسلام راه نمود و قرآن را به ما آموخت و به وجود محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر ما منت نهاد، سپاس از آن خدایی است که این مرکب را رام ما نمود و ما طاقت آن را نداشتیم و براستی که ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم و ستایش از آن آفریدگار جهانیان است. حضرت علیه السّلام به راه افتاد و من نیز به راه افتادم تا آنکه به جایی رسیدیم. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم، نماز. حضرت فرمود: اینجا وادی مورچگان است و نماز در آن به جای آورده نشود، تا آنکه به جای دیگری رسیدیم و من همان سخن را تکرار کردم و حضرت علیه السّلام فرمود: این شوره‌زار است و در آن نماز گزارده نشود. او می‌گوید: همچنان رفتیم تا در جایی خود حضرت پیاده شد و فرمود: نماز خوانده‌ای یا نافله می‌خوانی؟ عرض کردم: این نمازی است که مردم عراق

آن را نماز زوال می‌نامند. فرمود: آنها که این نماز را می‌خوانند همان شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام هستند و این نماز توبه‌کنندگان است. پس آن حضرت نماز خواند و من هم نماز خواندم، آن گاه برای حضرت رکاب گرفتم و حضرت علیه السّلام همان دعایی را خواند که در آغاز خوانده بود و سپس فرمود: خدایا! مرجئه را لعنت کن که دشمنان ما در دنیا و آخرتند. عرض کردم: فدایت گردم چه چیز شما را یاد مرجئه انداخت؟ فرمود: یک مرتبه به خاطرم آمدند.

[418] حسین بن ابو حمزه از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که قریش آهنگ کشتن پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کردند گفتند: با ابو لهب چه کنیم؟ ام جمیل [همسر ابو لهب] گفت: من برای او بس، به او می‌گویم: امروز می‌خواهم در خانه باشی و با هم صبوحی کنیم. چون فردا شد و مشرکان برای کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آماده شدند ابو لهب با همسرش در خانه نشست و می گسارد. ابو طالب علی علیه السّلام را خواند و بدو گفت: فرزندم! به سوی عمویت ابو لهب برو و درب خانه او را بکوب، اگر درب خانه را باز کرد وارد شو و گر نه بر درب یورش ببر و آن را بشکن و داخل شو و به او بگو: پدرم می‌گوید: کسی که عمویش در میان قومی، چشم اوست، خوار نگردد. ابو لهب گفت: پدرت راست گفته، اینک بگو چه شده است؟ گفت: برادرزاده‌ات را می‌کشند و تو نشسته‌ای و شراب می‌گساری! ابو لهب از جا برجست و شمشیر خود برداشت. ام جمیل پیش آمد و به او آویخت، ابو لهب دست خود بالا برد و چنان تپانچه‌ای بر صورت او نواخت که چشمش از حدقه بیرون افتاد و تا هنگام مرگ همچنان یک چشم نداشت.

پس از آن ابو لهب با شمشیر از خانه بیرون رفت. قریش او را دیدند و آثار خشم را از چهره او خواندند و گفتند: تو را چه می‌شود؟ گفت: من با شما علیه برادرزاده‌ام بیعت کردم ولی شما اینک می‌خواهید او را بکشید؟ به لات و عزّی سوگند تصمیم گرفته‌ام اسلام بیاورم و اینک می‌بینید چه می‌کنم. آنها از او پوزش طلبیدند و او بازگشت.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 327

حضور شیطان در جنگ بدر

[419] زراره از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ابلیس در روز بدر مسلمانان را در نگاه کافران، اندک و کافران را در نگاه مسلمانان، فراوان جلوه می‌داد، پس جبرئیل به او یورش برد و او از جبرئیل می‌گریخت در حالی که می‌گفت: ای جبرئیل! من مهلت دارم، من مهلت دارم تا آنکه به دریا افتاد. زراره می‌گوید: من به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: اگر مهلت داشت از چه می‌ترسید؟ حضرت فرمود: از اینکه بعضی از اعضای او را قطع کند.

[420] از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در جنگ احزاب در شبی تاریک و سرد روی تلّی که اینک مسجد فتح روی آن بنا شده ایستاد و فرمود: چه کسی به سوی مشرکان می‌رود و از ایشان برای ما خبر می‌آورد و در برابر، بهشت پاداش می‌گیرد؟ هیچ کس از جا برنخاست. حضرت برای بار دوم این سخن را باز گفت و کسی برنخاست. در این هنگام امام صادق علیه السّلام دست خود را تکان داد و فرمود: این جماعت چه می‌خواستند آیا در جستجوی بهتر از بهشت بودند؟ سپس رسول خدا [به کسی که در آن نزدیکی بود] فرمود: کیستی؟ گفت: حذیفه‌ام. فرمود: سخن مرا می‌شنوی و پاسخ نمی‌دهی آیا در گوری؟ حذیفه از میان برخاست و گفت: خدا مرا قربانت گرداند سرما و سختی مرا از پاسخ دادن به شما بازداشت. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: هم اینک به سوی آنها می‌روی و سخنشان را می‌شنوی و خبر آنها را برای من می‌آوری. پس چون او رفت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: بار خدایا! او را از پیش رو و از پشت سر و از سمت راست و چپ حفظش کن تا آن گاه که به سوی ما بازش گردانی. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او سفارش کرد و فرمود: ای حذیفه! مبادا تا وقتی که نزد من بر می‌گردی کار تازه‌ای بکنی.
حذیفه شمشیر و کمان و سپر خود را برداشت و به راه افتاد. حذیفه می‌گوید: من به راه افتادم و دیگر هیچ گونه احساس سختی و سرما نداشتم. از راه خندق گذشتم و هر دو دسته

مؤمنان و کفار را دیدم که در آنجا پاس می‌دادند. چون حذیفه به سوی مأموریت خود روان شد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با آواز بلند این دعا را به درگاه الهی خواند: ای دادرس گرفتاران و ای پاسخگویان بیچارگان! همّ و غمّ مرا برطرف گردان که وضع من و اصحاب مرا می‌بینی.
جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: یا رسول اللَّه! همانا خداوند والانام سخن تو و دعایت را شنید و اجابت کرد و از هراس دشمنت رهاند. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر دو زانو نشست و دو دستش را گشود و دیده به آسمان دوخت و سپس گفت: سپاس و سپاس از برای رحمت تو بر من و بر اصحاب من.
سپس پیامبر فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ از آسمان دنیا بادی برای آنها برانگیخت که سنگریزه داشت و بادی نیز از آسمان چهارم که در آن

تکه‌های سنگ بود. حذیفه می‌گوید:
من به سوی آن قوم بیرون رفتم و آتشی را که افروخته بودند دیدم و لشکر اول خداوند که بادی بود با سنگریزه بر آنها یورش آورد، و هیچ آتشی از آنها را وانهاد جز اینکه آن را از هم پاشاند و هیچ چادری را وانگذاشت مگر اینکه از جا کند و به دور افکند و همه نیزه‌های آنها را پرتاب کرد تا جایی که در برابر سنگ ریزه‌ها که باد به سر و روی آنها می‌زد سپر بر سرکشیدند و ما آواز کوفته شدن سنگ ریزه‌ها را که بر سپرها می‌خورد می‌شنیدیم.
حذیفه در میان دو تن از مشرکان و در حلقه آنان نشست و ابلیس به صورت یکی از سران مشرکان درآمد و گفت: ای مردم! شما در آستان این مرد جادوگر دروغگو درآمده‌اید. آگاه باشید که کار از دست شما بیرون نرود و فرصت همچنان باقی است و امسال سال توقف در این جا نیست که حیوانات سم‌دار و بی‌سم همگی هلاک شده‌اند، پس به مکه بازگردید و هر یک از شما همنشین خویش را بیابد [تا بیگانه‌ای برای جاسوسی میان شما راه نیابد]. حذیفه می‌گوید: من به سمت راست خود نگاه کردم و با دستم به او زدم و گفتم: تو کیستی؟ گفت: معاویه، و به آن که سمت چپم بود گفتم: تو کیستی؟ گفت: سهیل بن عمرو. حذیفه گفت: در این هنگام بود که لشکر بزرگ خدا رسید و ابو سفیان برخاست و بر مرکب سوار شد و در میان قریش فریاد کرد: الفرار، الفرار، و طلحه ازدی گفت: محمّد برای شما شرّی افزود، پس سوار بر مرکب خویش شد و در

میان قبیله بنی اشجع فریاد کرد: الفرار، الفرار. عیینة بن حصن نیز چنین کرد و حارث بن عوف مزنی نیز همین کار را انجام داد و اقرع بن حابس نیز چنین کرد و بدین ترتیب همه احزاب برفتند و حذیفه نزد پیامبر اکرم بازگشت و او را از اوضاع آگاه گردانید. امام صادق علیه السّلام فرمود: بحقیقت که آن شب به روز رستاخیز می‌ماند.

[421] مفضّل بن عمر می‌گوید: در آن هنگام که امام صادق علیه السّلام برای دیدار با ابو العباس [سفّاح نخستین خلیفه عباسی] به کوفه آمد من نیز در خدمت آن حضرت بودم، پس چون به محله کناسه رسیدیم امام فرمود: همین جا بود که عمویم زید رحمه اللّه را به دار آویختند و همچنان برفت تا به طاق زیت فروشان که آخر بازار سرّاجها بود رسید، پس در آن جا پیاده شد و فرمود: پیاده شو، این همان مکان نخستین مسجد کوفه است که آدم علیه السّلام طرح آن را ریخت و من خوش نمی‌دارم سواره در آن وارد آیم. من عرض کردم: پس چه کسی نقشه آن را به هم زد؟ فرمود: نخست طوفان زمان نوح و سپس اصحاب کسری و نعمان و در پی آن زیاد بن ابو سفیان. به او عرض کردم: مگر در زمان نوح کوفه و مسجدش بوده است؟ فرمود: آری ای مفضّل، خانه نوح و کسان او در روستایی در کنار فرات قرار داشته است و آن روستا در سمت غرب کوفه بوده است. سپس فرمود: نوح مردی نجّار بود و خداوند او را به پیامبری برگزید. و نوح علیه السّلام نخستین کسی بود که کشتی‌ای ساخت که روی آب راه می‌پیمود.

نوح نهصد و پنجاه سال در میان مردم خویش بود و آنها را به سوی خدا فرا می‌خواند و آنها او را به ریشخند می‌گرفتند، و چون نوح این را از ایشان بدید نفرینشان کرد و فرمود:

.. رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً* إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً «1» و خداوند عزّ و جلّ به نوح وحی می‌کرد که کشتی‌ای بساز و فراخش

---

(1) «خدایا هیچ یک از کافران را بر زمین باقی مگذار، که اگر باقیشان گذاری بندگانت را از راه به در کنند و جز تبهکار خدا انکار را نزایند» (سوره نوح/ آیه 26 و 27).

گردان و ساختنش را به شتاب انداز. پس نوح کشتی را با دست خود در مسجد کوفه بساخت و چوب آن را از راه دوری می‌آورد تا از ساختن آن آسوده بگشت. مفضّل می‌گوید: سخن امام صادق علیه السّلام هنگام ظهر گسسته شد و امام علیه السّلام نماز ظهر و عصر گزارد و سپس از مسجد بیرون رفت و به سمت چپ خود متوجه گشت و با دست خود به خانه داریّین اشاره کرد. آن جا خانه ابن حکیم و امروزه مجرای آب فرات است. سپس به من فرمود: ای مفضّل! بتهای قوم نوح با نامهای یغوث، یعوق و

نسر در این جا نصب شده بودند و سپس به حرکتش ادامه داد تا به مرکبش سوار شد.
عرض کردم: قربانت گردم، نوح در چند سال کشتی را بساخت و از ساختن آن آسوده گشت؟ فرمود: در دو دور. عرض کردم: دو دور یعنی چقدر؟ فرمود: هشتاد سال. عرض کردم: عامه مردم می‌گویند: در مدت پانصد سال آن را ساخته است؟ فرمود: هرگز چگونه می‌تواند چنین باشد در حالی که خداوند می‌فرماید: وَ وَحْیِنا «1». راوی می‌گوید: عرض کردم: پس این آیه را برای من توضیح فرمایید که: حَتَّى إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ ... «2» جای آن کجا و چگونه بوده است؟ امام علیه السّلام فرمود: تنور در خانه پیر زن مؤمنی و پشت به قبله در سمت راست مسجد قرار داشته است. به حضرت عرض کردم: آن جا هم اینک در سمت زاویه باب الفیل قرار دارد. سپس به حضرت عرض کردم: آیا در آغاز، آب از این تنور بیرون آمده است؟ فرمود: آری، همانا خدای عزّ و جلّ اراده کرد برای قوم نوح معجزه‌ای نشان دهد، سپس خداوند تبارک، بارانی تند بر آنها باراند و فرات طغیان کرد و همه چشمه‌ها فراوان جوشیدن گرفتند و خداوند آنها را غرقه ساخت و تنها نوح و همراهان او در کشتی نجات یافتند. به حضرت عرض کردم: نوح چه مدتی در کشتی بود تا آب فرو نشست و آنها توانستند از کشتی بیرون آیند؟ امام علیه السّلام فرمود: آنها هفت شبانه روز در کشتی بودند و کشتی یک هفته دور کعبه طواف می‌کرد و سپس بر جودی که همان فرات است قرار گرفت. به امام علیه السّلام عرض کردم: مسجد کوفه این قدر قدیمی است؟

---

(1) شاید منظور این باشد که آنچه با وحی الهی ساخته شود با چنین تأخیری مناسبت ندارد.
(2) «تا وقتی که فرمان ما بیامد و تنور جوشید» (سوره هود/ آیه 40).

امام علیه السّلام فرمود: آری، و آن نمازگاه پیامبران است و پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم شب معراج در آن نماز گزارده است و جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: ای محمد! این مسجد پدر تو آدم علیه السّلام و نمازگاه پیامبران علیه السّلام است پس فرود آی و در آن نمازگزار و پیامبر هم فرود آمد و در آن نماز گزارد و آن گاه جبرئیل حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را به آسمان برد.

[422] ابو رزین اسدی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: همانا نوح علیه السّلام هنگامی که از ساختن کشتی آسوده بگشت، وعده او و خدایش پیرامون نابودی قوم او این بود که از تنور آب بجوشد و ناگاه تنور به جوشش درآمد همسرش گفت: تنور جوشیدن گرفت. نوح برخاست و بر آن مهر نهاد و آب بند آمد، پس از آن هر کس را که می‌خواست در کشتی درآورد، در آورد و هر که را می‌خواست براند، براند و در پی آن کنار تنور آمد و مهر از آن بگشود. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ* وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُوناً فَالْتَقَی الْماءُ عَلی أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ* وَ حَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ «1»، امام علیه السّلام فرمود: او این کشتی را در میانه مسجد شما درودگری کرد و از مساحت این مسجد هفتصد ذراع کاسته شده است. [مقصود امام از این فرموده آن است که در آن هنگام مساحت این مسجد هفتصد ذراع بیشتر بوده است و می‌توانسته کشتی بدان بزرگی را در خود جای دهد].

[423] امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: هنگامی که حضرت نوح علیه السّلام به ساختن کشتی اشتغال داشت همسرش نزد او آمد و گفت: از تنور آب بیرون فشانده می‌شود. نوح علیه السّلام بشتاب کنار تنور آمد و سرپوشی بر آن نهاد و با مهر خود آن را مهر کرد پس آب بند آمده، و چون از کار ساختن کشتی آسوده گشت به سوی آن مهر آمد و آن را برگرفت و پوشش را از روی

---

(1) «و درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم، و در زمین چشمه‌ها بشکافتیم و [هر دو] آب برای کاری که مقدّر شده بود به هم پیوست و او را بدان کشتی که تخته‌ها و میخها داشت برداشتیم» (سوره قمر/ آیه 11 تا 13).

تنور برداشت و بدین ترتیب آب فوران یافت.

[424] اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: شریعت و دین نوح چنین بود که باید خدا را از سر توحید و اخلاص پرستید و از پرستش مانندها و امثالی که برای او ساخته‌اند دست شست، و این همان سرشتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند و خداوند از نوح و دیگر پیامبران پیمان گرفته است که او را بپرستند و انبازی برایش نگیرند و به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و در نظر داشتن حلال و حرام، امر کرده است، ولی بر او احکام حدود و مواریث واجب نساخت و این چنین بود آیین نوح. نوح در میان مردم آن روزگار از هزار سال پنجاه سال کمتر زندگی کرد و در طول این مدت در پنهان و پیدا آنها را به پرستش خدا فرا خواند، و چون سر برتافتند و سرکشی در پیش گرفتند گفت: «رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» و خداوند سبحانه به او وحی فرستاد که: ... أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ «1»، و از همین روی نوح فرمود: وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً «2» و خداوند فرمود: أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ «3».

داستان کاشتن هسته درخت نخل توسط حضرت نوح علیه السّلام

[425] اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که نوح علیه السّلام هسته درخت نخل را می‌کاشت قومش بر او گذشتند در حالی که به او ریشخند می‌زدند و به تمسخرش می‌گرفتند و می‌گفتند: کارش به کاشتن درخت کشیده، و چون نخل بلند شد و سر به آسمان سایید آن را قطع کرد و تراشیدن آن را آغاز کرد. مردم باز هنگامی که بر

____

(1) «همانا از قوم تو جز آنها که ایمان آوردند دیگر ایمان نیاورند و تو از آنچه می‌کنند غمگین مباش» (سوره هود/ آیه 36).
(2) «و نمی‌زایند مگر تبهکار خدا انکار» (سوره نوح/ آیه 27).
(3) «که بسیار کشتی را» (سوره مؤمنون/ آیه 27).

او می‌گذشتند خنده و مسخرگی در پیش می‌گرفتند و می‌گفتند: حالا دیگر کشتیبان شده آن هم در خشکی تا آنکه از ساختن آن آسوده گشت.

اندازه کشتی نوح علیه السّلام

[426] حسن بن صالح ثوری از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در ازای کشتی نوح هزار و دویست ذراع بود، و پهنای آن هشتصد ذراع، و بلندی آن هشتاد ذراع، و آن میان صفا و مروه سعی کرد و هفت بار دور خانه خدا طواف کرد و سپس روی کوه جودی قرار گرفت.

جانورانی که در کشتی نوح علیه السّلام قرار گرفتند

[427] عبد الحمید بن ابی الدیلم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: نوح در این کشتی هشت جفت از جانورانی را حمل کرد که خداوند عزّ و جلّ فرموده بود: ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ ... «1» وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ ... «2» پس از میش یک جفت یکی میش اهلی که مردم تربیت می‌کنند و دیگر میش کوهی که شکار آن برای مردم رواست، و از بز هم دو تا، یکی اهلی که مردم تربیت می‌کنند و یکی بزی که در دشت و بیابان است، و از شتر هم دو تا، یکی شتر بخاتی [که در خراسان پرورش می‌یافت] و دیگر شتر عربی، و از گاو هم دو تا، یکی گاو اهلی و دیگر گاو وحشی، و از هر پرنده یکی اهلی و دیگر وحشی را برگزید و آن گاه زمین غرق شد.

ارتفاع آب در آن روز

[428] از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: در آن روز آب بر روی هر کوه و دشتی به ارتفاع پانزده ذراع بالا رفت.

---

(1) «هشت جفت از گوسفند نر و ماده و از بز نر و ماده» (سوره انعام/ آیه 143).
(2) «و از شتر نر و ماده و از گاو نر و ماده» (سوره انعام/ آیه 144).

مدّت عمر حضرت نوح علیه السّلام

[429] برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کنند که فرمود: نوح دو هزار و سیصد سال عمر کرد، هشتصد و پنجاه سال پیش از آنکه به پیامبری برانگیخته شود و نهصد و پنجاه سال در میان مردم ایشان را به سوی خدا فرا می‌خواند و پانصد سال پس از طوفان، که کشتی فرود آمد و آب فرو نشست و شهرها را از نو بنیاد نهاد و فرزندانش را در شهرها جا داد. سپس فرشته مرگ در حالی نزد او آمد که وی در آفتاب نشسته بود و به او گفت: آمده‌ام تا جانت را بگیرم. نوح فرمود: اجازه می‌دهی از آفتاب به سایه بروم؟ گفت:

آری. نوح از آفتاب به سایه آمد و سپس فرمود: ای فرشته مرگ! آنچه از عمر دنیا بر من گذشت چونان آمدن من بود از آفتاب به سایه، اکنون آنچه را بدان مأمور هستی انجام بده، و بدینسان عزرائیل جان او را بستاند.

داستان رحلت حضرت نوح علیه السّلام

[430] اسماعیل بن جابر و دیگران از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که: حضرت نوح علیه السّلام پس از طوفان پانصد سال زندگی کرد و سپس جبرئیل از سوی خدا نزد او آمد و گفت: ای نوح! دوران پیامبری تو به سر رسیده و روزگارت به نهایت گراییده، پس به اسم اکبر و میراث علم و نشانه‌های علم پیامبری که همراه توست بنگر و آنها را به پسرت سام بسپر، زیرا من زمین را وانهم جز آنکه در آن دانشمندی باشد که طاعت من با او شناخته آید و راه هدایت من بدو دانسته گردد و او وسیله نجاتی باشد در فاصله مرگ یک پیامبر و برانگیخته شدن پیامبری دیگر، و شیوه من چنان نیست که مردم را بدون حجتی از سوی خویش و بدون فرا خواننده‌ای به سوی خود و راهنمایی به راهم و کسی که دانای به فرمان من باشد وانهم، و حکم کرده‌ام که برای هر قومی هدایتگری بگمارم که سعادتمندان را بدو ره بنمایم و حجّت من باشد برای نگون بختان. امام علیه السّلام فرمود: پس نوح علیه السّلام اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به سام سپرد، در حالی که حام و یافت دانشی

نداشتند که از آن سود برند و حضرت نوح علیه السّلام آنها را به آمدن هود مژده و به پیروی کردن از او فرمانشان داد، و بدانها دستور داد که وصیتنامه را در سر هر سال یک بار باز کنند و در آن بنگرند و این روز، عید آنها بود.

[431] ابو حمزه می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: برخی از هم کیشان ما به دگراندیشان دروغ می‌بندند و آنها را به حرامزادگی نسبت می‌دهند. امام باقر علیه السّلام فرمود:
دست شستن از این کار نیکوتر است، و سپس فرمود: ای ابا حمزه! بخدا سوگند همه مردم زاده فحشایند جز شیعه ما. عرض کردم: چه دلیلی بر این مطلب برای من هست؟ حضرت فرمود: دلیل آن کتاب خداست، چه، خدا عزّ و جلّ از همه غنایم سه سهم را برای ما مقرر کرده است و می‌فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ... «1»، پس ماییم صاحبان خمس و غنیمت که بر تمام مردم، جز شیعیانمان حرامش کرده‌ایم. ای ابا حمزه! سرزمینی گشوده نشود و خمسی از آن بیرون نرود و بر چیزی از آن دست نزنند مگر آنکه به دست آن کس که رسیده حرام باشد خواه زن باشد یا مال، و اگر حقّ ظاهر گردد مردی را که نزد خود عزیز است در معرض فروش درآورند در میان کسانی که چیزی بر بهای او نیفزایند تا جایی که مردی از ایشان [مخالفان] حاضر است هر چه دارد بدهد و راه نجاتی برای خویش بیابد ولی بدان نرسد، و اینها بودند که ما و شیعیان ما را از حقّ خود محروم کردند آن هم بدون آنکه عذری داشته باشند و نه حقّی و نه حجّتی. عرض کردم: منظور از این فرموده پروردگار: ... هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ... «2» چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: یا مرگ در راه اطاعت از خدا و یا درک ظهور امام، ولی ما در باره آنها با همین سختی

---

(1) «بدانید که هر چه به غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیامبر و خویشان او و تنگدستان و در راه ماندگان است» (سوره انفال/ آیه 41).
(2) «بگو مگر برای ما جز یکی از دو سرانجام نیک را انتظار می‌برید؟» (سوره توبه/ آیه 52).

و دشواری که داریم انتظار می‌کشیم که: أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ، و امام فرمود:
آن عذاب همان مسخ است، أَوْ بِأَيْدِينا «1» که همان کشتن ایشان است. خدای عزّ و جلّ به پیامبرش فرمود: فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ «2» و مفهوم تربّص انتظار پیش آمدن بلاست برای دشمنان ایشان.

[432] نيز از امام باقر عليه السّلام روايت شده كه در تفسير اين فرموده خداوند متعال: قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ* إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ «3» فرمود: منظور از آن امير المؤمنين عليه السّلام است، و در باره آيه: وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ «4» فرمود: مقصود خروج حضرت قائم عليه السّلام است، و در باره آيه شريفه: وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ ... «5» فرمود: اختلاف كردند چنان كه اين امّت اختلاف كردند، و محققا در كتابى هم كه با حضرت قائم عليه السّلام خواهد بود و براى آنها خواهد آورد اختلاف خواهند كرد تا آن جا كه جمع زيادى آن را انكار مى‌كنند و آن حضرت آنها را پيش آورد و سر از تنشان جدا كند. در باره آيه شريفه: وَ لَوْ لا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ «6» فرمود: يعنى اگر نباشد آنچه از جانب خدا از پيش در باره آنها گذشته است حضرت قائم عليه السّلام يک نفر از ايشان را هم زنده رها نكند، و در باره اين سخن پروردگار:

---

(1) (سوره توبه/ آيه 52).
(2) (سوره توبه/ آيه 52).
(3) «بگو من براى نبوّت از شما مزدى نمى‌خواهم و از متصنّعان نيستم، و او جز تذكارى براى جهانيان نيست» (سوره ص/ آيه 86 و 87).
(4) «و پس از مدّتى خبر او راى خواهيد دانست» (سوره ص/ آيه 88).
(5) «و براستى به موسى كتاب داديم و در آن اختلاف روى داد» (سوره هود/ آيه 110).
(6) «و اگر سخن نهايى نبود ميانشان قضاوت مى‌شد و راستى كه ستمكاران راى عذابى است دردناک» (سوره شورى/ آيه 21).

وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ «1» فرمود: يعنى خروج امام قائم عليه السّلام، و در باره آيه شريفه: ... وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ «2» فرمود: مقصود مشرک بودن به ولايت على عليه السّلام است، و در باره آيه شريفه: وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ ... «3» فرمود: هنگامى كه حضرت قائم عليه السّلام قيام كند دولت باطل از ميان برود.

شیطان و تسلّط او بر تن مؤمن

[433] ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: تفسیر این آیات شریفه چیست: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ* إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «4»؟ امام علیه السّلام فرمود: ای ابا محمد! تسلط او بر تن مؤمن است و بر دین او چیرگی نیابد. شیطان توانست بر ایّوب سلطه یابد و پیکر او را زشت گرداند ولی بر دینش چیرگی نیافت و چه بسا بر پیکر مؤمنان تسلط بیابد ولی بر دینشان هرگز. عرض کردم: مقصود از این آیه شریفه چیست: إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ «5»؟ حضرت علیه السّلام فرمود: آنهایی که بخدا شرک می‌ورزند شیطان هم بر بدن و هم بر باور ایشان چیرگی یابد.

[434] فضیل می‌گوید: با امام باقر علیه السّلام به مسجد الحرام وارد شدیم و آن حضرت به من تکیه کرده بود، و همان طور که در باب بنی شیبه بودیم حضرت به مردم نگاه کرد و فرمود:

---

(1) «و آنان که روز جزا را تصدیق دارند» (سوره معارج/ آیه 26).
(2) «سوگند بخدا پروردگارمان که ما مشرک نبودیم» (سوره انعام/ آیه 23).
(3) «بگو حق آمد و باطل نابود شد» (سوره اسراء/ آیه 81).
(4) «و چون قرآن بخوانی از شیطان رانده شده بخدا پناه بر، که او بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکّل کنند تسلّطی نیست» (سوره نحل/ آیه 98 و 99).
(5) «تسلّط او بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که بخدا شرک می‌آورند» (سوره نحل/ آیه 100).

ای فضیل! در زمان جاهلیت نیز مردم همین گونه کعبه را طواف می‌کردند بی‌هیچ شناختی از حق یا پایبندی به دین. ای فضیل! آنها را خوب نگاه کن که چگونه بر چهره‌هاشان نگونسارند، نفرین خدا بر آنها باد که چه مردم مسخره و نگونساری‌اند، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَ فَمَنْ يَمْشِى مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِى سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «1» بخدا سوگند مفهوم آن علی علیه السّلام و اوصیاست، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ «2» که مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام است. ای فضیل! تا بدین روز کسی جز علی علیه السّلام بدین نام [امیر المؤمنین] نامیده نشد مگر آنکه افترا بست و دروغ زد. ای فضیل! بخدا سوگند جز شما کسی از روی حقیقت برای خداوند والانام حج نکرد و جز از شما گناهی آمرزیده نگردد و کاری پذیرفته نیابد مگر از شما، و براستی شمایید اهل این آیه که می‌فرماید:
إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً «3». ای فضیل! آیا خشنود نیستید که نماز بخوانید و زکات بپردازید و زبانتان را نگاه دارید و به فردوس درآیید، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ... «4»، بخدا سوگند شمایید اهل این آیه.

---

(1) «آيا كسى كه نگونسار بر چهره خويش راه رود راهبرتر است يا كسى كه راست و بر هر راهى راست گام زند» (سوره ملک/ آيه 22).
(2) «و چون او را نزديک و مقرّب درگاه [حق] بيند بد ريخت گردد چهره كسانى كه كفر ورزيدند و بدانها گويند اين همان كسى است كه بدو ادّعا داشتيد» (سوره ملک/ آيه 27).
(3) «اگر از گناهان بزرگى كه از آن منع شده‌ايد كناره گيريد گناهان كوچک شما را محو كنيم و به جايگاه گرانقدرى واردتان سازيم» (سوره نساء/ آيه 31).
(4) «آيا نديدى كسانى را كه بدانها گفته شد دستهاى خويش بازداريد و نماز برپا كنيد و زكات بپردازيد» (سوره نساء/ آيه 77).

[435] ابو اسحاق از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِی الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ [یعنی با ستم و بد کرداریش] وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ. «1»

[436] حمران بن اعین از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که این آیه را چنین قرائت نمود فرمود:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطّواغيت «2» [437] از امام ابو الحسن علیه السّلام چنین روایت کرده‌اند که آیه الکرسی را چنین قرائت فرمود: لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ [وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الرّحمن الرّحيم] مَنْ ذَا الَّذِی يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ... «3».

[438] اسماعیل بن عبّاد از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که در آیة الکرسی چنین فرمود:

.. وَ لا يُحِيطُونَ بِشَیْ‌ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ و آخرش: وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِيمُ ... و الحمد للّه ربّ العالمین و دو آیه پس از آن است.

[439] ابو بکر بن محمد می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که [آیه 214 سوره بقره را] چنین می‌خواند: ... وَ زُلْزِلُوا [ثم زلزلوا] حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ ....

[440] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که این آیه را چنین تلاوت فرمود:

... وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ [بولاية الشياطين] عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ ... «4»، و نیز این آیه را چنین تلاوت فرمود: سَلْ بَنِی إِسْرائِيلَ كَمْ آتَيْناهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ [فمنهم من آمن و منهم

---

(1) «و چون متصدّی کار شود در زمین بکوشد تا در آن فساد کند و کشت و نژاد را تباه سازد» (سوره بقره/ آیه 205).

(2) «و کسانی که کفر ورزیدند اولیای آنها طاغوتها هستند» (سوره بقره/ آیه 257).

(3) «برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است، چه کسی است که نزد او جز به اذنش شفاعت کند» (سوره بقره/ آیه 255).

(4) «و از افسونی که دیوها به روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند» (سوره بقره/ آیه 102).

من جحد و منهم من أقرّ و منهم من بدّل] وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ «1».

پرهیز از خرما هنگام بیماری

[441] محمد بن فیض می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: گاهی کسی از ما بیمار می‌شود و پزشکان معالج او را به پرهیز دستور می‌دهند. امام علیه السّلام فرمود: ولی ما اهل بیت به هنگام بیماری تنها از خرما پرهیز می‌کنیم و با سیب و آب سرد بهبودی می‌یابیم، عرض کردم: چرا از خرما پرهیز می‌کنید؟ فرمود: زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را در بیماریش از آن پرهیز داد.

پرهیز، فقط هفت روز

[442] حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: پرهیز پس از گذشت هفت روز، دیگر سودی برای بیمار نخواهد داشت.

کیفیّت پرهیز

[443] موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: پرهیز آن نیست که خوراکی را مطلقا نخوری، بلکه پرهیز آن است که از هر خوراک اندک بخوری.

[444] برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کنند که فرمود: راه رفتن برای بیمار موجب عودت بیماری است. همانا پدرم علیه السّلام هر گاه بیمار می‌شد او را در جامه‌ای می‌نهادند و برای قضای حاجت- تطهیر و وضو می‌بردند، و این از آن رو بود که

---

(1) «از بنی اسرائیل بپرس که ایشان را چه آیات روشنی دادیم، و هر کس که نعمتی را که خدا به او عنایت کرده است دگرگون سازد بداند که عقوبت او سخت است» (سوره بقره/ آیه 211).

می‌فرمود: راه رفتن موجب عودت بیماری است.

تعبیر دیدن خورشید در خواب

[445] ابن اذینه می‌گوید: مردی خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و عرض کرد: در خواب دیدم که خورشید بر سر من می‌تابد و نه بر پیکرم. امام علیه السّلام فرمود: تو به جایگاهی سترگ و نوری پرتو فشان و دین و آیینی کامل دست خواهی یافت، و اگر همه بدنت را فرا می‌گرفت در آن غرق می‌شدی لیکن تنها سرت را در برگرفت، آیا این آیه را نخوانده‌ای که: فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی ... «1»، و چون خورشید فرو رفت ابراهیم از آن بیزاری جست. آن مرد عرض کرد: قربانت گردم مردم خورشید را به یافتن خلافت و سلطنت تعبیر می‌کنند. امام علیه السّلام فرمود: در سیمای تو نمی‌بینم که به سلطنت برسی و در میان نیاکان تو کسی پادشاه نبوده و چه سلطنتی بالاتر از دین و نوری که در پرتو آن امید رفتن به بهشت می‌بری. آنها اشتباه می‌کنند. عرض کردم: قربانت گردم راست گفتی.

[446] نیز همو روایت می‌کند که امام علیه السّلام به مردی که خواب دیده بود گویی خورشید بر پاهایش تابیده نه بر تنش فرمود: از گیاهان زمینی مانند گندم یا خرما مال و منالی به او می‌رسد که در اثر فراوانی آن را زیر پای خود ریزد و در آن توسعه دهد، و آن مال حلال باشد جز آنکه در آن رنج برد آن گونه که آدم علیه السّلام رنج برد.

تعبیر چند خواب از قول امام صادق علیه السّلام

[447] محمد بن مسلم می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم در حالی که ابو حنیفه هم در محضر ایشان نشسته بود، پس عرض کردم: قربانت گردم خواب شگفتی دیده‌ام، پس امام فرمود: ای پسر مسلم! آن را بازگو که دانای بدان نشسته است و با دست خود به ابو حنیفه اشاره کرد. او می‌گوید: من گفتم: در خواب دیدم گویا به خانه خود وارد شده‌ام

---

(1) «پس چون خورشید را درخشان دید گفت این خدای من است» (سوره انعام/ آیه 78).

و ناگهان همسرم را دیدم که به سوی من آمد و گردوی فراوان شکست و آنها را بر سر من ریخت. من از این خواب در شگفت شدم. ابو حنیفه گفت: تو بر سر ارث خانوادگی با مردمانی دون به ستیز برمی‌خیزی و پس از رنج بسیار به خواست خدا به آنچه خواهی رسی. امام صادق علیه السّلام به او فرمود: ای ابا حنیفه! بخدا سوگند که رسیدی. محمد بن مسلم می‌گوید: در این هنگام ابو حنیفه از نزد امام بیرون رفت و من به ایشان عرض کردم:

قربانت گردم تعبیر این ناصبی مرا خوش نیامد. امام علیه السّلام فرمود: ای پسر مسلم! خدا برایت بد نیاورد، تعبیر آنها با تعبیر ما یکی نیست و تعبیر ما با تعبیر آنها همسویی ندارد. تعبیر این خواب چنان نبود که او گفت: عرض کردم: قربانت گردم پس چگونه به او فرمودی که رسیدی و سوگند هم خوردی و حال آنکه او خطا کرده بود؟ امام علیه السّلام فرمود: آری من برای او سوگند خوردم که به خطا رسید. او می‌گوید: به امام علیه السّلام عرض کردم: پس تعبیر خواب من چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: ای پسر مسلم! تو از زنی کام برمی‌گیری و زنت از آن آگاه می‌شود و لباسهای نوی تو را پاره پاره می‌کند، زیرا که پوست پوشش مغز است. محمد بن مسلم می‌گوید: بخدا سوگند میان این خواب و تعبیر آن جز بامداد جمعه‌ای فاصله نشد، پس چون صبح جمعه رسید دم درب خانه نشسته بودم که کنیزی از کنار من گذشت و مرا از او خوش آمد، پس به غلامم دستور دادم او را بازگرداند و او کنیز را به خانه من درآورد و من هم او را متعه کردم و همسرم از ماجرای من و او آگاه شد و در همان حال به خانه درآمد، کنیزک به سوی درب دوید و گریخت و من تنها در اتاق ماندم، پس همسرم آمد و جامه‌های نوی را که در تن داشتم و معمولا در عیدها می‌پوشیدم درید.

موسی زوّار عطر فروش نزد امام صادق علیه السّلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من خوابی دیده‌ام که مرا به وحشت انداخته است. در خواب دیدم دامادم که مرده آمد و مرا بغل کرد و من می‌ترسم که مرگم نزدیک شده باشد. امام علیه السّلام فرمود: ای موسی! البته باید هر بام و شام انتظار مرگ را داشته باشی ولی هم‌آغوش شدن مرده‌ها با زنده‌ها دلیل بر طول عمر زنده‌ها است. اسم دامادت چه بود؟ عرض کرد: حسین. فرمود: این خواب دلالت دارد بر اینکه تو زنده می‌مانی و امام حسین علیه السّلام را زیارت می‌کنی، پس هر که همنام

حسین را در آغوش بگیرد به‌خواست خدا او را زیارت خواهد کرد.

[448] اسماعیل بن عبد اللَّه قرشی می‌گوید: مردی خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و به حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! در خواب دیدم که گویا در بیرون از شهر کوفه در جایی هستم که آن را می‌شناسم و گویی شبحی از چوب یا مردی تراشیده شده از چوب بر اسبی چوبین سوار است و شمشیر خود را به من می‌نماید و من در حالی که ترسیده و هراسان بودم به او نگاه می‌کردم. امام علیه السّلام فرمود: تو می‌خواهی زندگی فردی را بربایی [تباه سازی]، پس بترس از خدایی که تو را آفریده و سپس تو را بمیراند. آن مرد [با شنیدن این سخن] گفت: گواهی می‌دهم که به تو علم داده شده و آن را از کانش کاویده‌ای.

اکنون ای فرزند رسول خدا! تو را از تعبیری که برای من کردی آگاه می‌گردانم. مردی از همسایگانم نزد من آمد و ملک خود را برای فروش بر من عرضه داشت و من تصمیم گرفتم با قیمت بسیار ناچیزی آن را به چنگ آورم، زیرا می‌دانستم خواهانی جز من ندارد.

امام علیه السّلام فرمود: و همسایه تو ما را دوست می‌دارد و از دشمن ما تبری می‌جوید؟ او گفت:

آری ای فرزند رسول خدا! او انسانی دیده‌ور است با دینی استوار و من به درگاه خداوند عزّ و جلّ و پیشگاه شما از تصمیم و نیّت خود توبه می‌کنم. اینک ای فرزند رسول خدا! اگر او ناصبی بود انجام این کار بر من روا می‌شد؟ امام علیه السّلام فرمود: امانت را به هر که تو را امین دانسته و خواهان خیرخواهی توست رد کن اگر چه به قاتل امام حسین علیه السّلام.

[449] عبد الملک بن اعین می‌گوید: نزد امام باقر علیه السّلام از جا برخاستم و بر دستم تکیه کردم و گریستم. حضرت فرمود: تو را چه می‌شود؟ عرض کردم: امید آن داشتم که تا نیرویی در تن دارم حکومت حقّه شما را ببینم. امام علیه السّلام فرمود: آیا همین شما را خشنود نمی‌کند که دشمنانتان یک دیگر را می‌کشند و شما در خانه‌هاتان ایمنید، همانا اگر این امر تحقق یابد به هر یک از شما نیروی چهل مرده داده می‌شود و دلهایتان چون پاره‌های آهن می‌گردد که اگر با آنها به کوهها بزنند آنها را از بن برکند، شما در آن روزگار، حاکمان
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 344
و خزانه‌داران زمین باشید.

گشایش پس از اندوه و غم

[450] هارون بن عنتره از پدرش روایت کرد که گفت: بارها امیر المؤمنین علیه السّلام را دیدم که انگشتان خود را درهم می‌کرد و خطاب به دنیا می‌فرمود: فراخ شو و تنگ شو و تنگ شو و فراخ شو، و سپس می‌فرمود: شتاب‌کنندگان [در امر ظهور] هلاک شدند و مقربان [آنان که آن را نزدیک می‌دانند] نجات یافتند و سنگریزه بر سر میخ قدرت آنها به جای مانده. به حق، بخداوند سوگند می‌خورم که پس از اندوه و غم گشایشی شگفت آور باشد.

یک پیشگویی از امام باقر علیه السّلام

[451] میسر می‌گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای میسر! فاصله میان شما و شهر قرقیسا چقدر است؟ عرض کردم: آن جا به ما نزدیک است و در کنار شط فرات قرار دارد. امام علیه السّلام فرمود: بدان که بزودی در آن جا رویدادی رخ خواهد داد که از روزی که خداوند تبارک آسمانها و زمین را آفریده مانندش رخ نداده و تا آسمانها و زمین پایدار است نظیری برای آن روی ندهد. آن جا میهمانی پرندگان خواهد گشت و درندگان زمین و پرندگان هوا از [کشته‌های] آن سیر گردند. تیره قیس در آنجا به نابودی می‌رسند و دعوت‌کننده‌ای برای یاری ایشان نباشد. گوید: چند نفر دیگر حدیث را روایت کرده‌اند و در آن چنین افزوده‌اند: و منادی ندا کند که بیایید بر سر گوشت گردنکشان.

کسی که قبل از قیام قائم علیه السّلام قیام کند!!

[452] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هر پرچمی که بیش از قیام قائم علیه السّلام برافراشته شود صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستیده می‌شود.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 345

یک پیشگویی از امام صادق علیه السّلام

[453] شهاب بن عبد ربّه می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: در میان خانواده‌ای از قریش آن قدر کشت و کشتار فراوان شود که مردی از آنها را به خلافت بخوانند و او نپذیرد. سپس فرمود: ای شهاب! نگویی که مقصود من از این سخن همین پسر عموهایم هستند. شهاب می‌گوید: و من گواهی می‌دهم که مقصود حضرت هم ایشان بود.

مصلحت اندیشی امیر المؤمنین علیه السّلام برای مردم، پس از بیعت با ابو بکر

[454] زراره از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: پس از آنکه مردم کردند آنچه را کردند و با ابو بکر دست بیعت دادند عاملی جلوگیر امیر المؤمنین علیه السّلام نشد از اینکه مردم را به امامت خویش دعوت کند مگر صلاح اندیشی برای خود مردم و ترس از اینکه مبادا از اسلام برگردند و باز بت پرست شوند و به یگانگی خداوند و رسالت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گواهی ندهند و اینکه حضرت بیشتر دوست داشت آنها را بر کاری که کرده‌اند پایدارشان بسازد تا اینکه آنها را وادارد از کلّ اسلام روی برتابند و آنان که آگاهانه به ارتکاب این اعمال پرداختند هلاک شدند و کسانی که این کار را نکردند و ندانسته و بی‌هیچ دشمنی با امیر المؤمنین علیه السّلام از دیگران پیروی کردند چنین کاری موجب کفر آنها نگشت و آنها را از اسلام بیرون نبرد و به همین سبب علی علیه السّلام امر خویش را پنهان داشت و از روی اجبار بیعت کرد، چه، هیچ یاری نیافت.

[455] عبد الرحیم قصیر می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: همانا مردم از این سخن می‌هراسند که ما می‌گوییم: مردم مرتد شدند. امام علیه السّلام فرمود: ای عبد الرّحیم! همانا مردم پس از رحلت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به دوران جاهلیّت بازگشتند و انصار مدینه کناره گرفتند ولی به راه درستی نرفتند، آنها با سعد بن عباده بیعت کردند و همان رجزهای جاهلیّت را

تکرار می‌کردند و می‌گفتند: ای سعد! تویی مایه امید که دو گیسویت روی شانه‌ات ریخته و دشمنت مطرود و رانده است.

[456] زکریای نقّاض می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: مردم پس از رحلت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چونان همانهایی شدند که پاره‌ای از هارون و جمعی از گوساله پیروی می‌کردند، و همانا ابو بکر مردم را [به سوی خویش] فرا می‌خواند و علی علیه السّلام جز عمل به قرآن نکرد، و عمر نیز مردم را [به سوی خویش] فرا خواند و علی علیه السّلام جز عمل به قرآن نکرد، و عثمان مردم را [به سوی خویش] خواند و علی علیه السّلام جز عمل به قرآن نکرد و تا هنگام ظهور دجّال کسی نیست که مردم را به سوی خویش فراخواند مگر آنکه پاره‌ای پیرو پیدا کند، و هر کس درفش گمراهی برافرازد صاحبش جز طاغوت نخواهد بود.

[457] مردی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: آیا جریان مسلمان شدن ابو ذر و سلمان را برای شما نگویم؟ آن مرد [از سر بی‌ادبی] گفت: اسلام سلمان را که می‌دانیم اما بگو ابو ذر چگونه اسلام آورد. امام علیه السّلام فرمود: ابو ذر در درّه سرّ، گوسفند می‌چرانید که گرگی از سمت راست گوسفندانش بدانها حمله برد، ابو ذر با چوبدستی خود گرگ را راند، پس آن گرگ از سمت چپ بیامد و ابو ذر دوباره او را راند و سپس به آن گرگ گفت: من گرگی پلیدتر و بدتر از تو ندیده‌ام. در این هنگام گرگ به سخن آمد و گفت: بخدا سوگند بدتر از من مردم مکّه هستند که خدای عزّ و جلّ پیامبری به سوی آنها فرستاد و آنها او را تکذیب کردند و ناسزایش گفتند. این سخن در گوش ابو ذر نشست و به همسرش گفت:

خورجین و مشک آب و عصای مرا بیاور و سپس با پای پیاده به سوی مکّه روانه شد تا از صحت خبری که گرگ داده بود یقین حاصل کند. او همچنان ره سپرد تا در وقت گرما به مکّه وارد شد. و چون خسته و کوفته شده بود با تشنگی سر چاه زمزم آمد و دلو را در چاه انداخت و به جای آب شیر بیرون آمد. او با خود گفت: بخدا سوگند این جریان مرا بدان چه گرگ گفته راهنمایی می‌کند و می‌فهماند که آنچه در پی آن آمده‌ام حق است.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 347

شیر را نوشید و به گوشه مسجد آمد. در آن جا گروهی از قریش را دید که دور هم حلقه زده بودند و همان طور که گرگ گفته بود به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ناسزا می‌گفتند و همچنان از آن حضرت سخن می‌گفتند و دشنامش می‌دادند تا وقتی که در آخر روز ابو طالب از مسجد درآمد. همین که او را دیدند گفتند: ساکت باشید که عمویش آمد. آنها خاموش شدند و ابو طالب نزد آنها آمد و با ایشان سخن گفت تا روز به پایان رسید و سپس از جا برخاست. ابو ذر می‌گوید: من هم با او برخاستم و در پی‌اش رفتم. ابو طالب روی به من کرد و گفت: نیازت را بگو. گفتم: پیامبری را می‌خواهم که در میان شما برانگیخته شده است. گفت: با او چکار داری؟ گفتم: می‌خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و خویش را در اختیار او نهم و به من فرمانی ندهد مگر آنکه فرمانش برم. گفت: براستی این کار را می‌کنی؟ گفتم: آری. گفت: فردا همین وقت نزد من بیا تا تو را پیش او ببرم.

ابو ذر می‌گوید: آن شب را در مسجد سرکردم و چون روز دیگر رسید دوباره نزد قریش رفتم و آنان همچنان از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و

سلّم سخن می‌گفتند و ناسزا نثارش می‌کردند تا اینکه ابو طالب پیدا شد، و چون او را دیدند به یک دیگر گفتند: خاموش باشید که عمویش آمد و آنها از سخن دست کشیدند. ابو طالب با آنها سخن گفت تا هنگامی که از جا برخاست و من در به دنبالش رفتم و به او سلام کردم. گفت: نیازت را بگو. گفتم:
می‌خواهم پیامبری را که در میان شما برانگیخته شده ببینم. گفت: با او چکار داری؟
گفتم: می‌خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و خود را به او عرضه کنم و فرمانی به من ندهد مگر آنکه فرمانش برم. گفت: واقعا این کار را می‌کنی؟ گفتم: آری. گفت:
همراه من بیا.
من در پی او به راه افتادم و او مرا به خانه‌ای برد که حمزه در آن بود. من به او سلام کردم و نشستم. حمزه به من گفت: نیازت چیست؟ گفتم: می‌خواهم پیامبری را ببینم که در میان شما برانگیخته شده است. گفت: با او چکار داری؟ گفتم: می‌خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و خود را در اختیار او نهم و فرمانی به من ندهد مگر آنکه فرمانش برم.
حمزه گفت: گواهی می‌دهی که خدایی جز اللَّه نیست و محمد فرستاده خداست؟ ابو ذر
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 348
گفت: من گواهی دادم، و او مرا به خانه‌ای می‌برد که علی علیه السّلام در آن بود، من سلام کردم و نشستم. علی علیه السّلام گفت: نیازت چیست؟ گفتم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما برانگیخته شده ببینم. گفت: با او چکار داری؟ گفتم: می‌خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و فرمانی به من ندهد مگر آنکه فرمانش برم. گفت: گواهی می‌دهی که خدایی جز اللَّه نیست و محمّد فرستاده خداست؟ گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز اللَّه نیست و محمّد فرستاده خداست. پس او مرا به خانه‌ای برد که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در آن بود، من سلام کردم و نشستم. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به من فرمود: نیازت چیست؟ عرض کردم:
می‌خواهم پیامبری را که در میان شما برانگیخته شده ببینم. فرمود: با او چکار داری؟
عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و مرا به چیزی فرمان ندهد مگر آنکه فرمانش برم. پس فرمود: گواهی می‌دهی که خدایی جز اللَّه نیست و محمّد فرستاده خداست؟ من گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز اللَّه نیست و محمّد فرستاده خداست.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به من فرمود: ای ابا ذر! به شهرت

برو که پسر عمویت درگذشته و وارثی جز تو ندارد. پس دارایی او را برگیر و نزد خانواده‌ات بمان تا کار ما آشکار گردد. امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: ابو ذر بازگشت و مال پسر عموی خویش را برگرفت و نزد خانواده‌اش برد تا وقتی که کار پیامبر آشکار گشت.
امام صادق علیه السّلام فرمود: این بود سرگذشت ابو ذر و اسلام او رضی اللَّه عنه، و اما داستان سلمان را که شنیده‌ای؟ آن مرد گفت: فدایت گردم داستان سلمان را هم برایم بگو. فرمود: آن را که شنیده‌ای و به سبب بی‌ادبی او برایش بیان نفرمود.

رفتار پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با اسیر جنگی

[458] زراره از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ثمامة بن اثال را سواران پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به اسیری گرفتند و پیش از آن پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دعا کرده بود که خدایا مرا بر ثمامه چیره گردان. پس پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: من تو را به گزینش یکی از این سه مخیّر می‌سازم: اینکه تو را بکشم. ثمامه گفت: در این صورت مرد بزرگی را کشته‌ای.

دیگر آنکه از تو فدیه بستانم. ثمامه گفت: در این صورت مرا ارزشمند و گران‌بها خواهی یافت. سوم آنکه بر تو منّت نهم و آزادت سازم. ثمامه گفت: در این صورت مرا قدردان خود خواهی یافت. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: پس من بر تو منّت می‌نهم و آزادت می‌سازم. ثمامه گفت: من گواهی می‌دهم که خدایی جز اللَّه نیست و محمد فرستاده اوست، بخدا سوگند آن هنگام که تو را دیدم دانستم که تو پیامبر خدایی ولی آن هنگام که در بند بودم نمی‌توانستم به آن گواهی دهم.

[459] ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به دنیا آمد مردی از اهل کتاب نزد گروهی از قریش که در میان آنها هشام بن مغیره، ولید بن مغیره، عاصم بن هشام، ابو وجزة بن ابی عمرو بن امیّه و عتبة بن ربیعه دیده می‌شدند آمد و گفت: آیا دیشب در میان شما نوزادی دیده به جهان گشود؟ گفتند: نه. گفت:
بنا بر این باید در فلسطین نوزادی دیده به جهان گشوده باشد که نام او احمد است و خالی در بدن دارد به رنگ خاکستری و اهل کتاب و یهود به دست او نابود شوند. ای قریشیان! بخدا سوگند این نوزاد بهره شما نشده است. آنها پس از شنیدن این سخن از گرد آن مرد پراکنده شدند و به کند و کاو پرداختند و آگاه شدند که در خانه عبد اللَّه بن عبد المطّلب نوزادی به دنیا آمده است، پس به دنبال آن مرد گشتند و او را دیدند و گفتند:
بخدا سوگند در میان ما نوزادی دیده به جهان گشوده است. آن مرد پرسید: پیش از آنکه این موضوع را به شما گفتم به دنیا آمد یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن که این سخن را به ما بگویی. گفت: ما را نزد او ببرید تا ببینمش.
آنها نزد مادر او آمنه آمدند و گفتند: نوزادت را پیش بیاور تا او را ببینم. آمنه گفت:
بخدا سوگند پسر من زاده شد ولی آن گونه که فرزندان دیگر زاده می‌شوند، او دو دست خود را بر زمین نهاد و سر خود به آسمان بالا برد و بدان نگریست، سپس نوری از او برخاست که من کاخهای بصری را مشاهده کردم و شنیدم هاتفی در آسمان ندا می‌کرد:
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 350
همانا تو سرور مردمان را بزادی پس چون او را بر زمین نهادی بگوی: او را از شرّ هر حسودی بخدای یگانه پناه می‌دهم و محمّد بنامش. آن مرد گفت: او را نزد من بیاور و آمنه او را نزد آن مرد آورد. آن مرد به او نگریست و کودک را برگرداند و همین که چشمش به خال میان دو شانه او افتاد بیهوش بر زمین افتاد.
آنها نوزاد را گرفتند و نزد مادرش بردند و گفتند: خداوند این نوزاد را برای تو مبارک گرداند. همین که آنها از نزد آمنه بیرون رفتند آن مرد به هوش آمد. حاضران به آن مرد گفتند: وایت باد این چه حالی بود؟ گفت: نبوّت بنی اسرائیل، تا روز رستاخیز از میان برفت، بخدا سوگند این کودک همان کسی است که آنها را نابود سازد. قریش از شنیدن این سخن شاد شدند.

آن مردی که شادی قریش را دید بدیشان گفت: شاد می‌شوید؟! بخدا سوگند چنان یورشی بر شما ببرد که خاور و باختر از آن سخن بگویند. ابو سفیان گفت:
چیزی نیست، به مردم شهر خود یورش برده است.

بشارت ابو طالب به فاطمه بنت اسد

[460] اسباط بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که آثار وضع حمل در آمنه دختر وهب پدیدار گشت و او را درد زاییدن پیامبر، گرفت فاطمه دختر اسد همسر ابو طالب نزد او آمد و همچنان با او بود تا وضع حمل کرد. پس یکی از آنها به دیگری گفت: آیا همان چیزی را می‌بینی که من می‌بینم؟ او گفت: تو چه می‌بینی؟ گفت:
نوری می‌بینم که میان شرق و غرب پرتو فشانده است. و در همین حال که آنها سخن می‌گفتند ابو طالب بر ایشان وارد شد و گفت: شما را چه می‌شود از چه شگفت کرده‌اید؟
فاطمه از نوری که دیده بود ابو طالب را آگاه کرد. و ابو طالب به او گفت: آیا به تو مژده ندهم؟ فاطمه گفت: آری. ابو طالب گفت: آگاه باش که تو بزودی نوزادی خواهی زایید که جانشین این نوزاد خواهد بود.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 351

تأویل آیه 11 از سوره حدید

[461] مردی از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می‌کند که در باره این آیه شریفه:
مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ «1»
فرمود: مقصود از آن پیوستن به امام است در دولت تبهکاران.

[462] سنان بن طریف می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: مؤمن را سزد که از خدای چنان هراسد که گویی بر آتش مشرف است و او را چنان امید برد که گویی از اهل فردوس است، سپس فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ همان گونه است که بنده به او گمان می‌برد، اگر بدو گمان خیر برد برایش خیر پیش آورد و اگر شرّ، شرّ.

[463] اسماعيل بن جابر مى‌گويد: من در مكه خدمت امام صادق عليه السّلام بودم كه از مدينه پيكى به خدمت حضرت رسيد. حضرت به او فرموده: به همراه كه هستى؟ گفت: با كسى نيستم. امام عليه السّلام به او فرمود: اگر پيشتر چيزى در اين پيرامون به تو گفته بودم بخوبى ادبت مى‌كردم و سپس فرمود: يک تن يک شيطان است، و دو تن دو شيطان، و سه و چهار تن دوستان يک ديگرند.
[464] امام باقر عليه السّلام فرمود: پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرموده است: بهترين عدد همسفران نزد خدا چهار است، و اگر شمار آنها از هفت نفر فزونى مى‌يابد در هم آميختگى پديد آيد.
[465] امام هفتم عليه السّلام به نقل از پدرش و او از جدش روايت كرده كه فرمود: از جمله سفارشهاى پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به على عليه السّلام آن بود كه به او فرمود: تنها آهنگ سفر مكن كه

---

(1) «كيست كه بخداوند وام نيكو دهد، و خدا آن را براى او بيفزايد و پاداشى ارجمند داشته باشد؟» (سوره حديد/ آيه 11).

شيطان با يک نفر است و او از دو نفر دورتر است. اى على! هر گاه فردى تنها به سفر رود گمراه است، و اگر دو نفر به سفر روند دو گمراه خواهند بود، و اگر سه نفر به سفر روند ديگر مجموعى به شمار مى‌روند. و در برخى روايات فرموده است كه مسافرانى به شمار مى‌آيند.
[466] حمّاد بن عيسى از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: در سفارشهاى لقمان به پسرش از جمله اين بود كه به او گفت: پسر عزيزم! در سفر، شمشير، كفش، عمامه، خيمه، مشک آب، سوزن و نخ و جوالدوز خود را همراه بردار، و از دارو آنچه به كار تو و همسفرانت مى‌آيد همراه خود داشته باش، و در كارها با همسفران موافق و همسو باش مگر در نافرمانى از خدا.
[467] سكونى از امام صادق عليه السّلام و او به نقل از پدرانش عليهم السّلام و ايشان از پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم روايت كرده‌اند كه فرمود: از شرافت مرد است كه چون به سفر مى‌رود توشه‌اش نيک برگزيند.
[468] عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: شيوه على بن الحسين عليه السّلام اين بود كه چون آهنگ سفر حج

و عمره می‌کرد از بهترین توشه‌ها برمی‌گرفت؛ توشه‌هایی همچون بادام، شکر و قاووتهای بوداده و شیرین شده.

[469] ولید بن صبیح می‌گوید: روزی خدمت امام صادق علیه السّلام شرفیاب شدم. آن حضرت چند جامه نزد من انداخت و فرمود: ای ولید! اینها را به همان تای خود تا کن. من در برابر آن حضرت به پا خاستم و امام علیه السّلام فرمود: خداوند معلّی بن خنیس را رحمت کند. من گمان کردم که امام علیه السّلام ایستادن مرا به ایستادن معلّی بن خنیس مانند کرده و به یاد او افتاده. امام سپس فرمود: أف بر این دنیا، أف بر این دنیا، همانا دنیا بلاکده‌ای است که خداوند در آن، دشمنش را بر دوستش چیره می‌گرداند و پس از آن سرایی در پیش است که چنین نیست. عرض کردم: قربانت گردم این سرا کجاست؟ فرمود: این جا، و با دست

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 353

به زمین اشاره کرد.

ریزش گناهان شیعیان

[470] ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای ابا محمد! همانا خدای عزّ و جلّ فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما فرو می‌ریزند چنان که باد خزان، برگ را از درخت، و این همان فرموده الهی است که: ... یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا ... «1» و خدا از این سخن مقصود جز شما ندارد.

[471] زراره می‌گوید: ابو الخطّاب در آن زمانی که بهترین وضع را در تدین داشت به من گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره این آیه شریفه: وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ... «2» پرسیدم، و امام علیه السّلام فرمود: یعنی چون خدا به تنهایی یاد شود در باره فرمانبری کسانی از آل محمد که خداوند دستور فرمانبرداری از آنان را داده است قلب کسانی که به آخرت معتقد نیستند تنفّر یابد، و هر گاه یادآوری شوند به کسانی که خداوند به طاعت آنها فرمان داده بناگاه خرّم و شاد شوند.
[472] کثیر بن کلثمه از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السّلام در باره آیه شریفه: فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ ... «3» نقل می‌کند که فرمود: معبودی نیست جز تو، منزّهی تو خدایا و من به ستایشت اندرم و به خود ستم کردم، پس مرا بیامرز که تو بهترین آمرزنده‌ای، نیست شایسته پرستشی مگر تو، منزّهی تو بار خدایا و من به سپاس تو اندرم، بد کردم و به خود ستم ورزیدم، توبه مرا بپذیر زیرا بسیار توبه پذیر و مهربانی.

---

(1) «به ستایش پروردگار خود تسبیح گویند و برای مؤمنان طلب آمرزش کنند» (سوره مؤمن/ آیه 7).
(2) «و چون خدا به تنهایی یاد شود دلهای کسانی که به روز رستخیز ایمان ندارند رمنده شود» (سوره زمر/ آیه 45).
(3) «پس آدم را خدایش کلمات را دریافت» (سوره بقره/ آیه 37).

و در روایت دیگری در تفسیر همین آیه شریفه فرمود: از او به حق محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام درخواست کرد.

[473] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را دید مردی را مشاهده کرد که زنا می‌کند و بر آن مرد نفرین کرد و آن مرد بمرد، سپس مرد دیگری را در حال زنا دید او را نیز نفرین کرد و او نیز بمرد، و تا سه نفر همچنان نفرینشان کرد و آنها بمردند. پس خداوند والانام به او وحی فرستاد که: ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است پس بر بندگان من نفرین مکن، چه، اگر من می‌خواستم آنها را از ابتدا خلق نمی‌کردم. همانا من خلایقم را به سه گونه آفریدم: بنده‌ای که مرا می‌پرستد و چیزی را انباز من نمی‌گیرد که من به چنین بنده‌ای پاداش نیک می‌دهم، و بنده‌ای که جز من را می‌پرستد که او را نیز از دست ندهم، و بنده‌ای که غیر مرا می‌پرستد ولی از پشت او کسی را می‌آفرینم که مرا می‌پرستد.

ابراهیم پس از آن نگاهی کرد و در ساحل دریا مرداری را دید که نیمی از آن در آب و نیمی از آن در خشکی قرار داشت، و درندگان دریا را دید که می‌آیند و نیمه او را که در دریا قرار دارد می‌خورند و سپس بازمی‌گردند و به یک دیگر حمله می‌کنند و هم را می‌خورند و آن گاه درندگان خشکی می‌آیند و از آن می‌خورند و آنها هم به یک دیگر یورش می‌برند و یک دیگر را می‌خورند. ابراهیم از آنچه دید در شگفت شد و گفت: ... رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی ... «1»، گفت: چگونه در روز معاد حیواناتی را زنده می‌کنی که یک دیگر را خورده‌اند؟ ... قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی ... «2»، یعنی همچنان که همه چیز را به چشم می‌بینم این حقیقت را نیز به چشم خود بنگرم،

---

(1) «خدایا نشانم ده چگونه مردگان رای زنده می‌کنی» (سوره بقره/ آیه 260).

(2) «گفت: آیا ایمان نیاوردی؟ گفت: آری، لیکن برای آنکه دلم آرام گیرد» (سوره بقره/ آیه 260).

... قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ... «1» یعنی آنها را قطعه قطعه کن و با یک دیگر در هم آمیز چنانچه گوشت این مردار در تن این درندگان که یک دیگر را خورده‌اند درهم آمیزد و او چنین کرد، ... ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً ... «2»، و چون ابراهیم آنها را خواند بنزدش آمدند و شمار آن کوهها ده بود.

علّت سرما و گرما

[474] سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که گرما و سرما از چه پدید می‌آید؟ امام علیه السّلام فرمود: ای ابا ایوب! همانا مرّیخ ستاره‌ای است گرم و زحل ستاره‌ای است سرد، پس هر گاه مرّیخ اوج می‌گیرد زحل فرود می‌آید و این به گاه بهار باشد. این دو به همین وضع پیش می‌روند یعنی هر گاه مرّیخ یک درجه اوج گیرد زحل یک درجه فرود آید در طول سه ماه تا آنکه مرّیخ به حد اعلای ارتفاع خود می‌رسد و زحل آخرین درجه انحطاط خود را می‌پیماید، و در این هنگام است که مرّیخ بخوبی آشکار می‌گردد، و در این هنگام گرما شدت یابد، و چون آخر تابستان سپری شود و اول پاییز فرا رسد زحل ارتفاع گیرد و مرّیخ فرود خود را بیاغازد و همچنان پیش می‌روند یعنی هر درجه‌ای که زحل اوج می‌گیرد مرّیخ به همان درجه فرود می‌آید تا آنکه مرّیخ به حد اعلای فرود خود می‌رسد و زحل به نهایت اوج خود، و در این هنگام است که زحل آشکار می‌شود، و این روند در آغاز زمستان و پایان پاییز است، و از این رو سرما شدت گیرد، و هر قدر آن یک اوج گیرد این یک فرود آید و هر قدر آن فرود آید این یک اوج گیرد، پس اگر روزی از روزهای تابستان سرد باشد بدان که سبب آن ماه است، و روزی از روزهای زمستان گرم باشد سبب

---

(1) «فرمود: چهار پرنده را برگیر و نزد خویش پاره پاره کن، سپس هر پاره‌ای از آن را بر کوهی بگذار» (سوره بقره/ آیه 260).

(2) «سپس هر پاره‌ای از آن را بر کوهی بگذار، آنگاه آنها را بخوان تا شتابان نزد تو آیند» (سوره بقره/ آیه 260).

آن خورشید است. این است اندازه‌گیری خداوند عزیز دانا و منم بنده پروردگار جهانیان.

فضیلت دوستی علی علیه السّلام

[475] عبد اللَّه بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود: ای علی! هر که تو را دوست بدارد و آن گاه بمیرد وظیفه‌اش را به جای آورده است، و هر که تو را دوست بدارد و هنوز نمرده است منتظر باشد، و خورشید فرا نیاید و نه فرو رود، مگر آنکه رزق و ایمان برای او برآید. و در نسخه‌ای به جای «ایمان» «نور» آمده است.

یک پیشگوئی از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[476] سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: زودا که بر امّت من زمانی رسد که سرشتی بد بیابند و نمودی نیکو، و آن به سبب آز دنیا باشد، و از این کار پاداش نیکی که نزد خداوند است نخواهند. دین آنها خودنمایی است و ترسی به دلشان راه ندارد. خداوند آنها را به سبب این کردار به کیفر گرفتار آورد آن گونه که همچون شخص غریق او را بخوانند و او پاسخشان ندهد.

سه اصل اساسی میان فقها و دانشمندان

[477] سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شیوه فقها و دانشمندان این بود که چون به یک دیگر نامه‌ای می‌نگاشتند سه جمله در آن دیده می‌شد که چهارمی نداشت: هر که دلمشغولی آخرتش را داشته باشد، خداوند اندوه دنیای او را بسنده باشد، و هر که سرشت خویش را سامان بخشد، خداوند آشکار او را اصلاح گرداند، و هر که میان خود و خدای خود را سامان بخشد، خداوند میان او و مردم را اصلاح گرداند.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 357

گفتگو با ابو ذر رضی اللَّه عنه

[478] برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کنند که فرمود: مردی در مدینه به مسجد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم درآمد و گفت: خدایا! وحشت مرا به الفت بدل کن و تنهایی مرا با همدمی خوب پیوند ده و همنشینی نیکو بهره‌ام گردان. در این هنگام مردی را در آخر مسجد دید، بدو سلام کرد و گفت: ای بنده خدا! تو کیستی؟! او گفت: من ابو ذر هستم. آن مرد گفت: اللَّه اکبر. اللَّه اکبر. ابو ذر به آن مرد گفت: ای بنده خدا! چرا تکبیر می‌زنی؟ آن مرد گفت: برای آنکه به مسجد درآمدم و به درگاه خدای عزّ و جلّ دعا کردم که به وحشت من آرامش بخشد و با همدمی نیک از تنهاییم برهاند و همنشینی نیکو بهره‌ام گرداند. ابو ذر گفت: من به تکبیر زدن سزاوارتر از تویم که چنین همنشینی برای تو باشم چه خود از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: من و شما به روز رستخیز در کنار باغی باشیم تا خداوند از حساب خلایق آسوده گردد، ولی ای بنده خدا از کنار من برخیز که سلطان [عثمان] همنشینی با من را ممنوع کرده است.

خبر دادن رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از وضع امّتش در آینده

[479] سکونی از امام صادق علیه السّلام و ایشان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: زمانی بر مردم گذرد که از قرآن جز نشانی به یادگار نماند و از اسلام جز نامی. مردم، خود را مسلمان می‌خوانند و حال آنکه از همه دورترند به اسلام. مسجدهای آنان زیباست ولی تهی از هدایت، فقهای آنان بدترین فقهای زیر آسمان هستند، فتنه از نزد آنها صادر می‌شود و به سوی خود آنها بازگشت دارد.

[480] محمد بن حسین بن یزید می‌گوید: از امام رضا علیه السّلام هنگامی که در خراسان بود شنیدم که می‌فرمود: ما خاندانی هستیم که گذشت را از خاندان یعقوب و شکر و سپاس را از خاندان داود به ارث برده‌ایم. و راوی معتقد بود که کلمه دیگری هم بوده که او فراموش کرده و من [علی بن اسباط] به او گفتم: شاید فرموده است: صبر و شکیبایی را از خاندان

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 358

ایوب به ارث برده‌ایم. محمّد بن حسین در پاسخ گفت: شاید که چنین باشد. علی بن اسباط می‌گوید: اینکه من چنین جمله‌ای را به او گفتم از آن روی بود که از علی بن یقطین شنیدم که از برخی حدیث می‌کرد که چون ابو جعفر منصور در سالی که محمد و ابراهیم فرزندان عبد اللَّه بن حسن کشته شدند به مدینه آمد رو به عمویش علی بن عیسی کرد و گفت: ای ابا العباس! امیر المؤمنین [مقصود خودش بود] صلاح دیده درختهای مدینه را از بیخ برکند و چشمه‌سارهای آن را کور سازد. علی بن عیسی به او گفت: این عموزاده‌ات جعفر بن محمّد است که هم اکنون در مدینه حاضر است، کسی را سوی او فرست و با او رأی زنی کن. راوی می‌گوید: منصور کسی را سوی آن حضرت فرستاد و علی بن عیسی مسأله را به آگاهی آن جناب رسانید و امام صادق علیه السّلام نزد منصور آمد و به او گفت: ای امیر المؤمنین! همانا داود علیه السّلام را نعمت دادند و او سپاس گزارد، و ایوب علیه السّلام به بلا گرفتار آمد و شکیب ورزید، و یوسف علیه السّلام پس از رسیدن به قدرت گذشت در پیش گرفت، تو هم بگذر که از پشت آنانی.

[481] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که در باره آیه شریفه: ... وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا ... «1» فرموده است: یهودیان در کتابهای خود یافته بودند که هجرتگاه محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم میان کوه «عیر» و کوه «احد» است، و از همین رو در طلب او بیرون آمدند و به آن جا رفتند و به کوهی گذر کردند که «حداد» خوانده می‌شد و گفتند: «حداد» و «أحد» یکی است و لذا در اطراف همان کوه پراکنده شدند، پس شماری از ایشان در تیماء فرود آمدند و برخی دیگر در فدک و شماری دیگر در خیبر. آنان که در تیماء بودند شوق دیدار برادران خویش را یافتند. پس بادیه‌نشینی از قبیله قیس به آنها گذر کرد و آنها از او شتر کرایه کردند و آن مرد قیسی بدیشان گفت: من شما را از میان دو کوه عیر و أحد

---

(1) «و از پیش بر کافران فیروزی می‌جستند» (سوره بقره/ آیه 89).

می‌گذرانم. آنها به او گفتند: هر گاه به آن دو رسیدی ما را آگاه کن. و چون او به میان سرزمین مدینه رسید به ایشان گفت: این کوه عیر است و آن دیگری کوه احد.

یهودیان از شتر به زیر آمدند و گفتند: ما به طلب خود رسیدیم و دیگر نیازی به شترهای تو نداریم، پس هر کجا می‌خواهی برو. آنها به برادرانشان در فدک و خیبر نوشتند: ما به جایی که می‌خواستیم رسیدیم شما هم به نزد ما بشتابید. آنها در پاسخ نوشتند: ما در اینجا خانه ساختیم و اموالی به دست آوردیم و فاصله میان ما و شما نزدیک است، هر گاه جریان هجرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پیش آمد ما شتابان نزد شما خواهیم آمد. ایشان در شهر مدینه اموالی به دست آوردند و چون ثروتشان رو به فزونی نهاد «تبّع» [پادشاه آن روز یمن] از دارایی آنها آگاه شده و به جنگ ایشان آمد. آنها به دژهای خود پناه بردند و این گونه بود که همیشه برای ناتوانان تبّع دلسوزی می‌کردند، و چون شب می‌شد از بالای دژ برای ایشان خرما و نان پایین می‌ریختند. این ماجرا به گوش تبّع رسید و دلش به حال آنها بسوخت و ایشان را امان داد. یهودیان از دژهای خود به زیر آمدند و نزد او رفتند. تبّع به ایشان گفت: من از شهر شما خوشم آمده و تصمیم دارم در میان شما اقامت کنم.

یهودیان به او گفتند: تو نمی‌توانی چنین بکنی زیرا این جا هجرتگاه یک پیامبر است و هیچ کس پیش از او نمی‌تواند چنین بکند تا او بیاید. تبّع

بدیشان گفت: من از خاندان خود کسانی را در میان شما می‌نهم تا چون آن پیامبر بیاید او را یاری رسانند. پس دو تیره اوس و خزرج را در میان آنها نهاد. و چون افراد این دو تیره در آن جا رو به فزونی نهادند به اموال یهود دست می‌انداختند و یهود به آنها می‌گفتند: آگاه شوید که چون محمّد برانگیخته شود دست شما را از خانه و اموال ما کوتاه خواهد کرد. پس چون خداوند عزّ و جلّ محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را برانگیخت مسیحیان بدو ایمان آوردند ولی یهود به او کفر ورزیدند، و این است همان سخن پروردگار که: ... وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرِینَ «1».

---

(1) «و از پیش بر کافران فیروزی می‌جستند، و چون آنچه را می‌دانستند بیامد بدان کفر ورزیدند، پس نفرین الهی بر کافران باد» (سوره بقره/ آیه 89).

تفسیر آیه 89 سوره بقره در بیان امام صادق علیه السّلام

[482] اسحاق بن عمار می‌گوید: تفسیر این آیه شریفه را: وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ از امام صادق علیه السّلام پرسیدم. حضرت فرمود: در فاصله زمانی مانند محمّد و عیسی- که درود فراوان بر آنان باد- جماعتی می‌زیستند که بت پرستان را به ظهور پیامبری تهدید می‌کردند و می‌گفتند: هر آینه پیامبری بیاید بتهای شما را تکه تکه کند و با شما چنین و چنان کند، و چون پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ظهور کرد آنها بدو کفر ورزیدند.

پنج نشانه پیش از قیام امام قائم علیه السّلام

[483] عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: پیش از قیام حضرت قائم علیه السّلام، پنج نشانه بیاید: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، خورشید گرفتگی، کشته شدن نفس زکیه و خروج یمانی. من عرض کردم: قربانت گردم، اگر فردی از خاندان شما پیش از دیده شدن این نشانه‌ها خروج کند ما هم با او همراهی کنیم؟ فرمود: نه، و چون فردا رسید این آیه را برای آن حضرت تلاوت کردم: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ ... مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ «1»، و به حضرت عرض کردم: آیا این همان صیحه آسمانی است؟ حضرت علیه السّلام فرمود: بدان که اگر آن می‌بود گردن دشمنان خدا در برابر آن خضوع می‌یافت.

[484] محمّد بن علی حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: اختلاف بنی عباس از نشانه‌های حتمی است و ندای آسمانی از نشانه‌های حتمی است و خروج

---

(1) «اگر بخواهیم بر ایشان نشانه‌ای از آسمان نازل کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» (سوره شعراء/ آیه 4).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 361

حضرت قائم علیه السّلام نیز از نشانه‌های حتمی است. عرض کردم: ندای آسمانی چگونه است؟

امام علیه السّلام فرمود: در آغاز روز یک منادی از آسمان ندا کند که: هان علی و شیعیان او رستگارانند، و در پایان روز نیز یک منادی ندا کند که: عثمان و طرفداران او رستگارانند.

گفتگوی امام باقر علیه السّلام با قتاده (یکی از مفسّران بزرگ اهل سنّت)

[485] زید شحام می‌گوید: قتادة بن دعامه [یکی از مفسران بزرگ اهل سنّت] خدمت امام باقر علیه السّلام شرفیاب شد. حضرت به او فرمود: ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض کرد: این گونه می‌پندارند. امام باقر علیه السّلام فرمود: به من خبر رسیده تو قرآن تفسیر می‌کنی؟ قتاده گفت: آری. امام باقر علیه السّلام فرمود: از روی علم و آگاهی تفسیر می‌کنی.

یا از روی نادانی؟ قتاده عرض کرد: خیر، شاید از روی دانایی. امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر از سر آگاهی تفسیر می‌کنی پس تو برای خود کسی هستی و من از تو پرسشی می‌کنم. قتاده گفت: بپرسید. امام علیه السّلام فرمود: به من بگو منظور از این آیه سوره سبأ: ... وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ «1» چیست؟ قتاده گفت: این آیه در باره کسی است که از خانه خود به قصد زیارت خانه کعبه خارج شود و با خود توشه و مرکب حلال بردارد و کرایه‌اش را از مال حلال بپردازد، این همان کسی است که در امان و آسایش است تا بازگشت به خانه خویش.

امام باقر علیه السّلام فرمود: ای قتاده! تو را بخدا سوگند می‌دهم آیا این را هم می‌دانی که چه بسا مردی با توشه و مرکب و کرایه حلال از خانه خویش به قصد زیارت خانه خدا خارج شود و به راهزن گرفتار آید آن گونه که هزینه راه او را بربایند و چنان او را بزنند که به هلاکت رسد؟ قتاده پاسخ داد: بخدا سوگند آری. امام علیه السّلام فرمود: وای بر تو ای قتاده، اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی که در این صورت هم خود هلاک گشته‌ای و هم دیگران را به هلاکت کشانده‌ای، و اگر این تفسیر را از مردم گرفته‌ای باز هم خود به هلاکت رسیده‌ای

---

(1) «و معیّن کردیم در آن [منزلگاهها] برای سیر، و در آن جا شبها و روزها به آسودگی و ایمنی راه سپارید» (سوره سبأ/ آیه 18).

و ایشان را هم به هلاکت رسانده‌ای، وای بر تو ای قتاده، این آیه در حق کسی است که با توشه و مرکب و کرایه حلال به قصد زیارت کعبه برون آید و به حق ما آشنا باشد و در دل، عشق ما را داشته باشد چنان که خداوند می‌فرماید: ... فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ... «1» و مقصود ابراهیم علیه السّلام زیارت کعبه نبود و گر نه می‌گفت: «الیه». پس بخدا سوگند ماییم مقصود از دعای ابراهیم علیه السّلام که هر که در دل هوای ما کند حج او پذیرفته است و الّا خیر.

ای قتاده! هر کس چنین باشد در روز رستخیز از عذاب دوزخ ایمن باشد. قتاده گفت:

از همین رو من هم آیه را این چنین تفسیر نمی‌کنم. امام علیه السّلام فرمود: وای بر تو ای قتاده، همانا قرآن را آن کسی فهمد که به او خطاب شده.

[486] امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود که: روح الامین به من خبر داد که آن خدایی که جز او خدایی نیست هنگامی که خلایق را در رستخیز نگاه دارد و نخستین و واپسین ایشان را گرد هم آورد در آن هنگام است که جهنم را با هزار مهار بیاورند و هر مهاری صد هزار فرشته خشن گرفته است و آن را بانگ و ناله و فریادی است، و ناله‌ای زند که اگر خدای متعال عذاب آن را تا پایان حساب عقب نینداخته بود همه را از میان می‌برد. آن گاه از جهنم زبانه‌ای کشیده شود که همه خلایق را خواه نیکوکار یا بدکار در برگیرد. در آن هنگام بنده‌ای نیست و نه فرشته‌ای و پیامبری مگر آنکه فریاد زند:
پروردگارا! مرا، مرا [نجات بده] و تنها تویی که می‌گویی: پروردگارا! امتم را، امتم را.
سپس بر روی آن پلی بنهند که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است، و بر آن پل سه بازداشتگاه قرار دارد. بر روی بازداشتگاه نخست امانتداری و رحمت قرار دارد، و روی دومی نماز، و روی سومی حسابی که خود پروردگار جهانیان که معبودی جز او نیست

---

(1) «و دلهای مردم را چنان کن که هوای آنها کند» (سوره ابراهیم/ آیه 37).

حساب کشد. پس به مردم دستور دهند از آن پل بگذرند. نخستین بار، رحمت و امانتداری، آنان را باز دارد، اگر از آن جا نجات یافتند نماز ایشان را نگه دارد و اگر از آن هم جان به سلامت بردند انجام کار آنها با پروردگار جهانیان است و این است مفهوم این آیه شریفه که: إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ. «1» مردم که از آن پل می‌گذرند گاهی پایشان می‌لغزد و آویزان می‌شوند و گاهی در جای خویش استوار می‌مانند و فرشتگان پیرامون آنها فریاد می‌زنند: ای خدای کریم و ای خدای بردبار! چشم بپوش و به فضل خویش بدانها نگر و امانشان ده، و این در حالی است که مردمان چونان پروانه در آتش می‌ریزند. و چون کسی به رحمت خدا از آن نجات یابد بدان بنگرد و گوید: ستایش خدایی را پس از نومیدی به فضل و رحمت خود از تو نجاتم بخشید، همانا خدای ما بخشنده سپاس پذیر است.

ولایت و طرفداران حضرت قائم علیه السّلام در قرآن

[487] ابو خالد از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که در باره آیه شریفه: ... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً ... «2» فرمود: منظور از خیرات ولایت است، و مقصود از: أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً طرفداران حضرت قائم علیه السّلام است که بیش از سیصد و ده نفر هستند. امام علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند ایشان همان امّت معدوده‌ای هستند که در یک ساعت گرد آیند چونان پاره‌های ابر پاییز.

پیاده‌روی در هنگام خنکی هوا

[488] هشام بن سالم می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: در دو هنگام خنکی [بام و شام] راه بروید. عرض کردم: در آن هنگام ما از حشرات گزنده می‌ترسیم. امام علیه السّلام فرمود: اگر چیزی از آنها هم به شما برسد باز برای شما بهتر است [از راه رفتن در غیر این

---

(1) «همانا خدای تو در کمینگاه است» (سوره فجر/ آیه 14).
(2) «به نیکیها پیشی گیرید، هر کجا باشید خداوند همه شما را بیاورد» (سوره بقره/ آیه 148).

دو وقت] با اینکه سلامت شما ضمانت شده است.

سفارش به سفر در هنگام شب

[489] سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: بر شما باد سفر در شب که زمین در شب درنوردیده می‌شود.

وضعیّت زمین در شب

[490] حمران بن اعین می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: مردم می‌گویند: زمین در شب برای ما درنوردیده می‌شود، چگونه درنوردیده می‌شود؟ امام علیه السّلام فرمود: این چنین، و سپس جامه خود را پیچید.

[491] حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: زمین در آخر شب درنوردیده می‌شود.

نهی از سفر در روز دوشنبه

[492] ابو ایوب خزّاز می‌گوید: آهنگ سفر کرده بودیم که برای خداحافظی خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدیم. امام علیه السّلام فرمود: چنین می‌نماید که شما برکت روز دوشنبه را طالبید.

عرض کردیم: آری. امام علیه السّلام فرمود: و چه روزی نامیمونتر از روز دوشنبه؛ روزی که ما پیامبرمان را از کف دادیم و پیوند وحی از ما گسسته گشت. در این روز به سفر نروید و در روز سه شنبه آهنگ سفر کنید.

چند علامت نامیمون در هنگام سفر

[493] سلیمان جعفری از امام موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: نشانه

نامیمونی بر سر راه مسافر پنج چیز است: کلاغی که در سمت راست او بانگ زند و دم خود را بگستراند. گرگی که رو در روی شخص مسافر زوزه کشد و بر سر دم نشیند و باز زوزه کشد و برخیزد و بنشیند و تا سه بار چنین کند. آهویی که از سمت راست به سمت چپ درآید. جغدی که بانگ زند. زنی با موی جو گندمی که از روبرو درآید، و ماده الاغ گوش بریده. پس هر کس به اینها بد دل گردد باید چنین گوید: «اعتصمت بک یا ربّ من شرّ ما أجد فی نفسی»، و این چنین از شر آنها محفوظ خواهد ماند.

[494] عمرو بن ابی المقدام می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند تبارک شیعیان ما را به زیور فرزانگی بیاراست، و به سبب آگاهیش از ایشان، پیش از آفرینش آدم، جامه دانش بر پیکر آنها پوشاند.
[495] صباح بن سیابه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چه بسا مردی که شما [شیعیان] را دوست بدارد در حالی که عقیده شما را نمی‌داند و خدای عزّ و جلّ به بهشتش برد. و چه بسا فردی که شما را دشمن می‌دارد و از عقیده شما آگاهی ندارد و خدای عزّ و جلّ او را به دوزخ فرستد، و چه بسا فردی از شما بدون آنکه کاری کند نامه عملش [از کار خیر] آکنده است. عرض کردم: چگونه چنین می‌شود؟ فرمود: به گروهی برمی‌خورند که از ما بدگویی می‌کنند، و چون او را ببینند به یک دیگر بگویند: بس کنید که این مرد از شیعیان ایشان است، و فردی از شیعیان ما به آنها بگذرد و از او عیبجویی کنند و بد او را بگویند. خدای عزّ و جلّ در برابر اینها برای آن کس حسنه بنگارد تا آنکه نامه عملش پر شود بی‌آنکه کاری کرده باشد.

فضیلت دیدار شیعیان با یک دیگر

[496] ابو خدیجه می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: فاصله میان تو و بصره چقدر است؟ گفتم: اگر باد، موافق باشد از طریق آب پنج روز و از راه خشکی در حدود هشت

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 366

روز. فرمود: چه راه نزدیکی! پس از یک دیگر [شیعیان] دیدن کنید و حال یک دیگر بپرسید. چه، هر کس در روز رستخیز ناگزیر باید شاهدی بیاورد که به تدیّن او گواهی دهد. امام علیه السّلام فرمود: مسلمان اگر به یاد خداوند عزّ و جلّ باشد با دیدن برادر دینی خود دینش زنده می‌گردد.

شرافت دوستداران ائمه علیهم السّلام

[497] ربعی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: بخدا سوگند هیچ کس از عرب و عجم ما را دوست ندارد مگر کسانی خانواده‌دار و با شرافت و ریشه‌دار، و کسی ما را دشمن نمی‌دارد مگر مردم پلشت بی‌بتّه.

[498] ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که در باره آیه شریفه: .. إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ ... «1» فرمود:
[چون] طالوت نه پیامبر زاده بود و نه شاهزاده خداوند فرمود: .. إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ ... «2»، و نیز فرمود: ... إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ ... «3» پس ملائکه آن را بیاوردند و خداوند والانام فرمود: ... إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی ... «4» پس جز سیصد و سیزده نفر همه از آن آشامیدند، برخی از آنها کفی برگرفتند و برخی اصلا

---

(1) «خدا طالوت را پادشاه شما کرد. گفتند: چگونه او بر ما پادشاهی باشد، ما از او به پادشاهی سزاوارتریم» (سوره بقره/ آیه 247).
(2) «خداوند او را برای شما برگزیده است» (سوره بقره/ آیه 247).
(3) «نشان پادشاهی او این است که تابوتی که سکینه پروردگارتان و باقی میراث خاندان موسی و خاندان هارون در آن است ...» (سوره بقره/ آیه 248).
(4) «خدا شما را به جوی آبی می‌آزماید: هر که از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد از من است» (سوره بقره/ آیه 249).

نیاشامیدند، پس چون با دشمن روبرو گشتند آنها که کفی برگرفته بودند گفتند: لا طاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ «1» و آنان که هیچ نخورده بودند گفتند: کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ «2».
[499] عبد اللّه بن سلیمان از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت این آیه را: إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَةُ تلاوت کرده فرمود: فرشتگان آن را در صورت گاوی حمل می‌کردند.
[500] از امام باقر علیه السّلام روایت کرده‌اند که در تفسیر این آیه فرمود: قطعات الواحی بود که در آن علم و حکمت نگاشته شده بود.
[501] ابو الجارود می‌گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای ابا الجارود! اینان [سنّیان] در باره حسن و حسین علیهما السّلام به شما چه می‌گویند؟ عرض کردم: آنها سخن ما را که این دو فرزند پیامبرند انکار می‌کنند. امام علیه السّلام فرمود: شما با چه دلایلی با ایشان احتجاج می‌کنید؟ عرض کردم: دلیل ما بر ایشان همان سخن پروردگار است در

مورد عیسی بن مریم علیه السّلام: ... وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی ... «3»، که عیسی بن مریم را از ذریه نوح قرار داد.
فرمود: آنها به شما چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: ممکن است فرزند دختر را فرزند به شمار آورند در حالی که آن فرزند صلبی نیست.
امام علیه السّلام فرمود: شما در برابر، با چه دلیلی احتجاج می‌کنید؟ عرض کردم: احتجاج ما بر آنها با این سخن پروردگار است:
فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ «4»
امام علیه السّلام فرمود:

---

(1) «امروز ما را توان جالوت و سپاهش نیست» (سوره بقره/ آیه 249).
(2) «چه بسیار شده که باذن خدا عده‌ای کم بر گروهی زیاد غالب آمده و خداوند با صابران است» (سوره بقرة/ آیه 249).
(3) «و از فرزندان ابراهیم، داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را ... و نیکوکاران را این گونه پاداش دهیم» (سوره انعام/ آیه 84).
(4) «بگو بیایید تا پسران خود و پسران شما را و زنان خود و زنان شما را و نفوس خویش و نفوس شما را بخوانیم» (سوره آل عمران/ آیه 61).

آنها چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: چه بسا که در سخن عرب فرزندان مردی را به خود آن مرد نسبت دهند و شخص دیگری آنها را به خود نسبت دهد و بگوید: فرزندان ما.
ابو الجارود می‌گوید: امام علیه السّلام فرمود: ای ابا الجارود! اینک از کتاب خدا آیه‌ای به تو می‌دهم که دلالت دارد بر آنکه حسن و حسین علیهما السّلام از پشت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هستند و این دلیل را جز شخص کافر رد نکند. عرض کردم: قربانت گردم این آیه در کجاست؟ فرمود:
آن جا که خداوند می‌فرماید: ... وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ ... «1»
پس ای ابا الجارود! از آنها بپرس آیا برای پیامبر اکرم حلال بود که با زنهای حسن و حسین علیهما السّلام ازدواج کند؟ اگر در پاسخ بگویند آری که مسلما دروغ و بیهوده سخن گفته‌اند، و اگر بگویند: نه، پس آن دو پسران صلبی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشند.

[502] حسین بن ابی العلاء خفّاف به نقل از امام صادق علیه السّلام می‌گوید: چون در جنگ أحد مردم از اطراف پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پراکنده شدند و گریختند حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رو به آنها کرد و فرمود: منم محمّد، منم فرستاده خدا که نه کشته شده‌ام و نه مرده‌ام. پس فلان و فلان به حضرت رو کردند و گفتند: در این حال هم که شکست خورده‌ایم باز هم ما را مسخره می‌کند. علی علیه السّلام و ابو دجانه و سماک بن خرشه رحمهم اللَّه همراه پیامبر ماندند. پیامبر ابو دجانه را خواند و فرمود: ای ابا دجانه! بازگرد که من بیعت خویش از تو برگرفتم، و اما علی، پس من از اویم و او از من. ابو دجانه پس از شنیدن این سخن در برابر پیامبر بنشست و آب در دیده گرداند و گفت: نه، بخدا. و دوباره سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: نه، بخدا. من خود را از بیعتی که با تو بسته‌ام رها نخواهم کرد. ای فرستاده خدا! من با تو بیعت کرده‌ام پس به سوی که روم؟ به سوی همسری که می‌میرد؟ یا فرزندی که اجل مرگ می‌ربایدش؟

یا خانه‌ای که ویران شود؟ یا مالی که فناپذیرد و عمری که سپری گردد؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که

---

(1) «و زنهای فرزندانی که از صلب شما می‌باشند» (سوره نساء/ آیه 23).

سخنان او را شنید دلش به حال او سوخت [و اجازه داد] و ابو دجانه همچنان جنگید تا آنکه زخمهای خورده او را از پای درآورد، و علی علیه السّلام در سوی دیگر میدان نبرد می‌کرد، و چون ابو دجانه از پای درآمد علی علیه السّلام او را برداشت و نزد پیامبر آورد و در کنار آن حضرت نهاد.

ابو دجانه به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به بیعت خویش وفا کردم؟

حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آری، و پیامبر به او سخنان نیکی گفت، و این در حالی بود که دشمنان از راست به پیامبر حمله می‌کردند و علی علیه السّلام آنها را به عقب می‌راند و آنها دوباره از چپ یورش می‌آوردند و علی علیه السّلام بازشان می‌گرداند، و همچنان کارش این بود تا آنکه شمشیرش سه پاره شد، پس آن شمشیر را نزد پیامبر آورد و جلوی آن حضرت انداخت و عرض کرد: این شمشیر من است که پاره

پاره شده است. و در آن روز بود که پیامبر ذو الفقار را به او عطا فرمود.
هنگامی که نگاه پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به ساقهای پای علی علیه السّلام افتاد که از فرط نبرد به لرزه افتاده بود سر به آسمان برد و در حالی که می‌گریست عرض کرد: پروردگارا! به من وعده فرمودی که دین خود را پیروز می‌گردانی و اگر بخواهی می‌توانی. در این هنگام علی علیه السّلام نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر! هیاهویی به گوشم می‌رسد و می‌شنوم که کسی می‌گوید:
ای حیزوم! پیش رو، و من هر که را خواستم با شمشیر بزنم پیش از آنکه شمشیرم بدو خورد جنازه‌اش نقش زمین می‌گردد. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: اینها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند که با فرشتگان [به یاری] آمده‌اند. در این هنگام جبرئیل پیش آمد و در کنار رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ایستاد و گفت: ای محمّد! براستی که این جانفشانی علی، همیاری با توست. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: همانا علی از من است و من از او. جبرئیل گفت: من هم از شما دو تنم.
و بدینسان دشمنان پراکنده گشتند و پیامبر به علی فرمود: ای علی! با شمشیر خود آنها را تعقیب کن تا به آنها رسی، و اگر دیدی بر شتران سوارند و اسبان را یدک می‌کشند پس آهنگ مکّه دارند، و اگر دیدی بر اسبان سوارند و شتران را یدک می‌کشند پس آهنگ
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 370
مدینه دارند. علی علیه السّلام به تعقیب آنان رفت و دید بر شتران سوارند. ابو سفیان رو به علی کرد و گفت: ای علی! دیگر چه می‌خواهی این ماییم که آهنگ مکّه داریم، پس به سوی یار خود بازگرد. پس جبرئیل لشکر مشرکین را تعقیب کرد و هر گاه صدای سم اسبش را می‌شنیدند پر شتابتر ره می‌سپردند و جبرئیل همچنان آنها را تعقیب می‌کرد و آنها هر گاه از جایی می‌رفتند می‌گفتند: این لشکر محمّد است که می‌آید. بدین ترتیب ابو سفیان به مکّه آمد و جریان را به مردم مکّه بازگفت، و در پی او چوپانان و هیزم کشان به مکّه آمدند و گفتند: ما لشکر محمّد را دیدیم، و هر گاه ابو سفیان از جایی می‌رفت آنها در جای او منزل می‌کردند و پیشاپیش ایشان شهسواری بر اسب سرخ مویی مردم مکّه را تعقیب می‌کرد و مردم مکّه ابو سفیان را به باد نکوهش گرفتند.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در حالی که درفش جنگ در دست علی علیه السّلام بود و پیشاپیش آن حضرت می‌رفت از أحد به سمت مدینه حرکت کرد. و چون با پرچم خود از گردنه سرازیر شد و مردم او را دیدند علی علیه السّلام فریاد زد: ای مردم! این محمّد است که نه مرده و نه کشته شده.

پس همان کسی که پیش از این گفته بود: «در این حال هم که شکست خورده‌ایم باز هم ما را مسخره می‌کند» گفت: این علی است که پرچم در دست دارد، تا اینکه پیامبر بر آنها درآمد و زنان انصار در حیاط خانه‌هایشان پشت درها چشم به راه بودند و مردانشان از خانه‌ها بیرون ریخته گرد آن حضرت می‌گشتند و از گریختن خویش پوزش می‌طلبیدند و زنان، یعنی زنان انصار چهره خویش می‌خراشیدند و موی پریشان می‌کردند و تارک بریده و گریبان چاک زده و در برابر پیامبر کمرها را بسته، و چون چشم آنها به پیامبر افتاد پیامبر آنها را دلداری داد و به زبان خوش با آنها سخن گفت و به آنها دستور داد خود را بپوشانند و به خانه‌های خود بروند و فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ به من وعده فرمود که دین خود را بر همه ادیان پیروز گرداند، و خداوند این آیه را بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نازل فرمود:
وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ

يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً ... «1».

[503] معاویة بن عمّار از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که پیامبر اکرم در غزوه حدیبیّه به سوی مکه حرکت کرد در ماه ذی قعده بود، و در میقاتگاه که حاجیان محرم می‌شوند احرام بستند و سلاح حمایل کردند، و چون به آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خبر رسید که مشرکان، خالد بن ولید را سر راه او فرستاده‌اند تا او را برگرداند فرمود:
مردی را بیابید که ما را از بیراهه ببرد. مسلمانان مردی را از قبیله مزینه- یا جهینه- نزد حضرت آوردند. حضرت از او پرسش کرد و او را مورد پسند خویش نیافت و از این رو فرمود: مرد دیگری بیابید. آنها مرد دیگری را که او نیز از قبیله مزینه- یا جهینه- بود نزد حضرت آوردند. و چون حضرت با او سخن گفت او را به همراه خود برد تا به گردنه‌ای رسید.
حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: کیست که از این گردنه بالا رود تا خدا گناهش را بریزد چنان که گناه بنی اسرائیل را ریخت و به آنها فرمود: ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً ... نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئاتِكُمْ ... «2». گروه انصار یعنی اوس و خزرج پیشی گرفتند و بالا رفتند و ایشان هزار و هشتصد تن بودند. پس چون به درّه حدیبیه سرازیر شدند به زنی برخوردند که با پسر خود بر لب چاه بود. پسر آن زن که چشمش به لشکریان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم افتاد گریخت.
و چون آن زن دانست که آنها لشکریان پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هستند پشت سر پسرش فریاد زد که: اینها صائبه هستند [عربها به کسانی که از دین آنها دست می‌کشیدند و به دین دیگر در می‌آمدند صائبه می‌گفتند]، از آنها آزاری به تو نخواهد رسید. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نزد آن زن آمد و از او خواست دلوی آب بکشد و پس از آنکه آب را کشید حضرت آن را گرفت

(1) «و محمّد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگانی آمده‌اند و رفته‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود به عقب بازگردید؟ و هر که به عقب بازگردد بخدا زیانی نزند» (سوره آل عمران/ آیه 144).
(2) «از این در سجده کنان درآیید تا گناهانتان را بیامرزیم» (سوره بقره/ آیه 58).

و آشامید و روی خود را با آن شست و باقیمانده آن را به درون چاه ریخت و آن چاه [از برکت آب دست رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم] تا

هم اینک همچنان پر آب است.
پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم از آن جا به سوى مکه حرکت کرد و قریش ابان بن سعید را با سواران قریش نزد آن حضرت فرستادند و او در برابر رسول خدا موضع گرفت و پس از او حلیس را فرستادند. وقتى حلیس آمد و شتران قربانى را بدید که کرک همدیگر را مى‌خوردند، نزد رسول خدا نرفت و بازگشت و به ابو سفیان گفت: اى ابا سفیان! بخدا سوگند ما با شما هم پیمان نشده‌ایم که شتران قربانى را از قربانگاهشان بازگردانى. ابو سفیان به او گفت:
خاموش باش که تو عربى بیابان‌نشین هستى. حلیس گفت: بخدا سوگند یا باید محمّد را براى آمدن مکّه آزاد بگذارى تا هر آنچه مى‌خواهد بکند و یا اینکه من احابیش «1» را از همکارى با قریش جدا مى‌کنم. ابو سفیان گفت: خاموش باش تا ما از محمّد پیمانى بگیریم.
قریش پس از این جریان عروة بن مسعود را [که رئیس قبیله ثقیف بود و در طائف سکونت داشتند] نزد آن حضرت فرستادند. عروه در آن هنگام براى گفتگو پیرامون کسانى که مغیره را کشته بود نزد قریش آمده بود. و چگونگى کشتن آنها این گونه بود که مغیره آنها را که براى تجارت رفته بودند در راه کشت و اموالشان را برداشته نزد پیامبر برد.
حضرت صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم آن اموال را نپذیرفت و فرمود: این اموال با نیرنگ به دست آمده و ما نیازى بدان نداریم. آنها کسانى را نزد پیامبر اکرم فرستادند و گفتند: اى پیامبر! اینک عروة بن مسعود به نمایندگى از سوى قریش نزد تو مى‌آید و او کسى است که به شتران قربانى احترام مى‌نهد. پیامبر فرمود: قربانیها را جلوى او صف کنید و آنها را در برابر او صف کردند. عروه نزد پیامبر آمد و گفت: براى چه به مکّه آمده‌اى؟ پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم گفت: براى طواف خانه کعبه و سعى میان صفا و مروه آمده‌ام و اینکه این شتران را قربانى کنم و گوشت آنها را براى شما گذارم. عروه گفت: نه، به لات و عزّى سوگند صلاح نمى‌بینم همچون

(1) مردمى بودند در کنار کوهى که در پائین مکه به نام (حبشى) بود زندگى مى‌کردند و با قریش هم پیمان بودند.

تویى براى منظورى که آمده‌اى بازگردانده شود، ولى قومت قریش تو را به یاد خدا و خویشاوندى خود با تو آورده‌اند و سوگندت مى‌دهند که مبادا بدون اجازه آنها به شهرشان درآیى و قطع رحم کنى و دشمنشان را بر آنها دلیر گردانى. پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
من کارى نکنم جز اینکه به مکّه وارد شوم.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: عروة بن مسعود هنگام گفتگو با پیامبر دست به ریش آن حضرت می‌داشت و مغیرة بن شعبه که بالای سر آن حضرت ایستاده بود به روی دست او زد. عروه گفت: ای محمّد! این کیست؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: این پسر برادر تو مغیره است.
عروه رو به مغیره کرد و گفت: ای نیرنگباز! بخدا من به مکّه نیامده‌ام مگر برای شستن کار پلشت تو. عروه به سوی قریش بازگشت و به ابو سفیان و یارانش گفت: نه، بخدا سوگند، من صلاح نمی‌دانم شخصی همچون محمّد را از آمدن به مکّه و انجام کاری که دارد، باز گرداند. قریش سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزّی را نزد پیامبر فرستادند و رسول خدا فرمود تا شتران قربانی را در برابر آنها صف کردند. آن دو آمدند و از پیامبر پرسیدند که برای چه به مکّه آمده‌ای؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: برای طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه آمده‌ام و اینکه این شتران را قربانی کنم و گوشت آنها را برای شما گذارم. سهیل بن عمرو و حویطب گفتند: قومت تو را بخدا و خویشاوندیشان سوگند می‌دهند که مبادا بی‌اجازه به شهر آنها درآیی و دشمن را بر آنها دلیر گردانی. پیامبر از آنها نپذیرفت مگر آنکه به مکّه وارد شود. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تصمیم گرفت عمر را سوی آنها فرستد و عمر در پاسخ گفت: یا رسول اللّه! عشیره من در میان قریش اندکند و جایگاه من در میان ایشان چنان است که می‌دانی، ولی من شما را برای انجام این مهم به عثمان بن عفان راهنمایی می‌کنم.
پیامبر نزد عثمان فرستاد و فرمود: سوی مؤمنان قومت برو و آنها را به فتح مکّه که خداوند به من وعده داد بشارت ده. هنگامی که عثمان راهی مکّه بود به ابان بن سعید برخورد و او وی را احترام کرد و از سر زین عقب کشید و عثمان را جلو خود نشانید و او را به مکّه برد و عثمان وارد مکّه شد و پیغام خود را به آنها اعلان کرد، و بدین ترتیب
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 374
کشمکش میان مسلمانان و مشرکان آغاز شد. سهیل بن عمر نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود و عثمان هم در میان لشکر مشرکان گرفتار شد. در این هنگام پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با مسلمانان بیعت کردند و به جای بیعت عثمان که حضور نداشت پیامبر، یک دست خود را به دست دیگر زد، و مسلمانان گفتند: خوشا به حال عثمان که موفق شد به خانه کعبه طواف کند و میان صفا و مروه سعی نماید و از احرام بیرون آید. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: او چنین کاری نکند. و چون عثمان برگشت و نزد پیامبر آمد رسول خدا به او فرمود: آیا به خانه کعبه طواف کردی؟ گفت: من چنین کاری نمی‌کردم و

در طواف به رسول خدا پیشی نمی‌گرفتم، و ماجرای خود را بازگفت و هر چه رخ داده بود بیان کرد.
پیامبر رو به علی کرد و گفت: بنویس:
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
. سهیل گفت: من نمی‌دانم رحمان و رحیم کیست مگر همان که در شهر یمامه است، پس همان طور که ما می‌نویسیم بنویس: «بسمک اللّهمّ».
پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: بنویس: این قراردادی است که پیامبر خدا با سهیل بن عمرو می‌بندد. سهیل گفت: [اگر ما تو را رسول خدا بدانیم] پس چرا با تو بجنگیم؟ پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: منم پیامبر خدا، و منم محمّد بن عبد اللّٰه. مسلمانان همصدا گفتند: تویی رسول خدا. از بندهای قرار داد این بود که مشرکان گفتند: هر کس از ما به سوی شما گریخت او را به ما بازش می‌دهید و محمّد او را بزور به دین خود در نیاورد، ولی هر کس از شما مسلمانان به سوی ما گریخت او را بازنگردانیم. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: ما به کسی که نزد شما گریزد نیازی نداریم. و همچنین از جمله بندهای این قرار داد آن بود که خداپرستی در میان مردم مکّه پیدا باشد نه پنهان.
امام صادق صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در این جا فرمود: و همانا پرده‌ها از مدینه برای مسلمانان مکّه هدیه می‌فرستادند و هیچ بندی از موادّ صلحنامه برای آنان پربرکت‌تر از این نبود، و کار به جایی رسید که نزدیک بود که اسلام بر همه مردم مکّه چیرگی یابد.
سهیل بن عمرو به پسر خود ابو جندل دست انداخت و او را گرفت و گفت: این نخستین ماده‌ای است که روی آن قرار بسته‌ایم. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: مگر تو قراردادی امضا کرده‌ای؟ سهیل گفت: ای محمّد! تو پیمان شکن نبودی. این چنین بود که سهیل، ابو جندل

را همراه خود برد. ابو جندل رو به پیامبر کرد و گفت: ای رسول خدا! آیا مرا تسلیم او می‌کنی؟ پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: من در باره [آزادی] تو شرطی با او نکرده بودم، و سپس فرمود: خدایا! برای ابو جندل گشایشی فراهم آور.

[504] فضل ابو العبّاس می‌گوید: امام صادق علیه السّلام در باره آیه شریفه: ... أَوْ جاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ ... «1» فرمود: این آیه در باره بنی مدلج نازل گشت، زیرا آنها نزد رسول خدا آمده گفتند: ای رسول خدا! ما دلتنگیم از اینکه گواهی دهیم تو رسول خدایی، و ما نه با توییم و به سود تو می‌جنگیم و نه با قوم خود علیه تو به کار زار درآییم.

راوی می‌گوید: من عرض کردم: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در برابر این سخن آنها چه واکنشی نشان داد؟ حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: با آنها پیمان بست تا پس از فراغت از کار عربها آنها را به اسلام فراخواند، اگر پذیرفتند که چه بهتر و الّا با آنها به جنگ پردازد.

[505] ابو یزید حمّار به نقل از امام صادق علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود:
خداوند متعال برای نابود کردن قوم لوط چهار فرشته با نامهای جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروبیل برانگیخت. آنها در حالی که عمامه بر سر داشتند بر ابراهیم گذر کردند و بر او درود فرستادند. ابراهیم آنها را نشناخت ولی نمود نیکویی در ایشان یافت، لذا پیش خود چنین گفت: خدمت به ایشان را جز من شایسته نیست. ابراهیم میهمان دوست بود، پس گوساله فربهی برای آنها بریان کرد تا بپخت و آن را پیش روی ایشان نهاد. پس چون گوساله را در برابر آنها گذاشت دید که دست آنها به گوساله نمی‌رسد. پس آنها را

---

(1) «و آنان که پیش شما آمده‌اند و سینه ایشان از پیکار با شما یا پیکار با قومشان تنگ شده ...» (سوره نساء/ آیه 90).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 376

ناشناس تشخیص داد و از آنها هراسی در دلش افتاد.
جبرئیل که چنین دید عمامه از چهره برگرفت و ابراهیم او را به جای آورد و گفت: تو همویی؟ جبرئیل گفت: آری. در این وقت ساره همسر ابراهیم از پیش آنها گذشت و جبرئیل او را به آمدن اسحاق بشارت داد و از پی اسحاق هم به یعقوب نویدش داد. در این هنگام ساره همان سخنی را که خداوند عزّ و جلّ از او نقل کرده [هود/ 72] گفت، و آنها هم همان پاسخی را بدو دادند که در قرآن [هود/ 73] آمده. ابراهیم به آنها گفت: برای چه آمده‌اید؟ فرشتگان گفتند: برای نابود کردن قوم لوط آمده‌ایم. ابراهیم گفت: اگر در میان آنها صد مؤمن یافت شود باز هم آنها را نابود خواهید کرد؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر پنجاه نفر باشند چه؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر سی تن باشند چه؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر بیست تن باشند چه؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر ده تن باشند چه؟ جبرئیل گفت: خیر، ابراهیم گفت: اگر پنج تن باشند چه؟ جبرئیل گفت:
خیر. ابراهیم گفت: اگر یک تن باشد چه؟ جبرئیل گفت: خیر. در این هنگام ابراهیم گفت:
لوط که در میان آنهاست؟ فرشتگان در پاسخ گفتند: ما بدان کس که در میان آنهاست داناتریم. ما او و خاندانش را رهایی بخشیم مگر زنش را که از ماندگان است. آنها سپس رفتند.

ابو محمّد حسن عسکری گفته است: برای این سخن مقصودی نمی‌دانم مگر آنکه ابراهیم می‌خواسته آنها را از نابودی برهاند، و این همان سخن پروردگار است که فرمود:

... يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ «1».

پس فرشتگان نزد لوط آمدند در حالی که او در کشتزار خود در نزدیکی شهر بود.

فرشتگان همان طور که عمامه بر سر داشتند بر آن حضرت درود فرستادند. لوط که آنها را در آن وضع و شکل نیکو و عمامه‌ها و جامه‌های سفید دید به منزلش دعوتشان کرد و آنها نیز پذیرفتند. لوط جلو افتاد و آنها در پی او به راه افتادند. لوط در بین راه از اینکه ایشان را

---

(1) «با ما در باره قوم لوط مجادله می‌کرد» (سوره هود/ آیه 74).

به منزلش خوانده بود پشیمان شد و با خود گفت: عجب کاری کردم! اینان را به میان قوم خود می‌بردم که بخوبی می‌شناسمشان، لذا بدیشان روی کرد و گفت: جز این نیست که شما به سوی بدترین خلق خدا می‌روید. جبرئیل [پیشتر] گفته بود: ما در عذاب این مردم شتاب نخواهیم کرد تا لوط سه بار به بدی آنها گواهی دهد. در این هنگام جبرئیل گفت:

این یک بار. سپس لوط به راه افتاد و اندکی از مسافت را که پیمود دوباره بدیشان رو کرد و گفت: همانا که شما به سوی بدترین مردم خدا می‌روید. جبرئیل گفت: این دو بار. لوط به راه افتاد و چون به دروازه شهر رسید گفت: براستی که شما به سوی بدترین خلایق خدا روانید. جبرئیل گفت: این هم سه بار.

سپس لوط وارد شهر شد و فرشتگان هم همراه او وارد شدند. زن لوط که آنها را زیبا یافت بر بام خانه رفت و فریاد زد ولی قوم لوط صدای او را نشنیدند، لذا بر بام، دودی بر پا کرد. و چون مردم، دود را دیدند رو به درب خانه لوط دویدند، و در این هنگام زن لوط پایین آمد و گفت: نزد لوط مردمی هستند که من هرگز از آنها زیباتر ندیده‌ام. آن مردم به سوی درب خانه آمدند تا به خانه درآیند. چون لوط آنها را دید به سوی آنها رفت و گفت:

ای جماعت! تقوای خدا در پیش گیرید و مرا در باره میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما خردمندی یافت نمی‌شود؟ لوط به آنها گفت: اینان دختران منند که برای شما پاکیزه‌ترند. لوط آنها را دعوت کرد که به طریقی شرعی دفع شهوت کنند. آنها در پاسخ گفتند: تو خود می‌دانی که ما را در دختران تو حقّی و رغبتی نیست و تو می‌دانی که ما چه مقصودی داریم. لوط گفت: ای کاش من در برابر شما توانایی داشتم و یا از پشتیبانی استوار برخوردار

می‌بودم. جبرئیل گفت: کاش می‌دانست اکنون چه نیرویی دارد. قوم بر درب خانه فزونی گرفتند تا [بزور] به خانه او ریختند. جبرئیل فریاد زد: بگذار وارد شوند. چون آنها وارد خانه شدند جبرئیل انگشت خود را به سوی آنها فرود آورد و بینایی از آنها سلب شد. و این همان سخن پروردگار است که فرمود: .. فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ ... «1».

---

(1) «دیده‌هاشان را کور کردیم» (سوره قمر/ آیه 37).

سپس جبرئیل فریاد برآورد که: ... إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ... «1». و این چنین جبرئیل به لوط اعلان کرد که ما برای نابود کردن آنها آمده‌ایم و او به جبرئیل گفت: شتاب کنید. جبرئیل گفت: .. إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ «2»، و این چنین جبرئیل به او دستور داد تا خود و خانواده‌اش جز همسر خویش را بیرون برد.
امام علیه السّلام می‌فرماید: آن گاه جبرئیل آن شهر را از بن با دو بال خود از هفتمین طبقه زمین برکند و آن قدر بالا برد که اهل آسمان دنیا بانگ سگان و خروسان آنها را شنیدند و از همان جا آن شهر را واژگون ساخت و بر آنها و ساکنانی که در حومه آن شهر بودند سنگ سجّیل بارید.

نظر امام باقر علیه السّلام در باره صلح امام حسن علیه السّلام با معاویه

[506] محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: بخدا سوگند کاری که حسن بن علی کرد [صلح با معاویه] از هر آنچه خورشید بدان تابیده بهتر بود. بخدا سوگند منظور از این آیه: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ... «3» تنها فرمانبری از امام است ولی ایشان خواهان جنگ شدند. و چون با حسین علیه السّلام جنگ بر آنها مقرّر شد گفتند: بار خدایا! چرا بر ما جنگ مقرّر داشتی؟ چرا ما را تا مدّتی کوتاه فرصت ندادی تا دعوتت را بپذیریم و از رسولان تو پیروی کنیم؟ مقصود آنها از تأخیر همان زمان ظهور حضرت قائم علیه السّلام بود.

---

(1) «ما فرستادگان پروردگار توایم و اینها هرگز به تو دست نیابند و تو پاسی از شب با خاندانت راهسپر شو» (سوره هود/ آیه 81).
(2) «وعده آنها صبحگاه است، آیا صبح نزدیک نیست» (سوره هود/ آیه 81).
(3) «آیا ندیدی آن کسانی را که بدانها گفته شده بود دست [از جنگ] بدارید و نماز را به پا دارید و زکات دهید» (سوره نساء/ آیه 77).

دیدگاه امام صادق علیه السّلام در باره علم نجوم

[507] معلّی بن خنیس می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره نجوم پرسیدم که آیا راست است؟ امام علیه السّلام فرمود: آری، همانا خدای عزّ و جلّ مشتری را به صورت مردی به زمین فرستاد و او مردی از عجم را گرفت و علم نجوم را به او آموخت تا جایی که گمان کرد آن را فرا گرفته است و سپس بدو گفت: اکنون بنگر مشتری در کجاست؟ آن مرد گفت: من آن را در فلک نمی‌یابم و نمی‌دانم در کجا قرار دارد. مشتری او را از خود دور کرد و دست مردی هندی را گرفت و به او آموزش داد و گمان کرد که او آن علم را به کمال رسانده. در این هنگام به او گفت: اکنون بنگر مشتری در کجا قرار گرفته است؟ آن مرد گفت: بر پایه محاسبات من تو همان مشتری هستی. مشتری که این سخن را شنید فریادی زد و از دنیا برفت، و علم او در خاندان آن مرد همچنان به ارث رسید و از همین رو جایگاه این دانش در همان جاست.

[508] از امام صادق علیه السّلام از علم نجوم پرسش کردند حضرت علیه السّلام فرمود: آن را نداند مگر خاندانی از عرب و خاندانی از اهل هند.

رفتار امام صادق علیه السّلام با پیش‌بینی‌کنندگان خلافت ایشان

[509] معلّی بن خنیس می‌گوید: در زمانی که سیاهپوشان [طرفداران ابو مسلم خراسانی] ظهور کردند پیش از ظهور بنی عباس من نامه‌هایی از عبد السلام بن نعیم و سدیر و جمع دیگری برای امام صادق علیه السّلام بردم که در آن نامه‌ها به آن حضرت نوشته بودند که: ما پیش بینی کرده مقرّر می‌دانیم که امر خلافت به شما خواهد رسید، اینک خودتان چه نظری دارید؟ حضرت علیه السّلام نامه‌ها را به زمین کوفت و فرمود: وای بر شما، وای بر شما. من امام این جماعت نخواهم بود. آیا اینان نمی‌دانند که برای رسیدن ما به خلافت باید سفیانی کشته شود.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 380

خانه‌های پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در قرآن

[510] ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پیرامون آیه شریفه: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ ... «1» پرسش کردم. حضرت علیه السّلام فرمود: منظور خانه‌های پیامبر است.

زره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[511] یحیی بن ابی العلاء می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: زره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم یعنی «ذات الفضول» دو حلقه نقره در جلو داشت و دو حلقه نقره در عقب، و این همان زره‌ای است که علی علیه السّلام در جنگ جمل بر تن کرد.

کمربند علی علیه السّلام در جنگ جمل

[512] یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: علی علیه السّلام در جنگ جمل کمربندی سیاه و سفید بر میان بست که جبرئیل آن را از آسمان برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اکرم آورده بود و آن حضرت روزی که زره بر تن می‌کرد آن را به میان خود می‌بست.

گفتگوی عثمان و مقداد

[513] فضیل بن یسار می‌گوید: امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: عثمان به مقداد گفت: بخدا سوگند یا دست بردار و یا تو را به سوی پروردگار نخستت باز می‌گردانم، و چون هنگام مرگ مقداد فرا رسید به عمّار گفت: از سوی من به عثمان این پیام را برسان که: من به سوی پروردگار نخست خود بازگشتم.

---

(1) «در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده تا برافراشته و بلند گردد» (سوره نور/ آیه 36).

امام سجّاد علیه السّلام و پرداخت بدهی اسامه

[514] امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که مرگ محمّد بن اسامه فرا رسید بنی هاشم نزد او رفتند و او بدیشان گفت: شما از خویشی و جایگاهم نسبت به خود آگاهید. من یک بدهی دارم که می‌خواهم شما از سوی من آن را بپردازید. امام علی بن الحسین علیه السّلام فرمود:
بخدا سوگند، پرداخت یک سوم بدهی تو بر عهده من. او خاموش شد و دیگر حاضران هم خاموش شدند. علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: پرداخت همه بدهیهای تو بر عهده من.
امام علیه السّلام سپس فرمود: آگاه باشید که چیزی مانع من نشد که در بار نخست همه بدهیهای او را بر عهده گیرم مگر آنکه خوش نداشتم بگویند: او بر ما پیشی گرفت [و اگر چنین نکرده بود ما پرداخت آن را بر عهده می‌گرفتیم].

شتر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و شکایت او از سمرة

[515] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ماده شتر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که به «قصوا» شهرت داشت آن گونه بود که چون پیامبر از آن فرود می‌آمد افسارش را به گردنش می‌انداخت و رهایش می‌کرد و آن به میان مسلمانان می‌رفت، و هر کس چیزی بدان می‌داد و پس از مدّت اندکی سیر می‌شد. یک روز آن ماده شتر به چادر سمرة بن جندب سرکشید و او با عصای نوک تیزی بر سر آن زد و سرش را شکست. آن حیوان یکسره نزد پیامبر آمد و از سمره به آن حضرت شکایت برد.

مدّت حاملگی مریم به حضرت عیسی علیه السّلام

[516] مردی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: مریم، عیسی را نه ساعته باردار شد، هر ساعت برابر با یک ماه.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 382

یک حدیث در باره مغیریّه

[517] عمر بن یزید می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مغیریه [طرفداران مغیرة بن سعید بجلی که بر امام باقر علیه السّلام دروغ می‌بست] چنین گمان می‌کنند که امروز جزء شب بعد است. حضرت علیه السّلام فرمود: دروغ گفته‌اند، امروز جزء شب گذشته است. مردم بطن نخله هنگامی که ماه را دیدند گفتند: ماه حرام برآمد.

[518] عمّار بن یاسر می‌گوید: در حالی که من در خدمت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بودم حضرتش فرمود: شیعیان خاص و ناب، از ما اهل بیت هستند. عمر گفت: ای پیامبر خدا! آنها را به ما بشناسان تا ما با آنها آشنا شویم. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: من این سخن را به شما نگفتم مگر آنکه خواستم شما را از آن آگاه کنم. سپس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: منم دلیل و راهنمای بر خدای عزّ و جلّ و علی یاور دین من است، و خاندانش چراغ آن می‌باشند، و ایشان پرتو بخشی هستند که [دیگران] از آنها پرتو می‌گیرند. عمر گفت: ای رسول خدا! پس اگر کسی دلش با این سخن همراه نباشد؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: دل را در جایگاه خود ننهاده‌اند مگر آنکه با این سخن همراه باشد یا با آن به مخالفت برخیزد، پس هر که دلش موافق ما اهل بیت بود نجات یافت و هر که دلش مخالف ما خاندان بود اهل هلاکت و نابودی خواهد بود.

[519] قتیبه اعشی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: شما برای ما با پدران، پسران و همسران خویش دشمنی ورزیدید و در برابر، پاداش شما بر خداوند عزّ و جلّ می‌باشد، و بدانید که نیازمندترین وقت شما [به ولایت و دوستی ما] آن هنگامی است که جانها به این جا رسد، و با دست مبارک به گلوی خود اشاره کرد.

[520] سعید بن یسار می‌گوید: من و حارث بن مغیره نصری و منصور صیقل از امام صادق علیه السّلام اجازه ملاقات خواستیم و حضرت وعده دیدار ما را در خانه طاهر، نوکر خود

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 383

قرار داد. ما نماز عصر را خواندیم و بدان جا رفتیم و دیدیم که آن حضرت بر تختی تکیه زده که ارتفاعش از زمین کم بود. ما گرد ایشان نشستیم. آن حضرت برخاست و نشست و پاهای خود را از روی تخت دراز کرد به گونه‌ای که پاهای حضرت به زمین رسید، سپس فرمود: سپاس مر خدا را سزاست، مردم به راست و چپ رفتند، گروهی مرجئه، دسته‌ای خوارج، شماری قدریه گشتند و شما را ترابیّه می‌نامند. سپس دست راست خود را بالا برد و فرمود: بدانید بخدا سوگند که آن [دین حقیقی] نیست مگر خدای یگانه‌ای که شریک ندارد و رسولش و خاندان رسولش و شیعه آنها- کرّم اللَّه وجوههم-، و آنچه جز این است چیزی نیست، و بخدا سوگند علی علیه السّلام برای سرپرستی و هدایت مردم شایسته‌ترین مردم بود و این سخن را سه بار تکرار کرد.

[521] از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: همانا به فرشتگانی که در آسمان دنیا هستند به یک نفر، دو نفر، سه نفری که فضیلت خاندان محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را یاد می‌کنند سر می‌کشند و به یک دیگر می‌گویند: آیا نمی‌بینید که این گروه با کم بودن شمارشان و فراوانی دشمنانش فضیلت خاندان محمّد را به یاد یک دیگر می‌آورند. گروهی از فرشتگان بدیشان می‌گویند: این فضل و کرم خداست که به هر کس خواهد دهد و کرم خدا بسیار است.

مدارا با شیعیان

[522] عمر بن حنظله می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای عمر! به شیعیان ما [کارهای دشوار] تحمیل نکنید و با آنها مدارا کنید، زیرا مردم طاقت آنچه شما تحمّل می‌کنید ندارند.

[523] حسين جمال از امام صادق علیه السّلام روايت مى‌كند كه در باره آيه شريفه: ... رَبَّنا

أَرِنَا الَّذَيْنَ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ «1»، فرمود: مقصود آن دو [ابو بكر و عمر] هستند. سپس فرمود: و فلانى [ابو بكر] شيطان بود.

[524] ورقة بن كليب از امام صادق علیه السّلام روايت مى‌كند كه در باره آيه فوق فرمود: اين سوره! بخدا مقصود آن دو هستند، همان دو- تا سه بار- اى سوره بخدا سوگند ماييم خزانه‌داران علم خدا در آسمان و خزانه‌داران علم خدا در زمين.

[525] سليمان جعفرى مى‌گويد: از ابو الحسن علیه السّلام شنيدم كه در باره آيه شريفه: ... إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضى مِنَ الْقَوْلِ ... «2» فرمود: مقصود فلانى و فلانى و ابو عبيده جرّاح هستند.

[526] عبد اللَّه نجاشى مى‌گويد: از امام صادق علیه السّلام شنيدم كه در باره آيه أُولئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغاً «3» فرمود:
بخدا سوگند مقصود فلانى و فلانى است، و مقصود از اين آيه مباركه: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً «4» فرمود: بخدا مقصود پيامبر و على است كه نزد آنها بيايند و از كردار خود آمرزش طلبند. يعنى اى على! اگر نزد تو مى‌آمدند و از كردار خود از خدا آمرزش مى‌طلبيدند و پيامبر نيز براى آنها آمرزش خواسته بود حتما خداوند را توبه‌پذير و مهربان مى‌ديدند، و در آيه بعد: فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما

---

(1) «پروردگارا! آن دو تن كه ما را به گمراهى انداختند از جنّ و انس به ما نشان ده تا آنها را زير گامهاى خويش نهيم و پست شوند» (سوره فصّلت/ آيه 29).

(2) «وقتى كه شبانه به سخن خلاف رضاى خدا بپردازند» (سوره نساء/ آيه 108).

(3) «اينان همان كسانى هستند كه خدا مى‌داند در دلهاشان چيست، از آنها روى بگردان و پندشان ده و در باره خودشان گفتارى رسا بگو» (سوره نساء/ آيه 63).

(4) «هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آنکه دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند، و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر از ایشان آمرزش خواسته بود خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند» (سوره نساء/ آیه 64).

شَجَرَ بَیْنَهُمْ «1» امام صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از اختلاف میان آنها و علی است. ... ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ ... «2» یعنی به زبان تو ای پیامبر در باره اعلان ولایت علی علیه السّلام، ... وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً «3»، یعنی تسلیم ولایت علی شوند.

[527] معمر بن خلّاد می‌گوید: از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که فرمود: چه بسا که من خوابی ببینم و خودم آن را تعبیر کنم و خواب، همان گونه می‌شود که تعبیر شود.

[528] حسن بن جهم می‌گوید: از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که فرمود: خواب، همان گونه می‌شود که تعبیر شده است. عرض کردم: برخی از اصحاب ما روایت کرده‌اند که خواب پادشاه مصر از خوابهای پریشان بوده [و به سبب تعبیر حضرت یوسف علیه السّلام واقعیت یافته].

حضرت علیه السّلام فرمود: در زمان پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم زنی در خواب دید که ستون خانه‌اش شکسته، پس خدمت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید و خواب خود را به پیامبر عرض کرد.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: شوهرت با خوبی و خوشی از سفر سر می‌رسد. شوهر او که در سفر بود همان گونه که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفته بود بیامد. بار دیگر شوهر او به سفر رفت و آن زن دوباره به خواب دید که ستون خانه‌اش شکسته است. باز خدمت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید و خوابش را عرض کرد. پیامبر به او فرمود: شوهرت با خوبی و خوشی از سفر سر می‌رسد، و شوهر او همان گونه که پیامبر گفته بود از سفر بیامد. شوهر او برای بار سوم به سفر رفت و آن زن در خواب دید که ستون خانه‌اش شکسته، ولی او این بار خواب خود را برای مردم شوم بازگفت، و آن مرد بد سرشت به او گفت که: شوهرت خواهد مرد. این خبر به گوش پیامبر رسید و او فرمود: چرا این مرد، خواب آن زن را تعبیری نیکو نکرد! [529] جابر بن یزید از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود:

خواب مؤمن [چونان پرنده‌ای] میان زمین و آسمان بر سر صاحبش بال می‌گشاید تا آن

---

(1) «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند مگر آنکه در نزاعی که

میان آنهاست تو را داور قرار دهند» (سوره نساء/ آیه 65).
(2) «و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند» (سوره نساء/ آیه 65).
(3) «و سراسر تسلیم آن گردند» (سوره نساء/ آیه 65).
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 386
هنگام که خودش آن را تعبیر کند یا دیگری همچون خود او آن را برایش تعبیر کند، و چون خواب او تعبیر شد به زمین آید. پس خواب خود را جز به خردمند نقل نکنید.

در بیان کردن خواب

[530] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: خواب را نباید جز به کسی که از حسادت و بیدادگری بر کنار باشد باز گفت.

داستان مرد زشت روی

[531] مردی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در زمان پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مردی بود که (ذو النمره) نامیده می‌شد. او از زشت‌ترین مردم بود و به سبب همین زشتی او را (ذو النمره) می‌نامیدند. یک روز او خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! به من بگو خدای عزّ و جلّ بر من چه واجب کرده است؟ پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: خداوند بر تو واجب کرده است هفده رکعت نماز در شبانه روز، و روزه ماه مبارک را در صورتی که زنده ماندی و آن را درک کردی، و حج را اگر استطاعت یافتی، و زکات را، و آن را برای او شرح داد. آن مرد گفت: سوگند بخدایی که تو را بحق به پیامبری برانگیخت، برای پروردگار خود افزون بر آنچه برای من واجب گردانیده به جای نخواهم آورد.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: چرا ای ذو النمره؟ عرض کرد: زیرا که مرا چنین زشت آفریده است.
در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نازل شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! پروردگارت به تو دستور می‌دهد که از سوی او به ذو النمره سلام برسانی و به او بگویی: پروردگارت می‌فرماید: آیا خشنود نیستی که در روز رستاخیز تو را به زیبایی جبرئیل محشور کنم.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: ای ذو النمره! این جبرئیل است که به من دستور داده به تو سلام رسانم و به تو بگویم که پروردگار متعال فرموده است: آیا خشنود نیستی که در روز رستخیز تو را به زیبایی جبرئیل محشور گردانم. ذو النمره گفت: پروردگارا! من خشنود شدم و بعزّتت سوگند من نیز [به اعمالم آن قدر] بیفزایم تا خشنود گردی.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 387

یکی از معجزات حضرت عیسی علیه السّلام

[532] از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا عیسی بن مریم کسی را پیش از مرگ آن گونه زنده کرد که خوراک و روزی داشته باشد و عمر دوباره و فرزند بیابد؟ امام علیه السّلام فرمود:
آری، عیسی علیه السّلام دوستی داشت که به خاطر خدا با او دوستی می‌کرد. عیسی علیه السّلام با او رفت و آمد داشت و به خانه‌اش می‌رفت تا آنکه زمانی از او دور شد و سپس به سراغ او رفت تا سلامی به او داشته باشد. هنگامی که به درب منزل خانه رسید مادرش بیرون آمد. عیسی علیه السّلام از حال او پرسید. مادر او در پاسخ گفت که: ای پیامبر خدا! او مرده است. عیسی گفت:
دوست داری او را دوباره ببینی؟ مادرش گفت: آری. عیسی علیه السّلام به او فرمود: فردا نزد تو می‌آیم تا به اذن خدا او را زنده گردانم. چون فردای آن روز رسید نزد مادرش رفت و به او فرمود: با من نزد قبر او بیا. هر دو به راه افتادند تا به قبر او رسیدند. عیسی علیه السّلام ایستاد و به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا کرد. در این هنگام گور گشوده شد و پسر او زنده بیرون آمد.
پس چون مادرش او را دید و او مادرش را دید هر دو به گریه افتادند. عیسی علیه السّلام دلش به حال آن دو سوخت و لذا به آن مرد فرمود: آیا دوست داری همراه مادرت در دنیا باقی بمانی؟ آن مرد عرض کرد: با خوراک و روزی و مدّتی معیّن یا بدون خوراک و روزی و مدّتی اندک؟ عیسی علیه السّلام فرمود: با خوراک و روزی و مدّتی معیّن و عمری بیست ساله که در آن مدّت همسر برگزینی و فرزند بیاوری. عرض کرد: در این صورت، آری. پس حضرت علیه السّلام آن مرد را به مادرش سپرد و او بیست سال دیگر عمر کرد و ازدواج کرد و همسرش برای او فرزند آورد.

[533] از امام صادق علیه السّلام در باره آیه شریفه: .. وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ ... «1»

(1) «و هر كه در آن جا اراده تجاوز و ستمى كند ...» سوره حج/ آيه 25).

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 388

پرسش كردند. امام عليه السّلام فرمود: هر كه در دنيا جز خداوند را بپرستد يا جز اولياء اللَّه را دوست بدارد چنين كسى متجاوز بيدادگر است و بر خداوند تبارك و تعالى است كه عذاب دردناک را به او بچشاند.

آنان که مظلومانه از دیارشان بیرون شدند

[534] سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که پیرامون این آیه شریفه:
الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ... «1» فرمود: این آیه در باره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و آله و سلّم و علی علیه السّلام و حمزه و جعفر علیهما السّلام نازل شد و در باره حسین علیه السّلام نیز جاری است.

سؤال از انبیاء پیرامون اوصیائشان

[535] یزید کناسی می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام تفسیر این آیه شریفه: یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا ... «2» را پرسیدم. امام علیه السّلام فرمود: این آیه تأویلی دارد، می‌فرماید: چگونه پاسختان دادند در باره اوصیایی که پس از خود بر امّتهایتان جانشین گردانیدید؟ فرمود: آنها گویند: ما نمی‌دانیم که آنها پس از ما چه کردند.

[536] سعيد بن مسيب مى‌گويد: از امام على بن الحسين عليه السّلام پرسيدم: على بن ابى طالب عليه السّلام در روزى كه اسلام آورد چند سال داشت؟ حضرت عليه السّلام فرمود: مگر هرگز كافر بوده است؟ روزى كه خداوند عزّ و جلّ پيامبرش را به پيامبرى برانگيخت على عليه السّلام ده

---

(1) «آنان كه بناحق از سرزمينشان بيرون شده‌اند [تنها به اين سبب] كه مى‌گفتند: پروردگار خداى ماست» (سوره حج/ آيه 40).
(2) «روزى كه خداوند پيامبران را گرد آورد و گويد: چگونه اجابتتان كردند؟ گفتند: ما نمى‌دانيم» (سوره مائده/ آيه 109).

سال داشت، و در آن روز هم كافر نبود و بخداى تبارك و تعالى و پيامبرش ايمان داشت، و سه سال زودتر از ديگران بخدا و رسولش ايمان آورد و برپا كردن نماز را آغازيد.
نخستين نمازى كه آن حضرت عليه السّلام با رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم خواند دو ركعت نماز ظهر بود، و خداوند متعال نماز را براى مسلمانانى كه در مكّه بودند اين گونه دو ركعت دو ركعت واجب كرده بود، و پيامبر خدا نيز در مكه نماز را دو ركعتى برپا مى‌كرد، و على عليه السّلام نيز با آن حضرت در مدّت ده سالى كه در مكّه بود نماز را دو ركعتى برپا مى‌كرد تا زمانى كه پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به مدينه هجرت كرد، و على عليه السّلام را براى انجام كارهايى كه جز او كسى توان انجام آن را نداشت در مكّه به جاى خود گذاشت.
و خروج پيامبر از مكّه در روز نخست ربيع الأوّل، برابر با پنجشنبه سيزدهمين سال بعثت آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و ورد به مدينه روز دوازدهم ربيع الاوّل به هنگام نيم روز بود كه در قبا فرود آمد و نماز ظهر و عصر را دو ركعتى به جاى آورد، و به خانه عمرو بن عوف وارد شد و بيش از ده روز در آن جا ماند. آنها به حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم عرض كردند: اگر در اين جا مى‌مانى ما براى شما منزل و مسجدى بسازيم. آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در پاسخ فرمود: نه من چشم به راه آمدن على بن ابى طالب هستم و به او دستور داده‌ام خود را به من رساند، و تا او نيايد من جايى را منزل نگيرم و او به خواست خدا بزودى خواهد آمد.
پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم همچنان در خانه عمرو بن عوف بود كه على عليه السّلام از مكّه آمد و به همان جا وارد شد، و پيامبر صلّى اللَّه

علیه و آله و سلّم پس از آمدن علی علیه السّلام به محلّه بنی سالم بن عوف وارد شد در حالی که علی علیه السّلام هم همراه او بود، و این به هنگام طلوع خورشید در روز جمعه بود. پس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای اهالی آن محلّه نقشه مسجدی را کشید و قبله آن را تعیین کرد و نماز جمعه را دو رکعت در آن جا برپا کرد و دو خطبه هم برای نماز ایراد فرمود. سپس همان روز با آن شتری که از مکّه آمده بود به سوی مدینه حرکت فرمود و علی علیه السّلام نیز با آن حضرت بود و از ایشان جدا نمی‌شد و پا به پای ایشان می‌رفت. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به هیچ یک از قبائل انصار که سر راه او بودند برنمی‌خورد مگر آنکه به استقبال ایشان می‌آمدند و از ایشان تقاضا می‌کردند که به محلّه آنها فرود آید و حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در پاسخ می‌فرمود:

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 390

راه شتر را باز کنید که او مأمور است. شتر، همان طور که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مهارش را بر سرش انداخته بود رفت تا به جایی رسید که اینک مشاهده می‌کنید، و در این هنگام با دست خود به درب مسجد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اشاره کرد، دربی که نزد آن بر جنازه‌ها نماز می‌خوانند.

شتر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به آن جا که رسید توقف کرد و زانو زد و پهلو بر زمین نهاد. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پیاده شد و ابو ایّوب پیش آمد و بار و بنه آن حضرت را برداشت و به خانه خود برد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به آن منزل رفت و علی علیه السّلام نیز با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در آن خانه بود تا وقتی که مسجد ساخته شد و در اطراف آن برای پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و علی علیه السّلام اتاقهایی ساختند و آن دو به آن جا منتقل شدند.

سعید بن مسیّب در این جا به علی بن الحسین علیه السّلام عرض کرد: قربانت گردم، ابو بکر در هنگام ورود پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به مدینه همراه آن حضرت بود، او در کجا از حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جدا شد؟ حضرت فرمود: هنگامی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به قبا وارد شد و به انتظار آمدن علی علیه السّلام در آن جا توقف کرد ابو بکر به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: برخیز تا راهی مدینه شویم، زیرا مردم با آمدن شما شاد می‌شوند و برای ورود شما لحظه شماری می‌کنند، پس بیا تا به مدینه برویم و در این جا به انتظار آمدن علی علیه السّلام درنگ مکن که فکر نمی‌کنم او تا یک ماه دیگر بیاید. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: هرگز، او بزودی خواهد آمد و من از این جا نمی‌روم تا عموزاده و برادر خدایی و محبوبترین فرد خاندانم نزد من بیاید، زیرا او بود که با جان خود مرا از شرّ مشرکان حفظ کرد.

امام علیه السّلام می‌فرماید: در این هنگام ابو بکر خشمگین شد و تنفّر در دل گرفت و نسبت به علی علیه السّلام حسادت ورزید و این نخستین دشمنی او با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به سبب علی علیه السّلام و اوّلین مخالفت او با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بود، و لذا ابو بکر به مدینه آمد و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در انتظار آمدن علی علیه السّلام در قبا ماند.
سعید بن مسیّب می‌گوید: من به علی بن الحسین علیه السّلام عرض کردم: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در چه زمانی فاطمه را به ازدواج علی علیه السّلام درآورد؟ امام علیه السّلام فرمود: این ازدواج یک سال پس از هجرت در مدینه صورت پذیرفت و فاطمه علیها السّلام در آن هنگام، نه سال داشت. علی بن

الحسین علیه السّلام فرمود: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از خدیجه فرزندی جز فاطمه علیها السّلام نیاورد که بر سرشت و فطرت اسلام به دنیا آمده باشد. خدیجه یک سال پیش از هجرت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت و ابو طالب نیز یک سال پس از مرگ خدیجه، دیده از جهان فرو بست، و چون پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هر دوی آنها را از دست داد از ماندن در مکّه دلتنگ شد و اندوه فراوانی وجود او را دربرگرفت و از شرّ کافران قریش بر جان خویش بیم برد و لذا به جبرئیل شکایت کرد و خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود که: از این سرزمین که مردمش ستمگرند بیرون رو و به مدینه هجرت کن که در مکّه دیگر یاری برایت باقی نمانده است و علم جنگ با مشرکان برافراز. در این هنگام بود که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به سوی مدینه روی آورد.
سعید بن مسیّب می‌گوید: من عرض کردم: چه هنگام، نماز به گونه‌ای بر مسلمانان واجب شد که امروز آن را به جای می‌آورند؟ امام علیه السّلام فرمود: در مدینه هنگامی که دعوت به اسلام آشکار شد و اسلام جان گرفت و خدای عزّ و جلّ جهاد را بر مسلمانان واجب فرمود، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هفت رکعت به نمازها بیفزود، دو رکعت به نماز ظهر و دو رکعت به نماز عصر، و یک رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشاء، و نماز صبح را همان گونه که بود رها کرد، زیرا فرشتگان روز شتاب دارند که از آسمان فرود آیند و فرشتگان شب نیز شتاب دارند که زودتر به آسمان روند و فرشتگان شب و روز در نماز صبح پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شرکت می‌کردند و لذا خداوند فرموده است: ... وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً «1»، و هم مسلمانان و هم فرشتگان روز و شب در آن حاضر می‌شوند.

نهی از بدگویی مردم

[537] هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: چقدر آسان است آنچه مردم را از شما خشنود می‌کند، زبانهای خود را از [بدگویی به] آنها نگاه دارید.

---

(1) «و نماز صبح که براستی نماز صبح محل حضور و اجتماع است» (سوره اسراء/ آیه 78).

کوتاه بودن دوران بنی امیّه

[538] زراره می‌گوید: امام باقر علیه السّلام در مسجد الحرام بود که سخن از بنی امیّه و حکومت ایشان به میان آمد. یکی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد: ما امیدواریم تو صاحب آنها باشی [یعنی تو قائمی باشی که آنها را براندازی و دولت حقّه را برپا کنی]. حضرت فرمود: من آن نیستم و خوش هم نمی‌دارم چنین کسی باشم، زیرا اصحاب آنها زنازاده‌اند، چرا که، خداوند تبارک و تعالی از آن هنگام که آسمانها و زمین را آفرید، سال و دورانی کوتاهتر از سال و دوران آنها نیافریده است، و خدای عزّ و جل به فرشته‌ای که چرخ و فلک به دست اوست می‌فرماید تا آن را بزودی بچرخاند و دورانشان بزودی سپری گردد.

فرزندان مرداس

[539] حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: فرزندان مرداس آن گونه‌اند که هر کس بدیشان نزدیک شود کافرش کنند، و هر کس از آنها دوری گزیند به تنگدستیش کشانند، و هر کس با ایشان به مخالفت برخیزد او را از پای درآورند، و هر کس از شرّ آنها به جایی پناه برد او را فرود آورند [و به چنگ آرند]، و هر کس از آنها بگریزد او را بگیرند تا آنکه حکومتشان از میان برود.

[540] بشير نبّال از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود: در حالى كه پيامبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نشسته بود زنى خدمت آن حضرت رسيد. حضرت به آن زن خوشامد گفت و دست او را گرفت و نشاند، سپس فرمود: اين زن دختر پيامبرى است كه قومش او را تباه كردند، يعنى خالد بن سنان كه آنها را به سوى خدا دعوت كرد و آنها از ايمان آوردن روى گردانيدند، و آتشى بود كه آن را «آتش حدثان» مى‌ناميدند و هر سال يک بار به سراغ آنها

مى‌آمد و برخى از آنها را در كام خود فرو مى‌برد. اين آتش همه ساله در هنگام معيّنى مى‌آمد. آن پيغمبر به آنها فرمود: اگر من اين آتش را از شما دور كنم ايمان مى‌آوريد؟

گفتند: آرى، پس آن پيغمبر جامه خود را در برابر آن آتش گرفت و آن را از ايشان برگرداند و به دنبال آن رفت تا به درون غارى وارد شد كه آن آتش، از آن بيرون مى‌آمد، و آن مردم بر درب آن غاز نشستند و چنان پنداشتند كه آن پيغمبر ديگر نخواهد توانست از اين غار بيرون آيد. پس ديدند كه او بيرون آمد در حالى كه مى‌گفت: اين است اين است [يعنى اين است اعجاز من] و همه اينها از اين است [يعنى از سوى خداست]. بنى عبّاس گمان بردند كه من بيرون نيايم ولى بيرون آمدم در حالى كه پيشانيم تر است. سپس به آنها فرمود: اينک آيا به من ايمان مى‌آوريد؟ گفتند: نه. فرمود: پس من در فلان روز مى‌ميرم و چون مردم مرا به خاک بسپاريد، و بزودى گله گورخرى كه پيشاپيش آنها خر دم بريده‌اى قرار دارد بيايد تا بر سر قبر من بايستد، و چون چنين شد قبر مرا بشكافيد و هر چه خواهيد از من بپرسيد.

هنگامى كه آن پيغمبر از دنيا رفت و روز موعود فرا رسيد و گورخران بر سر گور آن جمع شدند، مردم خواستند قبرش را بشكافند ولى با خود گفتند: تا زنده بود به او ايمان نياورديد پس چگونه پس از مرگش به او ايمان خواهيد آورد، و اگر قبر او را نبش كنيد پيوسته ننگى را بر دوش خود خواهيد داشت، پس او را رها كنيد، و بدين ترتيب او را به حال خود گذاردند.

داستان بیعت شیطان و مردم با ابو بکر

[541] سلیم بن قیس هلالى مى‌گوید: از سلمان فارسى رضى اللَّه عنه شنیدم که مى‌گفت: هنگامى که پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم دیده از جهان فرو بست و مردم کردند آنچه کردند و ابو بکر و عمر و ابو عبیدة بن جرّاح با انصار ستیزه کردند و آنها را به دلیل خویشى، که دلیل على علیه السّلام بود محکوم نمودند. گفتند: اى گروه انصار! قریش به امر امامت از شما سزاوارترند، زیرا پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم از قریش بود و مهاجران نیز از قریش بودند و خدا در قرآن، خود با آنها

بهشت کافى / ترجمه روضه کافى، ص: 394

آغاز نموده و آنها را برترى بخشیده است، و پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است: امامان از قریش باشند.

سلمان گفت: من به نزد على علیه السّلام که مشغول غسل دادن پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم بود رفتم و او را از جریان آگاه کردم و گفتم: اینک ابو بکر بر منبر پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم جاى گرفته است و بخدا سوگند، خشنود نیست که مردم با یک دست او، بیعت کنند و مردم با هر دو دست چپ و راست، با او بیعت مى‌کنند.

على علیه السّلام فرمود: اى سلمان! هیچ مى‌دانى نخستین کسى که بر منبر پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم با او بیعت کرد چه کسى بود؟ عرض کردم: نمى‌دانم، جز اینکه من دیدم که در زیر سایه‌بان بنى ساعده هنگام مجادله انصار نخستین کسى که با او بیعت کرد بشیر بن سعد و ابو عبیدة بن جرّاح بود و سپس عمر و بعد از او سالم. امام علیه السّلام فرمود: من در باره اینها از تو نپرسیدم، ولى مى‌دانى اوّل کسى که چون بر منبر پیامبر بالا رفت با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولى پیرى کهنسال را دیدم که بر عصاى خویش تکیه زده بود و میان دو دیده‌اش اثر سجده زیادى بود، و او نخستین کسى بود که از پله منبر بالا رفت و مى‌گریست و مى‌گفت: ستایش خدایى را که مرا از دنیا نبرد تا تو را در این جایگاه ببینم، دستت را باز کن. ابو بکر دستش را باز کرد و پیرمرد با او بیعت نمود و سپس از منبر پایین آمد و از مسجد بیرون رفت.

على علیه السّلام فرمود: دانستى او که بود؟ گفتم: نه، ولى از کلامش بدم آمد، زیرا گویى از مرگ پیامبر خوشحالى مى‌کرد. امام علیه السّلام فرمود: او شیطان لعنه اللَّه بود. پیامبر اکرم صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم به من خبر داد که شیطان و سران اصحابش نگران بودند که پیامبر اکرم در روز غدیر خم مرا به امر خداوند عزّ و جلّ، به امامت و خلافت بر مردم و براى مردم نصب کرد و به آنها خبر داد که من نسبت به آنها از خود آنها سزاوارترم و

به آنها فرمود تا حاضران به غائبان برسانند و همه سران و شیطانهای ابلیس گرد او آمدند و گفتند: همانا این امّت، مرحومه و معصومه است و نه تو و نه ما را بر آنها راهی نیست. همانا پیشوا و پناهگاه خود را پس از پیغمبرشان دانستند. در این هنگام بود که شیطان لعنه اللَّه افسرده و غمگین از آن محضر

دور شد و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به من خبر داد که چون از این جهان رخت بربندد مردم پس از مخاصمه با یک دیگر در سقیفه بنی ساعده با ابو بکر بیعت کنند، و از آن جا به مسجد روند و نخستین کسی که بالای منبر من با ابو بکر بیعت کند شیطان است که به چهره پیرمردی عبادت کوش بدان جا بیاید و چنین و چنان بگوید، سپس از آن جا بیرون رود و شیاطین و پیروان خود را گرد آورد و باد در بینی کند و به جست و خیز پردازد و به آنها گوید: هرگز، شما گمان بردید که مرا بر ایشان راهی نیست، اکنون دیدید من با آنها چه کردم تا سرانجام دستور و فرمانبری خدای عزّ و جلّ و اوامر پیامبر را وانهادند.

نعره شیطان از روز غدیر خم

[542] جابر از امام باقر علیه السّلام روایت کند که چون پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در روز غدیر خم دست علی علیه السّلام را در دست گرفت، شیطان در میان سپاهیانش نعره برآورد و هیچ یک از آنها چه در خشکی و چه دریا به جای نماند مگر آنکه در پی نعره او به سویش دویدند و گفتند: ای آقا و مولا! چه بر سر تو آمده؟ ما هرگز از تو نعره‌ای دهشتناک‌تر از این نعره نشنیده بودیم. او بدیشان گفت: این پیامبر کاری کرد که اگر براستی این کار تحقّق یابد دیگر کسی هرگز خدا را نافرمانی نکند. آنها در پاسخ گفتند: سرورا! تو آدم را فریب دادی، و چون منافقان گفتند: این مرد [پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم] از سر هوای نفس سخن می‌گوید، و یکی به دیگری گفت: مگر نمی‌بینی که چشمانش چگونه در کاسه سرش می‌چرخد؟ گویا دیوانه شده- مقصودشان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بود-. در این هنگام شیطان فریادی از سر شادی زد و دوستانش دوباره گرد او حلقه زدند. او بدیشان گفت: آیا می‌دانید من پیشتر با آدم ابو البشر چه کرده‌ام؟ گفتند: آری، گفت: آدم، پیمان خود را شکست ولی بخدا کفر نورزید ولی اینان هم پیمانشان را نقض کردند و هم به پیامبر علیه السّلام کفر ورزیدند.
پس هنگامی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از این جهان رخت بربست و مردم به جای علی علیه السّلام دیگری را به خلافت نشاندند شیطان تاج شاهی بر سر نهاد و منبری نهاد و روی بالش
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 396
نشست، و پیادگان و سوارگان خود را گرد آورد و بدیشان گفت: شادی کنید که تا روز ظهور امام، خداوند فرمان برده نشود.
امام باقر علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «1». امام باقر علیه السّلام فرمود: تأویل این آیه هنگامی بود که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رحلت فرمود و گمان ابلیس همان هنگامی بود که در باره پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفتند: او از سر هوای نفس سخن می‌گوید، و شیطان در این هنگام گمانی در باره ایشان برد و آنها گمان شیطان را تصدیق کردند و تحقّق بخشیدند.

جریان خواب پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[543] زراره از یکی از دو امام [باقر و صادق] علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: روزی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم غمگین و اندوهناک بود. علی علیه السّلام به آن حضرت عرض کرد: چیست که تو را غمگین می‌یابم؟ فرمود: چگونه غمگین نباشم در حالی که همین امشب خواب دیدم که بنی تیم [تیره ابو بکر] و بنی عدی [قبیله عمر] و بنی امیّه بر منبر بالا می‌روند و مردم را از اسلام باز می‌گردانند. من در خواب گفتم: پروردگارا! این واقعه در دوران زندگی من روی می‌دهد یا پس از مرگ من؟ فرمود: پس از مرگ تو.

نارضایتی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از جماعتی از مردم

[544] زراره از یکی از آن دو علیهما السّلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: اگر برایم ناگوار نبود که بگویند محمّد از مردم یاری گرفت و چون به دشمنش فائق آمد آنها را کشت، گردن جماعت بسیاری را می‌زدم.

---

(1) «براستی شیطان گمان خویش را در باره آنها صادق یافت و جز گروهی از مؤمنان همه از او پیروی کردند» (سوره سبأ/ آیه 20).

یک حدیث از حضرت مسیح علیه السّلام

[545] ابان بن تغلب از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که مسیح علیه السّلام فرمود: کسی که زخم مجروحی را درمان نکند ناگزیر شریک کسی است که این شخص را زخمی کرده، چه، زخم زننده تباهی حال مجروح را خواسته، و کسی هم که او را درمان نکرده، بهبودی او را نخواسته بناچار تباهی او را خواهان است. شما نیز حکمت را به غیر اهلش باز مگویید تا نادانی کرده باشید، و از اهل آن دریغ نکنید که گناه مرتکب شوید. هر یک از شما چونان پزشکی درمانگر باشد که اگر جایی برای داروی خود یافت [دریغ نورزد] و گر نه خودداری کند.

[546] احمد بن عمر می‌گويد: من و حسين بن ثوير بن ابی فاخته خدمت امام رضا عليه السّلام شرفياب شديم. من به آن حضرت عليه السّلام عرض كردم: ما در وسعت رزق و خوشی و خرّمی بوديم و اينک وضع دگرگون شده است، تو از خداوند عزّ و جلّ بخواه كه آن وضع را به ما بازگرداند. امام عليه السّلام فرمود: چه می‌خواهيد؟ می‌خواهيد سلطان باشيد؟ آيا خوش داری كه همچون طاهر و هرثمه باشی و در برابر، دين و اعتقادات بر خلاف آنچه اكنون داری باشد؟ عرض كردم: بخدا نه، من خوش ندارم دنيا را آكنده از سيم و زر داشته باشم امّا اعتقادم بر خلاف آنچه اكنون دارم باشد. فرمود: پس هر كس از شما توانگر است بايد سپاس بگزارد كه خدای عزّ و جلّ می‌فرمايد: ... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ... «1»، و نيز می‌فرمايد: اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ «2»، پس نسبت بخداوند خوش بين و خوش گمان باشيد، زيرا امام صادق عليه السّلام می‌فرمود: هر كه بخدا گمان نيک

---

(1) «اگر سپاسگزاری كنيد بر شما [نعمت را] بيفزايم» (سوره ابراهيم/ آيه 7).

(2) «ای خاندان داود! شكرگزاری [نعمت] كنيد كه اندكی از بندگان من شكرگزارند» (سوره سبأ/ آيه 13).

برد، خداوند نيز با همان گمان با او رفتار كند، و هر كه به روزی اندک خدا خشنود باشد خدا نيز عمل اندک او را بپذيرد، و هر كس به روزی حلال اندک قانع باشد، هزينه او سبک است و خانواده‌اش در نعمت باشند، و خدا او را به درد دنيا و درمان آن بينا سازد و او را سالم از آن برون برد و به دار السّلام رساند.

سپس آن حضرت فرمود: اين قياما چه كرد؟ [او از واقفه است كه در امامت حضرت رضا عليه السّلام توقف كرد و مردی خبيث بود]. او می‌گويد: عرض كردم: بخدا او با ما برخورد می‌كند و بر خوردش با ما خوب است. فرمود: چرا چنين نكند [يعنی برای منافع خود چنين می‌كند]، سپس اين آيه را تلاوت فرمود: لا يَزالُ بُنْيانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِيبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ... «1»، آن گاه فرمود: می‌دانی چرا اين قياما سرگردان شد؟

عرض كردم: نه، فرمود: سببش اين بود كه دنبال امام كاظم عليه السّلام بود و از سمت راست و چپ او آمد و آن حضرت قصد رفتن به مسجد

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را داشت. پس امام کاظم علیه السّلام به او رو کرد و فرمود: خدا تو را حیران کند چه می‌خواهی؟ سپس فرمود: به من بگو اگر حضرت موسی نزد گوساله پرستان برمی‌گشت و به او می‌گفتند: اگر او را برای ما منصوب می‌کردی از او پیروی می‌کردیم و دنبالش می‌رفتیم، آنان درست‌تر گفته بودند یا آنان که گفتند پیوسته این گوساله را بپرستیم تا موسی نزد ما بازگردد؟ او می‌گوید: من گفتم: نه، آن کس که گفت: خوب بود او را برای ما منصوب می‌کردی. فرمود: ابن قیاما و هر که با او هم عقیده بود از همین جا هلاک شدند. او می‌گوید: سپس آن حضرت نام ابن سراج را [که او هم از واقفه بود] به میان آورد و فرمود: او به مرگ حضرت کاظم علیه السّلام اعتراف کرد، زیرا هنگام مرگش وصیت کرد که هر چه من بر جای نهادم حتّی همین پیراهنی را که پوشیده‌ام همه از ورثه حضرت کاظم علیه السّلام است، و نگفت از خود حضرت کاظم علیه السّلام است، و این اعترافی بود از جانب او، ولی چه سود از این سخن و آنچه پیشتر گفته بود، و سپس آن حضرت علیه السّلام از سخن گفتن خودداری کرد.

---

(1) «پیوسته بنیانی را که ساخته‌اند مایه اضطراب دلهای ایشان است تا وقتی که دلهاشان پاره پاره شود» (سوره توبه/ آیه 110).

[547] حمّاد از امام صادق عليه السّلام روايت كند كه فرمود: لقمان به پسرش گفت: هر گاه به همراه مردمى سفر كردى، چه در كار خود و چه در كار آنها با ايشان رايزنى بسيار كن و لبخند بسيار به روى آنها بزن و در توشه و خرجى خود بخشنده باش، و هر گاه تو را دعوت كردند دعوت ايشان را بپذير، و هنگامى كه از تو يارى طلبيدند بديشان يارى رسان، و در سه چيز بر آنها برترى ياب، خاموشى بسيار، نماز فراوان به جاى آوردن و در سخاوت بدان چه همراه دارى اعم از مركب و مال و توشه. و هر گاه از تو در حقّ مسلّمى گواهى خواستند براى آنها گواهى ده، و هنگامى كه با تو رايزنى كردند تا آن جا كه مى‌توانى نظر خوبى بديشان ده، و در كارى تصميم مگير تا در آن خوب انديشه كنى، و در هيچ مشورتى [بزودى] پاسخ مده تا در فكر آن برخيزى و بنشينى و بخوابى و غذا بخورى و نماز بخوانى، و در اين ميان انديشه و حكمت خود را بكار زنى، زيرا هر كس خيرخواهى بيغرضانه براى كسى كه با او رايزنى كرده نكند خداى تبارک و تعالى انديشه و خرد او را بستاند و امانت [خود] را از او بگيرد. و هنگامى كه ديدى همراهانت حركت كرده راه مى‌روند تو هم با آنها برو، و هر گاه ديدى به كارى پرداختند تو هم با آنها به اين كار بپرداز.

و چون صدقه و قرضى به كسى دادند تو هم بده، و سخن آن كسى را كه از تو عمر بيشترى دارد گوش كن، و هر گاه فرمانى به تو دادند و از تو چيزى طلبيدند بديشان پاسخ مثبت ده، و از گفتن «نه» خوددارى كن، زيرا كلمه «نه» [نشانه] درماندگى و نكوهيدگى است.

و هر گاه در راه خود حيران مانديد و راه را گم كرديد فرود آييد، و هر گاه در مقصد خود مردّد شديد درنگ كنيد و با هم رايزنى كنيد، هنگامى كه به يک نفر تنها برخورد كرديد از او به تنهايى راه خود را نپرسيد و از او راهنمايى نجوييد، زيرا يک نفر به تنهايى در بيابان مشكوک است و شايد او ديده‌بان دزدان باشد، يا او همان شيطانى باشد كه شما را حيران كرده است، و از دو نفر هم بهراسيد مگر آنكه وضعى [دالّ بر درستى] در آنها ببينيد كه من اكنون آن را نمى‌بينم، زيرا شخص دانا هنگامى كه چيزى را با چشم خود ببيند آثار حقيقت

و درستى آن را درک مى‌كند و شخص حاضر، آنچه را كه غايب نمى‌بيند مى‌بيند.

اى پسرم! به محض اينكه هنگام نماز رسيد آن را به سبب كار ديگر به تأخير مينداز و به جايش آور و خود را از آن آسوده ساز، زيرا كه بدهى

است. و نماز را به جماعت بخوان اگر چه بر نوک پیکان باشد. و بر روی مرکب خود مخواب که این کار پشت آن حیوان را زود زخم کند و این از کار حکیمان نیست مگر آنکه در کجاوه باشی و بتوانی پای خود را بکشی و مفاصل و بندهای خود را آزاد سازی. و چون به نزدیک منزلگاهی رسیدی از مرکب پیاده شو، و پیش از آنکه به فکر خود باشی نخست علف آن حیوان را بده. و چون آهنگ ماندن در جایی کردی مراقب باش آن جایی را برگزینی که زمینش خوشرنگ‌تر و خاکش نرمتر و گیاه و علفش بیشتر باشد. و چون فرود آمدی پیش از آنکه بنشینی دو رکعت نماز بخوان، و چون خواستی قضای حاجت کنی به جای دور دستی برو، و اگر خواستی کوچ کنی دو رکعت نماز بجای آور و با مکانی که در آن اقامت گزیده بودی وداع کن و بر آن مکان و اهلش درود فرست، زیرا که هر جای زمین اهلی از فرشتگان دارد، و اگر بتوانی از غذایی مخور مگر آنکه قدری از آن را صدقه دهی، چنین کن.
بر تو باد به خواندن قرآن خداوند عزّ و جلّ تا سوار هستی، و چون به کاری مشغول شدی تسبیح گوی، و در هنگام بیکاری دعا کن. و بر تو باد که در آغاز شب راه نروی و آن زمان را به استراحت‌گذرانی و از نیمه شب به بعد راه روی، و مبادا در مسیر خود آواز بخوانی و فریاد کنی.

گفتگوی یکی از خوارج با امام باقر علیه السّلام

[548] اسیدی و محمّد بن مبشّر گفته‌اند که عبد اللَّه بن نافع پیوسته می‌گفت: اگر می‌دانستم میان دو قطره زمین کسی هست که بتوان با هر مرکبی بدو رسید و او بر من دلیل و برهان می‌آورد که علی علیه السّلام به حق اهل نهروان را کشته و نسبت به آنها بیداد نکرده من به سوی او کوچ می‌کردم. به او گفته شد: یعنی به شرط اینکه فرزند او هم نباشد؟ گفت: مگر

در میان فرزندانش عالمی هست؟ به او گفته شد: این خود آغاز بیخردی توست، مگر می‌شود که در میان آنها دانشمندی نباشد! گفت: اینک عالم آنها کیست؟ گفته شد: محمّد بن علی بن حسین بن علی علیهم السّلام است. پس عبد اللَّه بن نافع با سران خویش حرکت کرده به مدینه آمد و از امام باقر علیه السّلام اجازه شرفیابی خواست. به امام علیه السّلام عرض شد: این عبد اللَّه بن نافع است که قصد شرفیابی دارد. امام علیه السّلام فرمود: او از من و پدرم در بام و شام بیزاری می‌جوید، با من چه کار دارد؟ ابو بصیر کوفی عرض کرد: قربانت گردم، این مرد گمان می‌کند که اگر بداند در میان دو قطر زمین کسی هست که مرکبها او را به نزد او ببرند و به او ثابت کند که علی علیه السّلام در کشتن اهل نهروان با آنها بیداد نکرده به سوی او کوچ می‌کند. امام باقر علیه السّلام فرمود: به نظر تو این مرد آمده تا با من مناظره کند؟ گفت: آری، فرمود: ای غلام! بیرون رو و بار او را فرو آر و به او بگو: فردا نزد ما بیا.
راوی می‌گوید: چون بامداد فردا رسید عبد اللَّه بن نافع با سران اصحابش حاضر شد و امام باقر علیه السّلام به دنبال فرزندان مهاجر و انصار فرستاد و آنها را گرد آورد و دو جامه سرخ رنگ در بر کرد و نزد مردم بیرون آمد و گویی یک پاره ماه بود. آن گاه فرمود: سپاس خدایی را سزد که ما خاندان را به پیامبری خود ارجمند داشت و به ولایت و دوستی خود برگماشت. ای گروه زادگان مهاجر و انصار! هر کدام شما منقبت و مدحی در باره علی بن ابی طالب علیه السّلام دارد باید برخیزد و بازگوید. او می‌گوید: مردم برخاستند و مناقب علی علیه السّلام را یک یک یاد کردند. عبد اللَّه گفت: من خود همه این فضایل را از این حاضران بهتر می‌دانم، ولی دعوای من این است که علی علیه السّلام پس از اینکه به تحکیم حکمین خشنود شد کافر گشت. تا اینکه در ضمن بیان فضائل علی علیه السّلام به حدیث خیبر رسیدند که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: (فردا پرچم را به دست مردی سپارم که خدا و رسولش را دوست

دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند، جنگاوری است که گریز ندارد و برنمی‌گردد تا خدا به دست او پیروزی بخشد و فتح کند). امام باقر علیه السّلام رو به عبد اللّه بن نافع کرد و فرمود:
در باره این حدیث چه می‌گویی؟ او گفت: این حدیث درست است و تردیدی در آن نیست، ولی او پس از آن کافر شده است. امام باقر علیه السّلام فرمود: مادرت بر تو بگرید، به من

بگو که خدای عزّ و جلّ روزی که علی بن ابی طالب علیه السّلام را دوست داشته می‌دانسته که اهل نهروان را می‌کشد یا نمی‌دانسته؟ او گفت: دوباره سخن خود را بازگویید. امام علیه السّلام فرمود:
به من بگو خداوند عزّ و جلّ روزی که علی بن ابی طالب علیه السّلام را دوست می‌داشت می‌دانست که اهل نهروان را می‌کشد یا نمی‌دانست؟
ابن نافع با خود گفت: اگر بگویم نمی‌دانست کافر می‌شوم، از این رو در پاسخ گفت: آری، خدا می‌دانست. امام علیه السّلام فرمود: آیا خداوند دوست داشت که علی علیه السّلام فرمانبری او کند یا نافرمانی او؟ عبد اللّه بن نافع گفت: اینکه فرمانبری کند. امام علیه السّلام فرمود: پس برخیز که محکوم شدی. عبد اللّه بن نافع برخاست در حالی که این آیه را می‌خواند: ... حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ «1». اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ «2».

[549] هشام خفّاف می‌گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: نظر تو در باره ستارگان چیست؟ او می‌گوید: عرض کردم: در عراق کسی نیست که از من به ستارگان آگاهتر باشد. فرمود: چرخش فلک نزد شما چگونه است؟ هشام می‌گوید: من کلاه خود را از سرم برداشتم و آن را چرخی دادم. حضرت علیه السّلام فرمود: اگر چنین است که تو می‌گویی پس چرا بنات النعش و جدی و فرقدان در همه دهر یک روز به سوی قبله نچرخند؟ او می‌گوید: عرض کردم: این مسأله‌ای است که بخدا سوگند از آن آگاهی ندارم و از هیچ یک از اهل حساب هم چنین چیزی را نشنیدم. امام علیه السّلام فرمود: ستاره سکینه چند جزء از تابندگی زهره را دارد؟ هشام گفت: بخدا سوگند این ستاره‌ای است که تاکنون نشنیده‌ام و نشنیدم کسی از مردم نام آن را ببرد. امام علیه السّلام فرمود: سبحان اللَّه، شما یک ستاره را بکلّی نادیده گرفته‌اید پس بر چه اساس حساب می‌کنید؟ سپس فرمود: زهره چند جزء از پرتو ماه را دارد؟ هشام گفت: این چیزی است که جز خداوند عزّ و جلّ کسی از آن آگاهی

---

(1) «تا از طلوع صبح رشته سپید از رشته سیاه بر شما نمایان شود» (سوره بقره/ آیه 187).

(2) «خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرّر دارد» (سوره انعام/ آیه 124).

ندارد. فرمود: ماه چند جزء از پرتو خورشید را دارد؟ عرض کردم: این را هم نمی‌دانم.

فرمود: راست گفتی. سپس فرمود: چگونه است که دو لشکر به ستیز با یک دیگر روانه می‌شوند، این دسته منجّم و حسابگری دارند و آن دسته نیز منجّم و حسابگر دیگری دارند، این یک برای قشون خود حساب می‌کند که پیروزی با اینهاست و آن یک برای سپاه خود حساب می‌کند که چیرگی از آن ایشان است، و سپس با هم جنگ می‌کنند و یکی از آنها دیگری را شکست می‌دهد، پس نحسی باعث شکست کدام لشکر بوده است؟

گوید: عرض کردم: نه، بخدا این را هم نمی‌دانم. فرمود: راست گفتی. اصل حساب درست است ولی این نکته را نمی‌داند مگر کسی که وضع ولادت همه خلق را بداند.

[550] جابر از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام در صفّین برای مردم خطبه خواند و در آن خطبه حمد و ثنای خدای را به جای آورد و بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پیامبر او درود فرستاد. سپس فرمود:
امّا بعد، براستی خداوند متعال برای من بر شما حقّی قرار داده به سبب سرپرستی من در کار شما و به سبب درجه و منزلتی که در میان شما به من بخشیده، و شما نیز به گردن من نظیر همان حقّی را دارید که من بر شما دارم، و حق در مقام توصیف از همه چیز زیباتر و در مقام انصاف گویی از همه چیز فراختر است. به سود کسی جریان نیابد جز آنکه به زیانش هم باشد، و به زیان کسی هم نگردد جز آنکه به سودش هم باشد، و اگر برای کسی ممکن بود که حق تنها به سود او باشد و به زیانش نباشد این بخداوند عزّ و جلّ اختصاص دارد نه خلق او، زیرا اوست که بر بندگان خودش همه گونه قدرت و توانایی دارد، و هر گونه مقدّرات خود را بچرخاند به حق و عدالت رفتار کرده است، ولی خدا هم حقّ خود را بر مردم همین مقرّر کرده که او را پیروی کنند و کفّاره و جبران طاعت آنان را به پاداش نیک بر خود مقرّر داشته از راه تفضّل و بخشش و توسعه بخشی، بدان چه او بیش از آنها اهل و شایسته آن است. سپس از حقوق خود شمرده آن حقوقی را که برای مردم بر یک دیگر
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 404
فرض کرده و آنها را در برابر همدیگر رو در رو قرار داده و برخی، بعضی را واجب گرداند و برخی لازم نیاید جزء در برابر بعضی دیگر.
بزرگترین این حقوق واجب خداوند تبارک و تعالی، حقّ والی و زمامدار است بر رعیت، و حقّ رعیت است بر والی، و این چیزی است که خدای عزّ و جلّ برای نفع دو طرف آن را مقرّر ساخته و آن را مایه نظام الفت آنان، و وسیله عزّت دینشان و پایداری سنّتهای حق در میان آنها قرار داده. پس رعیت صلاح نیابد مگر به صلاح یافتن والیان و زمامداران، و والیان نیز صلاح نیابند جز با راستی و درستی رعیت، پس هر گاه رعیت، حقّ والی را به جا آورد و والی حقّ رعیت را پرداخت حقّ در میان ایشان استوار گردد، و روشهای دیانت میان آنها برپا شود، و نشانه‌های عدل و داد و سنّتها و روشهای عدالت جاری شود و در نتیجه، روزگار بهبود یابد و زندگی خوش گردد و امید به بقا و پایندگی آن دولت باشد و آز دشمنان به نومیدی بدل گردد، در حالی که اگر رعیت بر والی و زمامدار خود چیرگی یابد و والی بر رعیت ستم ورزد، در این هنگام اختلاف کلمه پیدا شود و طمعهای ناحق رخ

بنماید و تبهکاری در دین فزونی گیرد و عمل به مقرّرات کنار نهاده شود و احکام دین تعطیل می‌شود و امراض روحی رو به فراوانی نهد، و از تعطیل شدن حدود مهمّ، و از باطل بزرگی که در جامعه بنیان گرفته است هراسی به دل راه ندهند. و در این هنگام است که نیکان ذلیل شوند و انسانهای شرور ارجمندی یابند و شهرها به ویرانی کشیده شود و کیفرهای خداوند عزّ و جلّ بر بنده‌ها گران شود.
پس ای مردم! بشتابید و گرد آیید بر همکاری در فرمان بردن از خداوند عزّ و جلّ و پایداری در عدالت و وفاداری به پیمان او. همه حقوق او را عادلانه ادا کنید، زیرا بندگان خدا به چیزی محتاجتر نیستند از اینکه در این مهمّ، خیرخواه هم باشند و با هم به نیکی همیاری کنند، و کسی نیست که به هر اندازه هم در تحصیل خشنودی خدا آزمند باشد و در عمل زیاد سعی و کوشش کند بتواند بحقیقت آنچه خدا از حق به اهلش عطا کرده برسد، ولی از حقوق واجب خدای عزّ و جلّ بر بندگانش این است که به مقدار وسع خود برای او خیرخواهی کنند و برای برپا داشتن حق در میان خود همیاری کنند. هیچ مردی نیست که

اگر چه منزلت و مقامش در مورد حق و فضیلتش در نزد حق ارجمند باشد بی‌نیاز از این باشد که به او کمک شود بر انجام آنچه خداوند عزّ و جلّ او را مسئول آن ساخته و به دوش او افکنده است. از حق خود و هیچ کس نباشد که هر چه هم از امور برکنار و رانده باشد و در دیده‌ها بی‌قدر و منزلت، از او صرف نظر گردد که بر این امر یاوری کند و یاری شود، و آنها که در حال خود اهل فضیلت باشند و دارای نعمتهای بزرگند در این نیازمندی بیشتر واردند و همه مردم از خرد و کلان در نیاز به درگاه خداوند عزّ و جلّ یکسان و همانندند.
در این هنگام یکی از سپاهیان آن حضرت که معلوم نشد که بود و گفته شده تا به آن روز و نه پس از آن، هرگز در میان سپاهیان حضرت دیده نشد برای پاسخ به سخنان آن حضرت برخاست و پس از اینکه خدای عزّ و جلّ را بخوبی در مورد آزمایشی که آنها را بدان گرفتار ساخته، و آن حقّ واجبی را که از آن حضرت بر آنها مقرّر ساخته، و اقرار به تمام آنچه از تصرّف اوضاع در مورد آن حضرت، و ایشان پیش آمده بود چنین گفت: تو فرمانده و امیر ما هستی و ما رعیت توئیم، به برکت تو بود که خدای عزّ و جلّ ما را از خواری و ذلّت رهایی بخشید، و به عزّت بخشی تو بود که خداوند بندگانش را از زنجیر ستم رها ساخت. اکنون تو هر راهی را که می‌دانی برای ما برگزین و ما را بدان ببر، و به هر گونه می‌توانی رأی بده و بر پایه نظر خود عمل کن، زیرا تویی گوینده مورد تصدیق و حاکم موفّق و سلطان مقتدر و ما هرگز مخالفت از فرمانت را جایز نشماریم و هیچ

دانشی را با دانش تو نسنجیم، و در این باره مقامت نزد ما بزرگ و فضیلت برتری‌ات نزد ما بسیار عزیز است.
امیر مؤمنان علیه السّلام در پاسخ آن مرد چنین گفت: براستی سزاوار است برای کسی که جلالت خدا در نگاه او بزرگ و مقامش در دل او بلند است، که به سبب همین بزرگی جلالت، هر چه غیر خداست در پیش او کوچک باشد، و سزاوارتر کسی که باید چنین باشد کسی است که نعمت خدا را در حقّ او بزرگ و احسانش به وی نیکو باشد، زیرا نعمت خدا بر کسی بزرگ نگردد جز آنکه عظمت حقّ خدا بر او افزون گردد.
به حقیقت، پلیدترین حالات والیان نزدم مردم صالح و شایسته این است که پنداشته

شود افتخار طلبند، و وضع آن والیان بر کبر و گردن فرازی بنیان شده و من دوست نمی‌دارم که در مخیّله شما بگذرد که من ستایش و مدح را دوست دارم.
سپاس خدا را که چنین نیستم. اگر بر فرض آن را هم دوست می‌داشتم آن را به سبب فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان- که او به دریافت عظمت و بزرگواری سزاوارتر است- رها می‌کردم، و گاهی است که مردم ستایش را پس از آزمون و بلا گوارا بیابند، پس مرا به ستایش نیکو نستایید، زیرا من خود را که در پیشگاه خدا و شما آماده کرده‌ام برای ادای باقیمانده حقوقی است که از ادای آن آسوده نشده‌ام، و به سبب به جای آوردن واجباتی است که ناگزیر به انجام آن هستم. و از این رو آن گونه که با گردن فرازان سخن می‌گویید با من سخن مگویید، و بدان گونه که از مردم تندخو و غضبناک پرهیز می‌کنید با من چنین نکنید، و با ظاهرسازی با من آمیزش نکنید، و مپندارید که اگر سخن حقّی به من گفته شود بر من دشوار آید، و گمان نبرید که من در اموری که به صلاح من نیست، در اندیشه بزرگ‌طلبی خود هستم، زیرا کسی که تذکّر حق برای او گران آید و یا از پیشنهادی عادلانه، نگران و ناخشنود گردد، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر و گرانتر باشد.
پس شما از حقگویی و رایزنیهایی که نظرهای عادلانه در آن دارید خودداری نورزید، زیرا من برتر از آن نیستم که خطا کنم و در کار خویش از آن ایمن نباشم مگر آنکه خداوند مرا از آنچه که از من بدان تواناتر و مسلّطتر است نگاه دارد، زیرا، ما و شما بندگان، مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست، و او مالک و صاحب آن چیزهایی از ماست که ما مالک آن نیستیم، و اوست که ما را از آن نادانی که گرفتار آن بودیم، به سوی آنچه به سود ما بود ره نمود، و گمراهی ما را به هدایت مبدّل کرد و پس از نابینایی به ما بصیرت ارمغان کرد.

در این جا مردی که پیشتر پاسخ حضرت علیه السّلام را داده بود دوباره رشته کلام را به دست گرفت و گفت: تو براستی شایسته آنی که گفتی و بخدا سوگند بالاتر از آنی، و نعمتهای خداوند در نزد ما آن قدر است که نمی‌توان بر آن سرپوش نهاد، و همانا خدای تعالی سرپرستی ما را بر دوش تو نهاده است و تدبیر کارهای ما را به تو واگذارده، تو امروز رهبر

مایی که باید در پرتو وجود تو ره یابیم، و جلودار مایی که باید از تو پیروی کنیم. فرمانت، همه، رهنمود است، و گفتارت همه، ادب. دیدگان ما در زندگی، همه از تو پرتو می‌گیرد، و دلهای ما یکسره به وجود تو از شادی آکنده است، و خردهای ما از شرح فضل سرشارت سرگردان است، و اینکه به تو می‌گوییم [ای امام صالح] گفتن این سخن نه به سبب بی‌آلایش ساختن توست و نه در ستایش تو از میانه‌روی پا فراتر نهادن است، و ما نسبت به یقین تو در دل تردیدی نداریم و نه در دین تو شکّی داریم تا از این بترسیم که با رسیدن نعمت خدای تبارک و تعالی، در تو گردن فرازی جان گیرد و یا خودپسندی و تکبّری به وجودت راه یابد، بلکه آنچه را ما به تو اظهار می‌کنیم و به حضرتت عرضه می‌داریم همه به خاطر آن است که با بزرگ شمردنت، به پیشگاه خداوند عزّ و جلّ نزدیکی جوییم، و با برتری دادن و بیان فضیلتت، پاداش بیشتری به دست آورده و بزرگداشت کار زمامداری و فرمانروائیت را بهتر سپاس گزارده باشیم. اکنون در کار خود و ما بنگر و فرمان خدا را برای خود و ما برگزین که ما به هر چه فرمانمان دهی اطاعت می‌کنیم، گذشته از آنکه فرمانبرداری از تو یقینا به سود ما نیز هست.
امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ فرمود: و من شما را در پیشگاه خداوند بر خویشتن گواه می‌گیرم، زیرا می‌دانید که من عهده‌دار امور شما شده‌ام و بزودی موقف قیامت، من و شما را در برابر خداوند گرد آورد و از وضعی که اکنون در آن هستیم بازپرسی شویم و آن جاست که بعضی از ما بر یک دیگر گواهی دهیم، پس امروز آن گونه گواهی ندهید که فردای قیامت بر خلاف آن گواهی دهید، زیرا هیچ امری بر خدای عزّ و جلّ پنهان نماند و چیزی در پیشگاه او روا نیست جز خیرخواهی صمیمانه در هر کاری.
در این جا باز همان مرد برخاست- و گفته شده از آن پس که این سخن را گفت دیگر دیده نشد- و شروع به پاسخ آن حضرت کرد و به جوش آمد و در حالی که گریه، سخنش را قطع می‌کرد و از خطری که احساس می‌کرد و هراسی که از وقوع مصیبت داشت و پیوسته آوازش در هم شکسته می‌شد، سخنش را ادامه داد، و پس از به جا آوردن حمد و ثنای الهی به درگاه بی‌نیاز باری تعالی شکایت کرد؛ شکایت از هراسی که از آن خطر بزرگ

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 408
و خواری مداوم، ناشی از تباهی روزگار و دگرگونی اوضاع و ناپایداری حکومت حقّه، بزودی دامنگیر می‌شد. سپس با اندوه فراوان روی نیاز به درگاه خدای عزّ و جلّ کرد و از او خواست که بر او منّت نهاده و بلا را از او دور کند، و بخوبی خدای را ستود، آن گاه گفت:
ای پرورنده بندگان و ای مایه آرامش بلاد! کجا سخن ما توان توصیف فضل تو دارد! و کجا بیان ما به کنه کار تو ره برد! و کجا ما توانیم به حقیقت ستایش نیکوی تو رسیم! یا کجا توانیم آزمایش نیکوی تو را برشماریم! چگونه با اینکه نعمتهای خدا به وسیله تو به ما ارزانی شود و در پرتو وجود تو اسباب خیر به ما بپیوندد! مگر تو نیستی که خواری خوارشدگان را پناهی، و سرکشان ناسپاس را برادری مهربان! پس با چه کسی جز خاندان و شخص تو خدای عزّ و جلّ ما را از ناهنجاری این خطرات رهانید! و یا به وسیله چه کسی سیلاب دشوار مشکلات را از ما بگرداند! و به واسطه چه کسی جز شما، خداوند دستورات دینمان را بر ایمان آشکار نمود و آنچه از دنیای ما تباه شده بود به صلاح و خوبی درآورد، تا پس از کاستی [ستم بارگی] نام‌آور شدیم و چشم ما از زندگی خوش روشنی یافت، زیرا به اندازه توان خود، به نیکی بر ما حکومت کردی و به همه وعده‌هایت وفا کردی و بر همه پیمانهایت پایداری ورزیدی و تو شاهدی بودی بر هر که از ما غایب می‌شد و یادگار خاندان برای ما بودی. تو عزّت بخش ناتوانان ما و پناه بینوایان ما و تکیه‌گاه بزرگان ما بودی و عدل و داد تو ما را در تمام کارها گرد هم جمع کرد و آرامی و بردباری تو برای ما در باره حق، وسیله وسعت است. دیدنت برای ما موجب آرامش است و یادت موجب آسودگی. کدام کار نیک را به جای نیاوردی؟ و کدام عمل صالح را ترک نمودی؟
اگر نبود آنچه که ما از آن بر تو ترس داریم [مرگ] و کوشش ما در وضع آن بی‌اثر است و جلوگیری آن از قدرت ما بیرون است، و یا ممکن بود که جان خود و عزیزانمان را در راه تو نثار کنیم، بی‌تردید همه را در پیش رویت فدا می‌کردیم و آنها را در گرو وجود عزیزت می‌نهادیم، گرچه اینها در برابر تو اندک است، و بی‌چون و چرا هر چه توان و قدرت داشتیم در راه ستیز با دشمنان تو و دفاع از سوء قصدکنندگانت به کار می‌بردیم. ولی چه می‌توان کرد در برابر خدایی که تقدیرش را دفع نتوان کرد، و عزیزی که مغلوب نگردد
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 409
و پروردگاری که چیره بر او نتوان شد. پس اگر خداوند به سلامتی وجود مقدّست بر ما منّت نهاد و به بقای ذات اقدست بر ما ترحّم فرمود و این نگرانی را به سلامت و تندرستی تبدیل کرد و در میان ما باقی ماندی، ما

در برابر این نعمت، شکر تازه‌ای به درگاه خداوند عزّ و جلّ به جای آورده و ذکر او را به دل و زبان ادامه دهیم، و به شکرانه سلامتی تو نیمی از اموال خود را صدقه داده و نیمی از بندگان خود را آزاد کنیم، و از نو برای خدا روی فروتنی و کوچکی بر خاک نهیم و در همه کارهامان خشوع و کرنش را فرو ننهیم، و اگر خدا نخواهد و تو را به بهشت برین برند و راهی را که بیقین باید پیمود بپیمایی، در این صورت نیز قضای خداوند در باره تو مورد بدبینی نیست و آزمون او از تو دفع ناپذیر است و دلهای ما برای این فاجعه ناگوار پراکنده نخواهد شد، و همه می‌دانیم که خداوند جوار حضرت خود را، بر این جهان ناپایدار و وضع ناهنجاری که در آن هستی، برای تو اختیار فرموده است، ولی ما به حقیقت می‌گرییم، زیرا که [با رفتن تو] عزّت این سلطنت و حکومت حقّه به خواری بگراید و دین و دنیای مردم طعمه [پلیدکاران] شود، و در آن هنگام کسی به جای تو نیست که شکایت نزد او بریم و مانندی برایت نباشد که مایه امید ما باشد و او را بر پای داریم.

[551] اصبغ بن نباته می‌گوید: عبد اللَّه بن عمر و فرزندان ابو بکر با سعد بن ابی وقاص نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمدند و از آن حضرت برای خود امتیازاتی خواستند. آن حضرت بر منبر شد و مردم گرد او آمدند پس حضرت فرمود:
سپاس خدای را سزاست که اختیار دارد سپاس و غایت کرم است، شرح و بیان به کنهش نرسد و وصف او به زبانی در نیاید و به حد و غایت موجودات شناخته نگردد، و گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه که شریک ندارد نیست، و براستی که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسول خدا پیامبر هدایت و جایگاه پرهیزگاری و فرستاده پروردگار والاست، و بحق از نزد پروردگار بر حق آمده تا به وسیله قرآن پرتو بخش، و برهان تابان، بیم دهد و او قرآن مبین
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 410
را ابلاغ کرد و به شیوه‌ای که فرستادگان نخست درگذشتند از این جهان برفت.
امّا بعد، ای مردم! مردانی که دنیا آنان را در خود فرو برده و زمینها به دست آورده و در آن جویها روان ساخته و رهروترین مرکبها را سوار شده و نرمترین جامه‌ها را پوشیده و با این کار ننگ و عاری به بار آورده‌اند- اگر خدای آمرزنده از ایشان نگذرد- اگر من آنها را از گردابی که در آن غوطه‌ورند بیرون آرم و بدان چه مستحقّ آنند سوق دهم و در نتیجه، این مال و منال را از دست بدهند، اینان نباید در مقام پرسش برآمده و بگویند: پسر ابو طالب به ما ستم کرده و ما را از حقوق خویش محروم و ممنوع ساخته است و یار من برای آنها خداست. هر که رو به قبله ما آرد و از ذبیحه ما بخورد و به پیامبر ما ایمان آورد و شهادتین را بر زبان جاری سازد و به دین ما درآید ما حکم قرآن و حدود اسلام را بر او جاری سازیم. کسی را بر کسی برتری و امتیازی جز به تقوا و پرهیزگاری نیست. بتحقیق که پرهیزگاران در نزد خدا بهترین ثواب و نیکوترین پاداش و سرانجام را دارند و خدای تبارک و تعالی دنیا را پاداش پرهیزگاران قرار نداده و آنچه در نزد خداست برای نیکوکاران بهتر باشد.
ای اهل دین خدا! بنگرید در آنچه که در کتاب خدا حق شماست و به شما می‌رسد و در آنچه نزد رسول خدا سپرده دارید و برای خدا در آن کوشش و جهاد کردید، آیا این به نژاد و خاندان بود یا به عمل و طاعت و زهد؟ و آنها را با آنچه امروز بدان گرایش یافته‌اید بسنجید.
به سوی آرامگاههای خود شتاب کنید- خدایتان رحمت کند- آن آرامگاههایی

که به آباد کردن آن مأمورید، آن آبادانی که ویرانی ندارد، آن منزل ماندنی که پایان ندارد، آن منزلی که خدا شما را به سوی آن فرا خوانده و بدان تشویق نموده و راغبتان ساخته است و نزد خود ثواب و پاداش آن را مقرّر داشته است. شما با تسلیم به قضای او و شکر بر نعمتهایش، نعمت خداوند والانام را برای خود کامل سازید، پس هر که بدان خشنود نباشد از ما نیست و رو به سوی ما ندارد، و همانا حاکم تنها به حکم خدا قضاوت کند و از این کار ترسی بر او نیست و ایشانند رستگاران. و در نسخه‌ای است که فرمود: و ترسی

و وحشتی ندارد و نه اندوهناک شوند.

و فرمود: من شما را با همین تازیانه‌ای که خاندانم را عتاب می‌کنم، عتاب کرده‌ام و شما از آن باکی ندارید، و با همان شلاقی که به وسیله آن حدود احکام پروردگارم را برپا دارم شما را تأدیب کنم ولی شما دست نکشیدید، آیا می‌خواهید این بار با شمشیر شما را بزنم. آری، من می‌دانم شما چه می‌خواهید و هم می‌دانم که این کجروی شما را چه چیز درست می‌کند، ولی من سامان یافتن وضع شما را به قیمت تباهی وضع خودم نمی‌خرم، و خداوند بر شما مسلّط گرداند مردمی را که انتقام مرا از شما بگیرند، که نه دنیایی داشته باشید که از آن بهره برید و نه آخرتی که سرانجام بدان جا روید، پس دوری و نابودی باد، بر هر که یار دوزخ سوزان است.

گفتگوی امام باقر علیه السّلام در زمان فرا رسیدن حکومت حقّه

[552] زراره می‌گوید: حمران از امام باقر علیه السّلام پرسید: خدا مرا قربانت کند، ای کاش برای ما بیان می‌فرمودی که این امر [سر کار آمدن حکومت حقّه] چه زمانی خواهد بود تا بدان شاد و خرسند شویم. حضرت در پاسخش فرمود: ای حمران! تو دوستان و برادران و آشنایانی داری، [یعنی ممکن است سخن سرّی افشا شود].

در گذشته مردی دانشمند بود و این مرد، پسری داشت که به دانش پدر گرایشی نداشت و از علم او هیچ نمی‌پرسید، ولی در عوض، همسایه‌ای داشت که نزد آن مرد عالم می‌آمد و از او می‌پرسید و علم او را فرا می‌گرفت. مرگ آن مرد دانشمند دررسید و پسرش را به بالین خود طلبید و گفت: پسر عزیزم! تو از آموختن علم من دوری می‌گزیدی و گرایش چندانی بدان نداشتی و لذا چیزی از من نمی‌پرسیدی، ولی من همسایه‌ای دارم که او به نزد من می‌آمد و از من پرسش می‌کرد و دانش مرا می‌آموخت و آنها را حفظ می‌کرد، پس هر گاه تو به چیزی نیاز یافتی به سوی او برو، و همسایه مورد نظر را به پسرش معرفی کرد.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 412
آن دانشمند از جهان رخت بربست و پسرش به جا ماند تا اینکه پادشاه آن زمان خوابی دید. سراغ آن مرد عالم را گرفت، به او گفتند: از دنیا رفته است. پرسید: آیا پسری به جای نهاده؟ گفتند: آری، یک پسر دارد. پادشاه گفت او را پیش من آرید. کسی را سوی او فرستادند که به نزد پادشاه بیاید. آن پسر با خود گفت: بخدا من نمی‌دانم پادشاه برای چه مرا احضار کرده و دانشی هم ندارم و اگر از من چیزی بپرسد بیگمان آبرویم خواهد رفت.
در این هنگام سفارش پدرش را به خاطر آورد، لذا به سوی همسایه‌ای که علوم پدرش را فراگرفته بود رفته به او گفت: پادشاه مرا خواسته و من دلیل آن را نمی‌دانم. پدرم به من دستور داده که هر گاه به چیزی نیاز یافتم سوی تو بیایم. آن مرد گفت: ولی من می‌دانم برای چه تو را خواسته و اگر به تو بگویم و آن وقت خداوند چیزی نصیب تو کرد مال هر دوی ما باشد. آن جوان گفت: آری. مرد او را سوگند داد و پیمان استواری از او گرفت که به این قرارداد عمل کند، و آن جوانک نیز پیمان استواری با او بست و قول قطعی داد که به قرارداد عمل کند. آن مرد به او گفت: پادشاه خوابی دیده و می‌خواهد از تو بپرسد خوابی را که دیده در چه زمانی واقع خواهد شد؟ و تو در پاسخ او بگو: زمان گرگ باشد. آن جوانک به نزد پادشاه آمد و پادشاه به او گفت: می‌دانی چرا در پی تو فرستادم؟ گفت: تو به نزد من فرستاده‌ای تا از من بپرسی خوابی که دیده‌ای چه هنگام واقع شود؟ پادشاه گفت:
راست گفتی، اکنون بگو چه زمانی خواهد بود؟ او پاسخ داد: زمان گرگ است. پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او بدهند. جوان جایزه را گرفت و به خانه خود بازگشت و به وعده‌ای که به آن مرد داده بود وفا نکرد و سهم او

را نپرداخت و با خود گفت: شاید این مال برای من تا پایان عمر کافی باشد و از این پس نیز محتاج سؤال از مرد نشوم و نظیر سؤالی که از من پرسیدند از من نپرسند. این گذشت تا اینکه دوباره پادشاه خوابی دیده و به سراغ همان جوان فرستاد. جوان از کرده خویش نادم شد و با خود گفت: من که دانشی ندارم تا به نزد پادشاه بروم و از سویی نمی‌دانم با این پیمان‌شکنی و بی‌وفایی که با آن مرد دانشمند کرده‌ام چگونه نزدش بروم. ولی باز با خود گفت: به هر روی به نزد او می‌روم و از او پوزش می‌خواهم و برایش قسم می‌خورم تا شاید دوباره مرا آگاه سازد. پس نزد آن مرد

آمد و به او گفت: من آنچه نباید بکنم کردم و به پیمانمان وفا نکردم و اکنون نیز پولی که به دستم رسید باقی نمانده و دوباره به تو نیاز یافته‌ام، تو را بخدا سوگند که مرا شرمنده و خوار نکنی، و من این بار با تو پیمان استواری می‌بندم که چیزی نصیب من نشود جز آنکه به طور یکسان از آن هر دومان باشد، و اینک پادشاه مرا خواسته و نمی‌دانم این بار چه سؤالی دارد. آن مرد گفت: پادشاه دوباره خوابی دیده، می‌خواهد از تو بپرسد خوابی که دیده در چه زمانی خواهد بود، تو در پاسخ او بگو: زمان قوچ. جوانک نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد پس پادشاه از او پرسید: می‌دانی برای چه سراغ تو فرستاده‌ام. گفت:

آری، خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی در چه زمان خواهد بود. پادشاه گفت: راست گفتی، اکنون بگو چه زمانی است؟ گفت: زمان قوچ است. پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند. جوانک جایزه را گرفت و به خانه‌اش بازگشت و در کار خود به اندیشه فرو رفت که آیا این بار به پیمان خود وفا کنم یا نه. گاهی تصمیم می‌گرفت و به وعده وفا کند و گاهی منصرف می‌شد تا بالاخره با خود گفت: شاید بعد از این دیگر من هیچ وقت نیازمند بدین مرد نشوم، و بر آن شد تا پیمان خود بشکند و به قولی که داده بود وفا نکرد. این جریان هم گذشت و باز پادشاه خوابی دید و به نزد آن جوان فرستاد. جوانک از پیمان‌شکنی با آن مرد پشیمان شد و گفت: با اینکه دو بار پیمان شکسته‌ام اینک چه کنم و حال آنکه دانشی هم ندارم، و سرانجام تصمیم گرفت نزد همان مرد دانشمند برود. پس نزد او آمد و او را بخدای تبارک و تعالی سوگند داد و از او خواست که اگر به او بیاموزد این بار به پیمان خود وفا کند و پیمان را محکم کرده بدو گفت: مرا با این حال وامگذار و من از این پس پیمان نخواهم شکست و به وعده‌ای که داده‌ام وفا می‌کنم. آن مرد از او پیمان گرفت و بدو گفت:

او تو را خواسته تا از خوابی که دیده از تو بپرسد که این زمان چه زمانی است؟ و چون این پرسش از تو پرسید، به او بگو: این زمان، زمان ترازو و میزان است. جوان به نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: برای چه تو را

خواستم؟ او گفت: تو خوابی دیده‌ای و می‌خواهی از من بپرسی که در چه زمانی خواهد بود. پادشاه گفت: راست گفتی، بگو در چه زمانی خواهد بود؟ او گفت: زمان ترازو. پادشاه فرمان داد به او صله‌ای دادند و او آن را گرفت و نزد مرد

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 414

دانش آموخته برد و در برابر او نهاده و گفت: من هر چه را به دست آوردم یک جا نزد تو آوردم، آن را با من قسمت کن. آن مرد دانشمند گفت: آن زمان نخست، دوران گرگان بود و تو هم گرگی بودی؛ زمان دوم دوران قوچ بود که تصمیم می‌گیرد ولی انجام نمی‌دهد، و تو هم تصمیم می‌گرفتی ولی وفا نمی‌کردی؛ و این زمان، دوران ترازو و عدالت است و تو بر سر وفاداری هستی. تو همه مال خود را برگیر و مرا بدان نیازی نیست و همه را بدو باز گردانید.

گفتگوی عبد اللَّه بن حسن با امام صادق علیه السّلام

[553] معتب یا دیگری می‌گوید: عبد اللَّه بن حسن برای امام صادق علیه السّلام پیغام فرستاد که: ابو محمّد [کنیه عبد اللَّه بن حسن] می‌گوید: من از تو شجاعتر، باسخاوت‌تر و داناترم.
امام صادق علیه السّلام به فرستاده او فرمود: امّا شجاعت، بخدا سوگند هنوز عرصه جنگی برای تو پیش نیامده که ترسویی تو از دلاوریت تمیز داده شود و سخاوت، آن است که آدمی، چیزی را از راه مشروع آن به دست آورد و آن را در جای خود مصرف کند، و امّا علم و دانش، پس پدر تو علی بن ابی طالب علیه السّلام هزار بنده آزاد کرد، تو که دانشمندی تنها نام پنج نفر از ایشان را برای ما بیان کن. فرستاده نزد عبد اللَّه بن حسن آمد و سخن امام علیه السّلام را به او گفت، سپس نزد آن حضرت بازگشت و گفت: عبد اللَّه بن حسن می‌گوید: تو مردی صحفی [کتاب خوان] هستی.
امام صادق علیه السّلام فرمود: به او بگو: آری، بخدا سوگند، صحف ابراهیم، موسی و عیسی را از پدرانم به ارث برده‌ام.

تفسیر آیه شریفه 2 سوره یونس در بیان امام صادق علیه السّلام

[554] از امام صادق علیه السّلام روایت شده که در تفسیر این آیه شریفه: ... وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... «1» فرمود: مقصود، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

---

(1) «و مژده بده به کسانی که ایمان آورده‌اند که آنان سابقه نیک نزد پروردگارشان دارند» (سوره یونس/ آیه 2).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 415

[555] عبد اللَّه بن يحيى كاهلى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه در تفسير آيه شريفه:
... وَ ما تُغْنِى الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ «1» فرمود: چون پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به معراج رفت، جبرئيل براق را براى او آورد و حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم سوار بر آن شد و به بيت المقدس رفت و در آن جا پيامبران قبل از خود را ديدار كرد، سپس بازگشته به اصحاب خود فرمود كه: من ديشب به بيت المقدس رفتم و بازگشتم و جبرئيل براى من براق را آورد و من بر آن سوار شدم، و نشانه درستى سخنم اين است كه من به كاروان ابو سفيان برخوردم كه بر سرآبگاه فلان قبيله بودند و شتر سرخ مويى از آنها گم شده بود و در پى يافتن آن بودند. آنها كه سخنان حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را شنيدند با يک ديگر گفتند: او سوار تندرويى بوده كه به شام رفته و شما به شام رفته آن جا را مى‌شناسيد.
اينک از بازارها، دروازه‌ها و بازرگانان آن جا از او پرسش كنيد. گفتند: اى پيامبر خدا! شام و بازارهاى آن چگونه است؟ امام صادق عليه السّلام فرمود: پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم چنان بود كه اگر چيزى را كه نمى‌دانست از او مى‌پرسيدند بر او سخت و ناگوار بود تا آن جا كه از چهره او دانسته مى‌شد و در او دگرگونى پديد مى‌آمد. در اين ميان جبرئيل نزد آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم آمده عرض كرد: اى رسول خدا! اين شام است كه در برابر ديدگانت قرار دارد. پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نگاه كرد و شام را با همه دروازه‌ها و بازرگانانش در پيش روى خود مشاهده كرد. فرمود: كجاست آنكه از وضع شام از من پرسش كرد؟ گفتند: فلانى و فلانى. رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بديشان روى كرد و به هر چه آنها پرسش كردند پاسخ داد. با اين حال جز اندكى از آنها بدان حضرت ايمان نياوردند. و اين است تفسير گفتار خداوند تبارک و تعالى: وَ ما تُغْنِى الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ.
سپس امام صادق عليه السّلام فرمود: بخدا پناه مى‌بريم از اينكه ايمان بخدا و رسولش نداشته

---

(1) «اين آيه‌ها و بيم دادنها براى گروهى كه ايمان نياوردند سودبخش نيست» (سوره يونس/ آيه 101).

باشيم. ما بخدا و رسول او ايمان داريم.

نگاه داشتن حرمت مؤمن و فضیلت شیعیان

[556] ابو حمزه می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: همین که مؤمنی به برادر مؤمن خود اف بگوید از قلمرو پیوست و دوستی او بیرون رود، و هر گاه بدو گوید: تو دشمن من هستی، یکی از آن دو کافر شود، زیرا خداوند عزّ و جلّ از کسی عملی نپذیرد که با عتاب و سرزنش در مقام نصیحت مؤمنی برآید، و از هیچ مؤمنی عملی نپذیرد که در دلش نسبت به مؤمنی بدی خواهد. اگر پرده از برابر دیدگان مردم برگرفته می‌شد و می‌دیدند که میان خدای عزّ و جلّ با مؤمن چه پیوندی است گردن آنها در برابر مؤمن خم می‌شد و امور آنها هموار می‌گردید و فرمانبری آنها بر ایشان آسان می‌شد، و اگر می‌توانستند بنگرند به آن همه عملی که مردود است از طرف خدای عزّ و جلّ، هر آینه می‌گفتند: خدای عزّ و جلّ از احدی عملی نپذیرد. او می‌گوید: شنیدم آن حضرت علیه السّلام به یکی از شیعیان می‌فرمود: شما پاکان هستید و زنان شما نیز پاکان هستند و هر زن با ایمانی حوریه شوخ چشم است و هر مرد مؤمن مقام صدّیقی دارد.
او می‌گوید: از حضرت علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: شیعیان ما نزدیکترین خلقند به عرش خدای عزّ و جلّ در روز رستخیز، و هیچ یک از شیعیان ما نیست که برای نماز برخیزد مگر آنکه به شماره مخالفان او فرشته‌ها گرد او را بگیرند و به اجماع بر او درود فرستند تا از نماز خود فارغ شود، و راستی که روزه‌دار شما در بستانهای بهشت برخوردار باشد و فرشتگان بر او همی درود فرستند تا افطار کند.
و شنیدم که می‌فرمود: شمایید اهل تحیّت خداوند با درود او، و اهل اختصاص به رحمت خاصّه حضرت او، و اهل توفیق کار خیر به عصمت و نگاهداری او، و اهل دعوت خداوند در پرتو فرمانبری از او. نه حسابی بر شماست و نه ترسی و نه اندوهی، شما برای بهشت آفریده شده‌اید و بهشت برای شما، نام شما در نزد ما صالحان و هم مصلحان باشد و شما اهل رضا و خشنودی باشید به درگاه خدای عزّ و جلّ در پرتو خشنودی خدا از

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 417

شما فرشتگان با شما در کار خیر برادر و همکارند. هر گاه به سختی گرفتار آمدید به پیشگاه الهی دعا کنید و هر گاه به غفلت مبتلا شدید بکوشید. شما بهترین خلق هستید.
خانه‌های شما برای شما بهشت است و گورهای شما برای شما بهشت، برای بهشت آفریده شده‌اید و نعمت شایسته شما در بهشت است و به سوی بهشت است فرجام کار شما که بدان خواهید رسید.

حکایت زن حبشی و مرد مزاحم

[557] فضیل از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هنگامی که از حبشه برگشته به جعفر فرمود: شگفت‌ترین چیزی که در حبشه دیدی چه بود؟ او در پاسخ گفت:

زنی حبشی را دیدم که عبور کرد در حالی که زنبیلی بر سر داشت و مردی گذشت که برای او مزاحمت ایجاد کرد و به آن زن خورد و آن زن را به زمین انداخت و زنبیل از سر زن به زمین افتاد، و آن زن برخاست و نشست و گفت: ای مرد! وای بر تو از جزا دهنده روز جزا هنگامی که بر کرسی نشیند و حق ظالم را از مظلوم ستاند، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شگفت شد.

[558] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: آزر پدر ابراهیم علیه السّلام ستاره‌شناس نمرود بود و هیچ کاری جز برای او و به دستور او نمی‌کرد. شبی در ستاره‌ها نگریست و به نمرود گفت: هر آینه من چیز شگفتی می‌بینم. نمرود گفت: چه می‌بینی؟ آزر گفت: کودکی در سرزمین ما دیده به جهان خواهد گشود که نابودی ما به دست اوست و پس از مدّت کوتاهی مادرش بدو آبستن شود. امام علیه السّلام فرمود: نمرود از این گزارش در شگفت شد و گفت: آیا تاکنون زنان بدو آبستن شده‌اند؟ آزر گفت: نه. امام فرمود: نمرود زنان را از مردان جدا کرد و هیچ زنی را نگذاشت جز اینکه او را در شهری جای داد که بدو دسترس نبود، و آزر خود با زنش درآمیخت و زن آبستن ابراهیم شد. آزر پنداشت که این

نوزاد از او باشد و لذا در پی قابله‌های آن زمان فرستاد و آنها در کار خود چنان ماهر بودند که هر چه در رحم زن بود می‌فهمیدند.

آنها مادر ابراهیم را معاینه کردند و خدای عزّ و جلّ آن بچّه را که در رحم بود به پشت چسباند و گفتند: ما در شکم او چیزی نمی‌یابیم. در علمی که آزر [در باره این کودک] تحصیل کرده بود این مطلب هم بود که این نوزاد به آتش خواهد افتاد ولی دنباله آن را که خدا او را از این آتش رهایی خواهد بخشید نمی‌دانست.

چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد آزر خواست نوزاد را نزد نمرود برد تا او را بکشد.

زنش گفت: پسرت را نزد نمرود نبر تا او را بکشد، بگذار من خودم او را به یکی از غارها برده و در آن جا بگذارم تا زمان مرگش فرا رسد، و تو به دست خود فرزندت را نکشته باشی. آزر به او گفت: او را ببر.

امام علیه السّلام فرمود: زن آزر او را برد و در غاری پنهان کرد و به او شیر داد، و سنگی بر درب آن غار نهاد و برگشت و خداوند خوراک ابراهیم را در انگشت ابهامش جاری فرمود و ابراهیم آن را می‌مکید و شیر از آن می‌جوشید، و در یک روز به اندازه یک هفته بچه‌های دیگر و در یک هفته به اندازه یک ماه بچّه‌های دیگر رشد می‌کرد، و تا زمانی که خدا می‌خواست به همین وضع گذارند. سپس مادرش به پدرش گفت: کاش به من اجازه می‌دادی تا نزد این بچّه روم. گفت: برو. مادرش به غار رفت و بناگاه دید که ابراهیم زنده است و دو چشمش چونان دو چراغ می‌درخشد. امام علیه السّلام فرمود: مادرش او را در بر گرفت و به سینه چسباند و او را شیر

داد و برگشت. آزر از حال کودک پرسید. مادر ابراهیم گفت: من او را زیر خاک کردم و برگشتم. مدّتی گذشت و گاها مادر ابراهیم به بهانه کاری از خانه بیرون می‌رفت و خود را پنهانی به ابراهیم می‌رسانید و او را در آغوش می‌کشید و شیرش می‌داد و برمی‌گشت، و چون به راه افتاد همچون گذشته به دیدار او می‌رفت و با او به همین ترتیب رفتار می‌کرد، و این بار هنگامی که خواست بازگردد ابراهیم دامنش را گرفت، مادر ابراهیم گفت: ای کودک چه می‌خواهی؟ ابراهیم گفت: مادر جان! مرا با خودت ببر. مادر ابراهیم گفت: پسرم بگذار تا در این باره با پدرت مشورت کنم.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 419

امام علیه السّلام فرمود: مادر ابراهیم نزد آزر آمد و داستان ابراهیم را به آگاهی او رساند. آزر گفت: او را نزد من آور، با این شیوه که بر سر راهش نشان، و چون برادرانش بر او گذر کنند خود را در میان آنها اندازد و همراه آنها بیاید که کسی او را نشناسد. امام علیه السّلام فرمود: کار برادران ابراهیم این بود که بت می‌ساختند و به بازار می‌بردند و می‌فروختند. امام علیه السّلام فرمود: مادرش ابراهیم را آورد و او را بر سر راه نشانید و برادرانش بر او گذر کردند و او در میان ایشان درآمد و به همراه آنها به خانه آمد، و چون چشم پدرش به او افتاد مهر او در دلش جای گرفت و تا خدا می‌خواست اوضاع به همین منوال بود. در یک روز که برادرانش بت می‌ساختند ابراهیم تیشه را به دست گرفت و بتی [زیبا] ساخت تا به آن روز مانند آن را ندیده بودند. آزر به مادر ابراهیم گفت: من امید دارم که به برکت این پسر خیری به ما رسد، ولی ناگهان دیدند ابراهیم تیشه را به دست گرفت و بتی را که ساخته بود شکست. پدرش از این کار بسیار دلگیر شد و به او گفت: چه کردی؟ ابراهیم علیه السّلام گفت:

مگر این بت را برای چه می‌خواستید؟ آزر گفت: می‌خواستیم آن را بپرستیم. ابراهیم علیه السّلام فرمود: آیا چیزی را پرستش می‌کنید که خود می‌تراشید؟ آزر به مادر ابراهیم گفت: این همان کسی است که حکومت ما به دست او از میان می‌رود.

[559] حجر از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: ابراهيم با قوم خود مخالفت ورزيد و معبودان آنها را نكوهيد تا آنكه او را نزد نمرود بردند. ابراهيم با نمرود به محاكمه پرداخت و فرمود: پروردگار من آن كس است كه زنده كند و بميراند. نمرود گفت: من هم زنده كنم و بميرانم. ابراهيم گفت: همانا خداوند خورشيد را از مشرق برمى‌آورد، پس تو آن را از مغرب برآور، و آنكه بخدا كافر بود مبهوت و درمانده شد و خدا به قوم ستمكار ره ننمايد. امام باقر عليه السّلام فرمود: ابراهيم معبودان آنها را نكوهيد و نگاهى به اختران كرد و گفت: من بيمار هستم. امام باقر عليه السّلام فرمود: بخدا سوگند بيمار هم نبود و دروغ هم نگفت. و چون او را گذاشتند و به سوى مراسم عيدى كه داشتند رفتند ابراهيم تبرى

برداشت و نزد معبودان آنها رفت و همه را شكست جز بت بزرگ و تبر را به گردن او آويخت و آنان نزد خدايان خويش بازگشتند و ديدند كه با آنها چه شده است. با هم گفتند:

بخدا جرأت اين كار را نداشته مگر همان جوانى كه آنها را مى‌نكوهيد و از آنها بيزارى مى‌جست و براى او مجازاتى بدتر از سوختن با آتش نيافتند. براى كشتن او هيزم فراوان و خوبى گرد آوردند، تا روزى رسيد كه بايد او را مى‌سوزاندند. نمرود و اطرافيانش بيرون آمدند و براى او ساختمانى ساختند تا ببينند آتش چگونه ابراهيم را مى‌بلعد و مى‌سوزاند.

ابراهيم در منجنيق نهاده شد. زمين گفت: پروردگارا بر روى من كسى جز او نيست كه تو را بپرستد. آيا به آتش سوخته شود. پروردگار جهان گفت: اگر از من درخواست كند او را كفايت خواهم كرد. ابان از محمد بن مروان از راوى ديگر روايت كرده كه دعاى ابراهيم در آن روز اين بود: «يا احد، يا صمد، يا من لم يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ». سپس گفت: «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ». پروردگار تبارك و تعالى فرمود: تو را بس است، و خطاب به آتش فرمود: بايد سرد گردى. پس از سردى، ابراهيم به خود مى‌لرزيد و دندانهايش به هم مى‌خورد تا خداى عزّ و جل فرمود: و سلامت هم باشى براى ابراهيم. جبرئيل فرود آمد و با ابراهيم در ميان آتش نشست و با او به گفتگو نشست. نمرود [با ديدن اين صحنه] گفت: هر كه معبودى براى خود گيرد بايد مانند معبود ابراهيم باشد.

امام عليه السّلام فرمود: يكى از سروران آن قوم گفت: من افسونى خواندم كه آتش او را نسوزاند. پس زبانه‌اى از آتش به سوى وى آمد و او

را بلعید و سوختش. امام علیه السّلام نیز فرمود: پس لوط به او ایمان آورد و ابراهیم با ساره و لوط از آن جا به شام مهاجرت کرد.

[560] ابراهيم بن ابو زياد كرخى مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه فرمود: زادگاه ابراهيم در شهر كوثى «1» ربا بوده است، و پدرش از اهالى آن جا بود، و مادرش به نام ساره

---

(1) كوثى بر وزن طوبى، نام قريه‌اى است در عراق كه به آن كوثى ربا (ربى) مى‌گويند. (فيروزآبادى).

با مادر لوط به نام ورقه- و در نسخه‌اى رقيه- دو خواهر بودند، و اين هر دو، دختران لاحج بودند. لاحج، پيامبرى بود كه بيم مى‌داد ولى مقام رسالت نداشت. ابراهيم در جوانى بر فطرت پاک خدايى كه خداوند او را به آن سرشت مى‌زيست آفريده بود تا خداى تبارک و تعالى او را به دين خود رهبرى كرد و او را برگزيد و او ساره دختر لاحج، خاله‌زاده خود را به زنى گرفت. ساره گله فراوان و زمينهاى بسيار و وضع خوبى داشت، و هر آنچه داشت در اختيار ابراهيم گذاشت و وى اراده آنها را عهده‌دار شد، و در نتيجه، رمه و زراعت او گسترش يافت تا جايى كه در سرزمين كوثى ربا كسى نبود كه زندگيش بهتر از ابراهيم عليه السّلام باشد.

چون ابراهيم بتهاى نمرود را شكست، نمرود دستور داد تا او را در بند كردند و به زندان افكندند و گودالى براى او كندند و هيزم فراوان در آن ريختند و آتش براى او افروختند و ابراهيم در آن آتش افكنده شد تا سوزانده شود، و چون او را در آن افكندند به كنارى رفتند و صبر كردند تا آتش خاموش شد. چون سر بدان گودى كشيدند ابراهيم را ديدند به سلامت كه از بند هم رهيده است، و گزارش حال او را به نمرود دادند. نمرود فرمان داد او را از سرزمين وى برانند، و رمه‌ها و اموالش را مصادره كنند. ابراهيم در اين باره با آنها به مجادله و محاكمه پرداخت و گفت: اگر شما گله و اموال مرا مى‌ستانيد حق من بر شما اين است كه آنچه از عمر من در سرزمين شما سپرى شده است به من بازگردانيد. و دعوى نزد قاضى نمرود بردند و او عليه ابراهيم حكم داد كه هر چه را در سرزمين آنها به كف آورده به ايشان باز گرداند، و به كسان نمرود حكم كرد كه آنچه از عمر ابراهيم در سرزمين آنها سپرى شده بدو بازگردانند، و اين حكم را به آگاهى نمرود رساندند. نمرود دستور داد كه:

هر چه رمه و مال دارد به ابراهيم بدهند و از آن جا برانندش. نمرود گفت: اگر او در سرزمين شما بماند دين شما را به تباهى مى‌كشاند و بخدايانتان ضرر مى‌رساند.

آنان ابراهيم را به همراه لوط عليه السّلام از سرزمين خود به سوى شام راندند، و ابراهيم به همراه لوط بيرون شد، و لوط از او جدا نمى‌شد و ساره هم همراه آنها بود. ابراهيم به آنها گفت: همانا من به سوى پروردگارم مى‌روم و او مرا ره نمايد. مقصود او بيت المقدس بود.
بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 422
ابراهيم گله و مال خود را برداشت و به سبب غيرتى كه براى ساره داشت تابوتى [صندوقى] براى او ساخت و او را در ميان آن نهاد و چند قفل بر آن زد. ابراهيم رفت تا از محدوده حكومت نمرود بيرون شد، و به قلمرو سرزمين مردى قبطى رسيد كه «عراره» ناميده مى‌شد. و چون به گمركچى آن برخورد، گمركچى سر راه او را گرفت تا يک دهم آنچه را دارد گمرک بردارد، و چون گمركچى به تابوت رسيد كه نهانگاه ساره بود گفت: در تابوت را بگشاييد تا آنچه را در آن است ده يک كنيم. ابراهيم گفت: آن را پر از نقره و طلا حساب كن و ده يک از آن را بستان، و من آن را باز نكنم. گمركچى گفت: ناگزير بايد باز شود، و ابراهيم را به گشودن در صندوق واداشت. چون ساره از ميان صندوق پديدار شد و موصوف به حسن و جمال بود گمركچى گفت: اين زن با تو چه نسبتى دارد؟ ابراهيم گفت: اين زن همسر و دختر خاله من است. گمركچى گفت: چرا او را پنهان ساخته‌اى؟
ابراهيم گفت: نمى‌خواستم كسى او را ببيند. گمركچى گفت: من نمى‌گذارم تو از اين جا بروى تا وضع تو و اين بانو را به آگاهى پادشاه برسانم.
امام عليه السّلام فرمود: گمركچى پيكى فرستاد و به پادشاه گزارش داد. پادشاه از پيش خود پيكى فرستاد تا صندوق ساره را نزد او برند. آنها براى بردن صندوق آمدند. ابراهيم فرمود: من تا جان در بدن دارم از او جدا نشوم. اين را هم به آگاهى پادشاه رساندند و او پاسخ داد كه خود ابراهيم را هم با آن صندوق بياورند. ابراهيم را با صندوق و هر چه داشت همه را بردند تا نزد پادشاه رسانيدند.
پادشاه به ابراهيم گفت: اين صندوق را باز كن. ابراهيم گفت: اى پادشاه! همسر و خاله‌زاده من در ميان آن است، و من هر چه دارم در ازاى او به تو مى‌دهم. پادشاه بزور ابراهيم را واداشت تا درب آن را بگشايد. ابراهيم درب آن را گشود، و تا چشم پادشاه به چهره ساره افتاد نتوانست خويشتن دارى كند و سفاهتش بر خردش چيره شد و به سوى ساره دست برد. ابراهيم توان ديدن اين وضع را نداشت و روى خود از آنها بتافت و گفت:
بار خدايا! دست او را از همسر و دختر خاله من كوتاه كن. دعاى ابراهيم اجابت شد و دست او خشک گشت و نه به ساره رسيد نه توانست به سوى خود برگرداند. پادشاه

گفت: معبود توست که با من چنین کرد؟ ابراهیم گفت: آری، راستی معبود من غیرتمند است و حرام را خوش نمی‌دارد و اوست که میان تو و حرام مانع شده. پادشاه رو به ابراهیم کرد و گفت: از معبودت بخواه دستم را به من بازگرداند، و اگر دعای تو را اجابت کرد من از ساره دست بشویم و به او تعرّضی نکنم. ابراهیم به درگاه خدا گفت: معبودا! دستش را باز گردان تا از حرم من خودداری کند. امام علیه السّلام فرمود: خدای عزّ و جلّ دست آن پادشاه را به او بازگردانید و باز چشم به ساره انداخت و دست خود را به سوی او دراز کرد، و ابراهیم از غیرت روی برتافت و گفت: بار خدایا! دست وی را از او باز دار. امام علیه السّلام فرمود: بار دیگر دستش خشک شد و به ساره نرسید. پادشاه رو به ابراهیم کرد و گفت: بحقیقت که معبودت غیرتمند است و براستی که تو هم غیرتمندی. از معبودت بخواه دستم را به من بازگرداند، و اگر دست مرا باز گرداند من دیگر چنین نکنم.
ابراهیم گفت: من از او خواهش می‌کنم که تو را شفا دهد به شرط اینکه اگر باز هم دست دراز کردی دیگر از من نخواهی که شفای تو را از او بخواهم. پادشاه گفت: بسیار خوب، من این شرط را پذیرفتم. ابراهیم به درگاه خدا دعا کرد: بار خدایا! اگر راست می‌گوید دستش را به او باز گردان. پس دست او بازگشت، و چون پادشاه چنین غیریتی را با چنین معجزه‌ای مشاهده کرد، ابراهیم در نگاه او ارجمند آمد و از او هراس در دل گرفت و او را گرامی داشت و از او پرهیز می‌کرد و به او گفت: تو در امانی از اینکه من به ناموست تعرّض کنم. به همراه هر چه با خود داری هر جا خواهی برو، لیکن خواهشی از تو دارم. ابراهیم گفت: بگو خواهشت چیست؟ پادشاه گفت: مایلم به من اجازه بدهی یک کنیز زیبا و خردمند قبطی را که دارم به خدمتکاری او بگمارم. امام علیه السّلام فرمود: ابراهیم علیه السّلام به او اجازه داد و پادشاه آن کنیز را فراخواند و او را به ساره داد، و او همان هاجر بود که مادر اسماعیل است.
ابراهیم علیه السّلام هر چه داشت برداشت و به راه افتاد، و پادشاه از سر احترام و هراس از او به دنبالش راه می‌رفت. خدای تبارک و تعالی به ابراهیم وحی کرد: بایست و جلوی این مرد جبّار با تسلّط راه مرو و او را جلو انداز و خود، پشت سرش راه برو و او را محترم شمار

و بزرگ دار، زیرا او از قدرت برخوردار است و روی زمین ناگزیر باید فرمانروایی باشد حال نیکوکار باشد یا بدکردار. ابراهیم ایستاد و به پادشاه فرمود: تو جلو برو، زیرا معبودم هم اینک به من وحی کرد که تو را ارج بدارم و مقام و هیبت تو پاس دارم و تو را پیش اندازم و از سر احترام در پی تو راه روم. پادشاه گفت: بحقیقت به تو چنین وحی کرده است؟

ابراهیم گفت: آری، چنین وحی کرده. پادشاه گفت: من گواهی می‌دهم که معبود تو مهربان، بزرگوار و بردبار است و تو مرا به دین خودت تشویق کردی.
امام علیه السّلام فرمود: ابراهیم با او وداع کرد و رفت تا در بالاترین محلّه‌های شام منزل گزیند و لوط را در پایین‌ترین محلّه‌های شام منزل داد.
و چون دیر شد و فرزندی برای ابراهیم به دنیا نیامد. به ساره گفت: اگر مایلی هاجر را به من بفروش شاید خداوند از او به من فرزندی عطا کند که یادگار ما باشد. پس ابراهیم هاجر را از ساره خرید و با او درآمیخت و اسماعیل به دنیا آمد.

[561] یونس بن ظبیان می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا این دو مرد را از [آزار] این مرد دیگر جلو نمی‌گیری؟ امام علیه السّلام فرمود: این مرد کیست و آن دو مرد کیانند؟
گفتم: آیا حجر بن زائده و عامر بن جذاعه را از آزار مفضّل بن عمر جلو نمی‌گیری؟
فرمود: ای یونس! من از آنها خواستم که دست از او بدارند ولی آنها چنین نکردند، پس از آنها دعوت کردم و از آنها خواستم و به ایشان نوشتم و این کار را چونان حاجتی از آنها تقاضا کردم، ولی باز هم دست برنداشتند، خدا آن دو را نیامرزد. بخدا کثیّر عزّه در اظهار دوستی از آنها راستگوتر بوده است آن جا که خود را دوستدار من می‌دانند. کثیّر «1» عزّه می‌گوید: محبوبه من بی‌هیچ علمی گمان کرده است که من او را دوست ندارم، و در این صورت، دیگر عمل آکنده از کرامت او نزد من با ارزش نخواهد بود. سوگند بخدا اگر این

---

(1) کثیّر اسم شاعری است، و عزّة اسم معشوقه اوست.

دو نفر مرا دوست می‌داشتند قطعا آن را هم که من دوست داشتم دوست می‌داشتند.
[562] قاسم شریک مفضّل که مردی راستگو بود می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: حلقه‌هایی در مسجد تشکیل می‌شود که هم ما را مشهور می‌کنند و هم خود را، نه آنها از مایند و نه ما از آنها، من می‌روم و نهان می‌شوم و پرده بر خود می‌افکنم ولی آنها پرده ما را می‌درند، خدا پرده ایشان را بدرد. می‌گویند: امام، بخدا سوگند من امام نیستم مگر برای آن کس که از من فرمان برد ولی امام کسی که از فرمان من سر بتابد نیستم. چرا اینها به نام من می‌آویزند؟ چرا نام مرا از زبانشان نمی‌افکنند؟ بخدا سوگند، پروردگار من و آنها را در یک سرای گرد نیاورد.

داستانی از جنگ بدر

[563] ذریح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که قریش به جنگ بدر آمدند و فرزندان عبد المطّلب را با خود به میدان جنگ آوردند طالب بن ابو طالب نیز به میدان جنگ وارد آمد در حالی که آنها همگی رجز می‌خواندند. طالب بن عبد المطلب نیز چنین رجز می‌خواند: پروردگارا! اگر طالب بجنگد، در میان سپاهی از این سپاهیان، در برابر آن سپاه چیره و محاربی که غارت شده است قرار ده نه غارتگر، و مغلوبی که چیره نگردد. قریش گفت: هر آینه این بر ما چیره خواهد آمد، پس بازش گردانید.
در روایت دیگری از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: طالب در آن هنگام مسلمان شده بود.

زبان حال حضرت فاطمه علیها السّلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

[564] محمّد بن مفضّل می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: فاطمه علیها السّلام [پس از رحلت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم] به کنار یکی از ستونهای مسجد [مدینه] آمد و پیامبر را مخاطب ساخت و گفت:

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 426

قصه‌ها بود پس از مرگ تو و همهمه‌ها* گر تو بودی ز کجا این همه مشکل می‌شد ما تو از دست بدادیم و زمینی بی‌نم* شده و قوم تو مختل و حضور تو کنون لازم شد

آگاهی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از کشته شدن جعفر بن ابی طالب در جنگ موته

[565] ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در حالی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مسجد [مدینه] بود بلندیهای زمین در نظرش پست و پستیهای آن از میان رفت تا جعفر بن ابی طالب را در میدان نبرد [موته] با کافران دید و مشاهده فرمود که جعفر کشته شد، در این هنگام پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: جعفر کشته شد و دل او را دردی گرفت.

علی علیه السّلام در جنگ حنین

[566] عجلان ابی صالح می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام در روز جنگ حنین به دست خود چهل تن را کشت.

خصوصیات مرکبی که جبرئیل برای پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آورد

[567] عبد اللَّه بن عطا از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: براقی که جبرئیل برای پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آورد از قاطر کوچکتر و از الاغ بزرگتر بود، گوشهایش آویخته و چشمهایش روی پاهایش قرار داشت، و گامش به گستره چشم اندازش بود، و چون به کوهی می‌رسید دستهایش کوتاه و پاهایش بلند می‌شد، و چون سرازیر می‌شد دستها بلند و پاها کوتاه می‌گشت. یال بلندی داشت که به طرف راستش ریخته بود و از پشت سر خود دو بال داشت.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 427

[568] فیض بن مختار می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: این آیه را چگونه می‌خوانی:
وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا «1»؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر آن سه نفر به جا مانده بودند در حال فرمانبرداری بودند، ولی مخالفت کردند. مقصود عثمان و دو رفیق او هستند که بخدا سوگند صدای سم اسب و برخورد سنگی را نشنیدند مگر آنکه گفتند: بر سر ما ریختند، و خدا، ترس را بر آنها چیره گرداند تا صبح کردند.
[569] ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت کرد که: من عرض کردم آیه را این طور که معروف است قرائت می‌کنم: التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ ... «2».
امام علیه السّلام فرمود: نه، بخوان التّائبین العابدین، و چون دلیل آن پرسش شد فرمود: خدا از مؤمنان که تائب و عابد بودند جان و مالشان را خرید [یعنی این جمله صفت مؤمنان است که در آیه پیش آمده و از نظر اعراب باید مطابق با موصوف خود باشد، و چون در آن جا «مؤمنین» آمده صفت آن هم باید با «یاء» باشد].
[570] اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: خدای تبارک و تعالی این آیه را چنین نازل فرمود: لقد جاءنا رسول من أنفسنا عزیز علیه ما عنتنا حریص علینا بالمؤمنین رؤوف رحیم «3».
[571] ابن فضّال از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت کرده که حضرت آیه را این گونه تلاوت فرمود: ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ علی رسوله وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها ... «4».
عرض کردم: این آیه چنین است؟ فرمود: ما آن را این گونه تلاوت می‌کنیم و نزول آن نیز

---

(1) «و بر آن سه کس که به جا ماندند» (سوره توبه/ آیه 118).
(2) «توبه‌کنندگان و عبادت پیشگان» (سوره توبه/ آیه 112).
(3) «هر آینه پیامبری از خود ما بر ما مبعوث شد که هر آنچه ما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، سخت به شما دلبسته است و با مؤمنان رؤوف و مهربان است» (سوره توبه/ آیه 128).
(4) «خداوند آرامش خود را بر رسولش فرو فرستاد و او را با سپاهیانی یاری رساند که آنها را نمی‌بینید».
(سوره توبه/ آیه 40).

این چنین بوده است.

[572] عمّار بن سويد مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه در تفسير اين آيه: فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحى‏ إِلَيْكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ ... «1» فرمود: هنگامى كه پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به سرزمين «قديد» درآمد به على عليه السّلام فرمود: اى على! من از خدايم خواستم كه ميان من و تو برادرى افكند و او چنين كرد، و از خدايم خواستم كه تو را جانشين من قرار دهد و او چنين كرد. پس دو نفر از قريش گفتند:

بخدا يك صاع خرما در يك مشك پوسيده نزد ما دوست داشتنى‌تر است از آنچه محمّد از خدايش خواسته، چرا محمّد از خدايش ملكى درخواست نكرد كه او را بر دشمنش يارى رساند يا گنجى نخواست كه از اين بينوايى و نداری، توانگر و ثروتمند گردد، و بخدا كه براى هيچ حق و باطلى به درگاه او دعا نكرد مگر آنكه خدايش اجابت كرد، و بدين ترتيب خداى تعالى اين آيه را نازل فرمود.

[573] عبد اللَّه بن سنان مى‌گويد: از امام صادق عليه السّلام تفسير اين آيه: وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ... «2» را پرسيدند. امام عليه السّلام فرمود: همه مردم يك امّت بودند و خداوند پيامبران را مبعوث كرد تا از ايشان اتّخاذ سند كند.

[574] جابر از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه در تفسير اين سخن پروردگار: ... وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً ... «3» فرمود: يعنى هر كه اوصياء خاندان محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را دوست بدارد و از آثارشان پيروى كند، پس اين دوستى براى او دوستى پيامبران و مؤمنان گذشته را بيفزايد تا به دوستى حضرت آدم عليه السّلام برسد، و همين است مفهوم اين سخن الهى

---

(1) «شايد بعضى از چيزهايى را كه به تو وحى مى‌شود رها كنى و سينه‌ات تنگ شود كه بگويند چرا گنجى به او نازل نمى‌شود يا فرشته‌اى همراه او نمى‌آيد» (سوره هود/ آيه 12).

(2) «اگر پروردگارت مى‌خواست همه مردم را يك امّت مى‌كرد ولى پيوسته مختلف خواهند بود مگر كسانى كه پروردگارت به ايشان رحمت كرد» (سوره هود/ آيه 118 و 119).

(3) «هر كه كار نيكى كند ما هم نيكى‌اى بر آن بيفزاييم» (سوره شورى/ آيه 23).

كه: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها ... «1»، كه خدا او را به بهشت مى‌برد، و همين است مفهوم اين سخن پروردگار كه: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ... «2»، يعنى مزد همان دوستى كه جز آن را از شما نخواستم از آن

خودتان باشد که به وسیله آن رهبری شوید و از عذاب روز رستاخیز نجات یابید. و از آن سو، به دشمنان خدا که دوستان شیطان و اهل تکذیب و انکارند فرمود: قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ «3»، یعنی متکلّف و زورگو نباشم اگر از شما چیزی بخواهم که اهل آن نیستید. در این هنگام منافقان به یک دیگر گفتند: آیا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بس نیست که بیست سال تمام ما را تحت قدرت خویش کشانده، و اینک می‌خواهد خاندان خود را هم بر گردن ما سوار کند و لذا گفتند:

این سخن را خداوند نازل نفرموده است و این را از پیش خود بافته و می‌خواهد خاندانش را برگردن ما سوار کند، و اگر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کشته شود و یا بمیرد ما این منصب را از خاندانش خواهیم ستاند و دیگر هرگز اجازه نخواهیم داد دوباره قدرت به دست آنها بیفتد. و خدای عزّ و جلّ خواست تا آنچه را از آنها در سینه‌های خود پنهان کرده و تصمیم بدان گرفته‌اند به پیغمبرش اعلان کند، و این مطلب را در کتاب خویش قرآن بگنجاند و فرمود: أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً فَإِنْ یَشَإِ اللَّهُ یَخْتِمْ عَلی قَلْبِکَ ... «4»، و می‌فرماید: اگر بخواهم وحی را باز دارم تا به فضیلت و دوستی خاندانت لب نگشایی، و به دنبال آن خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: ... وَ یَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ [یقول: الحق لاهل بیتک الولایة] إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ «5». می‌فرماید: یعنی [داناست] بدان دشمنی و ستمی که پس از تو نسبت به خاندانت در سینه‌های خویش نهان

---

(1) «هر که کار نیک بیاورد پاداشی بهتر از آن دارد» (سوره نمل/ آیه 89).

(2) «بگو هر آنچه مزد از شما خواستم از آن خودتان باشد» (سوره سبأ/ آیه 47).

(3) «بگو من از شما مزدی نخواهم و از متصنّعان نیستم» (سوره ص/ آیه 86).

(4) «یا می‌گویند که بر خدا دروغ می‌بندند، اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می‌زند» (سوره شوری/ آیه 24).

(5) «و خدا به کلمات خود باطل را محو می‌کند و حق را ثابت می‌گرداند [میگوید: حق برای اهل بیت تو همان ولایت است] او به هر چه در دلها می‌گذرد داناست» (سوره شوری/ آیه 24).

کرده‌اند، و همین است مقصود این سخن پروردگار: ... وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ أَ فَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ «1». و در تفسیر این آیه شریفه:

وَ النَّجْمِ إِذا هَوی «2» فرمود: مقصود، سوگند به قبض روح محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است آن هنگام که جانش گرفته شود، و در باره آیه:

ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوى* وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى «3» فرمود: خدا می‌گوید: او در باره برتری دادن خاندانش از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و لذا در پی آن فرمود: إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی «4».
خداوند عزّ و جلّ به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الْأَمْرُ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ «5»، یعنی اگر من مأمور بودم که به شما اعلان کنم هر آنچه را در سینه‌هاتان نهان داشته‌اید از شتاب کردن شما در مردن من تا اینکه پس از من به خاندانم ستم کنید ... پس شما مانند آن کسی می‌بودید که خداوند فرمود: ... کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ... «6» که مقصود چنین است که: زمین به نور محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روشن شد چنانچه خورشید بدان پرتو افکنی می‌کند. پس خداوند محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را به خورشید مثل زده و وحی او را به ماه مثل زده آن جا که می‌فرماید: ... جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً ... «7»، و وَ آیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ «8»، و این گفتار

---

(1) «و کسانی که ستمگرند در نهانی راز می‌گویند که مگر این جز بشری مثل شماست آیا شما جادو می‌شوید با اینکه می‌بینید» (سوره انبیاء/ آیه 3).
(2) «سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید» (سوره نجم/ آیه 1).
(3) «گمراه نشد رفیق شما و نه از روی هوی و هوس سخن می‌گوید» (سوره نجم/ آیه 2 و 3).
(4) «این نیست مگر وحیی که به او شده است» (سوره نجم/ آیه 4).
(5) «بگو: اگر آنچه را که بدین شتاب می‌طلبید به دست من بود میان من و شما کار به پایان می‌رسید» (سوره انعام/ آیه 58).
(6) « [مثلشان] مثل آن کسانی است که آتشی افروختند، چون پیرامونشان را روشن ساخت ...» (سوره بقره/ آیه 17).
(7) «خورشید را فروغ بخشید و ماه را منوّر ساخت» (سوره یونس/ آیه 5).
(8) «شب نیز برایشان عبرتی دیگر است که روز را از آن برمی‌کشیم و همه در تاریکی فرو می‌روند» (سوره یس/ آیه 37).

پروردگار که: ... ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ «1»، یعنی جان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را بستاند و تاریکی پدید آمد و دیگر برتری خاندانش را نمی‌بینند، و همین است مفهوم این سخن پروردگار که: وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدی لا یَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَ هُمْ لا یُبْصِرُونَ «2».

سپس پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دانشی را که نزدش بود به وصیّ خود سپرد و این همان گفتار الهی است که: ... رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ «3»، و این سخن پروردگار که: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ* ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «4»، و پس از آن می‌فرماید: ... لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ ... «5». امام علیه السّلام فرمود: نه یهودی هستید که به سوی مغرب نماز بخوانید و نه نصرانی که به سوی مشرق نماز بگزارید. شما بر کیش ابراهیم هستید که خداوند در باره‌اش فرمود: ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «6»، و در باره این سخن پروردگار: ... يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ ... «7» فرمود: نزدیک است که به نبوّت گویا شوند اگر چه هنوز فرشته بر آنها نازل نشده باشد.

---

(1) «خداوند نور آنها را بستاند و در تاریکی‌ای رهایشان کرد که نمی‌بینند» (سوره بقره/ آیه 17).

(2) «و اگر به هدایتشان بخوانی گوش نمی‌کنند و می‌بینی که به تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند» (سوره اعراف/ آیه 198).

(3) «رحمت و برکات خدا بر شما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است» (سوره هود/ آیه 73).

(4) «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، نسلی که برخی از آنها از برخی دیگرند و خداوند شنوای آگاه است» (سوره آل عمران/ آیه 33 و 34).

(5) «نه شرقی است و نه غربی» (سوره نور/ آیه 35).

(6) «ابراهیم نه یهودی بود نه مسیحی، لیکن حنیفی بود مسلمان و از مشرکان نبود» (سوره آل عمران/ آیه 67).

(7) «روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید» (سوره نور/ آیه 35).

[575] ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پیرامون تفسیر این آیه شریفه: سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ ... «1» پرسش کردم. امام علیه السّلام فرمود:

مسخ را در خودشان به آنها می‌نمایاند، و در باره آفاق شکست مرزها [و هجوم دشمنان] را بدیشان می‌نمایاند. و نیروی خداوند عزّ و جلّ را در خودشان و آفاق کشورشان می‌بینند. عرض کردم: مفهوم دنباله آیه [حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ الحقّ] چیست؟ فرمود: یعنی خروج قائم علیه السّلام که آن حق

است از سوی خداوند عزّ و جل که مردم آن را ببینند و ناگزیر تحقّق خواهد یافت.

[576] ابو عبد اللَّه جعفی می‌گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: رباط [آمادگی نظامی یا آماده باش] در میان شما چند روز است؟ عرض کردم: چهل روز. فرمود: ولی رباط ما تا پایان روزگار است. هر کس مرکبی را برای یاری ما آماده نگاه دارد تا آن مرکب نزد اوست به اندازه وزن آن و وزن وزن آن، نزد خدا پاداش دارد، و هر که سلاحی را برای یاری ما نگاه دارد تا آن اسلحه پیش اوست هموزن آن پاداش دارد. شما از یک بار، دو بار، سه بار و چهار بار ناشکیبایی نورزید، زیرا مثل ما و شما مثل آن پیامبر بنی اسرائیل است که خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: که قوم خویش را برای رزم فرا بخوان که قطعا یاریتان خواهم رساند. آن پیامبر مردم خود را از ستیغ کوهها و دیگر جاها گرد آورد و آنها را به سوی دشمن گسیل داشت، و هنوز نه شمشیری زده بودند و نه نیزه‌ای که همگی از برابر دشمن گریختند و به هزیمت کشیده شدند. دوباره خداوند به آن پیامبر وحی فرمود که قوم خود را برای رزم فرا بخوان، براستی من شما را یاری خواهم رساند.
آن پیامبر برای بار دوم آنها را جمع کرد و به سوی دشمن برد، و این بار نیز هنوز شمشیری به کار نزده و نیزه‌ای نکشیده گریختند. سپس خداوند بدان پیامبر وحی فرمود

---

(1) «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است» (سوره فصّلت/ آیه 53).

که قوم خود را برای جنگ با دشمن فرا بخوان که من قطعا یاریتان خواهم رساند. آن پیامبر ایشان را دعوت کرد و آنها بدو گفتند: تو به ما وعده پیروزی دادی ولی چیرگی نیافتیم. خدای عزّ و جلّ بدان پیامبر وحی کرد که اینها یا باید به جنگ با دشمن تن دهند و یا آتش دوزخ را برای خود برگزینند. عرض کرد: پروردگارا! جنگ با دشمن نزد من محبوبتر است از رفتن به دوزخ، پس آنها را برای ستیز فراخواند و سیصد و سیزده نفر به شماره اهل بدر دعوت او را پذیرفتند و آن پیامبر ایشان را به رویارویی دشمن آورد، و این بار هنوز شمشیری به کار نزده و نیزه‌ای نکشیده بودند که خدای عزّ و جلّ فتح را بهره ایشان ساخت.

فوائد زکام

[577] از امام صادق علیه السّلام روایت کنند که فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چنان بود که خود را از زکام درمان نمی‌کرد و می‌فرمود: هیچ کس نیست مگر آنکه رگی از بیماری خوره دارد و چون زکام شود ریشه آن بیماری را خشک کند.
[578] هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: زکام لشکری است از لشکریان خداوند عزّ و جلّ که آن را به سوی بیماری و درد گسیل می‌دارد تا آن را از میان ببرد.
[579] و نیز از آن حضرت علیه السّلام از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود: هیچ یک از فرزندان آدم علیه السّلام نیست جز آنکه در او دو رگ قرار دارد: رگی در سر است که بیماری خوره را تحریک می‌کند و رگی در تن است که بیماری پیسی را تحریک کند، و چون آن رگی که در سر است تحریک شود خدای عزّ و جلّ زکام را بر آن مسلّط سازد تا آن دردی که در آن است بیرون ریزد، و چون آن رگی که در تن است تحریک شود خداوند دملها را بر آن مسلّط کند تا آن دردی که در آن است بیرون آرد و لذا هر زمان فردی از شما به زکام مبتلا شد و دملهایی در تن خود دید، باید خدای عزّ و جلّ را به سبب تندرستی سپاس گزارد، و نیز فرمود: زکام همان رطوبتهای زیادی سر است.
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 434

درمان درد چشم

[580] مردی روایت می‌کند که شخصی خدمت امام صادق علیه السّلام شرفیاب شد و از چشم درد می‌نالید. حضرت علیه السّلام به او فرمود: چرا از این سه دارو غافلی: صبر، کافور و مرّ؟ آن مرد از این داروها استفاده کرد و بهبود یافت.

درمان ضعف دید

[581] جمیل بن صالح می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما دختری داریم که ستاره را به اندازه یک کوزه می‌بیند. فرمود: آری، و اینک آن را به اندازه یک دانه می‌بیند.
عرض کردم [چنین است] چشمش ضعیف شده. فرمود: صبر و مرّ و کافور را سرمه کن و با مقدار برابر به چشم او بکش و ما چشم او بدان سرمه کشیدیم و برای او مفید افتاد.

درمان سفیدی چشم

[582] محمّد بن فیض از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: نزد ابو جعفر [منصور دوانیقی] بودم که بسته‌ای برای او آوردند. او آن را گشود و نگاهی در آن کرد. سپس از آن چیزی بیرون آورد و گفت: ای ابا عبد اللَّه! می‌دانی این چیست؟ گفتم: چیست؟ منصور گفت: این چیزی است که از آن سوی آفریقا از طنجه یا طبنه (تردید از محمد است) می‌باشد. گفتم: آن چیست؟ پاسخ داد: در آن جا کوهی است که هر سال چند قطره از آن می‌چکد و منجمد می‌گردد و برای سفیدی که در چشم پدید می‌آید در صورتی که آن را به چشم کشند مفید است و به اذن خدا سفیدی از میان می‌رود. گفتم: آری، من با آن آشنایی دارم، و اگر بخواهی نام آن کوه و سرگذشتش را به تو باز گویم. او از من نام آن کوه را نپرسید، ولی پرسید سرگذشتش چیست؟ گفتم: این کوهی است که یکی از پیامبران بنی اسرائیل از هراس مردم خود فرار کرد و بدان کوه پناهنده شد و در آن جا به عبادت خدای پرداخت. مردم از جایش آگاه شدند پس بدان جا رفتند و او را کشتند، و این کوه بر آن

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 435

پیامبر می‌گرید، و این قطره از گریه اوست، و در آن سوی کوه چشمه‌ای است که شب و روز آب از آن می‌جوشد و غیر قابل دسترسی است.

درمان درد چشم و درد سر

[583] سلیم، وابسته علی بن یقطین که از درد چشم در عذاب بود گفت: ابو الحسن علیه السّلام بدون مراجعه از پیش خود به من نوشت: چرا از سرمه ابو جعفر علیه السّلام بهره نمی‌گیری: کافور رباحی یک جزء، صبر اسقوطری یک جز، و این هر دو را آسیاب کن و از پارچه‌ای حریر بگذران و مانند سرمه سنگ ماهی یک بار به چشم کش تا هر دردی در سر است پایین آورد و آن را از بدن بیرون برد.

[584] از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: در میان بنی اسرائیل مرد عابدی بود که هرگز به دنیا آلوده نشده و گرد آن نگشته بود. شیطان سوتی زد که همه سپاهیانش گرد او جمع شدند. او بدیشان گفت: کدام یک از شما توان گمراه کردن این شخص را دارد؟
یکی گفت: من. گفت: از چه راه به سراغش می‌روی؟ پاسخ داد: از راه زنها. شیطان گفت:
تو از عهده او برنمی‌آیی، چون او زنان را نیازموده. دیگری گفت: من. پرسید: تو از چه راه گمراهش سازی؟ گفت: از راه میگساری و خوشگذرانی. بدو گفت: تو هم اهل این کار نیستی، زیرا او اهل اینها نیست. سومی گفت: من او را گمراه می‌کنم. پرسید: چگونه؟
گفت: از راه کار خیر. شیطان گفت: برو که تو حریف او هستی. شیطانک بیامد و در برابر او جایی را برگزید و نماز آغازید. آن عابد چنان بود که می‌خوابید و استراحت می‌کرد ولی شیطانک نه می‌خوابید و نه استراحت می‌کرد. آن مرد عابد که خود را در برابر او ناچیز می‌دید و عبادت خود را خرد می‌پنداشت، نزد آن شیطانک رفت و بدو گفت: ای بنده خدا! چه چیز تو را به این همه نماز خواندن نیرو بخشیده است؟ او پاسخی نداد. بار دوم پرسید. باز هم پاسخی نداد، تا بار سوم که پرسید، گفت: ای بنده خدا! من گناهی کرده‌ام

و از آن توبه نموده‌ام، و هر گاه آن گناه را به خاطر می‌آورم به نماز خواندن، توانمند می‌شوم. مرد عابد گفت: آن گناه را به من هم بگو تا مرتکب آن گردم و در پی آن توبه کنم و در نتیجه برخواندن نماز توانمند شوم. شیطانک بدو گفت: به شهر برو و سراغ فلان روسپی را بگیر و دو درهم به او بده و با او درآویز و کام خود برگیر. عابد گفت: دو درهم را از کجا به دست آورم؟ من با درهم آشنایی ندارم. شیطان از زیر پای خود دو درهم بیرون آورد و به او داد. عابد برخاست و با همان جامه و لباس خود که در آن عبادت می‌کرد وارد شهر شد و از خانه آن زن جویا شد. مردم او را به خانه آن زن راهنمایی کردند و گمان بردند برای پند دادن به آن زن آمده است. عابد به کنار آن زن رفت و دو درهم را پیش او انداخت و گفت: برخیز. زن برخاست و به درون اتاق خود رفت و به مرد عابد گفت: داخل شو.
عابد به اندرون رفت. آن زن به او گفت: ای مرد! تو با شکل و شمایلی به خانه من آمده‌ای که معمولا کسی با این وضع نزد من نمی‌آید. شرح حال

خود را برای من بگو. عابد سرگذشت خود را برای آن زن بازگفت. زن گفت: ای بنده خدا! ترک گناه آسانتر از توبه کردن است و چنان نیست که هر که توبه کند توبه‌اش پذیرفته افتد، به نظر می‌رسد که آن کس شیطان بوده که در نظر تو تجسّم یافته است، اکنون بازگرد که دیگر کسی را نخواهی دید. عابد بازگشت و آن زن همان شب خرقه تهی کرد، و چون صبح شد دیدند بر در خانه‌اش نوشته شده: بر سر جنازه فلان زن حاضر شوید که او از اهل بهشت است. مردم همه در تردید فرو رفتند و به خاطر همان دو دلی که در کار او یافته بودند تا سه روز جنازه‌اش را به خاک نسپردند. خدای عزّ و جلّ به پیامبر آن زمان (که جز موسی بن عمران کسی دیگر را سراغ ندارم) وحی فرمود: بر سر جنازه فلان زن برو و بر آن نماز بخوان و به مردم بگو: بر او نماز گزارند که من او را آمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم، چون فلان بنده مرا از گناه کردن باز داشت.

داستان مرد عابد و گدا

[585] ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مرد عابدی

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 437

بود که از رزق و روزی بی‌بهره بود و به چیزی روی نمی‌آورد که بهره‌ای از آن نصیبش گردد. زنی داشت که خرجی او را می‌پرداخت تا اینکه نزد آن زن نیز مالی نماند، و روزی رسید که هر دو گرسنه ماندند. آن زن رفت و یک دوک از پنبه رشته بدو داد و به او گفت:

جز این چیزی ندارم، این را بفروش و چیزی بخر تا بخوریم. آن مرد دوک نخ را برداشت و برای فروش به بازار برد. بازار را تعطیل یافت و خریدارها بساط خود را برچیده و رفته بودند. با خود گفت: خوب است کنار آب بروم. وضویی بگیرم و قدری آب به سر و صورتم بزنم و بازگردم. در این اندیشه بود که کنار دریا آمد. در آن جا ماهیگیری را دید که تور خود را به دریا انداخته و ماهی گرفته بود و جز یک ماهی گندیده در آن نمانده بود که پس از چند روز، نزد او سست و گندیده شده بود. عابد بدو گفت: این ماهی را به من بفروش و من در عوض، این دوک نخ را به تو می‌دهم تا برای تور خود از آن بهره بری.

ماهیگیر پذیرفت و عابد ماهی را ستاند و دوک را تحویل او داد. او ماهی را به خانه آورد و جریان را به آگاهی زنش رساند. زن آن ماهی را گرفت که آماده‌اش کند. همین که شکمش را درید درّ گرانبهایی در شکمش یافت، شوهرش را خبر کرد و آن درّ را به او نشان داد. عابد آن درّ را برداشت و به بازار برد و به بیست هزار درهم فروخت و به خانه برگشت و پولها را در منزل نهاد. در این هنگام گدایی به درب خانه آمد و درب را کوبید و گفت: ای اهل خانه! خدا شما را رحمت کند، به این مسکین بینوا هم صدقه‌ای بدهید.

مرد عابد به سائل گفت: به درون خانه بیا. سائل وارد خانه شد و عابد بدو گفت: یکی از این دو کیسه را بردار. سائل یکی را برداشت و رفت. زنش گفت: سبحان اللّه، اینک که ما توانگرشده‌ایم نیمی از ثروتمان رفت. طولی نکشید که سائل بازگشت و درب را زد، مرد عابد گفت: بفرمایید. سائل وارد شد و کیسه را به جای خود نهاد و گفت: بخور که گوارای تو باد، براستی من فرشته‌ای از فرشتگان پروردگار تو بودم و پروردگارت اراده کرده بود که تو را بیازماید پس تو را مرد سپاسگزاری یافت، و از نزد عابد رفت.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 438

[586] محمّد بن حسین از اجداد خود از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کند که این خطبه را ایراد فرمود، و دیگران به سند دیگری روایت کرده‌اند که آن را در ذی قار بیان فرمود. امام پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:
امّا بعد، همانا خدای تبارک و تعالی محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را بحق مبعوث فرمود، تا بندگان خود را از پرستش بندگان به پرستش خود درآورد و از پیمان بندگانش به پیمان خود برآرد و از فرمانبرداری بندگانش به فرمانبرداری خود کشاند و از تحت سرپرستی بندگانش در تحت سرپرستی خود آورد، و آن پیامبر را مژده رسان و هشداردهنده، دعوت‌کننده به سوی خدا، به اذنش چراغی فروزان قرار داد از آغاز تا انجام، که به سبب برقراری عذر و بیم بود.
با احکامی که آنها را خوب بیان کرد و شرح و تفصیل آنها را استوار نمود و با فرقانی که آن را از سخنان دیگران جدا ساخت و با قرآنی که آن را عیان و بیان نمود تا بنده‌ها پروردگار ناشناخته خویش را بشناسند و به آن خدایی که منکرش بودند اعتراف کنند و پس از انکار، در صدد اثبات او برآیند.
خداوند سبحان در کتاب خود بر آنها تجلّی کرد بی‌آنکه به چشم سر او را ببینند.
بردباری خویش را بدانها نشان داد که چگونه با شکیب است و گذشت خود را بدیشان نمود که چگونه گذشت دارد، و قدرتش را به آنها نشان داد که چگونه قدرت دارد و از هیبت خویش هشدارشان داد، و به آنها فهماند که چگونه آیات و نشانه‌های توحید را هستی بخشیده و چگونه از میان رفتگان نافرمان را، با شکنجه‌های گران از میان برد، و دورشدگان را به داس کیفرهای سخت درو کرد، و چسان بندگان را روزی داده و راهنمایی کرده و عطایشان بخشیده، و حکم خود را بدیشان نمود که چگونه حکم کنند و چگونه شکیب ورزند تا بشنوند آنچه شنیدنی است و ببینند.
پس خدای عزّ و جل، محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را بدین منظور برانگیخت، پس بدانید که بزودی

پس از من زمانی بر شما بیاید که در آن روزگار چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فزونتر از دروغ بر خدای تعالی و رسولش صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیست، و در میان مردم آن روزگار بی‌ارزشترین کالا کتاب خداست اگر آن گونه که باید خوانده شود، و هیچ کالایی پر مشتری‌تر از همان کتاب خدا نیست اگر آیاتش از جای خود تحریف و تغییر یابد. در میان بندگان و هم در میان شهرها در آن روزگار چیزی از معروف بیشتر

مورد انکار نمی‌باشد، و چیزی هم از منکر، بیشتر مطلوب نیست. در آن زمان هیچ کار هرزه‌ای بدتر و هیچ کیفری جانگیرتر، از راهیابی به وقت گمراهی نیست، زیرا قرآن‌دانان، قرآن را پشت سر اندازند و حافظانش، آن را در طاق نسیان نهند تا آنکه تمنّیات نفسانی ایشان را در پی خود کشاند، و این شیوه را از پدران خود به ارث برند و به دروغ دست به تفسیر و تحریف قرآن زنند و آن را به بهای کمی بفروشند و بدان تمایلی نداشته باشند. در این زمان است که قرآن و اهل آن مطرود از جامعه می‌گردند، و هر دوی آنها همراهان یک راهند، و کسی پناهشان ندهد. وه که چه همراهان پسندیده‌ای! خوشا به حال آن دو و آنچه که به خاطرش می‌کوشند.

در آن روزگار قرآن و اهل قرآن در میان مردمند، ولی در حقیقت همراه با ایشان نیستند. این مردم بر اساس جدایی گرد هم جمع شوند و از جماعت جدا گردند. سرپرستی کار این مردم و کار دینشان را کسانی عهده دارند که به نیرنگ و زشتکاری و رشوه و آدمکشی در میان آنها رفتار کنند، گویا خود را جلوداران قرآن می‌انگارند، و حال آنکه قرآن، جلودار آنها نیست. جز نامی از حق در میان آنها دیده نمی‌شود و از قرآن جز خط و نوشته‌ای در میان ایشان بر جای نمانده است.

کسی است که آوازه حکمتهای قرآن به گوشش خورده و به پیروی آن درآید، ولی هنوز از آن مجلس برنخاسته که از دین بیرون رود و از روش پادشاهی به آیین پادشاهی دیگر درآید و از تحت سرپرستی پادشاهی به سرپرستی پادشاهی، دیگر برآید و از پیروی زمامداری به پیروی زمامداری، دیگر درآید و از تعهّدات سلطانی، به زیر بار تعهّدات سلطانی دیگر برود، و بتدریج آن گونه که خود خبر ندارند خدای تعالی آنان را با آرزو

و امید به نابودی کشاند، و براستی که دام خدا بسیار استوار است تا بدان جا که در گناه و نافرمانی زاده شوند و به ستم، دینداری کنند، و حال آنکه قرآن کریم از جور و ستم هرگز نگذرد. گمراهانی هستند سرگردان که به غیر دین خدای عزّ و جلّ، دینداری کنند و برای غیر خدا سر تعظیم فرود آرند.

مساجد ایشان در آن روزگار از گمراهی آباد و از هدایت ویران است، [حق هدایت در آنها دگرگون گشته] قاریان قرآن و آبادکنندگان مساجد در آن زمان نومیدترین خلق خدا و آفریدگان آنند. گمراهی از آنان سرچشمه گیرد و بدانان باز گردد، و لذا حضور در مساجد آنها و رفتن به سوی ایشان، کفر است بخدای بزرگ، مگر کسی که به مساجد آنان برود در حالی که از گمراهی آنان آگاه باشد. در نتیجه رفتار و کردار آنها بر این شیوه، مساجدشان از هدایت ویران و از گمراهی آباد است.

سنّت خدا دگرگون گشته و به حدود و مقرّراتش تجاوز شده، و به سوى رهنمايى دعوت نكنند و غنايم را ميان اهلش تقسيم نكنند و به عهد و پيمان، وفادار نيستند.

كشته‌هاى خود را كه بدينسان [به دستور اين گونه زمامداران نابحق] در جنگها كشته شوند [نابجا] شهيد خوانند. با افترا و انكار سوى خداوند آمده‌اند. و با جهل و نادانى از دانش بى‌نيازى مى‌جويند، و اينها بيشتر مردان نيك و شايسته را به انواع شكنجه‌ها عذاب دادند، سخن راست آنها را افتراء بر خدا ناميدند، و كار نيك آنها را به بدى پاداش دادند.

براستى خداوند عزّ و جل پيامبرى از جنس خودتان براى شما فرستاد. بر او ناگوار است كه شما در رنج باشيد و نسبت به خوشى و رفاه شما آزمند است، و بويژه نسبت به مؤمنان بسيار مهر ورز و مهربان است، و براى آن پيامبر، كتابى بى‌مانند فرستاد، كه نه از قبل و نه از بعد باطلى بدان راه ندارد. تنزيلى است از خداوند حكيم و حميد، قرآنى است به زبان عربى، بدور از كژى تا بيم دهد هر آن كس را كه زنده باشد و فرمان عذاب را بر كافران ثابت كند.

چنين مباد كه آرزوى بيجا، شما را از توجّه به حق بركنار دارد و مبادا عمر خويش را دراز بپنداريد، چه، آنان را كه پيش از شما بودند، آرزوى دراز و سرپوش نهادن بر موقع مرگ،

به نابودى كشانيد تا آنكه مرگشان در رسيد، همان مرگى كه هنگام آن پوزشى پذيرفته نگردد، و توبه برداشته شود و سختى كوبنده و نقمت در رسد، و هر آينه خداوند عزّ و جل وعده خود را به شما رسانيده و گفتار حق را براى شما شرح داده و سنّت و شيوه مسلمان بودن را به شما آموخته و راهها را براى شما روشن ساخته تا عذر را از شما برطرف كند و بر يادآورى تشويقتان كرده، راه نجاتتان بنمايد.

همانا هر كه پند خدا را پذيرفت و سخن او را راهنماى خود گرفت خدايش به راست‌ترين راهها رهش نمايد و او را براى راست رفتارى توفيق دهد و به او يارى رساند و براى كارها آماده‌اش سازد. هر آينه، پناهنده بخدا آسوده و محفوظ است و دشمنش ترسان و فريب خورده. با ذكر فراوان، خود را از خداوند عزّ و جلّ نگاه داريد و با پرهيزكارى، از او بترسيد و با فرمانبرى، به او تقرّب جوييد كه اوست نزديك و اجابت‌كننده. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ «1».

از خدا جوياى اجابت شويد و به او بگرويد و خدا را بزرگ شماريد كه هر كس خدا را به بزرگى شناخت روا نيست كه خود را بزرگ قلمداد كند، چه، سربلندى كسانى كه به عظمت خدا پى برند همين است كه در برابر او

فروتنی ورزند، و عزّت کسانی که به جلال خدا پی بردند، همین است که در برابر او خود را خوار و ناچیز دانند، و سلامت کسانی که با قدرت خدا آشنایی دارند، این است که تسلیم درگاهش باشند و آگاهانه خود را ناسپاس درگاه حق نسازند و پس از رهیافتن به حق گمراه نشوند. از حق کناره مگیرید آن گونه که انسان تندرست از بیمار جرب‌دار کناره می‌گیرد و سالم از بیمار می‌گریزد.

بدانید که شما راه حق را نمی‌شناسید مگر پس از آنکه رهانیده آن را بازشناسید، نمی‌توانید به پیمان کتاب توسّل جویید مگر آنکه پیمان شکن قرآن را شناسایی کنید، و نخواهید توانست بدان تمسّک جویید مگر آنکه طردکننده قرآن را بشناسید،

---

(1) «چون بندگان من در باره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند» (سوره بقره/ آیه 186).

و نخواهید توانست قرآن را آن گونه که شایسته است بخوانید مگر آنکه تحریف‌کننده آن را بشناسید، و گمراهی را نخواهید شناخت مگر آن گاه که هدایت را بازشناسید، و تقوا را نشناسید مگر هنگامی که مرز گذر از آن را، بشناسید.

هنگامی که اینها را شناختید بدعتها و زورگوییها را خواهید شناخت و افترا بر خدا رسول و تحریف قرآن را درخواهید یافت، و خواهید دید که چگونه خداوند، هدایت یافتگان را ره نموده. مبادا کسانی که [معارف قرآن] را نمی‌دانند شما را به گمراهی و جهل کشانند، زیرا علم قرآن را نداند مگر کسی که طعم آن را چشیده باشد، در پرتو علم آن، نادانی خود را به دانایی و نابیناییش را به بینایی و ناشنواییش را به شنوایی مبدّل سازد و کارهای شایسته خود را در بارگاه خداوند والانام، ثبت کرده کارهای بد را، محو و نابود ساخته باشد و به مقام رضوان و خشنودی خداوندی نایل گشته باشد.

پس علم قرآن را بویژه از اهلش طلب کنید که تنها ایشان هستند همان نوری که باید از آن پرتو گرفت، و جلودارانی که باید بدیشان اقتدا کرد، و آنهایند جانمایه زندگی علم و دانش و وسیله نابودی جهل و نادانی. آنهایند که حکمتهای ایشان شما را از علم و دانششان آگاه سازد و خاموشیشان از منطق [درست] آنان حکایت دارد. برونشان بر درونشان دلیل است. با دین به مخالفت برنخیزند و در آن اختلافی با هم ندارند. قرآن در میان ایشان گواهی است صادق و خاموشی است گویا. پس آنان به سبب جایگاه و شأنشان گواهان حقّ هستند و خبر دهندگانی راستگو، نه با حق مخالفت دارند و نه در آن اختلاف کنند. پیشینه آنها در نزد خداوند خوب و روشن

است، و داورى درست خداوندى در باره آنها صادر گشته، و در همين، پندى نهفته است براى پندگيران. پس هر گاه حقّى شنيديد آن را به گوش جان بشنويد و آن را مورد عمل و اعتقاد خويش قرار دهيد، نه آنكه تنها براى نقل و روايت به خاطر بسپريد، چه، فراوانند ناقلان و راويان كتابها، در حالى كه مراعات‌كنندگان و پردازندگان بدان نادرند، و يارى از خدا بايد جست.

بهشت كافى / ترجمه روضه كافى، ص: 443

وای بر مادر سه شخص

[587] معروف بن خرّبوذ می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیه السّلام می‌فرمود: وای بر مادر کسی که نابکار باشد و پیوسته ظاهر سازی کند، وای بر مادر کسی که فاجر و هرزه است پیوسته ستیزه‌گری می‌کند، وای بر مادر کسی که گنهکار است؛ آنکه در باره غیر خدا پرحرفی کند.

حضرت ابراهیم علیه السّلام و تار موی سفید

[588] نعیم قضاعی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: روزی ابراهیم علیه السّلام در ریش خود تار موی سفیدی دید، پس گفت: سپاس از آن پروردگار جهانیان است که مرا به این سن و سال رسانید و چشم بر هم زدنی از فرمانش سر بر نتافتم.

داستان ابلاغ مقام خلیل الهی به حضرت ابراهیم علیه السّلام

[589] از امام باقر علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: هنگامی که خداوند عزّ و جلّ ابراهیم را خلیل خود ساخت مژده این مقام چنین به او ابلاغ شد: ملک الموت در صورت جوانی سپیدرو که دو جامه سپید بر پیکر داشت و از سر و روی او آب و روغن می‌چکید نزد او آمد. ابراهیم وارد خانه خود شد در حالی که ملک الموت از خانه ابراهیم بیرون می‌آمد.

ابراهیم، مرد غیرتمندی بود و هر گاه برای کاری از خانه بیرون می‌رفت درب خانه خود را قفل می‌کرد و کلیدش را به همراه خود می‌برد، سپس بازگشت و درب را گشود که ناگاه مردی را دید از همه مردان زیباتر که در خانه ایستاده است. دست او را گرفت و گفت: ای بنده خدا! چه کسی تو را به خانه من آورده است؟ او در پاسخ گفت: پروردگار خانه مرا بدان وارد کرده است. ابراهیم گفت: پروردگارش بدان سزاوارتر است از من، بگو تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم. ابراهیم هراسان شد و گفت: آمده‌ای جان مرا بستانی؟ گفت: نه، ولی خداوند بنده‌ای را خلیل خود برگرفته و من آمده‌ام تا بدو بشارت

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 444

دهم. ابراهیم گفت: او کیست که شاید من به او تا دم مرگ خدمت کنم؟ گفت: تو خود او هستی. ابراهیم نزد ساره رفت و به او گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی مرا خلیل و دوست خود برگرفته است.

[590] سلیم فرّاء از کسی که نامش را برده از امام صادق علیه السّلام مانند این حدیث را روایت کرده با این تفاوت: چون آن فرشته گفت که پروردگارش مرا وارد آن ساخته ابراهیم دانست که او ملک الموت است و به او گفت: برای چه تو را فرستاده است؟ گفت: به مردی مژده رسانم که خداوند تبارک و تعالی او را دوست خود گرفته. ابراهیم گفت: این مرد کیست؟ ملک الموت گفت: از او چه می‌خواهی؟ ابراهیم در پاسخ گفت: می‌خواهم تا دم مرگ خدمتش کنم. ملک الموت گفت: او خود تو هستی.

دعای حضرت ابراهیم علیه السّلام برای مؤمنین گناهکار

[591] ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: روزی ابراهیم علیه السّلام بیرون رفت و با شتری گردش می‌کرد تا به پهن دشتی گذر کرد، ناگاه دید مردی ایستاده نماز می‌خواند که طول قامت او تا آسمان کشیده شده و جامه موئینی بر تن دارد.
ابراهیم علیه السّلام ایستاد و از وضع آن مرد شگفت زده شد و در انتظار ماند تا او نمازش را به پایان برد، و چون نماز او به درازا کشید ابراهیم علیه السّلام او را با دست تکان داد و فرمود: با تو کاری دارم نمازت را سبک کن. آن مرد نمازش را سبک برگزار کرد و ابراهیم علیه السّلام نزد او نشست فرمود: برای چه کسی نماز می‌خوانی؟ او گفت: برای خدای ابراهیم. ابراهیم علیه السّلام پرسید: خدایا ابراهیم کیست؟ پاسخ داد: آنکه تو و مرا آفریده. ابراهیم علیه السّلام فرمود:
شیوه‌ات را [در عبادت] پسندیدم، و مایلم در راه خدا برادر تو باشم. خانه‌ات کجاست که هر گاه خواستم به دیدارت آیم. او گفت: خانه من پشت این آب است (و با دست به دریا اشاره کرد) و نمازگاه من همین جاست، و هر گاه بخواهی می‌توانی مرا همین جا دیدار کنی، ان شاء اللّٰه.
او سخن خود را ادامه داد و به ابراهیم گفت: آیا نیازی داری؟ ابراهیم علیه السّلام فرمود: آری، گفت: نیازت چیست؟ ابراهیم علیه السّلام فرمود: آری، گفت: نیازت چیست؟ ابراهیم علیه السّلام فرمود: اینکه تو دعا کنی و من به دعای
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 445
تو آمین گویم، و من دعا کنم و تو آمین گویی. او گفت: چه دعایی به درگاه خدا کنیم؟
ابراهیم علیه السّلام فرمود: برای مؤمنان گناهکار دعا کنیم. او گفت: نه، ابراهیم علیه السّلام فرمود: چرا؟
او گفت: زیرا من سه سال است که دعایی به درگاه خداوند کرده‌ام و تاکنون هنوز اجابت نشده است، و من از خداوند متعال شرم دارم که به درگاهش دعا کنم تا وقتی که بدانم دعای مرا اجابت فرموده.
ابراهیم علیه السّلام پرسید: چه دعایی کرده‌ای؟ او گفت: روزی من در همین جا نماز می‌خواندم که پسر خوش‌منظری را دیدم که نور از پیشانیش پرتو افشان بود و گیسوانی داشت که بر پشت سرش ریخته بود و رمه‌ای گاو در جلوی خود داشت که گویی بدانها روغن مالیده بودند، و گله‌ای گوسفند هم با خود می‌راند که گویی پوستشان از گوشت و پیه انباشته بود. من از وضع آن جوان در شگفت شدم و از او پرسیدم: ای پسرک! این گاو

و گوسفندها از کیست؟ در پاسخ گفت: از ابراهیم است. بدو گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل، فرزند ابراهیم خلیل الرحمن هستم. من آن روز به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا کردم و از او خواستم که خلیل خود را به من بنمایاند. ابراهیم علیه السّلام فرمود: منم ابراهیم خلیل الرحمن، و آن پسر فرزند من بوده است. آن مرد در این هنگام گفت: ستایش از آن خدایی است که دعای مرا اجابت کرد. او سپس برخاست و دو گونه ابراهیم را بوسه زد و او را در آغوش گرفت و گفت: اینک برخیز و دعا کن تا من بر دعای تو آمین گویم.
ابراهیم علیه السّلام برای مردان و زنان با ایمان و گنهکار از همان روز به درگاه خدا دعا کرد تا خدا آنها را بیامرزد و از آنها خشنود گردد و آن مرد نیز به دعای ابراهیم آمین گفت. امام باقر علیه السّلام [در پی این حدیث] فرمود: و دعای ابراهیم علیه السّلام به مؤمنان گنهکار از شیعیان ما تا روز قیامت خواهد رسید.

شیوه امام سجّاد علیه السّلام هنگام قرائت آیه 18 سوره نحل

[592] علی بن محمّد در حدیث مرفوعی از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام روایت می‌کند
بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 446
که شیوه آن حضرت علیه السّلام هنگام خواندن این آیه: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها ... «1» این بود که می‌فرمود: منزّه است خدایی که شناخت نعمتهای خود را به کسی نداد مگر آنکه این معرفت را نیز بدو بخشید که در معرفت نعمتهای او ناتوان است. چنان که به کسی معرفت ادراک خود را بیش از اندازه نداده که بداند او را درک نخواهد کرد، و خدای عزّ و جل همان معرفت عارفان را به نارسایی و درماندگی و تقصیر از معرفت سپاسگزاریش قدردانی کرده و همان معرفت به درماندگی را برای او شکرگزاری نعمتش محسوب داشته، چنان که دانسته جهان از درک او عاجزند و همان را ایمان آنان به شمار آورده است، و این از آن روست که بخوبی می‌داند توان بندگان، محدود است و از این اندازه فراتر نرود، چه، هیچ یک از آفریدگانش به حقّ عبادت او دست نیابند. چگونه می‌توان به حق عبادت کسی رسید که مرز و پایان و چگونگی ندارد. برتر است خداوند از حدّ و چگونگی، برتری بزرگی.

پیشگویی امام باقر علیه السّلام در مدّت حکومت بنی امیّه

[593] جابر می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السّلام بودیم که سخن از حکومت بنی امیه به میان آمد. امام باقر علیه السّلام فرمود: کسی علیه هشام نشورد مگر آنکه هشام او را بکشد و امام علیه السّلام مدّت حکومت هشام را بیست سال ذکر فرمود. ما ناشکیبایی کردیم. امام علیه السّلام فرمود: شما را چه می‌شود؟ هر گاه خداوند عزّ و جل بخواهد حکومت و قدرت قومی را از میان ببرد به فرشته [موکّل بر فلک] دستور دهد تا در گردش فلک شتاب کند و به همان مقدار که می‌خواهد اندازه گیرد.

جابر می‌گوید: ما این سخن را به زید رساندیم. او گفت: من خود در حضور هشام بودم که نزد او به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دشنام دادند و او جلوگیری نکرد و حالش نیز تغییر نیافت، بخدا سوگند اگر کسی جز من و پسرم نباشد علیه او خواهم شورید.

---

(1) «و اگر نعمت خدای را بشمرید به شماره در نخواهید آورد» (سوره نحل/ آیه 18).

رفتار امام صادق علیه السّلام با محمد بن عبد اللَّه

[594] معلّی بن خنیس می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام بودم که محمّد بن عبد اللّه نزد آن حضرت آمد و سلام کرد و رفت. امام صادق علیه السّلام دلش به حال او سوخت و اشک از چشمانش بریخت. من به آن حضرت عرض کردم: دیدم با او رفتاری کردید که پیشتر نمی‌کردید؟ فرمود: دلم به حال او سوخت، زیرا چیزی به او نسبت دهند که حقّ او نیست.

من او را در کتاب علی علیه السّلام نه در زمره خلفای این امّت یافته‌ام و نه در شمار سلاطین آن.

جوانمرد در بیان امام صادق علیه السّلام

[595] علی بن ابراهیم در حدیث مرفوعی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام به مردی فرمود: [جوانمرد] نزد شما کیست؟ او گفت: تازه جوان. امام علیه السّلام فرمود: نه، جوانمرد «فتی» یعنی مؤمن، زیرا اصحاب کهف پیرمرد بودند ولی خداوند عزّ و جلّ به سبب ایمان آنها جوانمردشان خواند.

کیفر قوم ناسپاس در سوره سبأ

[596] سدیر می‌گوید: مردی از امام باقر علیه السّلام پیرامون این آیه شریفه: فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ... «1» پرسش کرد. امام علیه السّلام فرمود: آنها مردمی بودند صاحب آبادیهای به هم پیوسته، به گونه‌ای که یک دیگر را می‌دیدند، و جویهای روان و مالهای فراوانی داشتند، پس نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خود را دگرگون نمودند، خدای عزّ و جل سیل عرم را بر آنها جاری فرمود که آبادیهای آنها را غرق و خانه‌هاشان را خراب کرد و اموالشان را از میان برد و باغستانهای آنها را به دو باغ تبدیل کرد که دارای میوه تلخ و درخت گز و اندکی از سدر بود، و خداوند در حقّ آنها فرموده

---

(1) «بر خویش ستم کردند و گفتند: ای پروردگار ما! منزلگاههای ما را از هم دور گردان» (سوره سبأ/ آیه 19).

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: 448

است: ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ «1».

[597] احمد بن عمر می‌گوید: امام باقر علیه السّلام در پاسخ مردی که به آن حضرت گفت: شما خاندان رحمت هستید که خدای تبارک و تعالی شما را بدان مخصوص داشته فرمود: ما این چنین هستیم، و خدای را سپاسگزاریم. ما هیچ کس را در گمراهی نیفکندیم و از راه راست بیرون نبردیم. همانا دنیا به پایان نرسد تا آنکه خداوند عزّ و جل مردی از خاندان مرا برانگیزد که به کتاب خدا عمل کند و در میان شما زشتکاری نبیند مگر آنکه زشتش شمارد.

سپاس از آن خداوند تبارک و تعالی، و درود از آن رسول و خاندان پاکش باد.

ترجمه روضه کافی در عصر روز 21 محرّم سال 1419 قمری برابر با 28 اردیبهشت 1377 خورشیدی به فضل الهی پایان پذیرفت.

مشهد مقدّس- حمید رضا آژیر

---

(1) «آنها را که ناسپاس بودند این چنین جزا دادیم، آیا ما جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم» (سوره سبأ/ آیه 17).

کلینی، محمد بن یعقوب - آژیر، حمیدرضا، بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، 1جلد، انتشارات سرور - قم، چاپ: اول، 1381ش.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».